از جناب ... السلطان محمد المورخ
[illegible]

تاریخ اکبرشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر ای نامه دریافت تو رفعت شناختی شگرف که حقیقت پذیر آن دقیقه رس دوراندیش
ضمیران صبح نفس که با یک قلم زبان جدول افروزش و پرکار کشت با آن بوده دانش و بینش دادار
ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والا طبع که در کالبد قیمت گنجیده و هر آن
قیاس برسنجد و بیکال گفت درنیابد والا مقیاس اندیشه بیرون باشد عجز الکن که نسبی است
تحرک و هرای شیوخ نیافته اند چه چنین نباشد که سرانجام دار الکلمت معنی بی استیاری
آن نگهبان نپذیرد و معموری خراب آباد صورت بی بود کاری او در اندیشه نگنجد بیت این چه سخن
بود که شد آشکار پرده برانداخت زهر ده هزار نیست در این بزم نشستگیش نیست چو عنقا
به نهبر بستگیش کار گشاینده این کارگاه صدرنشین نیست در این بارگاه هرچه در آمد به دل
اهل هوش دل نه زبان گفت و زبان نیز گوش از دیده دل هم بدر دل دیدش ناطقه مانده
چو دلان گوش ماه سخن را بر صدگاه روش شرق و مغرب زبان است و گوش چنانچه
به پایه والای آن نردبان ناستان تیزان رسید به پای بادپیمای خرد در پیدا و ناپیدا ای طبیعت
وانقدم تیزان زود آتش تیز جهت باد نهاد خاکی طبیعت آب ناهیدش آتشکده خاطر اوج
پرواز قدرش تیز نگاه و گرمی بنا برآتش تاب رنگ نگاهش صفوه خاک مرتبه شناسان صفوف عزت را

خود دیده دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بل ضعف صدق دل دانشمند موبد مرادان
دانش دانشکده خواطر بل ابرالابادی بنیاد انگاشته شده خامه سخن که زیب فهرست نسخه خرد دست
و پیرایه مجموع معانی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار جان و تن آفرین
هم اتفاق زما یابد سرافرازی دهم انجام را پیرایه دلنوازی هم قافله سالار سخن آن هم شهریار
سخنوری چراغ کلبه تاریک نشینان انیس وحدت سرای خلوت گزینان درد افزای
دل مشتاقان کزبی خدجوی مرهم بند نا رخسته درون کنج ناشکیبای رنجش دلها
خو داده بیزنشان نشکستحرت مومیای گشته دلان زاویه خاموشی زمزم آرای دلدادگان
هنگامه عشق بزم افروز معشوقه مزاجان بارگاه لطیف ان تشنه لبان دریافت استغنا بخش
گرسنه دلان باده جویدی داجوع افزا از نیات که خود پروران پیدا و دل آنچه
سراسیمگی شوق ولی از راهی شعف دست حیرت آن دامن به اوج کبریایی کوتاه داشته
تشنه لبان و آنچه پایان هزاران تجوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند
و به دست ری انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده و در انجمن شناسایی آزاد از عطیه خانه تقدیر
نداده باشد شروع کرده اند بیت راه کمال تو ز حرف و نقط نکته وقت : عالم علم
تو شهر سخن روستا : پرورت اندیشه را شحنه عزت زند : لطمه حیرت به زنگی جهل از قفا
یعنی سپاس ایزد بیچون از احاطه مکان بیرون و ستایش خداوند بیهمال از جهتها
اکران افزون بیت حدیث آنجا که از تردان شناسی : سپاس اندیشی ناسپاسی :
تو حرف بیچون که هست بیرون ز چون : که گر گرد قطره دریا در آغوش : نیز ندای که ...
در کت بیت : که این حرف گفتن و ... : سخن هر چند باشی محمل آرای بدست آن ...
نحوراینها نبرهای هرگاه زنیب نوا بربستان نشان رابطه مناسبت منعقد و خاک را با افلاک
راه سخن مسدود باشد ملکا بنا را با ملکا نیان چه نسبت خواهد بود مختصر هن فرو نشان
نشین بانسبت آفتاب معانی بقدس چه باشد محبوس مطوره امکان وحدت را...

قدس چه باشد و قدم چه حد و کدام پای را یارای رزده سرگشته چه سزد پا را در شغشغه شر
جهان افروز بحر بهرا داری چه بهره و قطره شبنم را با بحر زخار و ابر مدرار بحر لاف خشکی
چه نصیب بهات اگر ذره از آن فروغ بخش انجمن هستی گوید اگر چه او را می‌شناسد او را
نمی‌گوید اما او دیگری ندارد و آنچه بدیگری نگفتنی لطف دارد با سخت دید چه نسبت اعلام
مطلق را با وجود بحث چه مناسبت آفریدگار هر گاه از آفریده کالیاب شناسائی
شمرانند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدایع مکنونات او بدو با قدمی چند در مجاری
ادراک عجایب مخزونات او نهد او را در معرض ستایش آفریدگار در آوردن
چگونه نسزد برنا یافته را از خلوت سرای سلطانی سخن گفتن حدود را در غلغله انام
انداختن دیگر هنگامه حرام ساختن است بیت پای سخن را توان بر آن کرد است
سنگ سراپرده او سر شکست ٭ گر چه سخن فربه و جان پرور است جو لکه بجولان
تو رسید لاغر است ٭ ای برتر از کرسی عقول و اوهام وای والاتر از ساحت افکار
و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشنده معلوم او شد که سپاس داری از است
ما لازم نیست و چون نعمت بی منتها غایت کردی مفهوم کرده که بر ذمت ما
شکرگذاری واجب نفرمودی چون در کف رسته دیدم درگاه کردگار گشوده
با قسم نخود دیگر گفتم که اگر زبانی سخن سرای نداری باد پیمای بهتوان کردار بهره
مباش که این طریق جرب زبانان تهی دستست که لفظ را بفریب دلالت معانی
معنی فروشند حدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی
خانه داده امکانی واجب شمرد آنست که گوهر شب چراغ تاب خود را که از گنجهای
میهن مستفیض و چراغ روشنائی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و خاطر کشیده
اگر معمار کارگاه قضا و قدر از فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد هنهای داشته اند
نخستین کوشش در صلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی

امهات

رسته است و عوض از سلطانی نگهبانی بهره دارد گر فرمان برد است نخستین بر او اجرا من له الامر
اقدام نموده پس بهاگاه نه دل خود را از غبار خواهشکاران پای و چشم سرسبک پاک سازد
باین زینت و رفق را بستایش داور بچون و پروردگار درون و برون تحقق گرداند
و چون میان من و دل سخن بابی رسید عقل سرگردان را منزل از دور نموده اند تا شیرا
وقت بقدر خورش شد طعم حیرت زده اگر چه از دشواری و درازی راه آرزوی
داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش وقت گشته بود که ناگاه دل
دوربین را بارهای اندیشه بسکنت آمد که مقصود از ستایش آنچه آنست که صفات
کمال وقد ربایند و او را نسبت بدرگاه او دید با نغمه‌های الهی شهای قدم را در شمار
آورده و برابر آن مطالع خورکی حدوث اگر وجود را هش کشند تا این را از حوصله بشر با
برتر دانند و از پس با ندکان شکارها سپاس گذاری باشند تا آنکه خویشتن از آگاهی خود را
ثناخوانی آنچه خاتم نهد و از تارکی راه و تاریکی مقصود افکار خاطر کردو طبع جیله
جوی این را غنیمت دانسته اند از حد باز مانند و اعتراف را آنچه حجیه ساز وقت از ابنای
مقصود را نموده است نباید بلکه مراد از حمد آنست که این نفس سپاس دوست خود را
خودفروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سر افکندگی داشته از طاق نظر
خودبین خویش افکنده بمعنی یارکی او بصورت نیاز مندی آراسته شود و ظاهر
و باطن او بفروتنی و بی سرمایگی پیرایه گرد تا شایستگی کار مقصود راه برد و حجه
داد دار جان آفرین گراید و چون این شاخ سپاس گذاری در نهالگاه بشری فراوان
علی الخصوص در صاحبقه جای را بی اندازه است چرا از حد ایزدی باز مانم دار شکر برگی
تف عد کنم همان بهتر که از آفت کرانه روی این خود سرای برآمده خود را آماده
سپاس بنده سپاس گردانم از آنجا که مقصد بند بوده در مطلع اینچند زبان سخن نساز را
دل رخصت نمیداد و دل صاحبقه هم از حیرت سر بر نمی آرد نه فطرت میگذاشت که شکل

که شل داماند یکباره تقلید بسیاری حرف و صورت در پیشگاه ثناخوانی خداوندی
جل و جلاله درآمده باستعارات مستعار و عبارات مبتذل خورسند گردد و نه
بهتن سپاس دوست رضی میشد که شل داماند کم حوصله دل از جست جوی باز داشته
لب از گفت و گوی او بربندد و بیک افراز ناقص که در جامه اختلاف طرقی سر دارد
بعجز وانموده خود را از تنگنا اندیشان رسانت گوی ظاهر کند زمانی دراز در این
اندیشه ماندم نه سر خورشیدن بود و نه دماغ خموش شدن که ناگاه از خرد
که فروغ بینش اوست دری از روشنائی گشودند دل هرزه گرد را گردن امید گشید
مقصود دلبسته او به پیام الهی گوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی
کتاب تصنیف نیکی کرد چاپ چه را با انجه ارزش دهی حال فرمان روای زمین و زمان
گوهر تاج پادشاهان بینیرسی و سپاس ایزدی بجز برمیرود و نیایش خدای بعد از
می آید جدا اصمعی باید چه مصنوعات صانع بر کمال صنعت از وادارها که نه زبان
بی زبانی ادا شده آگاه دلان ابا و باطن در بدر یافت این رمز برای نور مطلق
میگردانند ولیا به چند پایه حادثیت که بالذات منصب والای بزرگ نهادی
وجوب وجود است برساند و پیداست که در عالم عنصر عنصر اثری و شریفی تر
گوهری از وجود گرامی پادشاهان والا شکوه که سر انجام نظام ظاهر عالم وابسته
بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشان است نشان نداده اند و یقین که کار
جهانی به تنی سپردن و همت عالمی بشخصی گذاشتن جهان معنی در وجود نهادن است
ملکه جان جهان معنی است خلق حضرت گیتی آرای که با آهنگ دریافت شمایم نسایم
بهارستان معنوی داشته بر کام روای سرمند باشد بستیاخد نوزبان گیان
دو دوف شگرف از سرچشمه باطن سیراب دل دشداب خاطر شود خاصه آن قبله
گاه خداآگاهان که نباشد ایزدی لذین مراتب فراتر شده و انگ ایز نگارین

خانه معانی بزم افروز شبستان حقایق محرم خلوتکده شهود انیس صفوت سرای دلگشا
گشته به بخت بیدار برکت اقبال نشیند و فرمان روای صورت و معنی و عقده گشای
ظاهر و باطن بدو تفویض یابد چنانچه طراز دهد او رنگ شاهی و فرازنده لوای ظفر
آلهی زمان معهود است که مجموعه نقش بندان فهم و خرد بل کارنامه صفت گران
ازل و ابد است با چنین اسباب سر افرازی حد حقیقی که تو داری چگونه در این تنگنا
پری سرگردان مانده از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید سر آمد
سعادت جاوید تمیز شده دیده امید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک
معنی ابتهاج یافت دامن مقصود بدست آمد و چهره مطلوب به نظر آمد سبحان الله
این چه تربیت بدیع که در کتابهای روزگار سپاس داد از پاک برای زیور کتاب
می آرند و در اینجا کتاب را برای ثنای ایزد جهان آفرین می آرایند و صحایف جهان را
حمد را بصیقل مقصود بر زبان میرانند و درین شکر نامه مقصود بطفیل ستایش می نگارد
در روش ستایش حضرت معبود گشف رئید و درین تازه بارگاه خرد شهره ثنا
خوانی گردآورده است سوابق درج مدائح الهی لسخن التجا میبرد و درین تازه بارگاه خرد
شاه راه ثناخوانی گردآورده است سوابق درج مدائح الهی لسخن التجا میبرد و درین دیباچه
بدیع قسم باستان کامل گر پادشاه حق پرست پناه میرزا یعنی آن خداوند
خدیو جهان که بدولت خداجوئی و خدایابی نو نقاب از سیمای ظاهر و باطن
برخواست و در فرقه ارباب بینش گشت و حجاب تعلق جست بدید آمد و جانب آرایش
صورت و معنی مرتفع گشت نفت که راه مخالفت هشیاری سرفت زاده از
گردن زمان فرورست تقلید که از اقلیم تحقیقی بر آمده شور انگیزی میکرد او را در ظلمت

شگفتی بر دوش گرفته از ستر شدن درگاه هست خودپرستی کور گر خداپرستی گذشته
خلق پرستی گردی چشم بینای یافته شرمنده و شرمگنده به عتبه درگاه ایزدپرستی
درآمد حسود نا توان بینی که با دماغ مالیخولیا در سر سودای جنون هر دماغ داشته که با قلم
و دانای توانا دم منازعت بر زده و رعنای حاصل کرده که از مسترقان
درگاه عظمت و طبقه مسترقان چنو د دونان است در دو طلب گم شده که تحت اید باشد
تواند بود از سستی به سستی آمده هم مقصودی دهم قاصدی می نماید چرا چنین
نباشد که درین زمان دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان پرده
برانداز اسرار غیبی چهره گشای صور بی عیبی است و چگونه این در نظر ارشمندان
دور بین بعید باشد که ناظم اوراق شهنشاه قاسم ارزاق بندگان الهی ایزد پرست
بین دقایق آگاهی صاحب عیار جواهر حرافیت تا حال در عالم وجود شهرای
ارباب تجرد که ولا نیش خوانند و مقتدا و مهاب تعلق که سلطنتش نامند جدا جدا بود
درمیان بینی نوع کشش اختلاف بواطن او اسراییه دانشمندان مرز که از بلندپایی
و بیش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این
دو منصب گران مایه که سررشته انتظام صورت و معنیت بین گره گشای گنج خرسندی
و کلید دار خزاین خداوندی عنایت شده و اگر وجود مقدس او این حاجت گشا است
اندکی از انبیا رحمن بطون عالم ظهور رانده باشد هیچ بیدانی که شعشعه عالم گیر
بنفس نورانی کیست و خدم هیئت برای که این سعادت بخشید این دولت کرامت
و حقایقیت پادشاه عالم پناه زمان است یعنی آن شهنشاه معارف پناه مظهر
قدرت الهی مورد کرامات یا شهای یگانه درگاه صمدیت مقرب

بساط احدیت گوهر معدن شاهنشاهی نقش خاتم ید الهی فروغ خدمه خاندان گورگانی
چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب سریر چوبی وارث سریر همایونی مبدع قوانین
جهانبانی مخترع قواعد کشورستانی غره ناصیه صبح هدایت قره باصره آفتاب
ولایت گرامی ساز گوهر آدم امتزاج لیالی و ایام زبده نتایج عناصر و اجرام
چشم جهان بین وجود و افضال خال رخسار سلطنت و اقبال قرة النظر شفق
خلافت عترت شأنه در عدل و رأفت فروزنده گوهر گنج بختیاری فرازنده
پایه تخت جهانداری قدردان جوهر خردمندان قیمت شناس گوهر همت بلند
آن کرم گشای کار فروبسته کان مرهم نه دل ناسوران و دل خستگان صاحب دل
روشن رای جان بخش جهان پرآی روح مصور و عقل مجسم عالم جان و جان
عالم روشن ضمیر حق بین طریقت پسند حقیقت گزین هوشیار مدام دوام آگاهی
بیدار نشین تخت صبح گاهی یکتای خلوت که نور نورافزای نهانش نه خطور عارف
اطوار سیل کامیاب صلح کل مورد غرایب کرامات صاحب اعالی مقامات
محرم اسرار سپیدی و سیاهی مظهر حقایق کونی و الهی پیدای دو ابطش راه
ارادت نظر با خلاص و واپس ترین قوافل ارباب سعادت نظر یعنی مراد ابو
الفضل بن مبارک که کلاه چهارترکی ارادت بر تارک دل نهاده و دستی عقیدت
طراز عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده بر قوانش رتبت که سوانح احوال
اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت افزای ما را بنامه صدق نگارش نماید
چه گویم که این حکم نوازش سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت
فرمود یا دل را سعادت بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جانبخش

رسانید با پابوس اکبر که از پیشگاه جبروت شرایل می نمود لاجرم غایت تکاپوی
و نهایت جست وجوی در جمع کردن جراید احوال و صفایح حالات حضرت شاهی
بسجا آوردم و کرفسم و مدتی از ملازمان درگاه و ندیمان این دودمان از پیران
هوشمندان روایات گفتار و دانندگان قرائن و جوه ثابت گردانید هر یکی از
چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از آنجا که مقصد بلند و
همت کوتاه بود این دولت میسر نمی گردید و این امنیت بحصول نمی پیوست
تا آنکه بر پیشگاه خواطر اخلاص منظر هر چنین جلوه دادند که او را این شغل شگرف
همچنانکه حق حقوق بیکرانی حق خدمتکاری و خالق شناسی بجا می آوری اکرم
لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا یکنی در معنی محمد خدای جهانیان
آفرین قیام می نمای روز بروز این عزم مصمم می گردید و عواقب کرامات صاحب
اعالی مقامات محرم اسرار سپیدی و سپاهی مظهر حقایق کونی و آلهی بینای اوج
بلندی و اطلاقی دانای رموز انفسی و آفاقی منهل مستعطشان زلال وصال
معتقد محرآن طرق کمال و منظر شرف و معارف گرامی مورد علوم لدنی و رموز
الهامی جهدآرای سفر در وطن شمع افروز خلوت در انجمن زود رس و دیر گریسپار
بخش اندک پذیر دیده مآن سفینه اکن سکن سفینه دریای پروین دقیقه شناس
حفظ مراتب بری شکاف تقسیم روایت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع فرخنده
اختر بارگران سنگ صاحب فرعالی آهنگ خودآرای کخرد نوا زورت پرور روشن
گذار ملک گیر عالم آرای عدو بند کشورکش بی صاعد ارایک عظمت و جلال
رودفع و سایه حشمت و اقبال و دیهیم شهوار صف شکن شهباز شیر افکن جهاد پیلان

آوازه

مسلول

فرمانده هفت کشور رشید مبان سلطنت و ریاست موسس ارکان تربیت و سیاست معنعم
الوتیعی عمل کامل سلوتش حبل متین عدل شامل در ردی رزمگاه تمام نکرده در بزم عشرت دریا
در بزم نصرت دریای خونخوار در میدان جرات سیف مسلول در جولان جلادت برج مصقول
دریای مواج کهر علم عطا سحاب الشبار نیسان عالم کش مجره گردان رزم روح افزایش
مرده جنان صبح فتوح عدلش باعتدال فروردین از طبع خرده اکثر خلقش بر نسیم ارای بهشت
از خنده لب بر عنصر وجودش در رفع تعلقات مرتاض ممتحن عمل سلطنتش در کشف معضلات
مستغرق رموز خاطرش فرجمندی و شکوه فریدونی باطنش عجوز و سیاستش قلاطونی
خاطر و باطنش مرتاض جشم دولتش امیدار فیاض و او را با زبان مسار ساخته و حدت
اساس ساخته بدایتش در تاسیس نفس که دشت تعمیش های بر هوا و هوس بانده مصداق معامله اش
و کار که حبش لبیس برانداخته عیار دانش قبت زده اند و داند که دخوم و جدا ساخته علفاب
تحریر معارف عوالم در دیده تسلیبان عفو تبارک جرائم کشیده تعبیه جبروت ازیت لیعاً طفلیتش
لمعه ظهور بر پروان آوده بار لطف زمهر قهرش زبانه نور کشیده صرصرش کل سکین
جانان گداخته هیبتش زنده آهنین حکیمان آب ساخته و کنکیده در کار راشیی از کوه ابر وش
سنگ دکی زمانه بر توی از تکلفی خویش دعای جلالتش بر زبان خورد و بزرگ مقام گرفته
مهر و وفا ایشان دل بر نهاد بر آرام مانیه بلندی باشش با موران اکناف رعایت کرده
تمکین دولتش سران انقطاع را از دست برده خلطنه فعالتش کش هوش سلاطین آفاق را
بازکرده کوکبه جلالش چشم اندیشه ملوک طوایف فرا نموده صیت منبتش در گنبد گردان
بیچیده آوازه سکوهش گران تا کران رسیده صلای عطایش از اقصای شرق تا حرب
گذشته درگاه والایش موطن شهان هفت اقلیم گشته دولت روزافزونش کارنامه
از زمان داد ور شده طالع همایونش دیباچه سعادت ثابت و سیاره نموده آن شهنشاه
آسمان پایه چتر اقبالش آسمان سایه چمن آرای دانش و فرهنگ با به

پایه افزای افسر اورنگ ؛ تخت قدرش به دولت ارزانی ؛ تیغ بخشش گشاده پیشانی
خضر عرشش تکیه‌گاه حق‌طلبان ؛ رفعتش چشمه‌سار تشنه‌لبان ؛ زیر پا کرده ارتنگ اندیشه
تخت شاهی و نطع درویشی ؛ فلک بر مدار او دوار ؛ هفت اختر بکار او سیار
بزم‌ساز زمان بهشیاری ؛ پاسبان جهان به بیداری ؛ مهر و کینش بزم و رزم درون
جام لبریز زده ز باده و خون ؛ هم خاقان ز گرمی خویش ؛ و هم قیصر ز چین ابرویش
آسمان حلقه زین تمکین ؛ صاحب عقل کل جلال الدین ؛ نور خورشید ذات ظل اله
گوهر تاج و تخت اکبر شاه ؛ این جهان کهن از او نوباد ؛ کوکبش آفتاب پرتو باد
این تمناست که ازلی سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستادن داشت
به‌یمن این تمنا راست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفریننده شد تو نعمت خزینه
که از هیچ خزاین دانش قطع جمع آمده بود لیکن جمع نقصان پذیرد به دولت اخلاص یکبار گشته هم خاطر
را توانگر ساختم دست نوال گشودم و در خزانه گشادم تکلیف بودم و دو چند
شدم حرف شدم با خوان گشتم بر آستان مجاز در حقیقت گشودند ساده لوح بودم
نقطه نگار شدم مراد که بر ردی به نور بود از گلشن ایزدی بار شد سرافگندگی سرافراز
مبدل گشت کرده من به کرده مجری شد و ناگفته من گفته بودی گشت از بار عام بدولت سرافراز
خاص آورد و شوق نیاز ابهای سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از
شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان سرطایفه از طوائف عالم است که عنوان کتاب را
بعد از سپاس ایزدی مدحت والا نژادان قدسی و صاحبان ناموس الهی که در شبستان
عالم شمع هدایت افروخته به نهانخانه عدم فرو رفته اند به طریق عموم و
به خصوص مزین گردانند این مجموعه محامد ایزدی را نیز بر آن خط بر دازم دعاگویی که
که در پیشگاه دریافت آن کس به بزرگی و خداشناسی جاه آرند بعبارتی که ادا نخواهم تمکین
چون این پی برده حقیقت لذت راه مجاز میدانند که اگر شگفته آیی اندر بارگاه

بارگاه

دربارگاه سلطنت راه یافته نگارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که
یکیکی آن دولت دار رحمت پذیر فرمانروای زمان گرداند مرتبه [illegible]
منسوب گردانند **شعر** چه یارا سها را که رخشنده ماه را ؛ نگارش بجز رشید انور [illegible]
همین معنت قدر اولیس که خود را ؛ دران حضرت از ذره کمتر نویسد ؛ در حضرتی که بزرگان
نوازش یافته آن درگاه دار رحمت خوانش بخشیده اند و قدرت نگارش مورچه نداده اند
چون منی بر در مانده بل راه نیافته کجا زند که برای برگزیده‌های آن درگاه ستد عا رحمت سازد
و تحیت نماید و التماس مغفرت و رضوان کند اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز
در عدالتگاه تمیز بجه نامزد شود و در بازپرس انصاف بجه طعن مطعون گردد بنابرین خاطر را
ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق
یاوری نماید احوال سعادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا را نگاشته
کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم
و شرایف عبادات و لطایف عادات این برگزیده الهی را بی شائبه تکلفات نثر پرداز
نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان
عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده و زینهار چند چیز باعث قوی بود در
اقدام این امر رفیع قدر اما از آنجا که مقصد بلند بود و همت کوتاه بود این دولت میسر بود
واین امنیت بحصول نمی‌پیوست تا آنکه بر خاطر اخلاص پیشگاه ظاهر بود برا قدام این امر خطیر جلوه
شگرف همین که حق مخلوق بگزاری حق خالق بر تو بجای می آوری اگرچه لوازم آداب ارادت
وحقوق نعمت رسید که دانشی در معنی که خدای جهان آفرین قیام می نمائی روز بروز
این عزم مصمم میشد و پیچیدگی راه اسباب آماده می گشت تا آنکه از بارگاه افضال حضور [illegible]
این نظر کرده خود و عموم مهربانی سعادت بر پیش قدم سلطان شاه راه
ارادت نظر با اخلاص و [illegible] قوافل در باب سعادت نظر نیز مراد داده ابو الفضل بن مبارک [illegible]

ارادت برنثار کرده اند و در آستین هفت طراز عقیدت بر هجده هزار عالم افشانده بر تواتر شت
تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت افزای ما را بخامه صدق نگارش نماید
ده گوییم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن بهجت نگاشتن را اجازت فرمود یا در اشتها
بخشید واقعه نویس جلال آثار ساخت یا زبان اعجمی را فصاحت گفتار کرامت کرد فی الحق
مرا بال و قلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جانبخش رسانیده یا ناموس اکبر
که از پیشگاه جبروت نزول وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جستجوی در جمع کردن
احوال و صفایح واقعات حضرت بجا می آوردن گرفتم مدتی از ملازمان درگاه و دهقان
این دودمان دولت از پیرامون هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار معتمد درستکردار
می پرسیدم و بقید کتابت می آوردم و باطراف ممالک کسانی که با خدمت قدیم درستی و راستی
متقین بخشی و مظنون برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یاد
داشتهای خود را بپایه گاه حضور فرستادند هر چند این داعیه سعادت فراهم اتمام انجاح خامه
بود در این آرزومندی بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم
آورده های که نموده رسیده باشد بیاض برده بمسامع جلال رساند و آنچه بعد از این رقم پذیر
شود ضمیمه این کتاب گرامی سازد و بیان تفصیل که از دقایق احوال و جزئیات امور هیچ
فرو گذاشت نشود و راه بهنگام فرصت حواله کند باز بحکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهیست
از اندیشه که کنون ضمیر بوده بشوق آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت
در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای
جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحایف
دولت بتحقیق تواریخ و تشخیص بسی از سوانح و گرامی بودم و نیز مددی فراوان رفت تا اگر چه
از مناشیر معلی که از ابتدای دولت نشینی معلی که آغاز صبح اقبالست بجد و دقایع
نفاذ یافته بود نسخه بدست درآمد و مقدمه این شکر

انتهی

کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیاری از عرایض که اعیان دولت و منتسبان عتبه جاه
شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صور کشف ولایت معروض داشته بودند ضمیمه
گنجینه معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات
و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد و از آن نیز ذخیره برای شادابی
و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم و با این همه اسباب که گنجوری خزاین مطالب چون از
دیرگاه خانه نقل خرابست و اختلاف و تناقض و کلیات وقایع و سوانح را از یک
سالکی که نقش هیولانی در احتراز بود تا امروز که بوالای خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین آمد
بخاطر اقدس مرسم دارند التماس تصحیح شنودهای خویش نموده در مجالس متعدد بصحبت رسانیدم
و شبهات و شکوک را بگزلک تحقیق محو کردم و چون باطن را اطمینان پدید آمد خاطر
خاص مند را بنیل مجهود کار زرهای دایقان این مطلب تمامی گردانیدم امید که تا بید
اخلاص این خدمت بتقدیم رسانم و آنچه از عجایب این نوباوه چمن کائنات و نوادر
کارنامه مکونات در خور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریکی لا از اسمع بقصر
برسر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیر از سرمایه فردا آگاهی شود سبحان الله چه دولت
که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بکار می آورم و دستور العمل سلطنت
صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برآرم که از خلایق بهتر پادشاه و بنده آموخت
داده سرمایه دولت ابدی خود میگردانم و چون در این کتاب که مجددت نامه ایزدیست
مترفی نام والا شکوه این پادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم
بحضرت شاهنشاهی عبارت گرامی می سازم و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار
روضت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده بهیچ رازی یکنیم و حضرت والده
آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی و از الحضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب
در ضمیر انور گذشته اشارت نمایم و از جده گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی

فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم و از بعضی بشارات عبر و اشارات قدسی
که پس از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی بظهور پیوسته ۸ بر ضمایر مرآت نظایر محرمان
وران و رموز رازداران مکامن بطن که غیب نمایان استار الهام و پرده شناسان
اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کامله
آفریدگار جل جلاله اقتضای آن میکند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از
چند ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و
خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تأثیرات اوج و حضیض و انتقال
آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند یکبار از
جلوه سرای پردگیان بطون یکبارگاه ظهور روی نماید و یکتایی از پردگیان نهانخانه عدم
بر ملا اعلی وجود جلوه فرماید که موجب سلسله کون و فساد و باعث تغیر چهار بازار ستم و داد
گردد و چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد بکوه مشیت میبرد که بنیاد نهاد سر و د
مبنی بر جمع اضداد و انانیت عقلی در سر بر انصاف نایاب و محبت ناپدید و خواهش و
غرایبی و شهوت در بازار فزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود فرد
کد نقش بند دوربین که بتائیدات ایزدی مؤید بسعادات سرمدی مستعد باشد گزین گشت
و هوشمند خبرشناسد که این دولت بنیروی بازوی مغلوبیت و مرد معامله فهم معلوم
هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمه معادن ببلوغ رسد تا لایق افسر شاهی
تواند شد این چنین بیبها جوهر یکتا که هیچ ضرر بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید
که پرورده نعمت خواص شود تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد و دقیقه
شناسان معامله دانی در دریابند که مقدار مدت تائید باندازه کثرت رعایا تواند بود
چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف درازتر و تشویش و غلظت خدیو آن ظاهرتر که با عالم
بدستیاری تائید الهی بر فرق همت گرفته فرق عالیه را از فساد نگاه میدارد و کار جهان

را جلوه نرود

وجهانیان را بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای
حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد
انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ گوهر بلند دریافت در اندیشه بشری و دایره
امکانی نگنجد تا چشم بیرون چراغ روشن دلان کار آگاه زمان را این دو عطیه کبری
از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او
عجز میگرایند و این طائفه را یمن دولت بس که بمساعدت توفیق بزرگی این دریافت
گشته اند که ادراک رتبه چنین خدیوی از اندازه طاقت بشری مبین و در احترام این
بزرگ والاقدر تعظیم قدرت الهی دانسته پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت
در تحصیل رضای او که مرآت مشتمل بر گردآوری رضای ایزد بیچون است مصروف و از هر
کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر
روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد بر همنونی ستاره
سعادت داند که چندین هزار سال بطنا بعد بطن در مهد تربیت درآورده حضرت
النقوا از طراز هستی بخشید تا نمایان آن نور عالم فروز که شرح آن شمه مشتاقان داستان
بستانی و کتابه مبانی تواریخ راست است گردید و شناسند که همان نور که بی توسط
بشری و رابطه صلبی در مشیمه باطن قدسی مواطن حضرت النقوا ظهور یافته بعد از گذشت
فلان قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر منفرمود از مرور

بیت غزل

بیا که این یگانه یزدان شناس و دادپرست ظهور میکند
چندین زمان بگرد و چندین قران برآمد ۸ کین اختر سعادت از آسمان برآمد

رسمیت قدیم و عادتی معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم
در هر زمانی پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال گی بوجود آید دولتمندان
بخت بیدار را بنوید قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند همراه ای در

و عقده زمانی مخصوص محجب و مکنون است تا جرم مبشر از تحقیق این امر در که از عالم غیب مقابل
مشاعر افهام منکشف شد و مواجه روزنهای شبکه ادراکات میدارند گاه در عالم شهود می
نمایند و گاه در عالم مثال که بمناسبت از عالم ناسوت جلوه میدهند تا بر شاهراه شوق
امیدوار بوده منتظر بوده ظهور مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق
زوالیست و شوق دولت آرائی و ترکه بعد از کشش خواهش طالب وجود کرد بعد از
انتظار در طلب حصول پذیرد آن الذتهاست که در غیر ایمعنی صورت بندد و مصداق
ایمعنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شد همواره برخاک
خاکساری ناصیه نیاز را آلوده میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات
روی امید بسمت قبول مناجات آورده بهجت تفرع و تضرع استدعای این دولت
تازه که طالع همایون و عمر روز افزون عبارت از منیت بیشتر میفرمودند

خداوندا بنور شمع ذاتت • بگوهرهای دریای صفاتت • بآن پاکان که چون گل
درون از چشمه خورشید شستند • که تاج دولتم را گوهری بخش • سپهر رفعتم را اختری بخش
زمانی ده شبستان مرا نور • که ظلمتهای عالم را کند دور • ز خورشیدی بر افروز آن
که افتد زو سپهر اندر سجودم • بقائی ده بجان غمخم بدیرم • که گر صد ره اجل آید بمیرم

الحق چیزی که حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند
خلف و جانشین سند شرفت که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجه آسمانی است
که از زینت عنایت ایزدی مستغنی گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد و طبقات
روشنی باخته بر تخت ثابت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان
ممدود و مبسوط گرداند خصوصا چنین نادره ذاتی کامل حق شناسی متکفل که اکسیر
وقت القای سبا و لیاقت آرائی و اگر عقد سلسله سلطنت عظمی از ابو الآبا بر جد علی
مانند سفینه امرا موافق و هر آینه چنین پادشاهی که سلسله بلند مسند فرمانروای

دیهیم

و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار تر است و در طلب این مطالب
عالی از همه بیقرار تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بعد از توجه بمبدا فیاض زمانی سر بر بالین راحت در آورده بودند تا که
در پرده خواب سعادت احجاب که خلوتگاه غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند
که حق سبحانه و تعالی خلفی نامدار کرامت میفرماید که شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او تابد و بارقه
ابهت از جبهه احوال او فروغ دهد از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد
و از فروغ معدلتش صفحه لیالی و ایام اضاءت یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب
از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامه ایزدی
را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سربلند است و وجوه دراهم و دنانیر بآن سکه یافته فرمودند
چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند از این بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات
شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص در میان
آوردند

این خواب که از دیده جان پرده کسل بود • خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شگفتیهای برادر شمس الدین محمد خان که در چند دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند
که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که خدای
درویش مشرب بود گفته اند پدر گرامی ایشان از شنوع این واقعه سعادت افزا خوش وقت شده
چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم تو روزی خواهد کرد که باعث رفعت
خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایه رفعت
این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راستی کیشان درگاه قدسی
معلوم شده در زمانی که حضرت مریم مکانی خلدت ظلال جلالها بعنصر مقدس آنحضرت بودند
بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بنا اوقات بر ناظران این قطره
مشتبه بآئینه میشد چنانچه ... سرادق عفت که نزدیک پیشانی آئینه می بستند

اقبال زبان حال این ترانه میسرایند نظم براه بخت نهادم چنین کلمه‌ای هزار آینه و بخشم پیشانی
روزی در نزدیکی ایام ولادت با سعادت حضرت مریم مکانی رجوع میفرمودند و در آن ایام
راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از آنجا که طبیعت در تخیل اشربتهای ترش و میوه‌های
شیرین راغب می‌باشند بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده اند که از آن
باغ انبه چند بیاورد و خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظر
پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بانبه اشتباه یافته رسیده است که تمام پیشانی خود
بسته اید فرمودند که من آینه بسته ام از کجا میگوید خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی
نورانی آنحضرت را نور ایزدی تابان می‌یابد تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد
و بعضی از محرمان درگاه این را نقل میکنند استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعه انوار
الهی که از جبهه انور تابان حضرت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از خدمت
والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انکگی آنحضرت مشرف شده
که بیشتر از آنکه باین دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم بمن روی
آورد و در میان دو کنارم در آمد پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنار من افتاده غریب حالتی
روی نمود و عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزا بدنم در
حرکت و اهتزاز آمده و چاشنی آن لذت هنوز مو بمویم را فرو گرفته است و از آن غیر
این صبح جلال و جمال گل این شکوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یا رب نتیجه این
شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه بخدمت والا که سرمایه دولت دو جهانست سرافراز
گشتم و شکر سجده این نعمت جاودانی سربلند یافتم نظم دولت آنست که بیخون دل آید بکنار
بسعی … نیست این چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگر چه در
ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرانمایه نژاد بشیر قوی شدم ولیکن در معنی دولت دو جهان
بمن آورده مرا بقبله من سرور دهر که آنحضرت را بر دوش بگرفتم سعادت مرا

از خاک

از خاک برکشیده چنانچه برکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم
بر من نهاد و باقبال خود روشناس هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نور الدین ترخان و جمعی
دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بودند شنیده‌اند که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت
جهانبانی در خانه مسقف که دریچه‌های مشبک داشت عشرت‌پیرای بودند و حرف
مولد از ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکه و در آن نهانخانه اشعه نور الهی تابیدن گرفت
چنانچه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب
آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند
همانا که درین روز و شب از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شکفت و از نهانخانه جاه و جلال
دیگر این خسروی عزت و اقبال نور پرورد بخت روشن نیازی قدم در دایره وجود
خواهد نهاد که از گوهر عظمت تابان عطای دولت در بوته اضمحلال بگدازد و این خاندان
والا دودمان عالی را از پرتو فری و رونقی بهم آید که شبستان عالم را از پرتو جهان فروز
ضیائی و بهائی تازه روی نماید دیگر میر عبد الحی صدر که از نیک نژادان عالی عقیدت بود
نقل میکرد که سحری که حضرت جهانبانی حسب اشتهایی در مراقبه بودند و کمان برده میشد
که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر بر داشته فرمودند که الحمد لله و المنه
که چراغ خانواده سلطنت ما تابندگی روشن شد من تا این شکرانه رسیدم فرمودند
که درین نشاه خواب و بیداری چنان نمودند که ستاره نورانی از فلان جانب آسمان
بمعموره که مولد اشرف بود فرمودند که طلوع کرده ساعت بساعت بلند میشد و در
بلند شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را
پرتو او فرو گرفت من از روشن ضمیری میبردم که این جرم نورانی چیست دعوا
داد که این نور مجسم صدق نیست و بر قدر از سطح جرا که این نور جهان افروز پرتو
ساعت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک را از انوار معدلت آن

گرامی را معمور کرد و دو روز ازین بشارت عظمی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق
امید رسید چون ایزدی ملاحظه بوقت آن معاینه و حالی و رویای صالح مقابله کردند
ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یکوقت بود بزرگی را
که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد این بود و آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتی
از دنبال بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روی ننماید و بنظر مرغیان نقد پرست اگر
امثال این شگفت نماید دور نیست اما پاک سیرتان دوربین را بعض قبل از وقوع و بعضی
بعد از حصول محقق میشود که این پرتو آن انجمن عالم افروز است و آن مژده آن نظر سوز
و بر دریافتها آرد دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر حقایق تمامش واقف هستند
ظهور امثال این امور جای استبعاد نیست و بر نکته دانان باریک بین پوشیده نماند که اگر
چه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رؤیای صادقه قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را
از روی ظاهر بوجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهان
از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بر آمد اشارت بوجود حضرت صاحبقرانی گرفته
و هشتم آنحضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و فرزانگان عالم مثال
ظاهر است که از جهت کوکب هفتم تعبیر نمودن که باکلیل فرمانروائی سربلندی یافت
فیض ختم بر متکای دولت آرائی ارجمندی ندیده از وادی تعبیر و اشارت مثال دور است
بلکه آن هفت کوکب جهان آرای والا قدر اند و مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس
حضرت شاهنشاهی است که نورانیت وجود ربع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن
ز مطالع این سعد اکبر است که از جیب آن رئیس سعادت سر زده بود اگر چه او هشتم
[illegible] است از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمتند که نور این بهشت گیتی
افروز در جبین حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این هیجده کس برگزیده
و گیتی را کمال امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه ذات والا شکوه اقدس حضرت شاهنشاهی

که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسله علیه این هیجده بزرگ این مظهر کمال
قدرت ایزدی از رفعت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی از آنجا داشته نور بخش عالم
باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی مخفی نیست چه از تجلی آن کمالات
این گروه والا درین شگرفنامه گزارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این
سخن بظهور خواهد رسید و هر کدام فرو گرامی احوال این بزرگان فرخنده آل بانتظار وقت
و حضرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمان را دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع
گردد آفرین برین [illegible] دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش ستم که ختم تحسین از مردم دانشمند
باشم جایزه عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است
و خرد نکته دان مهبط این دقائق ربانی گشته ازین جواهر شبتاب گوشوارهای گرامی بجهة
آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پژوه یادگار میگذارم ذکر طلوع نور اعظم و سطوع
سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت سایه ظل اللهی ظهور نتیجه آمال
از شجره ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی از
صدر اقدس معلی و شعر مقدس حضرت عصمت نقاب تقدس احتجاب بجز و انتساب [illegible]
دهر صاحبه روزگار کامله آموزگار قدوه طاهرات اسوه ظاهرات صفیه صفاتی
و انی طویت ملکه قدسی ملکات مالکه سمادی برکات صفوت زمین و زمان برکت کون
و مکان موجه دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت فروغ دودمان هدایت
برج حطیم عبادت مشکوة حریم سعادت ناصیه طاعت ایزدی باصره سلطنت سرمدی
فاره سیر سمو مائده کرسی علو خاتون منصه رفعت بانوی حجره دولت نقاب گزین هودج
عزت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیه والای عالم بالا خزینه رحمت ایزد تعالی نعمت گرانمایه
مائده یابانی دولت عظمای موهبت آسمانی نقطه دایره فضل و افضال دره فاخره دولت
و اقبال شکوفه بهارستان جلالت لوحه نگارستان جلالت بارقه انوار ولایت والا

نایرهٔ نیّر عظمت و اعتلا زبدهٔ میامن کسبی و وهبی نخبهٔ مکامن سرّی و قلبی واسطهٔ عقد آفرینش
و آگاهی رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الهی شجرهٔ طیبهٔ صفوت و صفا ثمرهٔ مکرمهٔ کرامت و اصطفا
مرآت حقیقت نمای وجه یقین مرقات اعتلا مصاعد دولت و دین اصل اصول وحدت برومندی
و نخلهٔ نیز نقد روضهٔ ارجمندی مستورهٔ حجرهٔ علم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا در زبدهٔ کلاه آ نور
و غیب و شهادت وسیلهٔ انکشاف صبح دولت و سعادت پرده نشین سرادقات عصمت
و حضرت مریم مکانی عصمة الدنیا و الدین حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها نقد پاک
و قدوهٔ اولیای کرام قطب اقطاب عظام سباح بیدای ناسوت سیاح دریای لاهوت
و مصباح مکامن روح مفتاح خزاین فتوح گلچین بساتین تجلی نخلبند ریاحین معنی امام معصوم
ریاضت ساقی میکدهٔ افاضت دریا دل مرحلهٔ تجرید دریا نوش مصطبهٔ توحید مستغرق بحار
مجاهده مستهلک بوارق مشاهده مشعل دار شبستان طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت
اکمل مظاهر تجلیات ذاتی اجلا مجالی انوار صفاتی صراف سرائر اصحاب کشف و شهود نقاد
ضمایر ارباب وجد و وجود دستیار گشاید قلوب ارواح نظارهٔ بواطن قوالب و اشباح
و واسطهٔ انجلای غمام ظلام وسیلهٔ انجاح ارقام و آثام عارف روابط امتزاج ظهور
و بطون کاشف لوایح اسرار بروز و کمون **شعر** قطبی که بقطبین فلک داشت پیام
شیران هوس را بادب کرده لجام • در بیشهٔ دل هزبر سرمست خرام • دریا کش عشق
زنده پیل احمد جام • قدس سره اتفاق افتاد و بحسب اتفاق شوری شامیه که سی و شش
درجه بود بعد گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب ششم آبانماه جلالی
سال چهارصد و شصت و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیم سال نهصد و
دهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال
هزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم تشرین الاول رومی سال هزار و هشتصد و پنجاه
و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت

ار حصار

بهره حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه
و طول آن از جزائر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه
بتسخیر ولایت ته داشت و بموج اقبال در آن حصن دولت و حصار سعادت بجهة
قرب زمان افتراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرائب امور که قرب
زمان ظهور نیر اقبال سانح شده آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت
شد مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تحقیق طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی برعیّنه تعین بود
در اضطراب آمد که الحال وقت نحوست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال بدید
آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش
دارد و امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر آن
از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که در آن
هنگام دایه از آن دیار آورده بودند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود خاطر مقدس
حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شده آن اقتضا
در طبیعت نماند و چون ساعت مختار رسید از آنجا که ساعت نگذرد مولانا در قلق بود
محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده
اند بیدار ساختن لایق نیست الخ ایزد چون در مشیت خویش مقرر ساخته بود وقوع خواهد پیوست
در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و در آن
ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت که بیرون آن
عزت بساط نشاط گستردند و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند و پردگیان حرم کاخ
و عصمتیان حرم پادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند و روی هوس را وسمهٔ طرب
دادند گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآمد و چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعتی
تمنا را پایهٔ مقصود بسته پای رقص بخجال جلوه در آورده بجلوه‌گاه عشرت دقیقه‌ای از نو

مبارکی و مبارکبادی برکشیدند مروحه جنبانان صندلی ساعد بعطر آمیزی هوا بر گشتند لخلخه
سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی شوق را
آبروی تازه دادند ارغوانی لباسان نوخط زعفران پاشی سنبل نژاد در زر گرفتند گلبویان
سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در
حواشی بساط بخور انگیز گردند از عودسوزهای عنبرآگین عود سرپوش برداشتند چنگ گران
پرده ساز جادوئی بیخودی بنیاد کردند و ترانه زبان نغمه پرداز افسون بیهوشی در میدند
شعر هم از هندی زبان نازک آواز * چو طاوسان هندی جلوه پرداز
هم از چینی نوازان سبکدست * ز ساغرهای کرشمه تر مست * هم از قانون نوازان
خراسان * دل مشکل پسندان برده آسان * هم از دستان سرایان عراقی
نواساز نوید عشرت باقی * الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت فراغ و
آرام و محفلی چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشاییان ملأ
اعلی بواسطه حسن بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا از زبان بیزبانی این
ترانه بر زبان گذشتند شعر این چه مستیست کی باده و جامست اینجا * باده گر
جام نوشند حرامست اینجا * خانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مائدهای نعمت
گوناگون کشیدند تشریفهای رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهای رنگ رنگ انعام فرمودند
ازین یکرنگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برآید مقصود قدسیان
عالم بالا شمه باز گویم که پس از چیدن تکاپوی و جستجوی نظام بخش ملک و معنی و انتظام آرای
کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون جنین باع و خلوت
قدسی بمنصه ظهور بدائع و صلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملأ اعلی و کامرانی
روحانیان تجرد نژاد از اندازه گویایی بیرونست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال
طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال

طرف

که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژده جانفزا و نوید دلکشا شتافتند
و فردای آنشب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق از منزل بدولت کوچ
شده بود و قریب بنیم روز نزدیک غزل در سر زمینی که بغایت دلکش و خوش هوا بود و انهار
بنفشه و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی تکیه فرموده بودند و معدودی
از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند نظم تازه درختان فلک چتر سای
سایه فکن بر سر ظل خدای * غلغل مرغوله مرغان راغ * رخنه بر بزم نوای فراغ
ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی گرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی
بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد از آن بخطاب صفدر خانی بلندنامی داشت
ازین سیاهی که سفید روئی کونین در او مضمر بود آگاه گشته بعرض قدس رسانید حضرت
فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر خواهیم
شعر پادشاهان جهان را سزد از هفت اقلیم * مژدگانی چنین مژده اقبال دهند
ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت شادی عنانهای از دست داده
پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق باواز
بلند شهریار جهان و جهانیان را بشادی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق
امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد در جیب آرزو دمید و سر دین بهار اقبال
بر طبق امید سر برزد همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر پروردگار خداوندگاری مالیدند
و جبین بر خاکساری مالیدند نظم تاج رفعت بر سپهر رو ینهاد تا زمین
پای دولت * بر سر برد فرق منت در سجود * بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر دولت شاهی
بارگاه سپهر کارگاه در آمدند جهانیان را جشن عشرت و آیین دولت تازه شد و نقاره عیش
و شادمانی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاه را ترتیب یافت بآیین خسروانی
جشنی برازجشن کیومرثی و بزم فریدونی شعر ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر *

وین زنگ از درون و برون بگیر * گر ذوق تماشای دو عالم داری * از آتش این جشن همایون کن
جهان هر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دیگر عشرت فراموش کرده بیاد آورد نظم
ساقیان دست بجام می بخش کردند * خضر را تشنه این چشمه آتش کردند * این چه می بود
که جامی بقدح ریخت فرو * که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند * مطربان دستان
سرا و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ
ساختن آغاز نمودند چنگیان دست بر رشته مقصود در زدند عود نوازان غمهای جهان را
گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نایان گرم نفس نغمهای راست
آهنگ برکشیدند دفچیان دلها را از زلف مطلوب در آویختند دایره دستان آینه اقبال در
پیش رو نهادند ظریفان شگرف رنگ آمیزی ظرافت کمه سخنان سحر پرداز از زبان
سخن آفرین بستند ندیمان نادره حرف در بذله گویی لبهای مجلسیان را در قهقهه شوق در آوردند
سپهسالاران جهانگشای و سرداران صفدر آرای فوج فوج تسلیم مبارکباد بتقدیم
رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند و
دانشمندان اسکندر پسند و اسطرلاب دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان
محفل نهانی و محرمان اسرار آسمانی بودند زایچه طالع مولود ولادت مسعود دام آیت
ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی تفاصیل احکام و عواقب آثار
از طول بقا و علو ارتقا بمدارج سلطنت و معارج خلافت چنانکه رفته رفته از آن جداول
بمنصه احوال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در
علوم ریاضی پایه بلند و فکرت فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آینه
دلگشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود در دریافت دلایل و استنباط
عجایب و استخراج مآثر غریب برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر
یافتند و بعد از فراغ این جشن عالی مطابق بشارات غیبی و اشارات ربانی چنانکه کوکب بخت

باشد

باشد آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم نعت و موسوم ساختند و در صحایف
سعادت و صفایح دولت مثبت گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویای
صدق برای ظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و
سپهر ضیا فرود آمد و از مشرق تا مغرب فروغ اسم و پرتو مسمی فرو گرفت و از لطایف
این نام مدیح انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی
ملک الشعرا ابوالفیض در بعضی تحریرات بدیعه خود ایراد نموده اند که از غرایب مناسبت
اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکب آثار آن بوجه اتم تحقق یافته
مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهوری یابد آنست که بینات آفتاب که دو نسبت
و بیست و سه عدد است موافقت بحرف اکبر شعر نوری که ز مهر عالم آرا پیداست
از صبح شاهنشه والا پیداست * اکبر که با آفتاب نسبت دارد * این نکته ز بینات اسما پیداست
انتهی کلامه * و دیگر از لطایف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و عارفان
آثار و تراکیب حروف و طبایع شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون و ثبوت
و ظهور و تنزلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از لفظ
و امتزاج با نقاط آگاهند از این حروف بیستگانه ابجد هر حرفی را بعنصری از عناصر اربعه
منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه
بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاهی میسازد چنانچه
الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکیست و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصر
از حروف فراهم آید که عنصری در آن ناقص نبود و عنصری مکرر نیاید هر آینه آن اسم
دهنده ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال شاهد است که او را در حسن سیرت
و صحت بدن و طول عمر و ارتقاء دولت و دوام حشمت خداوند آن نام مدخل تمام است
و مع هذا نکته دیگر در نتیجه ادراک جلوه گر شده که این سعد اکبر را مر خدا عداد از طرف

پیدا شوند نابود و پراکنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف میانگی گمان کاف و بات کاف آیت
دهش بالای خود را که انگشت برمیدارد و با که باد دیت پا یار که خاک است پراکنده میکند
و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع بهره ور گشته
از فیض سعادات و کرامات مستغنی بهره مند گردند و ذکر زایچه مسعود که در وقت ولادت
اشرف بموجب ارتفاع اسطرلاب بی تامل یافته بود نظم بیا ای آسمان سنج رصد بین
نگاهی کن بنقش حسن پیوند ۞ بحسن طالع صاحبقران بین ۞ سعادت نامه هر دو جهان بین تماشا
کن درین فرخنده منشور ۞ سعادت بر سعادت نور بر نور ۞ در وقت نهضت رایات نصرت
اعتصام از حصار امرکوت مولانا خان منجم را که در معرفت اسطرلاب و تدقیق زیج و تنجیم و
تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و مهارتی تمام حاصل است بجهه تشخیص زمان سعادت و کیفیت
ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بود و نقاد جهان معنی گر والا نوشته معروض داشت
که بارتفاع اسطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت مطالع سنبله برخاسته بوده
وصورت زایچه این است

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین باب طالع اقبال نشان طالع

ابعان

معان نظر و لمعان تأمل برده و محقق شده که کمی اگرچه جزو طالع در درجه هفتم است از مثلث
اول بروج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد و دوم اگرچه برج از حیثیت و ثبات در
عناصر بارض منسوبست و این دو دلیلست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار
مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف بمنزله سعد اکبرست چه
مشتری که سعد اکبرست با اوست و عطارد کوکبی است که با سعد سعدتر گردد و زهره
که سعد اصغرست در خانه اوست چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد
و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بجهت تسویت و تمهید
برجیست در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد اما چه
کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل
بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خرد بگشاید و زهره که بسعادت
و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده و همواره اسباب شوق
و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانه
معاش نشسته و صاحب خانه معاش در طالع و سرور و سعادت ذاتی و عرضی دارد بهر
و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام میبخشند و مشتری که سعد اکبرست و منسوب
بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم است در خانه دوم است ناظر
بخانه چهارم که خانه عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بروجه اتم تا عاقبة العاقبة در معادن
حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت
کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده و ولادت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو
همت و سمو منزلت بر همه فائق باشد و با ارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت در گاه
مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش
افزا بوده باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان

رفیع او بند ند و آنچه در ضمیر الهام ورود پرتو ظهور انداز ند و مطابق عقل و موافق نفس امر
و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان گشاده و در جمیع امور حفظ مراتب دیانت
و صیانت نماید و در اطراح مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده
باشد همت بگمارد و در آن عمارت دلپسند با نواع خوشحالی و خرمی و حسنات آراید که
و مغنی بگذرانند و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطارد که از سعدین کسب کرده و این
بغایت نادر افتد و نیر اعظم عطیه بخش عالم که نور بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت
فرمائی جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثابت واقع است
و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد
شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظر است بخانه نهم که خانه سفر است همواره در سفر
رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
روشنی بخش جهان باشد و خانه سوم که با قمر مناسبت یافته عقرب است از اقارب عقارب خبر داده
و زحل در انجا آن نزدیکان دور را نحوست و نکبت بها و یه ضلالت و هلاکت رسانند
و قوس هند رابعست و آن خانه عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد
و مقتضیست بعطارد مسعود و در حد خود و مثلثه خودست در هر کاری که توجه فرماید
باحسن ترین روشی انصرام یابد و عاقبت کارش بکامروائی باشد و خانه پنجم که خانه
فرزندیست و آن برج جدیست بسیار فرزند و مریخ که کوکب سپاهیست در انجاست
و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست و از جلائل امور آنکه این کوکب نحس
در بیت الشرف است در وجه و مثلثه و در کجان و ادرجان و اثناعشریه خود از عمر دراز
برومند گردانند و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازند و از فرزندان برخوردار
کامکار اعتضاد بخشد و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات
حسنه آنکه در زائچه طالع حضرت صاحبقرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ذکر رفته

وحک

و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و در این
زائچه قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف
با قوتهای که گذارش یافت چنانچه ایمنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد و تمامی نماید از ین که صاحب طالع هر چند
در از عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطه تاثیر علویات
بسفلیاتست ازید النور آمده بدولت روز افزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم او
که بمنزله روحست و مربی بدن در خانه نخست منصرف از مریخ بتثلیث زهره و اوسط
دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانه ششم دولت منسوب بلشکر
و صاحبش که زحل است در سوم واقع شده که خانه اعوان و انصار است و راس در و
لشکریان را از خیل مخلصان فدائیان داشته و قمر سابع حوتست بدرجه خمسم که حد
زهره است و از مثلثه و ادرجان اوست مخدرات حرم عصمت را در لوازم رضا
جوئی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکو خدمتی کامیاب دولت
و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل است صاحبش مریخ است که سعادت مذکوره
دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشاره بر حمایت الهی نموده در موافقت حق
و مکامن خطر و خانه نهم خانه سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت
در سفرهای دور آماده میدارد و موجب ازدیاد ملک میگردد و سهم السعاده در
عاشر است که خانه دولت و اقبال است و صاحبش عطارد مسعود بنظر تثلیث و همچنین
سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل
دلالت کند و خزائن روزگار را در حیطه تصرف و قبضه اقتدار آورده و خانه
یازدهم که خانه امیدست صاحبش قمر زاید النور در پنجم طالع بواسطه نظر تثلیث طالع
و سبب حصول امانی و آمال شده و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست قمر قرار

گرفته در خوارزمی و نگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد و هر بید ولتی را که از
قبله اطاعت رو گردان شده ببادیه فنا سرگردان ساخته صاحبش که وزیر اعظم است در
خانه سوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان ساخته
در سلک بندگی و جانسپاری در آورده و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانه دولت
و سلطنت جوزاست که خداوندش صاحب طالع است و مقرر که هر صاحب طالع که منسوب
خود را برتبه بلند سازد لیکن بواسطه موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن
خانه جای دولت و سلطنت واقعست هرگاه که دولت در خانه خود داشته باشد
چگونه از منسوب خود دریغ دارد

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب

حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابتست و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا
دارد و وزیر اعظم که از جمیع افراد عالم زیبش سلاطین مشتری است صاحب طالع واقع شده
و این شاهدیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرمانروایان بزرگ قدر
غالب و مستولی باشد و روز بروز قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت
پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستوار و استدامت انجامد چنانچه قهرش دست گردنکشان
بر شکال تاب دهد و آوازه کوس بزمش زهره صفدران شیر مرد را آب سازد و شوکت
راجه قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان جوتک رای که از ملازمان عتبه شاهنشاهی
بود رقم زده کلک تصریح میشود

با وجود

با وجود کمال بی تعینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعه عظمت و جبروت که
از پیشانی سطوتش می تابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف
اسد می گویند نزدیک بواقع باشد و در کتب احکام ایطالیه مقررست که صاحب این
طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشنده و بزرگ کاران باشد و باین جلال و انصاف
گراید و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بسفر مایل بوده از سفر بهره مند
باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضا جوی شود و مشتری و زهره در خانه دوم فراهم
آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و بانواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد
اکبر در خانه عطارد است بعطیه حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن
و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری
و انتظام برکاری از روی شایستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات
سرادقات اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام نموده و وزیر اعظم چون در سوم است
هرچه خواهد از کارهای بزرگ بملاحظه کسی بجای آرد و توانا باشد و برادران پایه او
نرسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری و متحد و متفق باشند
و چون عطارد در سوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نباشد
مشقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیق
در مرتبه ذوق و وجدان باشد و چون در میزانست مشهور آفاق گردد و کارهای
پسندیده میدانسته باشد و در ازمنه ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صائبه
و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند و
خدمتکاران رضامند بحساب در آشنا باشند و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کنند و چون
در میزان و شرفست صاحب خزائن عالم شود و چون در سایه گرانمایه آفتاب جهانتاب
خزائن بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بمانند و سفرهای دلخواه بکام

و کام ستانی کند و از و بزرگتر در روی زمین نباشد و جانوران سیاه زنگ عظیم جثه
بر درگاه او باشند هر چند سن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال
دولت و جاه بی مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال در درگاه بماند چه ازین
بطالع زرکوکبی نیست بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست
و مشتری اعظم و زحل و عطارد در یک برج دوست پرور و دشمن کاه باشد و آیین دوستی
و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس است جهانبانان و رستاخیز کند چه در مثلثه طالع و در
بیت خود است در دوستی قوی حال که آن سعد اکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور
کند و خوشدل و کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان
و بادشاه پادشاهان شود پرتو مهرش عالم گیر گردد و صیت عظمتش ارکان ناکران رسد
بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و از و اندیشناک بوده مطیع و منقاد
گردند و چون در خانه مشتری است و مشتری اعظم نظر برو دارد سروران جهان سر بر خط فرمان
او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم است دشمنان
او بزرگان باشند اما با و نرسند و تاب زد قهر و عظمت او نیارند و همیشه در دوستی
او را تربیت دهند تا با قمش انوار وفاق او از آفات سلامت مانند و چون در حد ست
و وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج باشد که فعل صواب
موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را
بنیکوکاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید بر آمده بجاده توحید تحقیق
گرایند و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی او زیاده از اندازه قیاس
باشد و صاحب فرزندان بسیار گردد و چون زهره ناظرست عفایف بزرگ منش خجسته
کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند و از رضا جویی فرزندان نیک نهاد کامروان
شود ضابطه خداوند کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچه قدسی

سیماء

میکند نزار آدمی باید چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز
کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد چون در عین قوت بود
و شهادت سابر از و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ باید و بطول حیات
و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان مسرت آرای گردد و چون
درین زایچه دوازدهم قمر در کیفیت حصول الیمنی بر درجه کمال رودی دهد و صاحب عساکر منصوره
گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته نقوش
جلال او گردد و چون دوازدهم مشتری اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم
طبع سخن گزار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بود و در جائی که دلیران نبرد و مردان
مرد متوهم شوند صاحب این سعادت مرکز منزل گردد و پای وقار در دامن تمکین
بر دلی کشیده دارد و در زایچه توهم و شائبه تغیر نساحت احتیاط او راه نیابد و درین زایچه
مقارنیش و رود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاضه سعادت مینماید و چون صاحب
طالع مشتری اعظم باشد و در سیوم واقع شود مولود را شرف رابر تبه سلطنت عظمی رساند چنانچه
درین دماده سعادت پرتو ظهور دارد و چون مشتری و عطارد و زهره مریخ ناظر
باشند بر کشور کشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارش
چراغ دولت می افروزند و اگر جز طالع یا قمر در نهم برج باشد و چهار کوکب یا زیاده
نظر ناظر سیف و سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه تصرف
و قبضه اقتدارش استمرار پذیرد و درین طالع با وجود جز طالع و بودن قمر در نهم
خود قمر از پنج کوکب ناظر اند مشتری اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل عطارد و درین زایچه قدسی صاحب
طالع در خانه سوم است مولود را اندیش برادری باشد و نیکنامی و دوستانی
نباشند بهم رسند و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد و بسلطنت نیکی کند و سعادت فیضها
بهره مند شود و صاحب شم در سوم واقعست کارهای عظیم کند و شغلها شگرف بوجود آورد

واختراع قوانین دولت و حکمت کند و بداندیشان را تنبیه فرماید و این همه اندیشه همایون
ضمیر والا گردد و صاحب سوم در دوم است بیچارهای از پا افتاده را دستگیری کند
و با خویشاوند سعادت پیوند بمهربانی پیش آید و سایر نیک اندیشان را فیض انعام و
احسان بهره مند گردند و از حدائق افضال و اکرام او ثمرات برچینند و تربیت
کرا گر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد چنانچه در زایچه مقدس صاحب
سوم سعد اکبر است هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی و صاحب چهارم
که مریخ است در پنجم جا گرفته پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤید بتأییدات غیبی گردد
فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب
پنجم که مشتریست در دوم است خزائنش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد
و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقی و دقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین
و موی شکاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم است بعضی از ملازمان در کاهش اندیشها
ناشایسته پیش گیرند و پایمال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم است امور
شوکت و ابهت بتدبیر صائب خود انتظام دهد در خاطر او این آرزو جای کند که مرا برادری
نشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم است بتدبیر والای
خود اموال فراوان و خزائن بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز
بدست او افتد و صاحب نهم مریخ نیز در پنجم در خانه مشتریست دلالت دارد بر قوت
حافظه و یاد داشت قوی و هر چه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید
و بآئین نیکو در رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق
پرست شوند و متادب باداب طاعت و رضاجوئی باشند صاحب دهم زهره در دوم است
بوالدین و با بزرگسالان خویش با دب و رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در
سوم است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد

و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم است
مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمه صدای کوس دولت و غلغله هیجای
عظمت او سراسیمه و پراکنده گردند و خائب و خاسر روی بفرامشخانه فنا نهند و اگر مشتری
یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست
شود و نیز هرگاه که قمر در حدی که خانه زحل است وقوع یابد و در شهر زحل جای گیرد
دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشند و اطراف ممالک او بدریای شور
منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او انبساط و امتداد یابد و نیز معروف است
که چون در زایچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر
دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زایچه مسعود در قسم ظهور دارد

و کر زایچه سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده اند
در رسالی که قدوه علمای روزگار و نقاده دانش آموزان لیل و نهار فیلسوف دقایق علوم فلکیه
معانی فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی
پرده شکاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقا اوج بلند
پروازی علامة الدهر امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایه سریر رفیع اعلی حضرت
شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این سطور رساله مذکور را بخدمت
که زایچه مسعود مختلف بنظر میرسد مأمول آنست که ایشان نیز خود از تصحیح خود تمام کرده
تحقیق سنجید خدمت میرزا بکمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف
نموده اند قرار داده اند چون باعتقاد محرر معتمد ترین زایچه‌ها است صورت آن را با احکام

مرکز طالع اشرف

درین زایجهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوار ثوابت و سیارست بیست و هشت درجه و سی و شش
دقیقهٔ اسدست و قایم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانهٔ
نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانهٔ او نیست و حد مریخ است و رب مثلثهٔ اش سعد
اکبرست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری و او در جان
و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکرست و نیره و از کوشت
خالی و مستولی برین طالع نیر اعظم است بنوعی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در
بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و هفت ثانیه و سهم الولد بقولی در بیست و چهارم
درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه و ... سهم الا...
در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوه در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه
و سهم عدد الاخوه در چهارده درجه و دوازده دقیقه سنبله است مرکز خانهٔ دوم
بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد و حد زحل و رب
مثلثهٔ اش قمرست بشرکت زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر
عطارد و او در جان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره و وبال مشتری است و
مستولی برین خانه قمرست و این درجه مذکرست خالی از ظلمت و نور و کوشت و سعادت
و مشتری در یازده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه

ابر بهار

و بیست و چهار دقیقه میزانست و سهم الرجاء در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم الظفر
والظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزو اجتماع متقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه
دقیقه میزانست مرکز خانهٔ سیم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانهٔ زهره است
و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثهٔ اش عطاردست بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه
مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت عطارد و او در جان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخست
و مستولی برین خانه زحلست و این درجه مونث است و مظلمه و خالی از کوشت و سعادت
و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقربست و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه
دقیقه و سهم السعادة در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادة بر قول بطلمیوس و محی الدین
مغربی در پنجاه و نه درجه و نه دقیقه و سهم الاصحاب والحرز و سهم العبید بقولی در بیست و
درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم
در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست مرکز خانهٔ چهارم بیست و هفت
درجه و یک دقیقه عقربست و این در وتد قایم است و خانهٔ مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه
و وبال زهره و رب مثلثهٔ مریخست بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان عطارد و هفت
بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخست و این درجه مذکر و تیره و خالی از کوشت و سعادت
و سهم سفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوس است و سهم الخصومات
در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست مرکز خانهٔ پنجم بیست و هفت
درجه و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه
زحل و رب مثلثهٔ اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است و دریجان شمس و او در جان
و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال عطاردست خالی سهم السلطنة
والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است سهم الدجاجة والنسر الطائر در برج
حوت و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و شش ثانیه جدیست مرکز خانهٔ ششم بیست و هشت

درجه و چهل و شش دقیقه حد بیست خانهٔ زحل و شرف و قمر مریخ و وجه شمس و رب مثلثه اش
قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و در کان و نه بهر عطارد و ادرجان و اثنا عشریه و هبوط
مشتری و هفت بهر و وبال قمر است مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و قمر و این درجه
مذکور و نیره و نحس است و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه
دلو است و سهم الحبس و الاسارى در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است و سهم
موت الاخوه در دو درجه و یکدقیقه دلو است هر گاه خانهٔ هفتم بیست و هشت درجه و
شش دقیقه دلو است و اثنا عشریه زحل و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت
مشتری و وجه قمر و در کان زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس است
مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد و کوشرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه
و خالی از نحوست و سعادت است سهم الالفه و البقا و الثبات و المحبة در بیست درجه و هشت
دقیقه حوت است هر گاه خانهٔ هشتم بیست و چهل و هشت دقیقه حوت است خانهٔ و شهر مشتری و شرف
زهره و حد و وجه و در کان و ادرجان و رب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت
قمر و حد و هفت بهر و اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد و هست مستولی برین خانه زهره
بشرکت مریخ و کوشرکتی از قمر و این درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت
و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم الشجاعه در دو درجه و
سه دقیقه حمل است هر گاه خانهٔ نهم بیست و هشت درجه و یکدقیقه حمل است خانهٔ مریخ
و شرف نیر اعظم و حد و خدمت زحل و در کان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر مشتری است مستولی
برین خانه مریخ است بشرکت و کوشرکتی از زحل و این درجه مذکر و نیره و از درجات
ابار است سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور است
و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور است
هر گاه خانهٔ دهم بیست و هفت درجه و بیست و یکدقیقه ثور است خانهٔ و ادرجان

زهره در شرف و رب مثلثه اش بشرکت زهره و خدمت مریخ و در کان زحل و نه بهر و هفت بهر
عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ است مستولی در خانهٔ زهره است و بشرکت تام و کوشرکتی از
مریخ و این درجه مذکر و نیره و خالی از نحوست و سعادت سهم السعادة بقول بطلیموس و امیح الاکثر
مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است سهم العقل و النطق در دو درجه و پنجاه و
یک دقیقه جوزا است و سهم المرض در پنج درجه و بیست و پنج درجه و بیست دقیقه جوزا است
و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقه ثور است و سهم الورع در چهارده
درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الاعدا بقولی
در پنج درجه و هفت دقیقه جوزا است هر گاه خانهٔ یازدهم بیست و هفت درجه و یازده
دقیقه جوزا است خانهٔ بهر عطارد و رب مثلثه اش او است بشرکت زحل و خدمت مشتری
و شرف راس و حد و در کان زحل و وجه شمس و ادرجان مشتری و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است
و این درجه مونثه و قیمه و خالی از نحوست و سعادت است و سهم العواقب و سهم التزویج
در چهارده درجه سرطان است مستولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل هر گاه خانهٔ
دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطان است خانه و وجه قمر و شرف
و نه بهر و در کان مشتری و حد و وبال زحل است و رب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و
خدمت قمر و ادرجان و اثنا عشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر است
بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل و این درجه مونثه و نیره و خالی از سعادت و
نحوست و ذنب در بیست و هفت درجه و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است سهم العلم و الحلم
و الغلبه و النصرة در سنبله درجه و بیست و دو دقیقه و سهم الولد بقولی در دو درجه
و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشده در بیست و دو درجه و یازده دقیقه و سهم الحموه
در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در سنبله درجه و دو دقیقه اسد است و درین زایچه
هیلاج اول جزو اجتماع متقدم است پس سهم السعاده پس درجه طالع و کدخدا از قمر هیلاج اول

زحل است پس مشتری و از قمر سهم السعاده اول مشتریست پس زحل و از قمر درجهٔ طالع اول کسی که نسبت
پس مریخ شرح ابن زلال وند بعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعوید تارک قرون و ادوار است
چون اساس ابجهٔ قدسی استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام مراتع انتظام این ابجه
مقدس ناگزیرست احکام خانهٔ اول چون مرکز طالع از اسدست که خانهٔ نیر اعظم است
دلالت میکند بر علو فطرت و بهاء بودن هیکل مقدسش قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی
و کشادگی سینه و قدرت و سطوت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و درست
دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطاردست که
در خانهٔ زهره در دوم طالعست و متصل بمشتری و در حد و مثلثهٔ خودست باید که در همه امور
ملکی و مالی بنفس نفیس خود باز رسد و تدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون
مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک
هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم
بعد رجعت پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم
که عطاردست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک بآسانی دست
دهد و بودن طالع و سهم السعاده و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی
بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد احکام خانهٔ دوم چون مرکز خانهٔ دوم از
سنبله است که خانهٔ عطاردست متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است
و او در طالع است که خانه و شرف عطاردست دلالت کند بر آنکه مال و ملک از
ممر حسن و تدبیر و عقل کامل حاصل شود و پاینده منصب بزرگ پادشاهی باشد و بودن
مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوی این معنی است و بر آنکه
وزرا بقوت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند
بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خداوند زمان ننماید و چون صاحب دوم در

ام خانهٔ اول

طالع را

طالعست خزائن حساب او را جمع شود و چون مشتری درین خانه است مال را در مبارکه
برضای ایزدی صرف کند و در مرضیات خدائی نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز
دولت افزاتر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندان نامدار
گرامی را دریابد و این سعادت منشاء نظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم
و در شرف ... هرگز نقصانی بخزائن معمورهٔ او نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدمست درین
خانه است مقوی این معنی است و کدخدا که زحل است در شرف خود و شریک مشتریست
در وبنجا آمده عطیهٔ عمر مقدسش از قمر دو کدخدا و سیوم که مریخست از عمر طبیعی که صد و بیست
سالست متجاوز باشد و بودن قسم مستولی برین خانه مؤیدی دیگرست برای اساس
سعادت احکام مرکز خانهٔ سیم چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال حلم و
آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه ارکوی یعنی در مقام یکجهتی باشند
اما آن مرکزی که صاحب طالع دروست چون خانهٔ مریخ و مثلثه و حد و وجه او در جانب
صاحب طالع و در یکجان اوست و او در پنجم طالع است که خانهٔ فرح و شرف اوست
و در مثلثه و وجه مشتری و او در جان صاحب طالع است اندیشهای نادرست این طبقه
موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون اوائل سیوم
که تعلق ببرادران دارد و مور و سطوت نیر اعظم است دلیل است بر آنکه برادران در
جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمانهٔ غصه شربت ولشین در کشند
و اواسط و اواخر سیوم که تعلق باخوان و انصار دارد و محل سهم السعادتست تعلق
بطلمیوس و نیز وجه نیر اعظم است و او شریک کدخداست دلیلست بر آنکه دوستان
و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در اداء آداب و دولتخواهی ثابت قدم باشند
و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانهٔ سیوم
تعلق بمریخ دارد که در شرف خودست و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل و کدخدا است

وآن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند بودن زحل مست
برین خانه که کدخدا است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب
سوم در پنجم و تثلیث بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه و آنکه نقل و حرکت بسیار ی
نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرایب آنکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعاده بقول
بطلیوس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجه بیست و نهم عقرب است که داخل خانه سوم است
و این در طوالع کمتر افتد دلالت میکند بر آنکه پیوسته از عالم سعادت بر سعادت روی
دهد هر آینه دلیلی متین است بر اطلاع خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد ظهور مغیبات
باشد احکام مرکز خانه چهارم چون صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و وجه و مثلثه
خود و حد مشتریست و او متولیست برین خانه دلیل است بر آنکه در اول مرتبه ملک بیعی
لشکریان در تصرف آید و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر
مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد و هر چه در تصرف در آید پایدار بود
و چون شستم چهارم باعتبار این درجات که از اول عقرب است جزو است که صاحبش در
تحت شعاع نیر اعظم محقق است دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد
سلطان عقلش ظهور کند و والد ماجد مسعود درین هنگام رهای کمون و بطون آورده
اقدام شهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این برج قوس است و صاحب حد
در دوم طالع مولود دستار و حی کز پدر باشد و از ملک پدر روزی مند گردد
احکام خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه سوم که تعلق بمحبان و مخلصان دارد یعنی مریخ
در پنجم و در شرفست دلیل است بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط
ایشان و چون متولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود و کدخداست
مشتری که در وجه و مثلثه خود است و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است
دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند و تارک ادبار از

از زمین رضامندی برنگیرند و نسر طایر که بر مزاج مریخ و مشتری و مقدار الدجاجه که بر مزاج
مشتری و زهره است درین خانه دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادتست والسلام
احکام خانه ششم چون صاحب این خانه که زحلست در شرف خود است و درین خانه را
دلالت بر دوام سرور و حصول مال فراوان و استدامت صحت عمر و اعتدال مزاج احیانا
اگر اندک عارضه بر ایوان مزاج قدمی گردد بی شایبه اشتداد بصحت کامل انجامد و چون
متولی برین خانه مریخست بشرکت زحل و هر دو در شرفند خدمتکاران و ملازمان سعادتمند
فراهم آیند احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل در شرفست صاحب طالع را
در اوایل جوانی بردگیان سراپرده ازدواج از خاندان فرمانفرمایان هند باشند و چون
زحل در بیت دوم است دلیل باشد بر آنکه عصمتیان شادروان عصمت از حکام مال
گزار و خزانه معمور ساز او باشند و چون سهم الالفه والمحبه درین خانه است دلالت
بر مزید اتحاد و الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوت است خانه مشتریست
و اشرف زهره است احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه ثور است و صاحب او مشتری
در دوم است در حد و مثلثه خود و سهم الشرف درین خانه است و متولی برین خانه
زهره است بشرکت مریخ که در شرفست دلیل است بر عدم خوف و خطر و حفظ و
صیانت ایزدی مامون بودن احکام خانه نهم چون مرکز این خانه از برج حمل است
و خداوند او که مریخست در شرف و فرح و متولی برین خانه مولود مسعود از سفرهای بعید
و سفرهای دور تر متضمن تسخیر ولایتی باشد احکام خانه دهم چون مرکز این خانه ثور است
که خانه زهره است و متولی برین خانه و در طالعست دلالت کند بر سعادت نامه و
عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و آنکه درین منصب الا در قبضه قدرت صاحب
طالع است او پذیر خصوص که این خانه شرف قمرست و قمر ناظر باد و بطالع با نظر تمام
دوستی و چون سهم السعاده بقول جمهور درین خانه است دلیلست بر کمال سعادت و

دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل والنطق

درین خانه است دلیلست بر آنکه عقل و سخن او با ذکا عقلا و سرفرو سخنان باشد و نیز سهم

زهره که ارباب بخشش و لطف طلبند عنایت فراوان باشد احکام خانه یازدهم چون مرکز این خانه

از جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه امیدهای او تمنای

که در ملک و مال خود کند بر حسب دلخواه صورت بندد و نیز دلیلست بر آنکه او را دوستان

یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند و چون سهم غوایب

امور درین خانه اوست دلیل است بر آنکه عاقبت آمال و امانی و همواره بخیر و سعادت

برآید احکام خانه دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح و نکبت

بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع از ان

رضامند شود و بودن ذنب در ان خانه در درجه اول مقوی این معنی است و چون سهم العلم

والحلم درین خانه است دلیلست بر آنکه صاحب طالع با وجود علم بر احوال کوته اندیشان

تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات

لازمه او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات

خلق عظیم که اصل و خلاصه جهانداری و ملک آرایی و سبب صید خاطر دوست و دشمن

و رابطه جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است بحمد الله والمنه در مجموعه اخلاق مهذب

این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج اکمل مشاهد و معاین است و از

اصل فطرت و مبدا طینت باین عطیه والا موهبت خاص اختصاص یافته و از روی

تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف ملکه آن ذات سمای

برکات گشته از ین سرچشمه معدلت بجداول نیابتی استعداد ارباب استحقاق جاری

و ساریست **نظم** همیشه تا که بر افلاک انجمند بدید ❁ همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون ❁ مباد جز برضای تو جنبش اجرام الله وحی لدی الحکام

از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع و ذکر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص

بیوت و غیر آن تمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم رسد و مؤلف ساخته گردد

بیرون ز شمار و فاین شرحش هندسان رصد بندد زایچه کنین

در وقت تحریر این کرامی صحیفه

که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و افاضت پناه تحریر عهد

مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صدر نشینان بارگاه قبول

حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمد آن زایچه بیر بجنس منقول گشت مجرد از

آثار بیوت و احکام چه بجهت اعتبار مستخرج و چه باعتبار آنکه این زایچه بر خلاف زایچهای

دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی است

صورت زایچه طالع اقدس از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

گردی از دانش منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف میان اختر شناسان

هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید

و دیگری سنبله قرار میدهد بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست

جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم

قایل شده بحرکت اما تعیین نکرده و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یکدرجه است

دورسی وشش هزار سال دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند
و در پنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد و طایفه از حکما میگویند که شصت و سه سال
یکدرجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب
چندین اختلاف اسباب آلات رصدی و تفاوت در غموض و دقت انظار است و تحقیق
آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطو متفطن نشده اند و بسبب اکثر
مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند پس
در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل
جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج از آن جزو انتقال نموده بموضع
که صورت سنبله در آن زمان در آن موضع بود استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان
و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین
بود که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید باعتبار حرکت فلک
البروج که ملتزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله و مقدار مابه التفاوت در میان این
دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا
میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود
سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند چنانکه اکثر حکما بر آنند بعد هفتاد
در هفده بقول بطلیموس که در صد سال قطع یکدرجه باشد فاصله میان رصدین یکهزار
و هفتصد سال بود و باریک بینان حقایق و دقایق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع
خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می تافتند و اکنون که قدوه حکمای روزگار
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع
همایون حضرت شاهنشاهی نموده است قرار داده اند چنانکه نموده آمد بوضوح انجامید
پیوند که منشا اختلاف آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان

بروج و افلاک قایل نباشند چنانچه در آخر این فرخ منشور حکمت آگهی و غیرت ایزدی
چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه
بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب
باشد و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اسطرلابی و تحقیقات
زیجی در رصدی سرآمد نکته سنجان نکته دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند با وجود کمال جهد
و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند و همچنین سایر امور شناسان
علم نجوم در پرده اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود اتفاق این
حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور کنند اختلاف
نمایند بمقتضای غیرت آگهی حقیقت زایچه مقدس در نقاب حجاب مانده و در پرده اختلاف
مستتر گشته و بالجمله هر یکی از دانایان این طالع را کانموذجی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف
دیده شود ظاهر گردد که درجات خدادانی و ایزدشناسی در جلالت قدر و رفعت
و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتواند بود اگرچه زایچها باهم اختلافی دارند اما در
دولت آرائی ظاهر و باطن متفق بود صاحب طالع را بمقتضای صورت و معنی تهنیت مینمایند
و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان را براستی
و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچه طالع سعادت
مطالع را در پیش نظر داشته تامل فرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها
بسته از کمال شوق برقص می در آمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری
صدر نشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت
وجدان عرفان آگهی لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت این لذات بخودی نکنند
و از ذوق طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند و صعود بر مدارج علیای این کمالات
دوجی حضرت آگهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت دانائی بوارق

وارادات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی از مشاعر
ادراک می یابد و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب عقلیه از مرآت زایچه بدیعه معاینه
میشد و بارها بمستعدان آن خطاب بیان منیر مینمودند که طالع این نیر اقبال از حضرت
صاحبقرانی در بعضی امور عالی بچند درجه زیاده است چنانچه بر تنزیل جداول احکام نجوم
می بود و چون این دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده علویات کواکب و سعادات
علویات را بمیزان تأمل بسنجند دریابند که زایچه صاحبقرانی چه خبر میدهد و این زایچه آسمانی
قدسی را از چه آگاه میسازد سبحان الله با وجود تباعد سحر حین از روی زمان بمکان
و حال و تکلف ضوابط مرکی از صحایف طالع فرخنده مطالع که صورت گزارش
یافت توافق داده اند که این مولود بپایه اعلی مراتب کونی و الهی سعود و ذات مقدس او
مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کارفرمائی
صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمان
روائی و مدارج علیا حق پرستی و خداشناسی و درویش پروری و غریب نوازی و
درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مسکور مستغیر
و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و بیاز
امور ملک رانی و جهانداری و از غرائب آنکه جملگی این حالات که رموزدان انجم بفکر
و تأمل آن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود
از صفحه پیشانی احوال آنحضرت می خوانند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب تجرد و قصور
اعتراف مینماید نظم ای صفات تو زبانها از بیان انداخته ❁ عزت
ذات بعین را در گمان انداخته ❁ تصور اسامی و انهار سعادت برار و ... روحانی
والد حضرت شاهنشاهی ❁ همان زمان که دلالت بغرائب ما دست عالیش بر زمین
حدبرد و زمین مقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز افرینش نورانی مهد بالتمیذ عنصری

رمی

و نبش بلند گشت و بدست سایه پروران سعادت پرتو نشر حین بدنان پاک دامن عفیف گوهری
و گوهر قدوسی آنحضرت که سر چشمه نور آگهی و دریای معرفت ازلی گشت و نشو نما فیه بوده و انوار
قبول بر وجود پاکش بر رسم عادت که شیوه متصدیان تربیت ترکیب عنصریت اعتدال
و اصطفا یافت دایهای معتدل مزاج روح امتزاج نقباط سعادت ارتباط که از پرده نشینان دیده
پاکان پاکگهر بوده بجهت آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را الجنس ادب و کمال احترام بر کنار و کتف
قدسی سیرتان پاکدل نهادند و پستان مهربانی بهوشین لبش داده شیره جان پرور شیرین
کام ساختند نظم شیر ز مهر لبش آمیختند ❁ شیر و شکر را بهم آمیختند ❁ شیر نه از دایه امید خورد
کآب ز سرچشمه خورشید خورد ❁ چون از نقاده دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی
در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع
این نیر اقبال از شرف مجازات آن خدمت بوعده آن موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی
ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت که امروز بجی جی انگه بلند خطاب بسعادت دارائی
آن نوباوه بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدسته بوستان
عظمت و جلال مفتخر و طیب امتیاز بوشند باران حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی
آن مایده ساز آسمانی را طلبداشته مولود فیض و ورود را در ساعت مسعود که بند را امید
در آورند و چون بصحون وضع حمل آن دایه قدسی مایه نشده بود بنعمت آب دایه بهادل که
خدمتکار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول
او شیر داد و تحقیق آنست که اول شیر والده ماجده قدسیه میل فرمودند پس از ان فخر
النساء انگه که کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد سپس آن بهادل انگه دریافت آن
سعادت نمود بعد از ان کوچ غازی باین دولت بلند عزت یافت از ان پس حکیمه
عفوطلبیه گری مخصوص گشت از ان پس عصمت مآب جیجی انگه باز روی جود و دلبند صوری
گماشته و از پس او کوکی انگه کوچ توغ بیگی وار گذشت او بی بی روپا گرداوری

بکمر رابط و بکر ربه

این خدمت شایسته نمود و آنگاه خالدارا که ما در سعادت یار کوکه باین موهبت کبری
اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب بیجه جان انکه والده شریفه زین خان کوکه
باین دولت بزرگ استعداد یافته سرمایه بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت
قبابان بخت ور بشرافت این خدمت بزرگ سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف
این طبقات ودیعت نهادن مشارب مختلف است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه
رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد یا برای آنست که بر مستبصران
هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست نه از آن باب که
تربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان
پیدا که در چه پایه است و بلندی رتبه قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه است و از
غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف
عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم و لطف دانا را گل گل شگفته ساختند منفرسان زیرک طبع این
تبسم را فاتحه تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال ساختند و عقده غنچه امانی و آمال از آن [illegible]
بعد از آن بگهواره سکندر از یکرخال که نجار آن سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند
و چون شاخ و برگ گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن گهواره
آن گوهر یکتای نه صدف را بگوهرین مصفی آرام داده بملایمت و رفق زمزم زمزم جنبش
درآوردند و بجهة انس و آرام نام خجسته آغاز شایسته فرجام خالق ذو الجلال و الاکرام
موافق تالیفات موسیقی سرایندند عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که
منتظران جلوس زمین و زمان و فراهم آرندگان دایره کان و مکانند کامروا شده بر عالم و
عالمیان منت نهادند و بآن جگرگوشه آسمانی باین تهنیت بلند آوازه گشتند شعر
کای شرف عقل مسلم ترا ، دور شهنشاهی عالم ترا ، روی زمین هیچ تو با نخبت
طاق فلک چون تو گهر ابنی نداشت ، قلزم ابداع بسی موج داد ، تا گهر چون تو بقدر زر زد

خامه بقدر ربسی موج زد ، تا زقضا همچو تو نقشی نشست ، نسخه کون آیه تلمیح تست ، جلد فلک در خور تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی کوکب گیتی نور و حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوت
و قران سعدین

چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بمشاهده دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت
نشان شرف ارسال یافت که در صحابت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم
اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که
در راه ملازم موکب سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت
و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت
سراپرده اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند نظم
عهد گهواره ناگذشته هنوز ، تخت والاش کرده تخت نشین ، بر زمین پای ننهاده
ز قدر ، طالعش خوانده شاه روی زمین ، چشم نگشوده و بدیده دل ، دیده در
انتظار دیده و دین ، دست نگشاده و دولتش خواهان ، که جهان را کند بزیر نگین
ناشکفته گلش ز گلزار ، عالم از باغ دولتش گلچین ، چون تخت روان حضرت
شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع
شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبله اقبال و استقبال
کعبه آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی
زمان زمان میرسانیدند شعر میرسد کوکب شاه دو جهان دنبالش ،
میرود قافله شوق باستقبالش ، و در آخر شعبان که روز نزول اجلال و تنزیل
از معسکر اقبال مانده منتظر بودند که همانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قویست
و سعادت دارین در ذات او منطوی که هر چند دیگر میشود در شهرستان وجود جمعی
دیگر معاینه میگردد و سرتی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت

جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز الهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب
و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل اللهی که نسخه دیباجهای بدایع عالم و مجموعه
فهرستهای کمالات بنی آدم است انجلای انوار را چه غرابت و در ساعتی که سعادت اوج
قران سعدین و میمنت اقتران زین داشت بدولت و اقبال سرادقات عظمت و
اجلال نزول فرمودند و بحضور موفور السرور مستسعد گشتند و در سایه همای دولت ابدی
آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای بیرز فرسای حضرت
جهانبانی بنیت برخورداری و وصول بکمال بهری سعادت بلند رتبه و از کمال
عطوفت و فرط رأفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی
و دیباچه دولت جاودانی است بوسه دادند گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر افشانند
بعد از مشاهده این نور ادب زبان الهامی ادای شکرگزاری حضرت باری عز
شانه و جل برهانه مقرون ساختند و فرق فرقد سای را بسجدات نیازمندی بر درگاه داور
بیانباز فرود آوردند نظم نه تنها سجده سر دم بدم بود ٭ که موبموش در سجده خم بود
حافظان عنایت الهی خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت
ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمه شادی و ترانه آزادی مترنم
گشتند که نظم اینست امانت الهی ٭ زین گنج بخواه هر چه خواهی
اینست که در دلش نهادند ٭ ماهیت کنه حق کماهی ٭ اینست که گنجه دلش را
گیرند نشان حقیقه کماهی ٭ اینست که پایه دولت اوست ٭ رونق ده تخت پادشاهی
صفحه خوانان هیئت بشریت بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافه شناسان هیکل
انسانی بنظر تأمل و تدبر مطالعه نمودند شعر چه دیدند دیدند نقشی که هرگز
ندیدند در جدول آفرینش ٭ ز حیرت نکشند جز این و گفتند ٭ زهی نور دانش زهی
چشم بینش ٭ انوار پادشاهی از ناصیه غرایش لامع آثار قائم ظل اللهی از جبهه

وست و الایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر و دلایل خداشناسی از
مجموعه هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش
هویدا ارقام صاحبقرانی از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض
نهادش مبرهن رموز دوربینی از چشم تیزبینش واضح اطوار دوراندیشی از نگاه بلند
لایح و جهت ولادت سعادت برای حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر
تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه
حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزهای گرامی
شدند از انجمله این تاریخ را مولانا نور الدین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده
بود نظم چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ٭ آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشاه جهان ٭ تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت ٭ و این تاریخ نیز
از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای معرکه یافته بود نظم لله الحمد که آمد بوجود
آنکه از کون و مکان منتخبست ٭ پادشاهی که زشاهان جهان ٭ اکبرش نام و جلالش لقبست
شب و روز و مه و سال میلاد ٭ شب یکشنبه و پنج رجبست ٭ در هنگام طلوع نیر
اقبال اگرچه راقم این شکرفنامه در نهانخانه عدم بی مایه هستی و پیرایه ایزدپرستی
گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گزارد که زمان ظهور این بزرگ
حقیقی و مجازی و پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر ازتظر کرده های چشم التفات
و تربیت و صد شکر دیگر آنکه از آنجه قدسی منظر در ابتدای حالتی شرایف و بدایع جلال ارقام
آن اطلاع یابد بکمال ایزدشناسی و ملک آرائی که از پایه شناخت منجم فراتر است در
پرستار قدرت ایزدی بود و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان
الحکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن
زیر بهای تنبیه است چنانچه نگاشته کلک حقایق رقم اوست نظم گوئید که مرغزار

سال از عالم ▪ آید بوجود اهل وفای محرم ▪ آمد زین پیش تا زاده ز عدم ▪ آید پس ازین
ما فرو رفته ایم ▪ و بطرزی دیگر میگویند نظم هر گنجه از خاک جهان سیر آید
روشن جانی ز آسمان زیر آید ▪ خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی ▪ بر ره نشین که کاروان
در آید ▪ و با اقبال سعادت کامیاب ملازمت ازین فرمانفرمای کل و عقده کشای سلسل گشته
از دولت توجه و التفات عالی فراخ زمانه عشوه ده و نا قرب جهنده خاطر را که سرگردان
بادیه اسباب بود فراهم آورده در نشا تعلق جز تحصیل خشنودی او که عین رضای ایزد
بیهیج جز بر کرمی ندارد و دل را از قیود و تقییدات دنیوی آزاد ساخته در حسرت کده
در آرزوی آینده و لحظه گذشت چنانچه شرح احوال خود از استسعاد ملازمت و استظلال
بظلال رافت و عاطفت و سر بلندی از اوج عزت و ارجمندی بتجربه معرفت در محل خود
رقمزده کلک عرض خواهد گردانید ترتیب اسامی عالی القاب و نسب سامی گرامی
آبای کرام حضرت صاحبقرانی تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای گرامی و اجداد
سامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توانند
و همه شاه و شهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد
و بینش حق بین چنانچه مقتضای عدالت و انصاف است در انتظام عالم و عالمیان بوده
طنطنه نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند این
ترتیب و منوالست ابو المظفر جلال الدین اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه
بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد
میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن امیر
طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیجن
بن ایرومجی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان
بن توقا آن بن یوزنجر قا آن بن آلنقوا نیت جوینه بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه

بن تیمورتاش است و او از نسل قاجا خان بن ایلخان بن تنگز خان بن منکلی خان بن یلدوز
خان بن آی خان بن کرخان بن اغوز خان بن قرا خان بن مغل خان کوبن النجه خان بن
کیوک خان کوبن دیباقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح کوبن لمک بن
متوشلح بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام
پوشیده نماند تا بلید و ترکه جدیت و نجم حضرت شاهنشاهی است احوال سعادت مآل
این عالی نژادان در صحف صدور گزارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستحفظان
ارقام و دهور محفوظ و مذکورست و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین
تواند بود منظور در بیاده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان تا آدم که هیچ تتمه
و ارباب تواریخ ذکر کرده اند سرگشته کلک اجمال خواهد گشت نزد خرد و میدان
دوربین که با دل انصاف گزین و دانش خداداد و تتبع اخبار گذشته نموده ملکه
راست را سرمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست
مینماید پوشیده نیست که انچه در صفحات مسامع و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز
آدمیان از هفت هزار سال میگویند چنانکه سکی قبول عقول و افکار دانایان که تماشایان
بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن دانشمند باشند
ندارد و در اشتمال این امور عقل درست اندیش دوربین از راستیها و درستیها در اذعانش
گاه انکار میکند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس اعراضست در رد و قبول ان
توقف مینماید و بدستیاری فروغ جهان فروز خرد و مددکاری نقلهای معتبر و خبرهای
معتمد و رسل کتب قدیمه هندی و خطائی و غیر آن که از جولان حوادث مصون مانده اند
و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن را سنت و شواهد صدق و سداد از نتایج
ارصاد او از ضبط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم و آثار ملاحق افکار این طبقه
ریاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیان را ابتدائی و این مظاهر اسمائی و صفاتی را مبدأ.

برید خست ما یعنی قدم جاتکه اکثر حکمای متقدمین رانند یا یعنی طول امتداد که پهلو بقدم
میزند کرده مسطور شد که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز
دارند زمانه را بزبان هندی کال گویند بدو قسم منقسم ساخته اند یکی اوسپرنی یعنی زمانی
که آغازش بنیاد مانی کذرد و آخرش بانده انجامد دوم اوت یعنی برعکس اول
و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند و هر حصه را آره نامند و هر یک
آرها را نامی مخصوص نهاده بمناسبت خواص زمانه خیابجرار: قسم اول را سکهمان سکهمان
بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرح می آرد و امتداد
این زمانه فرحت بخش چهار کوراکور ساگر ست و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان
خوشحالی و فارغبالی و مدت او سه کوراکور ساگر ست و آره سوم سکهم دکهمان اشتهار
دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود و مقدار امتداد این آره دو
کوراکور ساگر ست و آره چهارم بدکهمان سکهمان مشهور ست یعنی در اوقات اندوه
و غم خرمی و خوشی روی دهد و دوران آره یک کوراکور ساگر ست بچهل و دو هزار سال
کم و آره پنجم دکهمانست برخلاف آره دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره
بیست و یکهزار سالست و آره ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آره اول و مدت او نیز بیست
و یکهزار سالست و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامی است لیکن آره اول قسم
دوم در نام و مدت متحد ست با آره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد ست با آره
پنجم قسم اول و سوم دوم بچهارم اول مطابق است و چهارم دوم بسیوم اول
موافقت و پنجم دوم عین دوم اولست و ششم دوم اولست و الحال برعم ایشان
از آره پنجم قسم اول دو هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان
هندوستان صد هزار را یک لک خوانند و ده لک را پربوت گویند و ده پربوت
را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب نامند

کهرب را یک نکهرب نامند و ده نکهرب را مهاسروج و دوم منیخوانند و ده پدم سنکه
باشد و ده سنکه را سمدر گویند و کوراکور را نامند و مخفی نماند که بزعم ایشان نسبت
که در زمان چنین در یکجای مخصوص از زمین شکلی بکمپیر و یکد خر تو دمی آمد چنانکه در بیان
عوام ما اشتهار دارد و کمان این گروه آنست که از موی سر انسانها که بجنگلی موسوم اند
چهار هزار و نود و شش مقدار موهای خرد از یار دیلی سطبر ست و میگویند
که موی طفل جنگل هفت روزه که بغایت باریک است بشبابه باید تجزیه کرد که دیگر قسمت
نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور جائی را که طول و عرض و عمق آن چهار ده
کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن هر صد سال یک جزو از اجزای مذکوره
از آن چاه بر آورد و تا زمانی که آن چاه خالی شود آنقدر از زمان که آن چاه
بروش مذکور خالی شود پلوپم گویند و هرگاه در سمدر که شرح آن گفته شد از پلوپم
تکرر یک ساگر شود و کمیت ادوار مذکوره باعتقاد مردم از حیطه بیان و احاطه
تبیان افزونست و کمان این جماعه آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی
در هر شش آره بیست و چهارم آدم گرامی از دار الملک کون بعالم ظهور می آیند
و سپری می شوند که نام اول ادناتهست و رکهوناته هم میگویند در روانی دستور
العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرور لک ساگر ست و نام آخرین مهاویر ست
و مدت رواج احکام او بیست هزار سالست که امروز دو هزار سال ازو گذشته است
و اعتقاد اینجماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده
اند و چند بار خواهند آمد و براهمه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و افعال
ایشانند بر آنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور ست دور اول را
که مدت او هفده لک بیست و هشت هزار سال متعارفست ست جگ گویند در ین
دور صلاح جهان فرد افراد بر صلاحیت وضع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر

راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این
دور یک لک سالست و دوره دوم که ستی بر تریاست بجای آن دوازده لک
و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمانه سه حصه ازین چهار حصه اوضاع آدمیان
بمقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی مردمان درین دور دو هزار سالست و دور
سوم که نام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست
و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در راستی گفتاری و درست
کرداریست و عمر طبیعی آدمیان باین زمان هزار سالست و دور چهارم که کل جگ شهرت
دارد مدت این چهار لک و سی و دو هزار سالست ازین دو حصه سه حصه از چهار
حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستیست و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سالست
و این گروه جزم دارند که هر گاه حضرت هستی بخش جهانیان و بدید آرنده عالمیان بتجرد نهادی
دانش نژادی را از نهمن ستر و خفا بوطن بروز و جلا میدارد و از ساحت غیب و عدم
بجلوگاه شهادت و وجود می آرد و او را وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را
برهما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد
و شصت روز است و هر روزی مشتمل بر هزار و چهارصد و دو مذکور و هر شبی بدستور
روز متضمن هزار ادوار مسطور است و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشر
احاطه آن نمیکند و میگویند که انچه از ثقات احوال برهما رسیده است و راقم این گفتار
نامه ایزدی این دو روایت را خود ترجمانی مردم دانشور را بنکوی نیکو کار رهنمه
از روی کتب معتبره ایشان نوشته و انچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین
حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف بوده اند در شرح روزهای الهی و روزهای
ربانی منقولست ازین عالمست چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی
مشتمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطای که از ابتدای

عهد آدم

عهد آدم ابو البشر تا این زمان که منقصد دستاویج هجریست هشتصد و شصت و سه
دن و نه هزار و هشتصد سال است و در دن هش الیان ده هزار سالست و امثال این
روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که همه درست و
صحیح داشته باشند و آدم بسیار بظهور آمده باشند چنانچه از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که پیش از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ
ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد مفقه زمانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور
سلطنت سیارات ست بعد است نسل بکلی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود بخشیده
از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از
آدم تا حضرت شاهنشاهی است اکتفا نموده در بسط نکرده درین شکرفنامه در آورده تا
باعث مزید آگاهی شود و این فروغ شناسایی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی
مشهور جهانیست
بر سبیل اجمال که بیشتر راقم است گزارش سخن کنم
که پیش ازین بهفت هزار سال و کسری بمحض قدرت کامله ربانی بی رابطه صلب پدر و رحم
مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح که اول
مبدا فیاض فائض گشت ملقب با نسان و موسوم بآدم شد در زمانی که اول درجه
جدی برافق شرقی منطبق بود و زحل در انجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر را
در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان و بعضی گفته اند در آن هنگام جمیع
کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهرا این کلام به قبطه اهل هیئات و اهل
نجوم درست نباشد زیرا که در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل بفت
درجه و دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم واقع نشود الا انکه نظر گوینده را بران مقرر
شرف عطارد را با هر گونه وصال کرد پس میتواند بود که عطارد را یکی ازین کواکب که در شرف
و زهره خنده باشد داد و دراز بالای و گندم گون مجعد موی و زیبای روی بوده باشد

روی و درازی قامت این ابو الآبا اختلاف کرده اند بیشتری برآنند که شصت گز بوده
و ایزد تعالی از ضلع ایسر او حوا را بوجود آورده و با او ازدواج داد از و فرزندان بوجود
آورده و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند اگر
چه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مرد معامله فهم مراتب روزگار دیده
کار آزموده نظر بر عادات جهان ازروی حساب در قبول آن تعذر می اندیشد منقول است
که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزند زاده بحد رسیده بودند و فرزندان بی واسطه
او چهل و یک تن بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی نوزده دختر و شیث [illegible]
بود و بعضی گفته اند او را در تعقبات دیگر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامه
شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاد
در کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده بود مدفون گشت و اکنون نقش پای
آدم مشهور است بیست و یکروز بیمار بود و حوا بعد از و یکسال و بقولی هفت سال
و بروایتی پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم
دفن نمود و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را بکشتی در آورده و بعد از آن
بکوه ابو قبیس در آورد بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه دفن کردند شیث
اشرف فرزندان بی واسطه آدم او ست بعد از سانحه هابیل بسعادت ولادت یافت از آن
که هر گاه حامله گشتی حوا قرار بود که پسر و دختری آوردی مگر شیث که او را تنها زاد و اقلیما خواهر
قابیل را بعقد ازدواج او در آورد و چون عمر آدم به هزار سال رسید او را ولیعهد خود ساخت
و همگنان را بمطاوعت و متابعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی
برای رزین او استقرار گرفت همواره در حقیقت ظاهر را در معمو[...]ری باطن همت مصروف
می داشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و دریای اول که بنیاد او ربط زبان
سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال می فرمود اکثر اوقات عمر در

اول شام اقامت داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه
عزلت بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را
بدرود کرد و بعضی برآنند که او بنفس آدم است بی پدر و صلحا بوده ظاهرا که این قول از
فروغ صفائی ندارد انوش در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بگلگاه
وجود آمده گروهی از گزارندگان سخن برآنند که مادر او دو قرنها زادی بود که مثل آدم
بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت
شد و اول کسی که درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود گویند ششصد سال کام
روائی سریر اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج و بقول
ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را
فرزند بسیار شد قینان از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و
فراخ حوصله تر بود این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت بانتظام
جهانیان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت و اقتضاء آثار آبای کرام سلوک نمود و عمارت
بابل و شهر سوس بنا او ست ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند و در
عهد او آدمی زاد بسیار شد بکار دانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث
در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی را
گمان ششصد و چهل سال آب زندگانی می خورد و طائفه برآنند که قریب صد سال فرمان آوری
بر ایشان نهاد روزگار بوده مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود چون عمرش بنهصد
رسید او را بجای خود مسند نشین ساخت و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت
عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا ششصد و چهل یا ششصد و نود و پنج سال
برد رشیدترین اولاد مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت روزها
و دو یا او بدید آورده و نهصد و شصت و دو سال و بقولی نهصد و شصت و هفت سال

عمر یافت و این گرامی نژادان خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی
بظهور هستی آمدند اخنوخ که بادریس مشهورست فرزند گرامی یردست که بعد از گذشتن
آدم متولد شد اگرچه کوچکترین اولادست اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ و بحکمت و دانش
از همه بیش بود و بعد از شیث کسی که بخط نویسی نمود اوست و بعضی گفته که ازین پیش
در وقت آدم صد ساله بوده و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند در مراسم سلطنت
و دقایق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را با آدم نسبت میدهند اما
بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد
و او از آغاذیمون مصری که او را ادریای ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب
گرامی او هرمس الهرامسه است و اوریای سیوم نیز میگویند و او را پایه بلند در خداشناسی
میسر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر
آباد ان ساخت و کوچکترین شهرها مدینه رهاست که از شهرهای جزیره است بعضی آنرا
داخل حجاز میدانند و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور آنرا
بجهت مصالح ملکی و صلاحیت رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم و هر طبقه
از آدمیان را بروشی خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت نمود و آورده اند که در
تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بیشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی از محروم
بوده آداب شکر گزاری آن نور الانوار بجای نمی آوردند رهنمونی کرد و آنرا
سرمایه دولت صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال
از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاصست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد
و بون کواکب سیاره که فیض بدیران خادم انوار او یند هر گاه در خانه خود یا در شرف
خود میرسید از اکرام می شمرده شکر بدایع او را در رو بجای می آورد و آن از مبانی ربوبیت
و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و همگی رغبت داد او بخدمت ارواح علویه و اجله علوم.

مقدونیه میگذشت و گنبدها و اهرام مصری بنا کرده اوست و در ان بناهای عالی جمیع صنایع
و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود بازآورده و در قرون مستمرگی
از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد و سیر عالم علوم فرموده
مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان سه اند
اول هرمس الهرامسه که آن ادریس است و اهل فرس برانند که نبیره کیومرث است و
دوم هرمس بابلیست که بعد از طوفان بجای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورث
از شاگردان او و بسبب این هرمس بابلی که بعد از طوفان نوح مندرس شده بود از سر رونق
گرفت وطن او مدینه کلدانیین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سیوم هرمس
مصریست استاد اقلیدس او نیز در جمیع علوم خصوصا در طب و کیمیا ید طولی
داشت اکثر اوقات در سفر گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه مدینه منیف که
الحال بمنوف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه
مدینة الحکما گفتندی و بعد از آنکه اسکندر این بنا کرده جمیع حکمای منیف و غیر آنرا
باسکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نیکوئیها سه چیزست راستی در وقت
غضب بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای
غم مرزها در تواریخ حکایتی بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می اندیشند
بروایتی در ان وقت سیصد و شصت و پنجساله و بقولی چهارصد و پنج ساله و نزد
گروهی سیصد و شصت و پنجساله بود متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه
بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلایق را بیزدان پرستی
دعوت کرد چون عمر او بهفتصد رسید او را پسری آمد لمک نام کرد و بعد از آن دویست
و نود سال دیگر زیست در علو مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود بعد از پدر مسند
سروری بدو ثبات یافت مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی او را

لمکان و لامک و لامخ نیز گویند نوح بن لمک بعد از وفات آدم یکصد و بیست و شش سال
بطالع اسد متولد شد و او مجدد رسوم عبادت و مشید اساس دادار پرستی گشت و قصه
دعوت خلایق بر خدا پرستی و نافرمان برداری قوم او و سنوح طوفان و غیر آن
مشهور است و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفان که پیش
از ین آدم مشهور بظهور آمده بود چنانچه علامه شهرزوری میگوید که آدم در دور اول بود
بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد
از تنور سرای نوح و تا هشتاد بود و هشتاد کس در کشتی بودند و هم از ین سبب بعد از
بر آمدن جائی که اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سیوم طوفان بزمان
موسی که خاص باهل مصر بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفان میکنند آن
طوفان را بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد چه در هندوستان کتب
چندین هزار ساله موجود است از ان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در اندک
فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هفت کس نوح
و سه پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان و زنان ایشان نوح شام و حجاز
و عراق و فارس و خراسان را بسام و دیار مغرب و حبشه و هند و سند را بحام و
از ان جام عطا فرمود و چین و صقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون
بزعم مورخان سکان ربع مسکون این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بآدم بعد از
طوفان باین سه تن است عمرش چون نهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال
درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند
بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال زیست و بالجمله بعد از
آدم یکصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه گذشت ولد
صد و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلافت نشست و مدت

پنجاه سال در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود هند سند زنج نوبه کنعان کوش
قبط بربر حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند سند و کنعان را ذکر میکنند و نوبه را
پسر حبش میگویند و سام را نیز نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اشود
که مداین و غیره از بناهای اوست و اسواز در پهلوی پسران دیگر و فارس پسر پهلو
و یقین که شام و روم پسر او بند و بوج که در میان مورخان از وی خبر نمانده و
لاوذ که فراعنه مصر از نسل اویند و علیم که عمارت خوزستان و جبال پسران او بند
و عراق پسر خراسان و کرمان و مکران پسران نبالند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد
اویند و نود درکاو در باجان و اران و ارمن و فرغان پسران دیگر بعضی سام را هم
شش پسر میگویند کیومرث و بوج و لاوذ را ذکر کرده اند و بالجمله در فرزندان این
کرده بسیار اختلافست یافث ارشد اولاد نوح است سلسله علیه تاتار همه با او
میپیوندد و نسبت تمامی خاندان بلاد شرق و ترکستان با وی میرسد و او را
ابو الترک گویند و بعضی تورخان او را الوجه خان میگفتند و در هنگامی که یافث از
سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار مشرق و شمال که نامزد او شده بود یافث
از پدر التماس نمود که او را دعای آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح سنگی را
که خاصیت او آوردن باران بود باو داد و چنان بود که اسم اعظم بر و خوانده ام
بجهت این مصلحت که ساده لوحان بی آن بر ده از صواب دید او بیرون زنند
با واقع اسم اعظم بر و خواند و اکنون آن سنگ در میان ترکستان بسیار است آن را
جده تاش گویند فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و او با جد و در
صحرا نشینی اقتدار کرد و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ از عنایت ایزدی
در او تمدن می آمد و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند و آنچه های شایسته که هم
بحث کوته اندیشان توانند شد و هم مسرت افزای خاطر بلند همتان والا فطرت

توانگشت و هم مسرت افزای در میان آورده واز وی یازده پسر ماند ترک و چین و صقلاب
و منسج و کمار و ایمسک گویند و کماری که او را کیمال نیز خوانند و خلج و خزر و روس و سدسان
و غز و یارج و در بعضی کتب هشت پسر مذکورست خلج و سدسان و غز را یاد نکرده اند
ترک بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان او را یافث اوغلان گویند و بهوشیاری
و کارگزاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت
فرمانروائی نشست و داد مردی و مردانگی و مظلوم پرسی داد و در جائی که ترکان
او را ایسیقول [illegible] میگفتند و چشمهای آب روان سرد خوشگوار و گرم عافیت
بخش و مرغزاری دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد
و خرگاه پدید آورد و از پوست بهائم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک
در زمان او ظاهر شد و در آئین او این بود که پسر را جز شمشیر بهره ندهند و تمام خواسته دختر
را باشد و گویند که او معاصر کیومرث است چنانکه کیومرث اول ملوک عجم است او اول
سلاطین ترکستانست و عمر او دویست و چهل سال بود النجه خان بهترین فرزندان
ترک بود و چون پیمانه زندگی ترک پر شدن گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت
سلطنت نشاند و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت گستری روزگار
گذراند و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود و بن یا مومی بعد از عزلت پدر و استار
عالیش فرمانروا شد کیوک خان فرزند رشید اوست پدرش در هنگام پدرود کردن
جهان پسر را خانی او عنایت فرمود و او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام تمام
آورد النجه خان پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد و داد و دهش را از اندازه برتر
برد و بزرگان در زمان او مست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند و چون نوبتی
بران بگذشت او را دو پسر توام آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار و را تخت
کاروانی رسید ملک خود را بدو حصه بخشش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف

دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت
نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسله علیه را بتاتار و سعت
هشتگانه او نسبت نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی
او میپردازد مغل خان فرمانروای دانا بود در ولایت خود الجهان سلوک فرمود
کرد طوائف رعایا در سلک بندگی و رضا جوئی در آمده همه در نیکو خدمتیها کوشش میکردند
و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان آخر آنها ایلخانست و مغولان تقوز را
ازین گرفته این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته و او را جهان آفرین چهار پسر
داد قراخان آذرخان کرخان اوزخان قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان
مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و لیاقت تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش
برادرنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بکدو و دو کوه که ازارتاق میگفتند
جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت اغوزخان فرزند گرامی قراخانست
بهنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و در راه خدا
پرستی گام زدن افسانه گزاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین
بقبول آن چندان اقبال نمی نماید و باتفاق فرمانروائی خرد دوست و خدا پرست و
معدلت گستر بود و بابهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم و آدم است کون
موجب التیام خلافات روزگار در نگارنگ بود در میان جهانیان نهاد و در میان
ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم نیز سکه درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت
ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطه
تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او در آمدند و ترکان را بمناسبتهای
نسب لقب نهاد که تا امروز زبانزد مردمست مثل اغور و قنقلی و قبچاق و قارلغ
و خلج و غیر آن داد دانشش پیر شد کن ای بلد و ز گوک طاق سه ترک را بوزوق

میکویند و سه دیگر را باجوق و فرزندزادهای او بیست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی
ترکمانان از نسل این بزرگانند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان
با ایران درآمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند
تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجیکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی
برانند که ترکمانان قومی علیحده اند و با ترکان نسبت قرابت ندارند و منقولست که
اغورخان بعد از آنکه تسخیر عالم نمود بیورت اصلی خود بازگشته بر مسند دولت نشست
بزمی خسروانه ترتیب نمود و هرکدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و
سایر ملازمان را بنوازشهای پادشاهانه بنواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند
که بر ثبات دولت رهنمون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکان
برانغار گویند و ولی عهدی بپسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که جوانغار
باشد وکالت بفرزندان خرد و قرار داد که همواره بطنا بعد بطن برین آیین ثابت باشند
و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ
و هفتاد و سه سال لوازم جهانبانی بجای آورد و این جهان را وداع کرد کون خان
بموجب وصیت پدر بجای پدر نشست و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربین
خود و تدبیرات صائبه ایل خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد و با برادران و
برادرزادها که بیست و چهار کس بودند چه هریکی ازین شش برادر را چهار فرزند
شده بود انچنان سلوک نمود که هرکدام اندازه و حالت خود را دانسته در کار دولت
سلطنت مدد کار هم بودند هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولی عهد
خود ساخت و درگذشت ای خان اول بنیروی بخت بیدار و دولت پایدار آیین
پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خویش آراسته بود و ...
باکردار نیک فراهم آورده یلدوزخان که پسر بهین جانشین او بود در آداب ...

و داد گستری پایه بلند یافت منگلی خان پسر و جانشین او بود بعد از و بر سریر فرمان
دهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش اخود شناسان امتیاز یافت
منگلی خان ثالث بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و
ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت بدر در هنگام پیری
و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی با وارزانی داشت و خود بعذر قوای ایام کثرت
بگوشه نشست و روند دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ازلی
مورد شداید احوال شد چون ایزد دانا جواهر انسانی را بکمال معنوی رساندن اراده
چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ سازد
او را خلعت ظهور داد مصداق این حال قضیه ایلخانست که چون نوبت سریر آرایی
باو رسید بآیینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنی رواجات پذیرد زینت
میکرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه تور بن فریدون بر ترکستان و ماورا
النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و اتیور با ایلخان نبرد عظیم
کرد و زمره مغل از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند و بسیاری از ترکان
ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت کرده
فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از روباه بازی روی بگریز نهادند و
پاره از راه زنقه درنشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون
آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز و
حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچ جان بسلامت بیرون
نتوانست برد و چون شب درآمد آن چهار کس خود را بگوشه کشیدند و زحمت و مشقت
بسیار چون از کریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که در و چشمهای خوشگوار و میوها
فراوان بود بنظر درآمد ناچار آن موضع تره را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح

اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند و گویند که این واقعه تا بعد از هزار
سال بود از گذشتن اغوزخان و انا داند که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت
شاهنشاهی بود تا هم نسبت قدامت بجای آید و هم مراتب عزت و غرابت و شفقت این
طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه
گرامی است و هم سرمایه این محمدت نامه ایزدیست جامع مدارج گوناگون شده در دان
طبقات انام که باین حالت باشند گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز
گردی از نامرادی پیرامون مقدس او نگردد بالجمله چون قیان خان با همراهان دران سرزمین
بسر برد و از ایشان اولاد شد و قبایل پدید آمد جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات
نام نهادند و طائفه که از نکوز بظهور رسیدند درلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان
قیان تا زمانی که در ارکنه قون بودند که ده هزار تقریبی باشد بنظر در نیامده و چنانکه دران
زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دو هزار تخمینا در
آخر ایام زمان انوشیروان قیات و درلکین بجهة آنکه زمین ارکنه قون از گنجایش مردم
نمانده بوده اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان از کوهی معدن آهن بود مسدود داشت
دانایان اندیشه کار فرموده از چرم گوزن دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را
گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را از برتو شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآورده
و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تمکین کیشان درست اندیشی از چهار هزار سال
پیش از آنکه اجداد عالی نسبت و اسم تن بوده اند و هزار سال بعد از آنکه آبای کرام
نقش جهان قیاس کنند که درین دو هزار سال هیچ کس باشند پوشیده نماند که زمین مغل در طرف
مشرق است و از آبادانی دور و در آن شش ماهه راه است شرقیش تا سرحد ختای
و غربیش تا زمین ایغور متصل و پیوسته تا قرغز و سلنگا است و جنوب
با بنت خورش ایشان گوشت شکار است و پوشش ایشان پوست

منگلی خواجه از نسل سعادت اصل قیانست بسروری و فرماندهی سربلند بود منگلی خواجه
گرامی فرزند تمور تاش است سرافراز تاج دولت و سعادت بود و سند ایالت و عدالت
داشت تمور تاش خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که در حین آمدن قیات و
درلکین بامارت و سرداری سرافراز بود و بعد از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن در
ارکنه قون بسروری قبایل داشتند یلدوز خان بعد از کاری بخت بیدار کوکب دولتش رفعت
از افق سعادت طلوع نمود و الوس مغول را آبادان ساخت و فرمانروای والاشکوه
شد و نزد قوم مغول آنکس درست نسب و شایسته جاه باشد که نسب خود را بیلدوز خان رساند
ارکه جوینه پسر رشید یلدوز خانست بعد از پدر شدن نمایه عنصر مدبر بخت جهانبانی
کامیاب شد جوینه بهادر داد از بدایع آفرین برج
از نیکمن خدا تجلای ظهور آرد و بسیاری از عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب
غفلتی که در نشاء کثرت و لباس تعلق که ستون این بنای عالی اساس است از دریافت
آن باز میماند چه اگر آنطور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت نبودی و هیچ
کاری نپرداختی مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان میپوشد
و تقدیر احتیاج که یکبارگی از تماشای مقدرات الهی محروم نمانند پرده چند از روی
مقدمات مکامن غیب بر میدارد و باز از دیده بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان
ودیعت نهاده دست تقدیر است تماشا بیدار پرده شناسائی میگردانند و پس از ان
رافت عامه الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از ان آگاهی غفلت زدگان این جهانست
آفرینش دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب اندکی بر داشته رنگ آمیز تعجب میگرداند
از انجمله احوال بدایع طراز آلنقواست و او دختر قدسی اختر جوینه بهادر است از قوم
قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا بستن بزرگی حسن صوری و معنوی را در اد
بفطرت عالی و همت والا یگانه روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن

وخویش و بیگانه بزرگ منش خود پرور و خدا پرست بود انوار خداشناسی از چهره اش پیدا
و اسرار آلهی از پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات احدیت
مظهر تجلیات قدس مهبط فیوضات قدوسی بود و چون بحد کمال رسید او را خیالخانه آیین
سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین بست بدو دبان باین که فرمان فرمای نفسان
و بسر علم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروای انسی ساختند از آنجا که
همسر او بود جملگی هستی شکافت حضرت النقوا که آسایش عالم بود آرایش ملک و دین باز
گشت و بضرورت نطاهر بود پرداخته بسرداری و سرآرایی الوس خود متوجه شدند
آن نور پرورد آلهی بر بستر راحت پهلو نهاده و بر چاربالش راحت تکیه زده بود که
ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه
عرفان و حضور آمده آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن نور آبستن
شد سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرور در نعمت فراخی و تنگی
و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد
فیضان نور مقدس میساختند و بشر از آنکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اجلال نماید
قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم رها کرده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندان
آباء و اجداد را بطن بعد بطن هزار سال در آن کوهستان هم تصفیه داده آشنای ملک القدس
میساختند و هم مرتبه انسانی را جامع مراتب کونی و آلهی میگردانیدند چون پرورش
معنوی سرانجام یافت باز بمقتضای حکمت بالغه بلید و زغانرا از کوه بشهر آورده
سرآرای گردانیدند تا نوبت این سلسله مقدسه بحضرت النقوا رسید و آن نور
آلهی که گنجی چندین بزرگان دین و دولت بواسطه بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز
ظهور حضرت شاهنشاهی آرزو بود که از سیر مدارج مختلفه از قدر مقدس حضرت مریم
مکان برای سرانجام نشاء صورت و معنی بعالم پرورش شتافت افلاطون تجردی بایه

این چنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده آرائی و زمانیان باد در چشم و
زحیر باطن پرده دوست بالجمله بر سر سخن رفته باز گوییم که همواره در اوقات فرخنده
و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن بشد و زمان زمان
ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاءت می یافت اما از بال همت بلند پروازی فرموده از
اسباب پستی گذشته بسبب آن اندازه امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی
بدیع و بعید میدانند و مستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش چار ایشان متعذر
و آنانکه در سبب مانده بیشتر قدمی نهاده اند لیکن عقلا و ذی بخت بیدار از مخاصمه طاهر
گزیر ندارند آنها نیز در مبادی حال توقفی میکنند خصوصا فرزندی مادر و پدر که آدم اول است
قبول کرده اند و فرزند بی مادر را که حوا نامند پذیرفته اند فرزند بی پدر تنها را چگونه قبول
نکنند فکیف که مثل اینواقعه در قضیه عیسی و مریم پیش از آنها باشد بیت
حکایت مریم اگر شنوی ⁘ باالنقوا همچنان بگروی ⁘ لیکن مبدع جهان آراکه از
عنفوان ابداع کارخانه ایجاد و بیکونی و سرانجام میدهد بمقتضای اقتضاء و تباین اسماء
جلالی و جمالی خانه گروه آدمیان را بداشت و الا وتدبیر درست و فطرت عالی و تفرقت
عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همانطور
گروه انبوه ادم صورتان را نکم بینی و کوتاه بانی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی
و بی تفرقی اختصاص داده سرگرم کار میدارد اگرچه برد و طومار پیمانه استعداد در میشود
اما ب حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد بنابرین پیوسته ظلمت با نور و نکوست
با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشند و همواره بدوستان تیره رای سنگ
تفرقه در پیش می اندازند و زود زود شرار صوری و معنوی گشته بکوعدم می شتابند
و انجال ساخته نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد
ظاهر پرست که از دولت حقیقت بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اند تنها

نا درست بخاطر آورده‌اند و آن ستوده نشین عفت از کمال مهربانی که داشت که این نابینایان
بسعادت در وبال این خیال گرفتار شده اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت
و فرمود که اگر ساده لوحی نا محض عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات
ازلی خبردار نبوده در ورطهٔ بوطن افتد و آیینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره سازد
و سرآینه از عقوبت آن ابد الآباد در حسرات و نکال ماند بهتر آنست که ساحت
ایشان را ازین دغدغه وا پردازم و نظر برین مقدمه ضرورست که بیدار دلان حقیقت
شناس و معتمدان اخلاص مند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی
شک و ریب از سویدای ایشان بنور ارادت الهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی
گراید و منظنهٔ اتهام فاسد از درون این تیره جانان بیرون رود بنا برین جند کس
پاسبانان بیدار دل و خرده دانان دوربین در حوالی خرگاه بوده چون اخوان
شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهیست
نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری با نوی سراپردهٔ عفت فرموده بود از
فراز شیب بروی کرده بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست همگی در مقام
حیرت بوده اندیشهای باطل از دلها بیرون و وسوسه خیز فرو نشست چون ایام آبستنی سپری
شده سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی که جماعت قوم قتقین از
او پدید آمد دوم بوسنی سالجی که قبیلهٔ سالجوت از وی منشعب گشت و سوم بوزنجر قاآن
و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین
اقوام دانند بوزنجر خان جد نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت
صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهی است چون بسن تمیز رسید بر سریر
سلطنت توران زمین زیب و زینت داد و سرداران قبایل ترک تاتار و غیر آن که
بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته و او بمروج

مریم

تدبیر و تربیت نهاد روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و در زمانی دراز
بیکرانگی و فرزانگی روزگار را انس و اساس بخشید و او با ابو مسلم مروزی معاصر بود
و چون رخت هستی بر بست از وی دو پسر ماند بوقا و دوتابوقا خان پسر مهین او
که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویان است بموجب وصیت بجای پدر نشست و مسند
پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهٔ تازه در جهانداری و گیتی ستانی
اختراع نمود و دستور العمل خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست
کرد که خواص و عوام از و خوشوقت شدند و دوتوم منن خان پسر رشید اوست پدر
چون ناگاه دلی زمان گذشتن دریافت او را ولیعهد و جانشین خود کرد و در لوای رزم
داد آرایی و جنگ آرایی کوشش نمود و دانه پیرود و بعد از گذشتن او منولون والده
فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بکوشش تمام بتربیت فرزندان مشغول گشت روزی
جلایر که از قوم در کمین بدکین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند بدون قایدو خان
که در سن خورد بود و بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماجین نام رفته بود نجات یافت
و بدستیاری و مددکاری ماجین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن که
در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشته عیال و اطفال ایشان را
بسته بپیش قایدو خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین ایشان نهاده که تا
فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند قایدو خان بعد از چنین
در ساختی بیستی ماجین بر سر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها
آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او رنکار دارنا بوقوع
پیوست ملکرانی و جهانبانی باستقلال کرد چون از عالم درگذشت او را سه
پسر ماند بای سنقر خان بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سرداری رعیت
و سپاهی یگانهٔ روزگار بود بموجب وصیت پدر تخت آرایی و فرمان‌دهی گشت تومنه خان

پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد و [illegible]
بوجود او فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی و
بردباری رونق افزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را بزور بازوی
تدبیر و نیروی سرپنجه اقبال بر ملک موروثی افزودن و تمام ترکستان در سلک عظمت و
حمایل او نداشت او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد و از دیگری دو پسر توأم
متولد شد و ازین توأمان یکی را قبل نام بود که جد سیم چنگیز خان است و دیگری قاجولی
نام داشت قاجولی بهادر جد هشتم حضرت صاحبقرانی است قبطه انوار دولت و نمود
آثار سعادت بود فر بزرگی از چهره او می تافت و شکوه بختیاری از پیشانی او هویدا
شبی بخواب دید که از جیب قبلخان ستاره رخشان برآمد و باوج فلک رسیده
تاریک گشت و همچنین پی در پی سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستاره در غایت
نورانی از گریبان دوستش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستاره
دیگر رسید که بهر یک از آنها ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون آن کواکب نورانی
ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این خواب
عنقای طایر اندیشه را پرواز میداد ناگهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده کرد
که از گریبان او هفت ستاره روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستاره بزرگ
طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و از چند ستاره دیگر جدا منشعب شد
که هر یک گوشه از عالم را روشن ساخت و چون آن ستاره بزرگ ناپدید شد عالم همان
طور روشن ماند و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعه
را قاجولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد پدر بتعبیر فرمود که از قبل خان
سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبه چهارم آن نباشد که
از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اگر عالم را در تحت تصرف خود در آورد

فرزندان پدید آیند و هر یکی حکومت ناحیتی داشته باشند و از قاجولی هفت فرزند
دولتمند که افسر شاهی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند و نوبت
هشتم فرزندی پدید آید و جهانگیری نماید و بر عالمیان سروری و سرداری کند و از و
فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جائی باشند و والی مملکتی شود و چون تومنه خان
از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی
بقبلخان مسلم باشد و قاجولی سپهسالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر
شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن همین سلوک مسلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب
قلمی فرموده بود و بران خط و مهر نهادند و بالتغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا
تومنه خان آبا و اجداد حضرت شاهنشاهی که مقصود از خلقت این سلسله ایشانند بریاست
مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند و طایفه ازین گروه
والا شکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند چنانچه نشا
نها از آن آگاهی بخشد و حکمت الهی در ظهور نشأ جامعیت مراتب کونی و الهی
بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد و منتظر زمان ولادت
حضرت شاهنشاهی که نقاوه کائنات بودن طراز خلعت فاخره اوست بوده
روز بروز اسباب آن را سرانجام میداد و برای جامعیت و شناسائی قدر خدمت
و لذت سرای شایسته قاجولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانیدند تا مراتب
ایالت برای العین این سلسله علیه در آید و سرمایه جمعیت مراتب حضرت شاهنشاهی
حاصل گردد و باوجود رشد و کاردانی و بزرگ منشی قاجولی بهادر قبلخان ولیعهد
شد اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شده که منظور دانشوران اینست اما در معنی
بکار نمودهای قدرت الهی نشأ جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان از اینسرا
جانب در مغرب افول فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت

و قاجولی بهادر موجب فاتحه که سرمایه دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمد
آیین دوستداری و شاه نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبلخان از
دار الفنا بهستی بدار الامان بستی خرامید قوبله خان که در میان شش پسر از شایسته تاج
و تخت بود بسلطنت بنشست و قاجولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول
بوده پاس همان خود میداشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک
دولت مینمود و قبلخان بمشت گرمی انجمن مهربانی که تم عمل خدادادی داشت و هم تیغ
کشورستانی انتقام برادران خود را از التان خان حاکم خطای کشید و جنگهای
بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت
و جمعی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه والا شکوه دغدغه
داشتند و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذرانیدند و چون دارای
خطا التان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان پیشتر رسولان
گشت بوسیله فرستادها کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قبلخان را
استدعا آمدن خطای نمود و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی دودمان
والا نژاد وست دارد و دیگر ملک را بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت و نقش
صحبت دلپذیر نشست و ازانجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه
شد بعضی از اعیان دولت ایشان که تنگ حوصله و فرومایه بودند بخان ناشایسته
گفته مزاج التان خان را متغیر گردانیدند التان خان از وداع پشیمان شده کس
فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التان خان
خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق
نمی دانم خان خطا جوشیده لشکر نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بازگرداند
قبلخان بخانه دوستی سالجوتی نام که در سر راه ماوی داشت سردار لشکر خطا

را فرود آورد و قرار داد که بر میگردم سالجوتی بنهانی گفت معاودت را لایق
نمی دانم من اسپی دارم تیز گرد و دور رو که هیچکس با آن نتواند رسید بمعان احتیاط
شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت قبلخان
برین رای عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت خود شتافت و فرستادهای
خطای چون آگاه شدند چابکدستان تیز پای از عقب وی آمدند و جز در یورت خانی
بجای دیگر نپیوستند قبلخان این بداندیشان را از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان
او اوقین برقاق که بحسن صورت یکتای روزگار بود در حوالی دشت تمکی غزالان
داشت ناگاه قوم تاتار دو چار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التان
خان بردند و خان بانتقام آن سگبانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیر زاد
راند قوبله خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر
خود و تجمع لشکر همت گماشته متوجه التان خان شد و نیروی عظیم در یورت تنگت
غیب خطائیان را داده اسباب و اموال ایشانرا تاراج برد و چون نوبت تاخت
سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او بمسند دولت و مملکت
بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق برادر و پدر خود تازه گردانید و چون در عهد او
کسی را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی
او در افواه بلفظ بهادری زبانزد و شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام
مهابت فزا مسکوک ساختند و درین زمان قاجولی بهادر که برادر جانسپار و هم بهادر سپهسالار
بود متوجه عالم بقا شد ایرومجی برلاس پسر ارشد قاجولی بهادر است که در مسالک
فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپهسالاری
بنام او سربلندی گرفت و او بآیین که پدر بزرگوار رونق داده بود در نسق مهام ملک
و تدبیر عزائم امور کوشش می نمود و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود

و معنی این لفظ شجاع با نسب است و نسب تمام الوس برلاس با و میرسد و چون زندگانی
زمان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین یسوکا بهادر که پدر چنگیز خان است و گوش
فرزانگی و مغفر فرزانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت
و درین هنگام ایردمجی برلاس بشهرستان بقا عکس اقامت نهاد از و هشت و ده
پسر یادگار ماند سوغوجیجن درمیان فرزندان ایردمجی برلاس بدل دلاور و رای جهان آرای
و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی سال نیز بزرگتر اولاد
او بود جای پدر عالیقدر گرفت یعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و یسوکا بهادر برای
جهان آرای سوغوجیجن لشکر بر تاتار کشید و خان جهان دولت نشان را بی سپر غازیانه ساخت
و یاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دلون بلدوق
شدند و چون بدان موضع سعادت افزای رسیدند در بستم ذیقعده تنگوزئیل پانصد و چهل [illegible]
هلالی خاتون ... اولون ایکه که آبستن بود فرزند گرامی برای او یسوکا بهادر او را تموچین
نام نهاد و سوغوجیجن که خرد بلند و دریافت والا داشت و یسوکا بهادر گفت که از
رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان کرد که این همایون
ستاره و دولت که در نوبت چهارم از جیب قبلخان بر آمده بود اگرچه در سلسله علیه
حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامه ایزدی سخن از آن میرود احتیاج بذکر تموچین
نیست که از شعب این شجره مقدسه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس [illegible] بود
مجملی از ذکر او ناگزیر افتاد و طالع مسعود تموچین میزان بود و نصف ستاره در طالع
و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضی برآنند که سال پانصد و هشتاد و یک سرداری
الوس و قوم نیرون رسید ستاره در میزان فراهم آمده بودند قراچار نویان
فرزند گرامی سوغوجیجن است پادشاه منش و شهریار نشان بود و چون در سال ایلک ئیل
پانصد و شصت و دو یسوکا بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله.

سوغوجیجن که مدار ملک و سلطنت و گیر و دار لشکر با و بود و هم دران چند روز با دوری فنا
کوچ نمود و قراچار نویان ایام صغر داشت قوم نیرون از تموچین روی گردان شده
بمردم تایجوت پیوستند و تموچین محنتها کشیده در بند و بلا افتاد و عاقبت بتایید
آسمانی ازان ورطهای جانکاه و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جابوقه
و تایجوت و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد و وقتی که سال عمرش از سی
گذشته بود سردار ایل و الوس خود شد بنا بر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان
در چهل سالگی از همنوی قراچار نویان پیش اونک خان حاکم قوم کرایت که با یسوکا بهادر
سابقه محبت داشت رفت و کارهای پسندیده برای او بجای آورد و دستبرد
نیکو نمود و رتبه قرب و منزلت و علو مرتبت او بسرحدی رسید که شام حسن اخلاص
از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان بر و حسد بردند جاموقه
که مهتر جاجرات بود سنکو پسر اونک خان را با خود متفق کرده در باب تموچین نا
شایسته و سخنهای ناپسندیده پیوسته خاطر اونک خان را آزرده کرده
و این دشمنان دوست نما بچرب زبانی اونک خان را از راه راستی برده درخیال کار
انداختند و تموچین اندیشه مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست
و ازان مهلکه برآمده و دو مرتبه درمیان ایشان محاربات عظیم در پیوست و تموچین
ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان پانصد و نود و نهم
سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروائی و جهانبانی
گذشت بت تنکری که از بشیران غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود بالهام
آسمانی تموچین را بخطاب چنگیز خانی مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز نجم
دولتش فروزانتر و سال بسال دولتش سوزانتر میگشت و بر تمام خطا و چین
و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و آس و روس و آلان و غیرآن سرداری یافت

داو را چهار فرزند بود جوجی و جغتای و اوکدای و تولی ترتیب بزم و شکار بتعلق کوچی داشت
و بر غور پرسیدن سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی باو منوط است برادر
رزین جغتای مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکدای اختصاص داشت
و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود در شهور ششصد و یازده
بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ماوراء النهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت
قهر بایار رسیدند و چون از کار ماوراء النهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان
کشورکشائی بجانب بلخ معطوف داشت و تولیخان را با لشکری گران بولایت
خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمده و
از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شده در رمضان ششصد و بیست و چهارم
سال جلالی سلطان جلال الدین را بکنار آب سند هزیمت داد و از آنجا بماوراء النهر
شتافته بجانب یورت اصلی قرار گرفت و در تنگوز ئیل مطابق چهارم صفر ششصد
و بیست و چهارم که سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت
ودیعت حیات سپرد و پیشتر ازین وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین یورش
روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک و دولت
فتوری نرود فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند
تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند بعد از آن صندوق نعش او برداشته
روی براه آوردند و هر آفریده را که در راه میدیدند از بیم میگذرانیدند تا خبر باطراف
و اکناف نرسد و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آورده
اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پای درختی که روزی در شکارگاه جهت تربت خویش
خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگاری از اشجار کوه آن چنان
انبوهی روی داد که مرقد در زیر اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن مرقد

نتوانست برد و تمامنا درین معنی ترتیب بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن
نتواند برد یعنی چنانچه در زندگانی در حرز حفظ ایزدی بود و بعد از آن هم در کنف
نگاهداشت الهی درآمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نتواند کرد
اگرچه بترتیب چنین اندیشه کردن خود را مسخره جهانیان ساختن است لیکن چون
فرمانروایان را همیشه معامله ظاهربینان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است
و جز حراست ایزدی نگاهبانی چنین بزرگی نکند که عالمی در سایه پاس او بود
اگرچه این بزرگ پیش عوام در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر الهی بود اما در نظر
دوربین هوشمندان اخص خواص از مجالی الطاف ایزدیست چه در محکمه عدالت
الهی فرمانروائی خلائق برتو است از آن بیدادی نرود و ستمی بظهور نیاید و امری
که در عالم کون و فساد متمکن شود متضمن چندین مصالح معنویست که دیده ظاهربینان را
بکنه حقیقتش راه نیست و جز ضمائر بیدار دلان دوربین بحقیقت آن آگاهی عمرش
هفتاد و دو سال تمام شده بود از سال هفتاد و سیوم اکثری سپری گشته از آنجمله بیست و
پنج سال بفرمانروائی و کشورکشائی منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات
او که در تواریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد
تمامنا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی از وجوه
دیگر مشهوره در مدت سلطنت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای
قراجار نویان رونق داشت و والا شکوهی را که چنین برادری بجان و جهان
برابری همعنان دولت و اقبال باشند چگونه تا آن همه کشورستانی و سلطنت آرائی
نارک عظمت باوج علیین نشاید ب قراجار و چنگیز این عهد
بکشورستانی قرین همند ۞ و هنگام نواختن کوس رحلت سرخانی باوکدای
مسلم داشت و مجملی این قصه دلکشا آنکه در یورش خطای بزنگاه خیال او بصوب

مثالی خیالی جلوه داده‌اند که بدرود کردن این جهان سراب نما نزدیکست فرزندان گرامی
و قراجار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته
نسخه‌ای که انتظام جهان از تاریخ او باشد در میان آورده خانی را با اوکدای مقرر
ساخت و عهدنامهٔ قاجولی و قبلخان که از آل مغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف
بزرگ نهاد بتربیت نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرمود
بر حاضران مجمع عالی خواند و فرمود که من بقراجار نویان بدین وثیقت نامه پیمان بسته
بودم شما نیز بدین نوسون بسر برید و وثیقت نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان
با اوکدای سپرده و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد
ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتای خان مقرر ساخت و
پیمان نامهٔ قبلخان و قاجولی بهادر بجغتای حواله کرد و گفت از استصواب قراجار نویان
تجاوز جایز مداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد برادری منعقد
بست و بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را جغتای گفتند و آل جغتای را آبای
کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی بجهت اتحاد و مباهات است به نسبت قرابت
و مصاهرات و خانزاده‌ها و نوغان بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله از مثل
چنگیزخان بزرگی دانائی چنین نقض عهد شود بایستی که این پیمان نامه را که بآل مغای
تومنه خان مزین بود با اوکتای قاآن میداد و تربیت و معاونت او را برای ارزنی
قراجار نویان می سپرد تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد یا آن وثیقت نامه را
خام میساختند تا بر نسیان که بمراد انسانست محمول میگشت و مدتها می در دفتر
دانش او ملتبس بخط سهو میشد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باشره
حرف سرائی و نکته گیری و دو زبانی بسر وقت این نرسیده‌اند و همانا که چون
ایزد جهان آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده

بود و در معنی کارگزاران ابداع نشأ جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده
بودند از قامت این سلسلهٔ علیه بر دارند چنین سهوی و خطائی که بر غرار آن معقد
حواب شرف دارد صدور یافت چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این
گروه والا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان قاجولی بهادر نشد
تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی اولاد قاجولی بهادر رسید و بدولت
روزافزون مسندآرائی خلافت گردد و مضمون خردمندان نباشد و همانا که این
از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش طلیعهٔ دولت
ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است و جغتای خان بعد از شنقار پدر پیش بالیغ را
دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراجار نویان
گذاشته خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای خان بسر میبرد با آنکه اوکدای بسال
از او خردتر بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فروگذاشت نمی‌بود و بالجمله بموجب
وصیت خان را پاس میداشت چون جغتای خان از مدت حیات بی ثبات بآخر
رسید جهة انتظام کارگاه سلطنت امیر قراجار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان
را بدو سپرد و هفتاه پیش از اوکدای خان در اواخر ذی قعده ششصد و سی و هشتم
ازین سرای گذران درگذشت و قراجار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور
مملکت قیام مینمود و بعد از چندگاه قراهلاکو خان بن مواتکان بن جغتای خان از جهة
خانی و لایت جد کرامیش را ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک بن اوکدای
بحکومت نشست دست قدرت هلاکو خان را از تصرفات حکومت و اختیار باز داشته
عزل نمود و بیسوکای بن جغتای را بجای او نشانده حکومت آن ملک گردانید پوشیده نماند
که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوجو ولی عهد خود کرده بوده
بود و او در حیات پدر وفات یافت ولی عهدی به پسر وی شیرامون که از همگنان

و بستر سیادت ارزانی فرمود و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد
روس و چرکس و بلغار بود بعد از چهار سال باردوی والا رسیده مسند آرای سلطنت
گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون پیوسته بحجاب فنا
محتجب گشت قراچار نویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود و در
ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن نوآیین کامبخش کامران هشتاد و نه
سال بوده رخت هستی بربست ایجل نویان بمسند دانش و مرتبت خداشناسی رسید آن
فرزند رشید کاردان قراچار نویان بنشان اختصاص داشت در عهد خانی قراهلاکو از فرط
نادانی و کمال ناتوانی رفعت بخش پدر خود شد و در سنه ششصد و شصت و دوم ارکان استقلال
مسند دولت مستحکم گشت و الوس جغتای در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون در
میان فرزندان جغتای خان خلافت و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاف نفرت
گرفته در شهر کش که جای مولد نبود قرار گرفت تا آنکه منکوقاآن بن تولیخان بن چنگیز خان
برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاده از چهار الوس جوجی و اوکتای و تولی امرا
و مردم همراه ساخت از الوس جغتای خان ایجل نویان را باستدعا تمام رسم سالبوری
تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه و تبریز را بود داد و باداب
بزرگی سلوک نمود امیر ایلنگر نویان ارشد اولاد ایجل نویان بود چون ایجل نویان
با هلاکو خان از توران بایران نقل کرد در الوس جغتای خان قائم مقام پدر گرامی
شد چون در ایران ایجل نویان از این جهان نظر فریب بدرود کرد دوا خان بن براق
خان بن موا اوابن موانکان بن جغتای خان باو رسیده بود او را امیر الامرای ساخت
و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را باو مسلم داشت
و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید و او بملت
زمرای حمدی درآمد امیر برکل عظیم قدر قوی حال بود و چون پدر بزرگوارش امیر

ایلنگر نویان در زمان برم شیر بن چابن بن دوا خان از این جهان هیولاسا درگذشت
و از او همین یک فرزند ارجمند ماند او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته و صحبت فقرا در
یافت و از صحبت خاصان متقاعد بود آیین پدران مبنی اعظام گذاشت و فارغ البال
در مقام کشش مسعود و در گرد آوری رضای ایزدی تکاپوی داشت و در تحصیل
مکارم اخلاق جهت و جوی می نمود و در آن نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک
قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست امیر طراغای
فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی است از عنفوان
صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او می تافت و آثار
عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید و آن بزرگ منش را برادری بود خرد همت
نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار اما قرعه بزرگی صوری و معنوی بنام
برادر بزرگ او افتاده بود چون والد بزرگوار همواره روی نیاز بر آستانه
ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود حضور قدوه اصحاب
وجد و حال شمس الدین محمد کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و منتظر تعظیم مدید
و خدمت شیخ آن بزرگ دوران از صفای باطن بظهور گوکه صاحبقرانی نوید
سعادت جاودانی رسانیده بود صاحبقران اعظم مالک العطش قطب الدنیا والدین
امیر تیمور گورکان از اراده ازلی و مشیت لم یزلی هزاران
حکمت در سرشت ودیعت نهاده جهان آراست و لهذا درین پنجاه و دو تن که سلسله
علیه شاهنشاهی آن انتظام دارد عبرت بخش هوشمندان است ایزد متعال
ریاست و حکومت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلائل نعوت
و شرائف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی
و دیگر از قاچولی بهادر نعمت شخص بزرگ را از این سلسله قدسیه از نظام سلطنت فرود

آورده رتبه سپهسالاری و شاهنشانی داد تا این مرتبه تابعیت را در لباس
متبوعیت در یافته سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهد و آن
بزرگان والاشکوه که در ارکنه قون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما ظهور
پدر بر پدر بزرگی داشتند اگرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت
و آن هم بجهة حراست عزت برون از سکنه عالم بظهور آورد اکنون که مراتب تجرد و
تعلق بپایان یافت و استعداد و ترتیب قوت بفعل مهیا شد که کوهر یکتای حضرت شاهنشاهی
بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای تومنه خان بظاهر درین سلسله در آمده بود
خدای جهان آفرین آن خلعت را بر گرفته بزرگی که را بظهور آورد که قابل و لایق خلعت
والای سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این خیال ظهور حضرت صاحبقرانی طرازنده هفت
اقلیم و فرازنده تخت و دیهیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور کورکانست و آن والا
نژاد عالیقدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم سیحانیل در
ظاهر خطه کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد توران از صدر مطهر و ستر مقتفای
حضرت عفت و برکت مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمة الدنیا والدین
تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشت و این قطب
دایره خلافت عظمی مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن ششم قاچولی
بهادر در مطالع سعادت و اجلال طلوع نموده بقول یکی از مورخین رویای صادقه
قاچولی بهادر بظهور رسیده و بدریافت والای خرد دوربین امروز آغاز طلوع
کوکب اول و درخشیدن ستاره نخستین است چنانکه سابقا بر آن اشارت بر تمنی
رفت و درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافت هند
در ماوراءالنهر برشیر خان بن دوا خان بن براق خان بن موسون توا بن بیسو بکان
بن جغتای خان فرمانروایی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات
سلطان ابوسعید گذشته و بدینو اسطه هرج و مرج تمام در آن سرزمین بظهور آمده
بود و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره با آداب شکار و آیین
رزم و پیکار اشتغال میفرمود و در سیحان ئیل هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای
ازین مرحله رخت بربست از و چهار پسر و ده دختر بود صاحب قران و عالم شیخ و
سیورغتمش و جوکی و قتلغ ترکان و شیرین بیکی آغا و چون عمر گرامی صاحبقرانی
به بیست و چهار سال رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام
ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل
در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت
و جهانبانی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرایی
بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان و ترکستان و عراقین و آذربایجان
و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و جورستان و مصر و شام و روم و غیر آن
بهمت کشورگشائی و دانش فراخ حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورد و
در ایام استیلا و استقلال او در ساحت ربع مسکون عرصه هفت اقلیم سربلندی داد
هر که سلامت حال و رفق روزگار دوستش بود و بقدم اطاعت پیشواز آمد کل سعادت
از فرق بخت او میشکفت و هر که شامت کردکار و وخامت عاقبت دامنگیر او
شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی کشان به سیاستگاه قهرمان عدالت
رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و روز دوشنبه ذی قعده هفتصد
و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را
قتل عام فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت
و آل مظفر بخدمتش حاضر شدند و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق
و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو بوی لشکر بر سر او برد و لوای فتح برافراخته

مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است
بنفس نفیس سیر فرمود و از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر با ایران نهضت
فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز
بقتل رسانید و آل مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهٔ
رستم و افراسیاب باشد دران مرز و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهة
آسایش اولیای دولت قاهره گلزار نگار ساخت و بعد ازان بنیروی دولت
و اقبال فتح بغداد کرد چند نوبت بگرجستان درآمد و همعنان فتح و نصرت برآمد و
دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بست و عبور فرمود و بدولت
و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال
بدمانید و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم‌آرای تافت انگاه
شهر حلب مفتوح شد و ازانجا لشکر بدمشق کشیدند و امرای شام را که در ذل قید اسیر
بودند خون آنها را هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر ممالک روم رایات جهانگشای
نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه معرکه مصاف
آراسته و لوای نیرو را بمهچه فتح علی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود
از تاییدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه خسرو بود مجدداً فتح
و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو مملکت‌گشا و کشور
کشائی خوانده شد و ایلدرم بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را
بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عطوفت و اعزاز در زیردست شاهزاده‌ها
رخصت نشستن یافت و ازانجا بادربایجان مراجعت فرموده یکسال و ششماه
در انجا و بعدل پرائی مشغول بوده سلاطین و سلاطین‌زادگان از اطراف بخدمت
پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از زر سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه

ارسال داشت و سایر فرمانروایان لحد و اعلام هواخواهی در میدان اطاعت
برافراشتند و بر منابر حرمین الشریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر مقدسه خطبه
فرمانروائی بنام آنحضرت خوانده شد و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر
آیات بجانب فیروزکوه نهضت داد و بی توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده
عنان مراجعت بسمت خراسان معطوف داشت و در غرهٔ شهر محرم هشتصد و هفتم
از راه بیشابور بماوراءالنهر ظلال اقبال گسترد و دران موطن مالوف طرح جشن
عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت‌فزای ارباب همت و سماح باشد ترتیب داد
و جهانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد و
در شب چهارشنبه هفدهم شعبان در موضع اترار که ازانجا تا سمرقند هفتاد و شش
فرسخ است بفرمان قهرمان ایزدی چون روی بدارالملک بقا آورده رخش حیات
بعشرت‌سرای باقی تاخت و نعش عرش‌پایهٔ آنحضرت را بخطهٔ سمرقند شکوهی که
شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند و تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان‌آرای
گفته‌اند **نظم** سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ۞ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ۞ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
آن صاحبقران سعادت‌قرین را چهار پسر والاقدر بود اول غیاث الدین
جهانگیر میرزا او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند
رحلت نمود و ازو دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران ورا ولیعهد
خود کرده بود و بعد از فتح روم در شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس
رحلت زد دوم پیرمحمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام نامی او
سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت
فرمود و دران زمان که او حاکم غزنه و حدود هند بود در چهاردهم رمضان هشتصد و

به دست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت و داغ لعنت ابد
بر پیشانی آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ
است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول
هفتصد و نود و شش در پای قلعه خرماتو درگذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه
میرزاست که مجملی از احوال سعادت اشتمال او که درین رساله علیه مقصود بالذات است
مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت و در
اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمان
روای باستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تصرف حضرت صاحبقرانی
بود در حیطه تصرف آورده و چهل سال در سلطنت کامرانی نمود ولادتش در روز پنجشنبه
چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم است و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی
بیست و پنجم ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا انتقال یافت جلال الدین میرانشاه
جد ششم حضرت شهنشاهی است ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در
زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و
شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک تکفل بعهده
اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی
نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته بر داشته بود که اسب
رم خورد و میرزا از سر زین بر زمین آمده آسیبی عظیم در سر و روی وی رسید اطبا
و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت
گرائید لیکن از آن گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از استتار شدن حضرت
صاحبقرانی اباابکر میرزا که پسر کلان میرزا میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر
کرد و حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز بسر میگذرانید و جمیع مهمات سلطنت را بمیرزا

آنست که در صحبت خود خوش آمد گویان را راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار
دشوار باشد ناگزیر از روی بصیرت و بصارت یکدو تن را از ملازمان و آشنایان
برگزینند تا در خلوات کلمه حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار می آید
میرسانیده باشند که خوش آمد گویان زیاده از حد و افزون از شمار فرصت تمیز حق از باطل
و صواب از خطا کمتر و باده کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروائی می باشد که
بفراخ حوصلگی پایه هوش برجا دارد چنانچه این عطیه عظمی و مایده کبری نصیبه خدیو خدا
پرور در زمان مسعود ماست که هرچند کامروائی بشر و جهانگیری از فزونتر پایه آگاهی
برتر و رکاب تمکین گرانتر و خوش آمد گویان اگرچه درین درگاه والا کام خویش میرسند
اما شهریار دانش پژوه سررشته تمیز را محکم گرفته بهیچ بابی از دست نمی گذارند تا هیچ پرده
ناموس این گروه دریده نمی شود و هم خوش آمد گوی را اثری بدید نمی آید هیچ میدانی
که در باستانی زمانه از بی تمیزی فرمانروایان خوش آمد گویان چه خانها و خاندانها
که خراب ساختند و خراب نشدند آری بموجب حکم ازلی در کارخانه انتظام از خوش آمد
ناگزیرست لیکن همانقدر که پیش خود مستحسن باشد و آن منحصر در آنست که در اصول ملکی
فروگذاشتی نرود و عقل گره کش را که سلطان ملک بدان و فرمان روای عالم اسباب جسمانی است
یکبارگی از دست ندهد تا خواهش و غضب را که فرمانبران اویند از پی روانی فرمان
نشوند **شعر**

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب ٭ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ٭
چندین چراغ دارد و بیراهه میرود ٭ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش ٭
دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد ٭ با نفس خود کند بمراد و هوای خویش ٭

و از امور نالایق که بمأثر بد مصاحبی از پیرامحان بظهور آمد کشتن قلبان خاصه شاهی
بود و مجملی ازین قصه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیها خود نافرمانی فیلبانان
کرده یکی از فیلبانان پیرامحان متوجه شد و انجان زد که زود دمهای فیل پیرامحان راند

و بالله

بیرامخان مغلوب غضب شده آن فیلبانرا پایمال رسانید و درچنین کار که بیرون از حساب
وادب اخلاص بود خود را مورد نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدتر آنکه یکی
از فیلان خاصه شاهنشاهی بمستی کرده خود را در دریای جون انداخت بیرامخان بر کشتی
سوار بوده سیر میکرد و این فیل از اطاعت فیلبانان بدر آمده روی بجانب کشتی بیرامخان
آورد و حالت غریب بر خانخانان گذشت عاقبت فیلبانان بر فیل غالب آمده و بیرامخان
از آسیب آن حیوان بی اعتدال مصون ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی
رسید با وجود بیگناهی فیلبانان برای دلجوئی و دلدهی فیلبانرا بسته پیش بیرامخان فرستادند
خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود او را بپایمال رسانید هیچ ملاحظه نکرد که
این فیلبانان از قبله دین و دولت اوست و باز آنحضرت از روی مردمی بسته
پیش او فرستاده اند و قطع نظر ازین توجه افزا داشت که رحمت چه گرفت خصوصا
بر حیوان مست و آنگاه بر چنین حیوان عظیم که بیشتری بهر حالت بدمستی سر از فرمان بپیچد
حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته که از یکی
از بسیار نوشته آمد بهمان دستور در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی
آوردند و بمکی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته
اگر براه اخلاص توانند قدمی نهاد و سالک راه معامله دانی شوند و این گروه مدت
سری و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته بودند و روز بروز بدتر
می شدند تا زمانی که بدبینی آن ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت
صوری که ملک خدیو زمانرا از وبا زداشته بخوش آمدگویان خود بخش کرده
بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بیرامخانرا اسم اتالیقی زده بودند بارها بر زبان مبارک آنحضرت جاری میگشت که
کهنسالان را جوانان دولتمند بابا گویند جان بابا میگذشت آن جهان بزرگی

اینمعنی داشته امور ناشایست او را یکنوع رانند و بسیر و شکار سرگرم بوده و بتسلیم
رضا داشته ایزد بیچون خود را میپرستیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده
باتفاق شوربختان خوش آمدگوی معامله نافهم مثل ولی بیگ ذوالقدر و شیخ گدائی کنبو
اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفتند و چون باطن نورانی حضرت
شاهنشاهی بر خدایع این گروه کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه گمراه
کرد از خیال فاسد خود را اظهار سازند راز سربسته خود را در میان اخلاص منشهای
یکجهت مثل ماهم انگه که بعقل و تدبیر و اخلاص آگاهی بود و ادهمخان و میرزا شرف الدین
و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خرده دانان ساختند
که نقاب بی خبری از جمال جهان آرا برداشته فکر اورنگ آرائی فرمائیم و بیرامخان و خوش آمد
گویان مجلس او را بسزای لائق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی
دراز در حسرت کار خود باشند سبحان الله بهان استیلای بیرامخان و افزونی لشکر و
تغلب و تسلط ارباب خلاف کجا بخاطر بشری مثل این اندیشها راه می یافت اما چون
ایزد جهان آرا می خواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود یکبارگی
برداشته پرده تازه بر روی جهان فروزان او کشد و او را بر سریر فرماندهی
و فرمانروائی و اورنگ کشورکشائی و عالم آرائی باستقلال برکمال کرامت
فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال این خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل
حق گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یابد دفع این کشاکش دولت افزا
در حالتی که برسم شکار تشریف فرموده بودند اتفاق افتاد ملازمان عتبه اجلال چه از روی
ضیق معیشت ظاهر که از ستمگری بیرامخان کار این پادشاه مصالح اهل دنیا پناه
زمان بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی
اندکسان بسیار می نمود در اندیشه صواب پیوند اهتمام نمودند و ماهم انگه این راز

هر رشته را شهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود در رای و تدبیر و حق‌شناسی و حقیقت‌ورزی
ممتاز در میان آورد تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین‌ماه الهی موافق دوشنبه بیستم جمادی الاخری
نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان و امن و امان بشر است از دار
الخلافه آگره نهضت فرمودند و شکار کول وانخه و ظفر ساخته از آب جون عبور نمود
مقدس اتفاق افتاد و در آن شب چون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبیل مسرت افزای
خاطر اقدس بودند و چون پیوسته بیرمخان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا
ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره بد اندیشان آن مجلس او را در پیش نظر
داشتند بموجب اشارهٔ عقل دوربین میرزا را از آن روی آب طلب داشته
درین شکار که صید مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصای کور باطنان مرحلهٔ عدوان
و عناد و دست‌آویز راه‌کوبان بادیهٔ فتنه و فساد نشود و الحق تدبیری شایسته
بود همانطور که بخاطر الهام‌پذیر القا نموده بودند بعمل درآمد و صباح آن بدرقهٔ
اقبال روزافزون بقصبهٔ پلیر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبهٔ سکندره نهضت
واقع شد محمد باقی بقلا خسر ادهم خان آنجا بوده ماهم انکه او را طلبداشته محرم راز
گردانید آن فرومایهٔ بیسعادت از دولت اتفاق حرمان جست و با این هم اکتفا نکرده
این خبر را به بیرمخان فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای بیرمخان نزدیک
بود مدبران کارآگاه اقبال شاهنشاهی نقشبند این منصوبهٔ الهی بودند بیرمخان این
سخن شنیده اما دایم تعمق دانسته اندیشه با آن راه نداد رایات عالی از آنجا شکار
کنان و نخجیر افگنان بر ساحت کول ظل اقبال انداخت و چون حضرت مریم مکانی در دار
الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا رسیدن ایشان را که بقدر یک سری طاری مزاج اقدس
ایشان بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبهٔ خرجه شده برای تکمیل ورود
سعادت ارزانی داشتند و درین منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران چغتیان
بقدوم

بقدوم خجسته آمد دولت استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقدم
دولت ابدی در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین‌ماه الهی موافق پنجشنبه بیست
هشتم جمادی الاخری عرصهٔ دار الملک دهلی مقصد و مخیم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و جهانیان
کامیاب دولت شده غلغلهٔ شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خداداد و رهنمونی
مخلصان درگاه نموده بکار و آمادگی آراسته داشته شدند و بخصوصان بساط اقبال و قدیمیان این دودمان
عالی مآثر مطالع شرف صدور یافت که چون بیرمخان از هجوم مشاغل دیوانی از راه
انحراف می‌نمود او را از نظر انداخته بدهلی نزول اقبال فرموده‌ایم هر که بحضرت ما روی اخلاص
دارد و یا معاملهٔ خدمت و نجات میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد در رسیدن بر رکیب
مطاع متوجه درگاه خلائق پناه گردد که هر کدام را بمراتب والا و مناصب گرامی سرافراز
نمائیم که آغاز ظهور دولت ابدقرین ماست و خوش‌بخت بلندی که خود را با این دولت
روزافزون اتصال بخشیدند از آنجمله شمس الدین محمد خان اتکه که در بهره بود منشور عاطفت
شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطلاع یابد آمده شهر لاهور را بمتصرفه
و شهر را بمیر محمد کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را
بملازمت آورد که صورت حال نصرت قرین برین منوال است او برهنمونی اخلاص کامل
آنچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان در
باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت از اطراف و اکناف
احرام این کعبهٔ اقبال بستند و چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد
بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او از مدارج امید گذشته درخور اخلاص والا مراتب
علیه که در ساحت وهم نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن و توغ بیرمخان را با او عنایت
فرمودند و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مشرف گشت و نونیازان
درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه‌کاران معاودان از اطراف ممالک

جوق جوق روی بدرگاه معلی آوردند و کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمد خان
جهه رعایت حرم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده بدر
مهمات ملکی و مالی را پیش خود گرفت و در اندک زمانی تغیر مزاج اقدس از بیرمخان
بگوش نزدیک و دور رسید و در سکاه او فتور راه یافت و مردم ازو جدا شدن
گرفتند و اول کسی که از خان خانان جدا شده روی توجه با ورنگ خلافت آورد
از پیش قدمان شاه راه سعادت گردید قیاخان کنگ بود که در امرای قدیم
و جانسپاران کاردان انتظام داشت و بعد ازو مردم کنگ و دود و متواتر
و متوالی باستان معلی میرسیدند ماهم انگه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات
را بعرض اقدس رساینده متکفل مهمات وکالت بود و هرکس روی اخلاص بعتبه سعادت
اختصاص می آورد باستصواب اینها بمناسب القاب و جاگیرهای لایق و رعایتهای
مناسب سربلند می شد شنیدار شدن بیرام خان از رجوعات عظیمه جاده کار خود
اندیشه و راه صلاح کم کرد از آن هنگام سعادت بود که رایات عالی از دار الخلافه
اگره بنگاه اقبال ارتفاع یافت تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرمخان آن بیم الیمن
و نظافت غافل ازین که قرعه اش بعکس برآمده گشته و منصوبه دور کار بطرز دیگر آمده
همچنان باد فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نشه غرور اگر سخن
ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق الیقین بر خاطرش پرتوی
انداخت چون پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آن زمان که مبشران سعادت
از درگاه معلی باو رسیدن گرفت و غلغله تغیر مزاج اشرف بکاخ صماخ نزدیک و دور
بلندی یافت و یقین او شد که نگار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر ست و در
یافت که اورا از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند
سررشته تدبیر از دست داده براسیمه شده خبر از میرزا ابو القاسم گرفت و امری غیر از حرکت

و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده برنمون محمد خان و حاجی محمد خان
سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب
خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیاز مندی
با نواع تقصیر و معذرت پیغام داد که بافسون چرب زبانی کاری تواند ساخت
و ندانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمانست تا از پرده برآمده
جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آرد و منتظران ملا اعلی
تماشائیان قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند و بینندگان امیدوار
کامروائی صورت و معنی گردند و هرگاه معامله چنین باشد افسون و [illegible]
چه نتیجه دهد و جز خسران دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه
معلی رسیدند از شنیدن پیغام هوش افزای شرمنده و سر افکنده گشتند چاره
مصلحت خود را از خواب بیرون میدانستند رخصت هم از درگاه عالی یافتند
حقیقت احوال ز نوشته اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه
سررشته تدبیر از دست او گسیخته گشت گاه بران میشد که هنوز هجوم عام شده
بسرعت خود را برسانم و علاج واقعه نمایم باز چون تامل میکرد و ملاحظه حرف اخلاص
و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود پیش راه او میگرفت و بعضی رفتن [illegible]
و [illegible] نیکوی سرشت که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود و عاقبت
همین معنی قرار داد که طیلسان هواخواهی بر دوش افکنده گریبان و نالان باسوز
و گداز خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال او [illegible]
بمسامع اقبال رسانند جمعی رای چنان دادند که بیرمخان بهر وضعی که باید خدمت عرضی
دران ضمن مطلوب نیست ازانکه بانیکانه لاهور رخصت باید فرمود و قرار ملاقات
نداده جنگ ظاهری را اسباب فراهم نماید بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد

اگر میرزا خان بلاهور رساند بکابل باید رفت و جمعی آمده مهیا جنگ بودند رفتن حضرت
شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از بر گردیدن بسیار آن شیر بیشه دولت و اقبال
و آن خدیو عالم صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر دو کار زار داده و مدد و بیرون
محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که میرزا خان را از آمدن ممانعت نماید و مکرر فرمودند که بجانب
دوستی پیش باید که درین مرتبه او را گوشمال دهیم دیده میرزا خان چون این راه که پیش گرفته
بود مسدود یافت در اندیشه دراز فرو رفت که بظاهر بکار رفتن منافی و مخالف و اکوه
دائمی نیست اگرچه ولی بیک و شیخ گدائی که سرپید دولتان بودند کوشش درین کار
با همدیگر کردند و تن میدادند که زود تر باید رفت و پیش از آنکه هجوم عام و
کار در آید ناخواه خود باید ساخت لیکن همان ملاحظه و بموجب تقاضای که داشت
جنگ قرار نمیداد و درستی همه از دور باش اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی
بود و نیز بخاطر مغرور راه راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار
از پیش رود و بس همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمنی کرده آید تا یکبار گی رقم
بدنامی جاوید بر صفحه احوال خود نکشد جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمیدید
و غاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان نمیدانست بار آن
پرده از کار خود بر نمی داشت بلکه از چهره مردم رفتن نیافته در مقام رخصت می شد
و داعی رنگین خیال کرده گاه بخاطر خود این رساند که چون بهادر خان را بتسخیر ولایت
مالوه فرستادیم و هنوز آن ولایت در نیامده من جمعی از ملازمان خود را با بهادر خان
رسانیده و آن ولایت فتح کرده آنجا آرام گرفته و خدمت کار طلبم و بعضی اوقات اندیشه
با جهان جولان میداد که دار الخلافه آگره را گذاشته از راه سنبل علیقلی خان را با خود
متفق ساخته بولایت افغانان در آمده روزی چند در آنجا بود و اسباب جمعیت انجام
و دهد و گاهی بهم نگرد که خود انتساب کرده میگفت که بهمه وقت داعیه رنگ و طرح در گریبان گیر

من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم در غیولا که بندگان حضرت خود
بدولت و اقبال متوجه انتظام ملک شده باشند کدام توفیق از آن بالاتر که بصحبت
خود را از قوت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم و تمکین مقصود
اگر شاید در نصورت بر حال من بخشیده مرا بر گردانند آخر مصلحت خود را بر همین عزم
قرار داد و بهادر خان را که متوجه مالوه شده بود بر گردانید و او را بزر خصت زمین
بوس درگاه والا داد و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و بمحبت
من خواهند بود پس امثال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسبت و اگر سر جدا
شدن دارند این قسم مردم بکار نمی آید در رخصت این قسم مردم شرط یکتایی برام
کردن اینکه بجز خود را خاطرنشان نمودن همگنانست بعد از درازی سخن و کوتاهی
این بطارنیت جح را گرفته و باطن اندیشهای کج خود راه داده اول پسر اسکندر افغان را
با غازیخان تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند و با طراف کنار
بهائی فرستاده بجد و دالور شتافت و از آنجا اهل و عیال گرفته بجانب پنجاب رود
و اگر کار از تدبیر بگذرد تا گریز بجهت ریاست سامانی شایسته وقت مبادرت
نماید چون اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید از آنجا که شیمه کریمه این بزرگ
آفاق رأفت عظمی و مروت کبری است رسوائی بیرمخان را نپسندیده فرمان مشتمل
بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و در آن نیز نامه بهوش افزا که بخشش
در نظر آمد از جمله عبارات این بود که شما جمعی که بسبب این بخشش و آزار شده اید سودست
نموده مال خود ملاحظه نکرده با غوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی
ولایتها شده اید و ولدان اسکندر و غازیخان را رخصت کرده اید که رفته در بلاد
شورش نمایند و عهدی که سابق این مکتوب نوشته مصحوب بیارکی دیوان او فرستاده اید
که متوجه لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته یکسی باکر نهی و مصالح بهمه سرانجام نموده اید

و باطراف و جوانب خبرها فرستاده ایم که از هر طرف خلل انداز نند و خود متوجه الور شده ام
که از انجا بلاهور روید اگرچه یقین ماست که از انجا که کمال اخلاص شماست بخودی خود مطلقا
بهیچ یک ازین امور راضی نبوده باری نشده اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده
مهمات را باینجا رسانیده اید اما شما خود گوئید که چه صورت دارد که بعد از چهل سال مدت
با آن همه اخلاص و ارادت و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنصبهای عزت
و دولت نامی را که بواسطه اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معموره عالم
بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته درین آخر عمر ببغی بر اندوز از خدای خود
درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود این بخشش و آزار و امور نامناسب باهمواره هنوز
خاطر شما را عزیز میدانیم و خیریت شما می خواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالا معاملات
ملاقات ما و شما در عقده تاخیر و توقف افتاد اگر شما درین حدود و سرحدها توقف ارادت نیز
داریم که انجا روید و از باب عرض ما زعا باینجا چه خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر
اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده طلب رخصت طواف حرمین شریفین نموده اند
و درین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان فرستید که وجوه نذری که در لاهور
و لاهور گذاشته اید بار کرده بایشان رسانید بعد از انکه بهدایت توفیق ربانی این
سعادت دریافته باشند و باحرام ملازمت متوجه شوید دران صورت بر وجه احسن
ملاقات نموده بانچه خاطر شما خواهد و اراده نماید مضایقه نخواهیم فرمود و سوابق
خدمات شما را ملاحظه نموده بیش از بیش رعایت خاطر جوئی خواهیم نمود و چون بشامت الحال
مهم باین حد رسید که نام نیک شما در میان خلق بیدی کشید و ما باین معنی راضی
نیستیم که شما بدنام شوید زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب
غرض منحرف نشوید و چون بدولت ما بنهایت مقاصد دینوی رسیده اید
بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید بر انجان که با ساده لوحی و نادانی

عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت و از باده کامرانی هوش ربای فریب خورده
خوش آمد گویان بود با این منشور بزرگانه که بگوید بانذوی هوشمندان و بهمه کردن دولت
منشان تواند بود راه نیافت چون کوئیم در بیراهه روی سر گشت و ما هم انکه باوجود
اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست
افزار خود گردانیده در دل آشنای آینه ما و دلهای جمهور خلایق استمالت می نمود و در روز بروز
از اطراف مملکت امرا و تکه جوانان صحبت بهمه موکب اعلی می شدند و از جمله سوانحی که روی داد آنکه
با هم انکه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادر خان برادر علیقلیخان را
منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نموده آنحضرت مقتضای
وقت را پاس داشته این خلعت فاخره را که برتر قدر است نیابد بختیاری با و پوشانیدند
اگر چه بفهم بیشهای معامله دان برکنه کار رسیده سخن را ذکر دند و بنظار حق بجانب آنها
بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ
و کدفراوان در کار است و با این صفات کمال آزادگی باید و از سعود و زیان
خود گذشته بهمگی همت در برابر آمد کار صاحب خود مصروف داشته بدرد
را که بکار روی نعمت می آمده باشد بد اندیش نموده در رواج کار او کوشند و با این
همه حالت کرعطیه است عظمی با جهانیان صلح داشته باشند چه پادشاهان زمان را که
ایزد جهان آرا از میان هزاران هزار آدمی بر آورده چندین عالمها را بادی بسپارد
و زینت چندین طوائف متلونه و طبقات ملل و نحل برای نزیین او مفوض بکرد اند اگر
وکیل آن خدیو عالم را شان چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و نقد مختلفه
وادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته بکجا رفاهیت حال
دست دهد لیکن در نفس الامر مخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای
مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر از ان دفع شورش مقصود بود که جمعی از ترکان ساده

و حسن قیاخان گنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین
احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند رای جهان آرای برای اطفای نایره
آشوب این فتنه اندوز او را بمنصب وکالت سرافرازی بخشید و قیاخان را بواسطه خدمات
مستحسن قدیم او بمراحم آکنده و داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را
بروزی چند مقید ساخته بجزای اعمالشان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده بصحرای
آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در شکاه بداندیشان افتاد بهادر خان را نامزد جاگیر
کرده رخصت فرمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود
در معنی خدمت وکالت ماهم انکه میکرد ای صورت ربط بر ظاهر مینمود درین کار
بزرگ خرد باید و حوصله والحق این دو صفت ماهم انکه را بر وجه کمال بود
ای بسا زن که بهر کام خردمندانه سبب موکب اقبال بسا ... از دو ملازم دفع فتنه
برام جان دو بکر سوای دولت افزا دادار جهان آفرین چون میخواهد که خدیو زمان را
از اختفا و احتجاب بر آورده جمال آرائی فرماید مرآینه عقلای زمانه را در تمسک
مخالفت انجنین والاشکوه رای تیره و بخت خیره گردد و لهذا بیرامخان با نجوم جنود
بیشمار بکاری که اندیشید صورت نبست ناچار بتاریخ روز ... ایران ماه فروردین ماه
الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دار الخلافه آگره بر آمده متوجه الور شد و چون
بشهر بیانه منزل کرد شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه
بیانه مقید بودند بند از ایشان برداشته رهائی داد و اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی
روید اما مقصود از رهائی دادن امثال این شور انگیزان آن نمود که خبر سر دادن فتنه
امری نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان از دار الخلافه آگره بسمع اقبال رسید
و خان نمودند که اراده آن دارد که از آن راه عنان انداز بجانب پنجاب رود رای
عالم آرای خان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی نهضت فرموده

فرموده عرصه حدود ناگور دان نواحی را مخیم بارگاه اقبال نمایند تا بیرامخان پای ثبات را
دران حدود نتواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه بر او
گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه
الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دار الملک دهلی نهضت
اقبال فرمود و ازانجا که حزم و احتیاط ملک مستقیم شاهنشاه والاشکوه است با
حال نصایح بخت آور که سابقا ایراد یافت اکتفا نفرموده در منزل اول میر عبد اللطیف
قزوینی که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا بیرامخان را حقایق مواعظ هدایت
نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمات و حقایق عقیدت تو درین دودمان عالی قدر
معلوم عالمیانست چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود بر تو
بمهمات ملکی و مالی نپرداختیم و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو
تفویض فرموده بودیم درینولا که نفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری
متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند نیکوخواه که همواره لاف عقیدت و اخلاص میزد
اینمعنی از عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورده چند وقتی دامن از
شغل مهمات فراهم چیده سعادت حج که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود و همواره
در خلا و ملا اظهار کمال شوق باحراز این سعادت مینمود متوجه گردد و از ولایت
هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد باد مقرر فرماییم که کسان او حاصل آن را بعضی
و سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه مذکور موافق
سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجر نزول اقبال فرمود درین
اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با بندگان پناه خود را بدرگاه معلی
رسانید چون بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت
کاری بسازد لیکن هر که با برگزیده خدای اندیشه تباه کند خود را بدخواه باشد و کار

روز بروز خرابتر شود و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی از بهلوان
کز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال برسم اجمال نوشته می‌شود که شاه ابوالمعالی
بزیور رنگ و مکر و تزویر خود دمبر دوایی یا بدبینی و گرسنه جمعی نگاهبانان در سال
اول الهی از لاهور گریخت بوسیله تدبیر یوسف کشمیری که در خدمت او بود خود را
بولایت گکران رسانید کمالخان زمیندار آنجا او را مقید ساخت از خیل بردازی
گذاشت گریخته بنوشهره که قصبه ایست درمیان نهبر در اچوری رفت و کشمیریان بر
از غازیخان حاکم کشمیر شوریده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان اوباش
بشبه تحقیقت که دائم کار زمان از فتنه طلبی کار فرمی است باسیصد کس جمع شد
و کشمیریان هم با هفصد هشتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایه نخوت و پندار او شدند
شمسی چک چارواره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نیز بود رسیده هنگامه این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که
غازیخان که منظور او را کور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و میتو
دمو و سونتو برادر زادهای دولت چک مذکور و لوهر ماگری خواهر زاده دولت
چک و یوسف چک که غازیخان منظور او را نیز کور کرده بود لیکن تر و از کشمیریان
سلامت مانده بود و محمد خان ماگری پدر علیشیر که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع
شدند و از راه پنج براه کهادره مدوتهای محیط که آنرا بزبان کشمیر اکود لو گویند
بارهموله رفت و از آنجا بسوی پورنتشافت و از پیش گذشته در بلندی
موضع بهن بعارکنان مذکور جنگ شد و چون از قبله اقبال نشست داده آمده بود ادبار
روی آورد و کارزار ساخته با حال تباه از راهی که آمده بود برگشت و بهندوستان
آمد و نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید که یکی از بهادران جغتای که همراه او
بود از اسب فرود آمده سر تنگی گرفت و تیر اندازی میکرد تا زمانی که ترکش او از تیر خالی

شد کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شده دامنه کوه
گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت و شورش را
طلب کار میبود تا آنکه بدیالپور که در آن وقت بجاگیر بهادرخان برادر علیقلیخان تعلق بود
آمد و توکل نام از نوکران بهادرخان که سابقا آشنائی با او داشت پناه برد
و مدتی بخانه او پنهان بود و اسباب فتنه گری سرانجام میداد تا آنکه زن توکل از دل
پری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان رفت و گفت که شوهر من شاه ابوالمعالی
را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارند بهادرخان در ساعت سوار
شده در خانه او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی بدست آورده و توکل را
بقتل رسانید شاه ابوالمعالی را مقید ساخته پیش بیرامخان برد و بیرامخان او را بولی بیک
سپرد که از راه بکر بگجرات فرستند ولی بیک او را از راه بگجرات فرستاد
که از آنجا بسفر حجاز رود ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و
دیوانگی که در سرشتش بود حرکت ناشایسته را مصدر شد و خونی کرد تا آنکه از آنجا
گریخته بدریای شرقیه گذار کرد و بعلیقلیخان پیوست که شاید بوسیله آن بدلداری و فتنه
فتنه اندوز کاری کند و چون کافر نعمت در خود کمان سری و سروری میبرد
شاه ابوالمعالی را جای نداد و او را پیش بیرامخان فرستاد و در زمان تذبذب
حال بیرامخان رسید بیرامخان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید ساخته بیانه فرستاد
تا آنکه در بیولا که بطالع و از گون بجانب لاهور میرفت او را از قلعه بیانه تبدیل
کرده بر همراه داد چنانچه گذارش یافت و رایت فتح آیت شاهنشاهی بلاهور رسید
بود که آن بدست بی ادب از بی دولتی سواره آمده کورنش آنحضرت ادا نمود
چیز از تکبر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازند
و آنجانان فتنه اندوزی را در نیمه تنه آن خدیو صورت و معنی گنجنهای کهنه علمه

روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند بلکه جان معطل او را از زندان عنصری
خلاصی میدادند حاشا حاشا آن بدگوهر نکوهیده ذات را از بار کردن نجات بخشیدند
برای آنکه هرچند نفس خسیس را علاقه جسمانی باشد او کشد از و اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید
موجب نکال ابدی بیشتر گردد دیگر از ین گفتگو باز آمده بسر مقصود میرود و بر ضمیر دانشمندان
عبرت گزین مخفی نماند که چون پیر محمد را روز بد پیش آمده دولت از و روی گردانیده
بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما بباطن نعل وارگون میزد و در ین
روزگار که عرصه جهان مخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد شروانی آمده خاک
آستان اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز بعمر آن رسیده
بود که بر بیهودگی دولت پیر امتحان نشیند چون هواخواه این درگاه بود برسم
استعجال روان شده احراز زمین بوس نموده آنحضرت بنوازش خسروانه
امتیاز فرموده بخطاب عالی و تشریف علم و نقاره و رایات عزت بخشیدند و معصفار
حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند
چون از زر بکد زیر امتحان
خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهت این کار موکب عالی مناسب علو همت شانی
نبود رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهمخان و شرف الدین حسین میرزا و
پیر محمد خان و شاه بداغ و مجنونخان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستند که اگر واقع چنین
باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد که بآوازه این سفر غفلت داده خود را
به پنجاب که معدن مواد اسباب رساند سرمایه شورش گردد و هرآینه آن میان
اخلاص پیشه نطاق همت بسته سر راه او در کنار او نهند و اگر اهتمام نموده از ممالک
محروسه بیرون کنند بهتر و ناگور را که جاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد
امرای عظام بآیین شایسته متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق

ابابکر میرزا انجام می نمود و در بیست و چهارم ذیقعده هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف
ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است
ابابکر میرزا الکر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش
سلطان محمد میرزا فرزند دولتمند میرانشاه است والده ماجده ایشان
مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند
میبوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ الحاح از
مکارم اخلاق و شمایل علیای او دریافته بود و میرزا الغ بیگ گفته اند و جلایل قدر ایشان
بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده با آداب برادری سلوک
میفرموده و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا او در
بیماری که عالم را بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیگ بپرسیدن آمده اند میرزا فرزند
خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کردند لاجرم پیوسته سلطان در سایه عطوفت
میرزا کامیاب عیش و طرب بود بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت
و معارج اقبال متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت
بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در جواب فرمودند
که او خدمت ما نمی کند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد
و الحق میرزا از کمال وجود دریافت با رجال نموده اند سلطان ابوسعید میرزا
سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت
شد و مدت هجده سال بفرمانروائی و کشورگشائی باستقلال اشتغال فرموده
ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان
بتصرف درآورده در آخر با عراق نیز بحیطه تسخیر درآمد و با چنین دولت بزرگ و
مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان

دکو زیشان همت می طلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف
حاکم آذربایجان که بدفع اوزون حسن آق قوینلو رفته بود از غایت بی پروائی
و کمال بی قیدی بر دست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید اوزون حسن جهد
در صلح زد فایده نکرد ناگزیر از ابهار آمد و شد علف بکلی نایاب شد تا در اردو
قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسبان خاصه چوب خوردند و تمرد جبان آن سپاهی
پراکنده شدند و اوزون حسن در میدان جنگ غالب آمد بتاریخ بیست و دوم رجب
هشتصد و هفتاد و سوم تقدیر ایزدی سلطان بدست مردم اوزون حسن درآمده اند
و بعد از سه روز بیادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ
میرزا که همراه اوزون حسن بوده است و ان بحقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ
قدر را بهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت
رسانیدند و مقتل ابوسعید سلطان تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم
سلطان ابوسعید میرزاست از سلطان احمد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان
خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و
شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را آتالیق
کرده رخصت فرموده بودند و بعد از آن بجهت طوی از راه دره گز گردانیده بردند
پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت او رخند ایشان داده اند و امرا و
نواب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیق گردانیده بولایت مذکور فرستادند
و سبب آنکه این ناحیت با ایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط
توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت
بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی معتقد بود ارزانی داشته بودند حضرت
گیتی ستانی مدبران ملک را مناسبت تمامی باین والاحضرت عنایت کردند

آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا
کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت قبچاق سد سدید شد
و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سرکشی و عناد بر دارند
و دست فتنه و فساد بگشایند و با فراغ خاطر کمر همت در جهانگیری بستیم و این سلسله
تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغولستان بود نوعی ضبط فرمود که لشکر مغول
را مجال عبور بر آن حدود نشد و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بر آن ولایت دست
نیافت و جمعیت آن ملک حدث استیلا و تفرقه آشوب نرسید آن فرخنده بخت بلند
اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق
بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب منظوم و تواریخ توجه مبذول بود
و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شکفته پیشانی
و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او
جاری میشد همت بلند از لوح حال او می یافت و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او
هویدا بود در قواعد ملکداری و رعیت پروری داد آب فرمانروائی و معدلت
گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت سخاوت را با شجاعت
همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده مسندآرای سلطنت بود
چنانچه یکبار کاروان ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود
برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند
چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت از وفور جمعیت آن
قافله اکابر یافت و با وجود احتیاج وقت التفات بدان اموال ننموده و ارباب
دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد و باصحاب امانت و صیانت
سپرد و تا جمع وارثان را از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را حق خود واصل گردانیدند

و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن پادشاه درویش منش
بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود و دریوزه همت از دلهای خدا آگاه
میکرد علی الخصوص بولایت پناه هدایت دستگاه ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه احرار
مشهور اند و بعد از پدر عالی مقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت
بخش سریر سلطنت گشت تاشکند و شاهرخیه در تصرف آن والا شکوه بود
چند نوبت بسمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت جغتای خان
و الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد و هر
بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود و باز بقرب مغلستان میرفت در نوبت آخر
تاشکند را باو داد تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف
فرمانروایان جغتای بود و خانی الوس بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت
تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان متفق گشته هم
سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند و از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا
و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر
بوقوع پیوست و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است
یکی از بلاد هفتگانه ولایت فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته
بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارت آن همه بر سر جر است بحسب سرنوشت
بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از آن
عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه
حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته یکپای در کفش
درآورده بودند که فرصت پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن
سطح از پا درافتاد و از آن سطح با درافتادن میرزا بحسب صورت قدم در حضیض شغل نهادند

و نظر بعضی از ارتفاع اوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود و ولادت مسعود
در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است و در کنار
معموره عالم واقع شرقی و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و
شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بوده مثل الماليغ و الماتو و یانگی که باترار مشهور است اما الحال
اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر ازینجا
گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریای سیحون که باب خجند مشهور است از میان شرقی
و شمالی این آمده بسمت غروب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه
اشتهار دارد میگذرد و از آنجا بطرف شمال میل کرده بجانب ترکستان میرود و هیچ
دریا همراه نمیشود و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد و درین ولایت
هفت قصبه واقع است پنج بجانب جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال و از قصبات
جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است و از قصبات شمال اخسی و
کاشان او که سر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بودند و بعد از ایشان دو
سال خردتر جهانگیر میرزا مادر عصمت پرستش از اندجان بود عیجه جی امیدا نام از همه
دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی پنج سال از ایشان کلانتر بودند در آن هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را
در مرو زیر کرد آن پرده نشین مهد عفت در مرو بودند شاه اسمعیل اکرام نموده با عزاز
بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال
ملاقات واقع شد حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمد کوکلتاش
روبرو رفتیم و بیگم و نوکران ایشان نشناختند هرچند تعریف کردیم بعد از مدتی لوازم
تواضع بجای آوردند و دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا ایست سال از حضرت
فردوس مکانی خردتر بود و دیگر یادگار سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچچی بود

دیگر رضیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند واین هر دو دختر بعد از
فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند والوس آغا دختر خواجه حسین قرچی شده بود در صغر
سن رحلت نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
پادشاه چار بالش هفت منظر شهریار سماوی سریر علوی افسر بلندی بخش همت بلند سعادت
افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم شکار عالی فر والا شکوه بیدار
مغز دانش پژوه صفدر هژبر صولت رفیع قدر روی دولت دریا دل گوهر نژاد پادشاه
غازی مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود بی تعینی و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت
از ناصیه او پرتو ظهور میداد و فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و حشمت سکندری و فریدونی
از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و
هشت از بطن مقدس و سطر مطهر افتخار عفاف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع
گرفت این گوهر غلطان دولت و در یتیم عمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن
عصمت معجر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود
نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان
بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسن بوقا خان
بن دوا خان بن براق خان بن ییسوتوا بن مواتکان بن جغتای خان بن چنگیز خان و مولانا
حسامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته نظم چون در شش محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش هم آمد شش محرم ۸۸۸ هر چند این تاریخ از غرایب اتفاقات است و فکر را
در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب از اعداد
فرد است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر سر و تاریخ ظهور این عنصر مقدس
از مکامن غیب و تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میگردد و یکی از غرایب
جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت سلوک
اطوار اشاره نموده بدایع ذاتی که چندین اسرار غیبی در و ودیعت نهاده اند امثال این

بدایع در باب او روی میدهد قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان فیض آثار
خود اسم گرامی این مسعود طالع بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این
لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی باسانی جاری نمیشد بابر
بر نام نامی آنحضرت مقرر شده و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند در
دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اندجان
بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشسته آنقدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر
ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و انقدار دلیری و دلاوری
و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر خود روا داشته اند و بقدر
بشر میسر نبود در روزی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم
این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد در ساعت سوار شده
متوجه قلعه اندجان شده اند که بطرف ادرگند و آن دامن کوه تشریف برده بخیال آنکه
سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرا عذری نسبت بآن
حضرت اندیشیده ولایت را بدو مسلم دارند اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت
از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایان خود
الغ سلطان محمود خان بقدم گرامی روانه دارند امرا ازین آگاه شده خواجه
محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان عمر شیخ میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند
و دغدغه توهمی که بخاطر حضرت راه یافته بود برطرف کردند موکب عالی نماز گاه رسیده
بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مشرف شده و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته
عنان عزیمت را معطوف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند
جمع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت

بکامیاب گشتند سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق
نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند درینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد
و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ کمر یکرنگی و یکجهتی اشفاق نموده
بر نگهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردند که چون سلطان احمد میرزا اوراتیه و خجند
و مرغینان که از ولایات فرغانه است گرفته بکنار کوهی اندجان فرود آمد هر چند ایلچی
فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تایید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند
می باشد در اندک فرصتی بسبب فور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدر و سنوح
وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده و از داعیهای خیالی
مایوس شده صلحگونه در میان آورده ناکام برگشت و از جانب شمال دریای خجند که
سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و
جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی
ترددات پسندیده کرده عاقبت خان نیز کاری نساخت و از بیماری که عارض او شده
ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بتوفیق و همت بلند
و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان از مدت یازده سال در ماوراءالنهر
با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت بشمشیر تیغ صاعقه
آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا
پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم
از شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود
میخواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک عزت بمراتب
کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادقت الوا
کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده الجان ساخت که بیوجه بودن آنجا لایق

ناموس و دولت ندیدند ناگزیر بار دوم متوجه بدخشان و کابل شده اند چون بحد بدخشان
رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بوده بخدمت شتافته اند و خود هم
بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بد دولت سر حلقه بی اعتدالان
بود که بایسنغر میرزا شهید کرده میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود این
مردود میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند و در هنگام قزاقی که موکب عالی آنحضرت در بدخشان
و آنجا وارد شده بود آثاری آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده درینولا که چهره اعمال او را نقش
مکافات دیدند دولت ازان سیادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط
جوانمردی در مقام انتقام نشده حکم فرموده اند از اموال خود این مقدار که اختیار کند برگیرد
و بخراسان برود او پنج شش قطار شتر از مرصع آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده
بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی نسق ولایت بدخشان فرموده
متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق
میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عمزاده حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی می شد گرفته بود و طنطنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از
چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رفت حضرت
یافت و کابل در اواخر ربیع الآخر سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند
در آمد و بعد ازان حضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از
مضافات قندهارست مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت
قندهار فرموده جانب آن توجه فرمودند و قبایل افغانان سواد سنگ و لاغ ماحول کابل
مراجعت نمودند مبادی این سال زلزله عظیم در کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر منازل
و بالای حصار و شهر افتادند و خانهای مرصع بمعان بام از هم ریخت سی و سه مرتبه
در یکروز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود و اعاظم

بسیاری از مردم فرو ریخت درمیان ینجاریغ یک توت پارچه زمین که عرض یک کمان
انداز باشد بریده یک تیر انداز پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از برنغ
نامیدان قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف او را از فیل
بلند شده بود در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و باد و غبار برخاست و در همین سال در هندوستان
نیز زلزله عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده توجه خراسان
نمود و سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر
میر سلطانعلی خواب بین را باستدعای قدوم حضرت فردوس مکانی فرستاد و آنحضرت
در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند و در اثنای راه
در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن را اهم از
سابق دانسته برخلاف کنکاش اهل و ورکار متوجه خراسان شدند و میرزایان که موکب عالی
بخراسان رسید باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا باتفاق بتخت سلطنت نشانده بودند دوشنبه ماه جمادی الآخر سال
مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهراة
نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده و
معاودت موکب عالی را لائق دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند
و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا و غلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از
مغولان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بمیرزایی برداشته کابل
را قبل دارند و درمیان مردم عوام این خبر شایع کرده اند که پسران حسین میرزا نسبت
بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابا پشاغری و امیر محب علی و خلیفه و امیر
محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل با ایشان مفوض بود در لوازم
قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه بی تامل دستیاب را جهانگیر میرزا که قدری بیماری

داشت سپرده با معدودی از عقبه کوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته بحوالی
کابل رسیده اند مخالفان هریکی از صولت هیبت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزیده
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم و دیگر اقارب سببی خود که غیبت برداشتن
خان میرزا بوده درآمده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند از روی
تمکین و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان درآمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نمودند که اگر مادر
بفرزندی شفقت خود را خاص کرده اند فرزند دیگر را هم که نکشیده بخشیدن و چه خدمتی از کم
باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند
و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و مشوش بود انواع مهربانیها بظهور آورده اند هنوز
خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشد آمدند آنحضرت برخاسته عزت
برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که معدن مروت
بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان داده اند و بعد از آن خان میرزا را همراه گرفته
پیش آنحضرت آوردند و گفتند ای جان بابا در برادر گناه کار تو را آورده ام اشاره به
آنحضرت خان میرزا را بر کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بیرون
رفتن مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن بخود قرار نتوانست داد و در جهت
قندهار گرفت و این قضیه نیز در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند
و حاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خورد او و محاربه عظیم
واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بنام ناصر میرزا
که برادر خورد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند شاه بیگم و
خان میرزا را بدخشان رخصت دادند و بعد از سرگذشت بسیار میرزایی او گذشت
و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه تصرف او درآمد و بمواجب مبارک سعادت برین
فرمانبرداری میبود تا آنکه در سال نهصد و شانزده مرغی فرستاده معروض داشت

کوشهای بیکنار کشیده اند مناسب آنست که بانجانب نهضت فرمایند بنابران در شوال
این سال بفیروزی توکل نهضت عالی فرمودند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست
و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بوده تا بار سیم منتصف شهر رجب نهصد و هفده
بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا پایه گذاشته اند
و در صفر نهصد و هجده هم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود
ناگاه شعبده آسمانی چشم زخمی رسید و عنان خنگ جهان نورد بحصار منعطف ساختند
و بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست داد و
نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر طرف
کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان
متوجه شده اند و بجهت شیوع دواعی مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده
از راه باداب چشمه و جلالیک از خیبر گذشته بجم نزول اجلال نموده اند در واقعات
بابری که کتابی است ترکی نگاشته خامه صدق نگار آنحضرت نوشته اند که چون از
کابل بشش منزل در راه کرو بادیه بور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان
که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد درخت و گیاه بروش دیگر
و وحوش و طیور را آن بطرز دیگر و راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد و فی
الواقع جای حیرت بود تا میرزا … درین منزل بقرب … استعداد یافت
در منزل جم مجلس کنکاش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند که مشهور بنیلاب است
بکدام گذر رسیده بگذرد و بشوخی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاده بجانب
کهت توجه فرمودند و بعد از تاخت کهت بکش و سور را تاختند و از آنجا یعنی جبل رفته
بچند منزل در طامر که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اجلال
نزول فرمود و از آنجا بجدودکی نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز غزنین مقر موکب

دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی
ماه جمادی الاول نهصد و سیزده از راه خورد کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی
هند راول بعزو و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد و از عقر و کنهر و
تورکل عبور واقع شد و ارکر در خانه نشسته باردوی ظفر قرین رسیده براه بادنج ظلال
اقبال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادنج واقع شده بود تاریخ این عبور نقر نموده
آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم عینی هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی
را میرزا می گفتند درین تاریخ فرموده اند که آنحضرت را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه
ذیقعده این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی اتفاق افتاده چنانچه در جدول العشر رقم پذیر خواهد شد مرتبه سوم روز
دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج که بجانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزله
عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشیده و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان
اویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد و باندک زمانی قلعه بجور را بتصرف در آورده
بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت
فرمودند خواجه مذکور را نسبت قریبی بآنحضرت بوده است شش برادر او در یکنوع
خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط
عقل و فراست منظور نظر خاص گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آنحضرت یورش ولایت
سواد و تسخیر یوسف زئی پیش نهاد ضمیر انور بود طاوس خان برادر خورد شاه منصور
که کلان خیل یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود و عشر نذران
مساکن وحوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در زمین جهانگشائی تصمیم
داشت عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند هر چند استعداد لشکر انجام سفر هندوستان
نبود و امرا هم بدین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته ظلمت زدای سواد هندوستان

متوجه شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و بر بال از آب عبور کرده از دو
راه گذرانیده نزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند و از بهره معت گروه گکهر
شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند از آن موضع مخیم عساکر اقبال
گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه آن کوه ظاهر نبود
عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یکی قبیله را جود
میگفته اند و دیگری را جنجوهه و بجهت ولا ساعبد الرحیم شغاولی را به بهره فرستادند که کسی
دست تطاول دراز نکند و آخر های روز جون بدولت و اقبال در شرقی بهره بر کنار آب
بهت نزول فرمودند و چهار شهرخی مال از بهره گرفته بهندو بیگ عنایت فرمودند براي
این ولایت برای رزین او قرار گرفت و خواب بشا چسن سپرده بکومک هندو بیگ
مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان اسکندر لودی
که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرمانده ی هندوستان شده بود فرستادند که
نصایح ارجمند نماید و دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را آنجاه داشته از کمال نادانی
بی حل مقصود باز فرستاد جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند
آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاءل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام
نهادند یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیک را بسرانجام بهره وداع
کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر خلافت
گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیک از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل
آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت
نموده اند و از تاریخ فتح دیپالپور که بعد ازین در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی
بوده است چون برکاری در گرو وقتی است جمال آن مطلوب در جلباب توقف مستور
و سست رائی امرا و نا همپائی برادران بسبب ظاهری میگشت تا آنکه مرتبه پنجم بر همت

لیپور

توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که نیر اعظم در
برج قوس بود رایات نوال افراخته بودند بطالعی که ظلمت شکاف عالمی تواند بود پای عزیمت
در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را در قندهار
مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش فتح بر فتح و اقبال
بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت
قاهره بود بعد هم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت
آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده تعزیت بساطبوس مشرف شدند
و خواجه کلان بیک از غزنین درین روز سعادت آستانبوسی دریافت و غره ربیع
الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده سان واجب فرمودند دوازده هزار
سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن تعلیم عرض در آمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور
واقع شد و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد روز آدینه چهاردهم
ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع برافراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار
یافت که سیالکوت را ویران ساخته بهلول پور را آبادان سازند و درین ایام پیوسته
از مخالفان خبر رسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا
عادل سلطان و سائر ملازمان درگاه بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب
سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت
قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازیخان که در قلعه بودند
آوردند بعضی بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا
ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو
منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار تو
فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند و امیر

خواجه کلان بیک و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و محمد علی جنگ جنگ
و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر اعتصام فرمودند بعد که از اعیان امرای
هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مشرف شد و حضرت جهانبانی بهمعنانی
بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشته روز دوشنبه
بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را با توابع و
لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات
بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر
متوجه شدند و پیوسته خبر رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از
پیش می آید خبر دیگر رسید و مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک
که بزبانگیری رفته آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار
از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابرین روز یکشنبه جمادی الآخر
حضرت تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار
که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بودند و از قول هم یونس علی و عبدالله و کته بیگ
و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که بامردی نموده دستبردی با آن جماعه خون گرفته نمایند
و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آیین جنگ و
روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شده و جمعی کثیر را اسیر کرده گروه عظیم را از برق
شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه
عالی فرستادند و در اردوی معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشا شرف نفاذ یافت
که گردونها سامان نمایند و استاد علیقلی مامور شد که بروش روم ارابه ها را
و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال داده و در میان هر دو ارابه
هفت توده تعبیه سازند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز

این مهم سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر شهر پانی پت بهمای دولت با نجح و
اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر باین شایسته ترتیب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و
محله واقع شد و ارابها و شورها که ترتیب یافته در پیش قول استقرار گرفت جوانغار بخندق و
درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در شش کروهی نهر عرصه نبرد
آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و
دلیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم جنگ پیوسته
غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پرشکوه متوجه
معسکر معلی شده و گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف ابطال پیراستند

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم میرزا و فیروزی یافتن

چون چهره کارساز خواهد که تدارک شکستها بیش نماید و بکام مرادها تلافی مافات پیش فرماید
مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از آنجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد
پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی است که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق
چون تایید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده
توسل بفتاح بهمت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند قول را بوجود ذات
مقدس زینت بخشیدند بر دست راست قول که ترکان آنرا اونک قول نامند تیمور سلطان
و سلیمان میرزا و میر محمدی کوکلتاش و امیرشاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد
ساربان و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ قول که ترکان سول قول گویند
امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیک برادر قوج
بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیک ترخان مقرر فرمودند برانغار که حسن پرتو و نصرت شکوه
حضرت جهانبانی جنت آشیانی زینت پذیرفت و امیر خواجه کلان بیک و سلطان محمد دولدی و
امیر هندو بیک و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت آشیان بوده آرایش بخش آن بودند

رای و شمشیر کشیده جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس
و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند
و هراول خسرو کوکلتاش و محمدی بیگ جنگ جنگ و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شدند
در اوج برانغار ولی ترخان و ملک قاسم بابا قشقه با معلاش بهر تولقمه متعین گشتند و در اوج
جوانغار قراقوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و شکری مغول بتولقمه قرار یافت
و خواجگی راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن بودند پای استقلال در عرصهٔ
نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و سهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت
و شهامت دادند نظم دلیران ستادند پا کرده سخت ستادن درآموخت زیشان درخت
تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی
شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سرکشته (?) شکست بر مخالفان افتاد و فتح
عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود و سلطان ابراهیم با دسته (?)
در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از سپاه افغان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی
شدند و این قوافل شهرستان عدم بدرقهٔ سپاه منصور و مشعل تیغ جهانگشای
بمنزلگاه فنا پویان شدند و قریب بقالب سلطان ابراهیم کو شیخ پنج شش هزار کس افتاده
بودند آفتاب عالمتاب کنگره وار از سمت افق الارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات
اقبال شعله افروز گردید و آغاز مصادمه و مقاتله افتاده و نسیم روز نسیم نصرت و شمال
بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتحنامهٔ بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ
بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر بر آید که از وسعت آباد اندیشه
بیرونست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان زابل (?) در تصرف آنحضرت
ملوک سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران او زیک لک بیش
بوده و هندوستان یک فرمانروای باستقلال نداشت رایان و راجها جابجای

ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نمیشدند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار
سوار جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده بهت در انوقت نیز درین سواد اعظم
یک فرمانروائی که مستقل توان گفت نبود خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین
داشت از گفتهٔ او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در
عرصهٔ سمرقند بعرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که
طول الیال آنحضرت که جای ایستادن توکرست شش فرسخ بوده همچنین سپاهیان
صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند پس سوی توکر
توکر هفتاد و دو هزار سوار بوده باشد و عرض آن که محل ایستادن توکرست دو
کروه بوده و مخالفان ایشان ملوخان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته اند
با این حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشناک بوده اند
و آنحضرت دغدغه در سپاه خود دریافته و فرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت حرفهای
نامناسب شنیده اند و بنیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرائط احتیاط مرعی
داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند و در
پیش آن خندق کنند و از پس آن از جنس گاو و گاومیش بسیار متقابل یکدیگر داشته شدند
گردنهای ایشان را بحرم گاو بر هم بستند و خار و خسک بسیار از آهن ساخته بودند
مقرر شد که پیاده روان آن را نگاه دارند تا هنگام حمله در آمدن فیل بسر راه اندازند
و همراه گیتی ستان فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستانند درین فتح بزرگ
که از جلایل عطیات والای ایزدیست از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار سوار
زیاده نبود و دیگر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود با آن
ولایت فایده مند نمیشد که مدد خرج لشکر تواند بود دیگر در مخالفت بعضی از سرحدها
بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد و باشش سلطان

ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت تصرف او
بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می نمود
بمحض توفیق غیبی و فرط تایید آسمانی این کار شگرف را بپیش برده اند کارشناسان
فراخ حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ دوار عاجزند آری ذات مقدس که حامل نور
جهان فروز حضرت شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آینهٔ پیشانی را جای سجدهٔ شکر
جلا بخشیده عالمیان را بانعام عام جلا دادند و لوای دولت قاهره در اطراف و اکناف
ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که بزعم عاقبت سلاطین کشورگشای
که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فرو نمی تواند کرد و فتح حضرت جهانبانی
جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ ظهور
واقع شده است چنانچه شرح و بسط رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از لشکر
سکندر سور که از هشتاد کس زیاده است استخلاص هندوستان فرموده اند و از
بدایع کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی است که بتاییدات ایزدی سند و ستارا
باندک مردمی از دست چندین هزار گردن کشان خان را آوردند که زبان روزگار
در گفتگوی مانند آن لال است چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم زده خواهد شد نظم
کرم بخت امیدواری دهد فلک فرصت وقت یاری دهد بیکر می هنگامهٔ داستان
طراز همه داستانها کنم نقش از بهر آید کان درین جدول در ربایدگان
در همان روز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی با میر خواجه
کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار
و امیر ولی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود
نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودائع ایزدی اند بامانت

ابواب معدلت اطمینان بخشید و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا
را پاس داشته رعایا و سکنه و اهالی آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت
نمایند و هم دران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان
و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور
در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند آدینه بیست و دوم ماه بر دارالسلطنه آگره
چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و
جمیع خرد و بزرگ هندوستان از مراحم عواطف پادشاهی بنظر اختصاص یافتند از
شمول عطوفت والا اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال
و خزاین حاصلهٔ ایشان زاید بر شان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک تنگه
سیورغال از کمال اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد و همچنین اقربای او بروایت وظایف
و ادرارات شاهانه کامیاب شدند و عالم پراکنده را جمعیتی تازه و آرامی شایسته
روی داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که بمقر دارالسلطنه آگره نزول
اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن داشت و همچنین جواهران خوب شناس
بهای آن خرج روز مرهٔ ربع مسکون بوده می گفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان
علاءالدین است از اولاد و دیگر ماجیت راجه گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش
کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول فرموده باز بایشان عطا
نمودند روز شنبه بیست و نهم رجب بتماشای دیدن و بخشیدن خزائن و دفاین که گرد
آورده چندین سلاطین بوده مقتدا و لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی
مکرمت شد و یکخانه خزینه بی آنکه تحقیق محتویات آن نمایند اضافه انعام فرمودند و امرا را
بتفاوت مراتب درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند و منافع

بکوچوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود تفضلات و انعامات اختصاص
یافته و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند ازاردوی
معلی باردوبازاری از تفضلات وافی بهره نماند وجهت دو حالت ریاض کامگاری
که در کابل و بدخشان و قندهار بودند ترتیب و تفصیل از نقد و جنس ارمغانی جدا ساختند
چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنکه و محمد زمان میرزا پانزده لک تنکه و همچنین بعسکری
میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری بستان خلافت و تکلی امرا
و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ
و سفید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی
که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و مشاهد
متبرکه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند
و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل و حدود در تنگ و خوست و بدخشان از مرد و زن
و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان
آنحضرت بهره مند شدند شعر ز افشاندن دست گوهر نثار نشان داد لطف بخت
در روزگار هوش از بخشش ارمغانی که آید زدوره که بر زمین ریزد از چرخ نور
و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که یکی از برگزیدهای خود را ظاهر گرداند
کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی ثبات پای
و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت انتمامست که با وجود
فتح چنان و بخشش چنین علت مؤنث اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط
اجتناب مینمود اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب
آن را مخالفان داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم
سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و حصار گوالیار را تاتارخان

سارنگ خانی استحکام داده بود و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می
افراخت و دهولپور را محمد زیتون محکم ساخته دم مسارعت میزد و باری را حسین خان نوحانی
وانا داده را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت مینمود و مهاون را که متصل آگره
مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و قنوج و سایر بلاد را که آنطرف
دریای گنگ واقع شده است در دست افغانان بود و بسرکردگی نصیر خان نوحانی و
معروف فرملی که با سلطان ابراهیم سر منازعت و مخالفت داشتند و بعد از واقعه
سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر قابض شده بکید و کوچ پیش آمده بهار خان
پسر دریا خان را پادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که
نوبت آگره مخیم سرادقات اقبال شد از فرط گرمی و شایبه سموم و باضمیمه کوته حوصلهای
اردوی معلی کسب و جمعی کثیر از قلت ناخوردنداند فوار بودند و از ظهور ارباب خلاف و
ناسازگاری هوا و ناروائی راهها و دیر رسیدن سوداگران و مترددین تنگی معیشت
و فقدان اجناس پدید آمده و کار خلائق دشوار شد اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان
بکابل و انجا داده و داوند و یکر جوانان بسیاری از ترکان این ممالک گفته برخصت رفتند اگر
امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملائم در حضور وغیبت میگفتند و بعبارت
و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی
که بعد و ربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده انتظام ممالک اشتغال داشتند
تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت از ایشان این چشم داشت دیگر بود حرکات
بیمزه کهنه عملروزگار بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و بختیر
آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مواقف خصوصا درین یورش هند و ستان سخنان
مردانه عالی همتانه میگفت رای برگشت و طرز دیگرگون گشت از همه پیشتر به تصریح و کنایه در
بزرگی این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلب

داشته انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و محظورات
ایشان که متضمن چندین محذورات بود از پرده خفا بیرون دادند دیگر بر زبان اقدس
راندند که اینچنین ملکی بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک بیتی و تنگدلی که روی
دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سالار موشبدیران دولتمند است شادی
و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد چون این محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که
راحت سهولت بمقدار آن خواهد بود باید که اعتصام بحبل المتین توکل نموده دیگر از این
سخنان شور انگیز و واهمه افزا نگویند هر که میل رفتن داشته باشد خواهد که جوهر تحقیقی خود را
ظاهر سازد مضایقه نیست با تکیه بر همت والا که مؤید تایید ایزدیست کرده بودند
هند را در خاطر مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد ارادت و تدبیر قبول و اذعان
نمودند که حق سخن آنست که پادشاه فرموده سخن پادشاهان پادشاه سخنان است و از
معزول و صمیم خان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند خواجه
کلان را که رفتن ولایت از دیگران کمتر بود رخصت انجد و فرمودند و از مغانی
و سوقات که بجهة شاهزادهای کامکار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او
گردانیدند غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد و در هندوستان
هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میرمیران نیز رخصت کابل یافت روز پنجشنبه بیستم
ذیحجه خواجه مذکور را رخصت شد که رفته همانجا باشد و از صحایف بینات بدیهت
که نیکواندیشه اقبالمند که کار را بمشورت خردخرده دانی نماید سرآئینه بحوزه نیکو وجهی
بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود مرآت ایمنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی است که در چنین تذبذب خاطر سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت
کشورکشا جسته توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برگشت و وصول
مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سریر خلافت فرمودند

و بنیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام انتساب این ولایت دادند چنانکه
رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف
خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس را
وسیله شده بعتبه علیه آورده هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروز
خان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و قاضی جیا که از سرفرازان نامور بودند شرف
خدمت دریافته بمقصد فایز گشتند بفیروز خان از جونپور یک کرور سکه و چیزی جاگیر مقرر
شد و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و بمحمود خان از غازیپور
نود لک سکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک سکه بتنخواه شد در اندک فرصتی بواعث و دواعی
عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد پیوند باشد آماده
گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان
ابراهیم جشنی داشتند و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلائق ریختند
و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه
که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ
بحکومت آنجا نامزد شد و چون پیش آمده محاصره قلعه سنبل نموده بود امیر مذکور و
کته بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان
میان دواب بایلغار فرستادند جمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بجنگ
پیش آمده شکست خوردند و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته
از بدنهادی پشت داده بودند دیگر روی بهبود ندیدند کیفیت لشکر کشیدن حضرت گیتی ستانی
و گرفتن چهابتا لورس برف روند بر زدمت اصلاح خود چون حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی در دار الخلافه آگره کامیاب و کامبخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام
ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که بهار هندوستانست و زمان طراوت

ونضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه کشور
کشایان و جولان باد پایان درآمد باخردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت
منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی بجهت دفع نوحانیان که قریب پنجاه
هزار سوار از فوج بیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند با عزب رویه بجانب راساکا
واستیصال او که بس قوی شده بود و تازگی حصار کهندار را بقبض خود در آورده
کله گوشه نخوت کج مینهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند بعد از کنگاش
با امرای عظام و اعیان کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون راناسانگا
همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو
خدمتی میزد دار نگه چند گاه عرضداشت او نیامده با قلعه کهندار را از حسن ولد مکن که
هنوز بسعادت ملازمت مشرف نشده گرفته تا دولتخواهی او مشخص میشود بالفعل
بجانب او نباید شتافت و مردم کاردان فرستاده بر حقیقت احوال او پیش
ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار دفع نوحانیان را مقدم داشته بجانب
شرق نهضت نمود رای جهان آرای خان اقتضا نمود که بعضی متوجه این مهم
عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود
بموقف عرض رسانید که اگر این خدمت بعهده من مقرر شود امید خالصت که باعتضاد
اقبال روز افزون پادشاهی این مهم خاطرخواه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم
رسد آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و شگفتگی روی و گشادگی
پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی و ایشان لایق
نطاق همت باقدام این خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت
که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله
و امیر دلی و امیر جان بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین که متصرف دهولپور و الحد و متعین

شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته بسلطان جنید برلاس سپرده برجناح
روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد بقدغن مامور شد
که امرا را در قصبه چندوار معسکر والا آنحضرت رسانند و سید محمد خواجه جاگیردار اماوه
و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میرآخور بهار
عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت
متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت
سعادت قرین از دار الخلافه اگره برآمده در سه کروهی نزول اقبال فرمودند
و از آنجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند نفحات بهار فیروزی و نسایم مرغزار نصرت
و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان که در جاجمو لشکری فراهم آورده
نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت اثر ان فرار نموده از آب گنگ
گذشته بولایت خربد در آمد و موکب عالی نیز روی توجه بخربد آورد و آن
دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جانپور منعطف داشت
و جانپور و الجد و ودایاد و دشش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی
و ملکداری نمود عقل پیر و دولت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام قرب
نزدیک ابوالفتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از
سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی
پیوست و او را باتفاق سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه
ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر
گرفت و مواجب پدرش باو مقرر شد و یک کرور شش لک تنکه زیاده از انجاه
یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفرازی یابد و حضرت
گیتی ستانی در دار الخلافه اگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند با آنکه در حرم

انداختند و بمقدمات امیدیم او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام
خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم ربیع الثانی
در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت هشت موسوم و تبارکی ترتیب یافته بهار دولت
و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در همین روز
خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلبیغ اکرم مغرور گشت و درین ایام بوسیله
از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانکا و بابی جرأت
نهادن او به پیکار خبر میرسید مصاف نمودن حضرت گیتی ستان و حضرت سلطان رانا سانکا
و رایت فتح افراختن دولتمندی که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت
معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام
نماید هرآینه نقد آرزوی او را در کنار نهند و کار او از اندیشه مختصر عادت آن روزگار
برتر ساخته کامیاب دین و دنیا کردانند و نمونه این امر بدیع حال آنحضرت قرین حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی است که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد و هرچند اسباب
بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر یافت پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده
در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سر موئی از شاهراه عقل بجا درنورد
و در نیولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ
بدمستی آغاز کرده پا از دائره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک
آمد آنحضرت بمحض عنایت خاص ایزدی را حصار خود ساخته دار هجوم عام اندیشه
بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند روز دوشنبه
جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر
عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روز با لشکری گران حوالی بیانه را
تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و لشکر خان

نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده
حضرت جهانبانی فرزند گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق
نام نهادند ولادتش در بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود
و در نهصد و سی چهار پیش از آنکه بنظر عاطفت پیوندد پادشاهی منظور کرده این جهان را بدرود
کرد ذکر بعضی از سوانح این سال بعد از انقضا و جز طغیان رایات و وصول جهانشاهی
روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد
که جو پور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت حضور نمایند که رانا سانکا
لشکری گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است
و باین خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار تعین شد و درین سال نظام خان
حاکم بیانه را بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین
بوس نمود و قلعه بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را
پیشکش نموده شرف آستانبوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بعاملان
عتبه جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت
مشمول عواطف پادشاهی شده از صوادم حوادث ایمن گشتند و شانزدهم
ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله باورچیان قصدی کرده بود
بخیر گذشت و بد اندیشان از این خیال خام ناکار افتاده بسزا رسیدند چون فرمان
عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را
بحکومت جو پور مقرر فرموده و قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت
گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت
شدند و شیخ بایزید را با وده تعین فرمودند و بنابر آنکه عالم خان کابلی را دشت
تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود و مرور عساکر منصور را بصوب کابلی

جهنوبه بنهادت رسید و امیر که بیک خمیست درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم
نهضت فرمودند و در عرصهٔ مندهاکر که در میان آگره و سکری است نزول اجلال اتفاق
افتاده در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را کفا کند در قصبهٔ
سکری که بعد از آن سکری حضرت گیتی ستانی از انجم ساخته سکری بشین منقوط نام فرموده
و الحال بیمن دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دولت است
مشهور است آبی دیگر نشان میدهند دور باشد که لشکر مخالف سرعت نموده این
آب را متصرف شود بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر بآن عظمت متوجه فتحپور شدند
و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعین جای دولتخانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در
نواحی کول فتحپور که غدیریست دریا صفت جای شایسته قرار داد و آن عرصه مخیم
سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه
بودند فرستادند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصهٔ خود را جهة زبانگیری
فرستادند صبحگاهی فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از مقام در
یک کروه پیشتر فرود آمده است که با آنجا کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و
محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت آستانبوس سربلند شدند
درین ایام هر روز میان قراولان جنگها می‌شد و بهادران کارطلب داد دستبرد داده
مورد آفرین پادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و سی و سه
در نواحی موضع خانواده از سرکار بیانه حوالی کوهی که دو کروهی مخالفان سرادقات
اجلالی بودند رانا سنکا با لشکران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود
مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک ولایت را صد سوار
و کروری را ده هزار اعتبار می‌کنند رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار
باشد و بسیاری از سران و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت او نداده

نکرده فرمانبردار او ضمیمهٔ لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن
سی هزار سوار ولایت داشت و راول ادی سنگ باگری دوازده هزار و حسن خان
میواتی حاکم میوات ده هزار سوار و بهارمل ایدری چهار هزار سوار و نربت هاذا هفت
هزار سوار و ستری کچی شش هزار سوار حاکم چندیری و برم دیو حاکم جرهیه چهار هزار
و محمود خان ولد سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار
سوار با خود همراه ساخته بود جمعیت کرده مخالف بدو لک و یکهزار سوار کشیده چون
آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند
موکب خاص پادشاهی بمکمن تشد و دست راست اوچین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه
دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله
کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ علاء الدین
بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و
تردی بیک برادر قوچ بیک و شیرافکن ولد قوچ بیک و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی
دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفته و برانغار بوجود دولت آرای
حضرت جهانبانی آراسته و در همین نصرت بخش حضرت جهانبانی قاسم حسین خان
و قراقوزی و پیر علی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران
مشهور آیین تعین شدند و بر یسار ظفرقرین حضرت جهانبانی سرسمه و مهدی کوکلتاش و خواجگی
اسد جاندار نامزد گشتند و در برانغار امرای هندوستان مثل خان جهان و دلاور
خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت
آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن محمد بن مهدی سلطان
و عبدالعزیز میرآخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارگی و جان
بیک اتکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین علم و شیخ

زاده قرلی و نظام خان بانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت پرور
کمر بندگی باخلاص کامل بسته و جه تولقمه دکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در
جانب برانغار تعیین یافتند و مومن اکه و رستم ترکمان با جماعت از خاصان پادشاهی در
طرف جوانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزاة روم جهت پناه تفنگچیان
و رعدانداران که در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتصال
داده بودند و جهت ترتیب و نظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی
و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی که بالهام
ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواچیان و یساولان را باطراف و
جوانب روانه میکرد و احکام داد و امر مطاع را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران
میرسانیدند و چون ارکان لشکر باین ثبات قایم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت
فرمان معلی شد که هیچکس بحکم از محل خود حرکت نکند و برخصت قدم در میدان محاربه ننهند
و از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت نظم سپاه از
دو سو جنبش انگیختند ❊ شب و روز را در هم آمیختند ❊ دو ماه و برآمد ز هر دو طرف
دو دریای کین بر لب آورده کف ❊ بهم بادپایان پولاد نعل ❊ بخون دلیران زمین کرده
لعل ❊ جهاندار در موکب خاص خویش ❊ خرامنده بر رنگ رقاص خویش ❊
در برانغار و جوانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد و غبار
مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه
حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت و مردانه دستبردی نموده
و مخالفان را برداشته قریب بعقب قول ایشان رسانید و جلدوی این فتح نام او مقرر
شد و مصطفی رومی از قول حضرت جهانبانی ارابها در پیش آورده و تفنگ و ضربزن
انجابن صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آینه دلها بهادران بزدود و خود

بسیاری از مخالفان را با خاک تیره برابر کرده بباد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا
از پی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی مردم را چیده چیده از پی هم بکومک سپاه منصور
میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیک را فرمان شد و دفعه هندو بیک
و چین بامور گشت و دفعه محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن یونس علی
و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل
اخته بیگی بکومک مامور شدند و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر
فیروزی اثر آورده هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را بتیر باران بلا زمین دوز کرده
و برخی را بزخم خنجر و شمشیر خاکستر میساختند و مومن اکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از
عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند و ملا محمود و علی اتکه باشتیق ملازمان خواجه خلیفه
بکومک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میراخور و قتلق قدم قراول
و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یارکی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات
محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکومک ایشان رفتند و همه بهادران فیروز
جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند لوای کبریایی کام خود
از انتقام دشمن بلند کردند و چشم امید مخالفان از آنجا که ناکامی ایشان شد
گره بر گره دست پیکان زنان ❊ زره بر زره پشت روبین تنان ❊ ز هر نوک سنانها بهار
غبار گذار ❊ فرو بسته راه سلامت گذار ❊ درخشنده شمشیرهای نهنگ زده
بصر میربود از درفش ❊ غبار زمین کرده بر ماه بست ❊ نفس باد درون گلو راه بست
و چون زمان کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت ملازمان خاص پادشاهی
که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ قول بیرون
آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشاره
والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آیین چون شیران گرگ گسل خود را

باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شباشاب تیر بافلاک
رسانیدند و نادر العصر علیقلی با توابع خود در پیش قول ایستاده بودند در انداختن
سنگ و فرزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانیدند و مقارن اینحالت قهرمان قضا
نفاذ وارد شد که ارابهای قول پیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال
بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و
جوانب عساکر عالی اثر یمینی را مشاهده نموده متوجه دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران
اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند و در آخرهای روز نایره قتال اشتعال
یافت که میمنه و میسره سپاه نصرت قرین میسره و میمنه لشکر خذلان نورد را در نو
ردانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بنحوی از صولت صدمات
دلاوران بران گروه پریشان تاختند که همه آن تیره بختان دست از جان شسته دل
از زندگانی برگرفته بر جانب راست قول پادشاهی حمله آوردند و خود را نهایت نزدیک
رسانیدند و غزات عالی درجات بهمت والا پای ثبات و قدم استقامت استوار
داشته لطمات برد و صدمات مردانه بکار بردند و تندباد آسمانی مخالف را مجال
قرار و محل ضبط نماند تا آنکه آن تیره بختان سیه روزگار رشته اختیار عنان ثبات از کف
تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند و ازین مصاف مردآزمای بیمحابا بسلامت بردن
منفعت خود دانستند نسایم فتح و ظفر از انجا با علام دولت اثر وزیدن گرفت و
غنچهای نصرت و تایید از اغصان توکل و تردد شگفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمه
تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته که تقیة السیف بودند از خسارت همت
غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد
پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند حسن خان سور
بعزت تفنگ در گرد فرار رفت در اول و بسکه ما بجهد چوهان و کلان ایشان افغان

راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای باد پایان لشکر اقبال نیست و
نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میر آخور و علیخان و بعضی دیگر را بتعاقب ایشان
تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیه کبری
سجدات شکرگزاری حضرت باری عز اسمه گزارده دولت صوری و معنوی بار بسته
سلسله تقدیر را دست بجای آورده بنفس نفیس یک گروه از جنگگاه مخالفان را رانده پیشتر
بردند تا آنکه شب درآمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت بود بر دوستان
همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند و بعد از
گذشتن پاسی چند از شب بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن مخذول
دستگیر شود از آن مردم که در پی گریختها نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد
آنحضرت میفرمودند که وقت تاریکی بود بایدکس نگذاشته مارا خود بایستی رفت
شیخ زین صدر که یکی از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را پادشاه اسلام
یافت و میر گیسو تیرانداز کابل همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات
میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این نوادر در فتح دیپالپور شده بود که وسط شهر ربیع الاول
دو کس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشورگشای روی نمود تعاقب ایشان
نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا
شد و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان
فرستادند که در میان دوآب سر فتنه برافراشته قصبه کول را گرفته بود و کچک علی را
انجا اسیر کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده گریزان
شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید آن شوربخت پریشان روزگار را گرفته
بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود با آن
صوب شرف نهضت تعلق افتاد و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است

نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص گرفت و چون این
ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت
روی نمود رحلت نمودن جهانستان مکانی از جهان و نهضت موکب جهان نورد حضرت
گیتی ستانی بمستقر خلافت و کامرانی

چون انتظام
ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایات بر ذمت سلطنت علیا لازم بود و وقت تعیین
و از سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت
گیتی ستانی بدخشان را بآنحضرت مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان در آن خدمت اشتغال داشتند
لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیه اجلال عنوان مفاخر
و معالی طغرای مثال بیتا لی قرة العیون سلطنت و خلافت ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را
در سه گروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و در همین
زودی توجه والا بر استیصال بین افغان که در زمان آشوب رانا لکهنو را محاصره نموده
گرفته بود معروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحامد نیزه باز
و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کررانی و تاتار خان جان
جهانرا بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت موکب
عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت و آنحضرت در اواخر
این سال سیر فتحپور و باری نموده بفر قدوم عالی دار الخلافه آگره را پایه آسمانی بخشیدند
و در نهصد و سی و چهار سیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه کامل شده و آن کوهستان
و کلک را تماشا کرده بدار الخلافه نزول فرمودند و در بیست و ششم صفر مخدومه جهان بیگم و خدیجه
سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال
فرمودند و لوازم فتوت بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که مهدی را حاکم چندیری
جمعیت میکند و رانا نیز استعداد پیکار مینماید و برای دیار خود اسباب سرانجام میدهند

تا بدین ساعت سعادت متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوان جانباز کارگزار
همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه
هفتم جمادی الاول فتح چندیری بر وجه دلخواه صورت بست و فتح دار الحرب تاریخ این فتح
الهی است و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین عنایت
فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاده از بعضی ناقلان
ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده
لشکر میکشید و چون بارح رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
آنرا محکم ساخته و آن سیه بخت آمده محاصره نمود و شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت
مهیب ظاهره تهدید نمود چنانچه از آواز وحشت و دهشت آن خواب بیدار شده لرزه
بر اعضای او مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود و در اثنای راه سپاه اجل
برو تاخت آورده ازین عرصه او را بهزیمت داد و عساکر فیروزمند از آب پانوری
گذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بن و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه
قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلعه شمس الدین آباد را از ابو المحمد نیزه باز بزور گرفته
بنابر آن عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد و جمعی از بهادران کار طلب را پیشتر روانه
ساختند بمجرد دیدن سپاهی زبانگیران پسر معروف از قنوج گریخت و بن و بایزید و
معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف
شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند رایات عالیه کوچ بر کوچ رسیده روز جمعه
سوم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت عنان
پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت
در روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشای عمارت
بکرماجیت و مانسنگ فرموده متوجه دار الخلافه شدند پنجشنبه بیست و نهم محرم دار الخلافه بفر

نقل مقدم گرامی مورد سعادت شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی
از بدخشان آمدند و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیه
مدینه یادگار طغایی در خانه حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام ازالامان نهاده‌اند
چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتی ناخجسته میشد خوش نیامد و نیز چون بی استرضای
خاطر مقدس بود و پسندیده نیفتاد و رضاجویی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مهر
سعادات صوری و معنوی است و نارضامندی باعث صدگونه ناپسندیدگی های
و باطنی اگرچه در عالم اسباب شتافتن آن نوباوه سلطنت را ازین جهان گذران از
همین نارضامندی دانند در پیش مزاج‌دانان روزگار رچه دور باشد و بالجمله چون دارالخلافه
مستقر رایات عالیات شد با سلاطین دولت و اساطین عزت از امرای ترک و هند
بآیین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نایره تمرد ارباب عصیان
کنکاش فرمودند و بعد از آن و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از رایات
عالیات میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود و امرای آنطرف آب گنگ
با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم تقدیم رسانند بموجب این قرارداد دوشنبه
هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه
فرمودند در سیوم جمادی الاولی خبر آمده که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد
از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود بنفس نفیس
و اقبال یورش ممالک شرقیه نمایند درین اثنا قاصدی از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی
لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان اویس را بخود همراه ساخته با چهل و پنجهزار کس بر
سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح در میانست در ساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر از مصالحه نگذشته باشند تا صاف شدن مهم هندوستان
صلحگونه نمایند و در فرمان عطوفت طلب هندال میرزا و خلیفه ساختن کابل مذکور نموده

بودند که ان شاء الله تعالی و سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است بانجام
مخلصان هواخواه کاردان فراغ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد
باید که استعداد یورش جمع بندهای لحظه و نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه نهم
ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و در نهم
روز الیجان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و نوزدهم
جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد
که میرزا با لشکر خود آنطرف آب فرود آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان
پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود غازیپور شتافته بهوجپور و بهنه نزول اقبال
فرمودند و در آنجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه
از بنگاله و بهار طرح رفتن بمرغ سرپنج بایزند بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد مخالفان
با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده خاطر
از بنگاله و جمع ساخته بالغار متوجه دارالخلافه آگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن شهر اقبال
را از فر قدوم والا فرحت نزهتسرای مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
تا یکسال در بدخشان عشرت پیرای خاطر مظاهر بودند ناگاه یکبار شوق محفل عالی حضرت
گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبانگیر شده بی اختیار عنان یکرانی
از دست داده بدخشان را بمیرزا سلطان اویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده
بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند چنانچه در یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران
از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت و چون آن
سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد هرچند بدیده جمال
جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و همواره لقای جانفزای آن قبله آمال را
مشاهده مینمودم اما رتبه عبا را حالتی است که بیان نکنند آن تواند رسید و میرزا هندال

از کابل بجانب بدخشان رخصت فرمودند و ازانجا قدم عزیمت در رکاب همت
آورده توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه
آگره که از فرپایه اورنگ بادشاهی سجده گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده
بسعادت ملازمت کامیاب گشتند و از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی
با والده ماجده ایشان بصحبت نشسته بحرف و حکایات ایشان مشغول بودند که ناگاه
کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال نجم سعادت فروزان شده لمعان
دو دیده ها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عید است اما از قدوم
مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامه دولت
و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد
سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان
شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و در آن ایام قرة العین سلطان میرزا الوس برحمت
ایزدی پیوسته و آنحضرت را این واقعه اندوهی عظیم روی داده مقدم گرامی حضرت
جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آن
حضرت بهره مند بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند بارها بر زبان
مقدس ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست و الحق انسان کامل عبارت
از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان
سعید خان که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد با این همه ملازمت
حضرت گیتی ستانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرا بجانب
خام خود رشید خان را در بارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه او ببدخشان
آید میرزا هندال رسیده قلعه ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره
قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت

گیتی ستانی جنان رسید که کاشغریان آمده متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام
بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی تقاعد نموده آنحضرت
بحضرت جهانبانی که با بخت جوانی و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت
بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت
حضور آزار کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نپسندم و امسال
حکم اقدس را چاره نیست بنا بران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان
سعید نوشتند که باوجود چندین حقوق صدور این امر نهایت عجب نمود اکنون میرزا
هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان
میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از ذمه خود ساقط کردیم
میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد
بدخشان از آسیب بداندیشان محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود خاتمه
گذارش یافت و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی
بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شدند و آنحضرت حضرت
جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند بسنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت
فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تب مزاج
اعتدال امتزاج طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و از آنجا بکشتی
روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای
تخت حاضر بودند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا
قدوم گرامی ارزانی داشتند اطبا هر چند اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیر
صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت رائه رجوع نکرد و چون مرض از حد گذشت روزی

دران طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند میر ابو البقا
که از اعاظم افاضل روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین خبر رسیده که در
امثال این امور که اطبای صوری از معالجه آن عاجز ند چاره کار خجان دیده اند که بهترین
اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورکشای
فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و غیر از من همایون چیزی ندارد من خود را
فدای او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا حضرت
عرض رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت
آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود
ازانچه از بزرگان پیش نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان
الماس بی بها که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان
عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند که مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون من
چون تواند شد خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده و طاقت ازان گذشته
که بیطاقتی او را تاب توانم آورد آنگاه بخلوت مناجات درآمده شغل خاصی که این
طبقه قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار برگرد حضرت جهانبانی گشتند چون
دعوت ایشان بعز اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم
برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض مزاج آنحضرت شده و در عنصر حضرت جهانبانی
خفتی طاری گشت چنانکه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانی میشد تا بحدی رسید که اختلال
در مزاج راه یافت و تضاعف گرفته و امارات رحلت و انتقال از صفحات حال او پیدا
گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان مملکت را
احضار فرموده دست بیعت خلافت بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی

خود نصب فرمودند بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب
فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند
نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه دولت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی
تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت
رعایا و نگاهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذرانیدن جرایم گناهکاران
و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند و بزبان قدسی راندند که
خلاصه وصایای ما آنست که قصد برادران نکنند هرچند سزاوار آن گردند الحق پاس
انفاس آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند
و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در هنگام اشتداد
مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه ازانجا که عالم بی ترتیب بواسطه توهمی
که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود کوتاه اندیش گشته متوجه است که مهدی خواجه را
سلطنت بردارد و خواجه تیز رای و بدمستی و نامعامله فهمی بخود خیال باطل راه داده
هر روز بدربار آمده ازین اندیشه باز آمد و خواجه مذکور را منع کرد که بدربار حاضر
نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود و بتایید الهی کار بجای خویش و حق
بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در چهار
باغی که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره سرسبز کرده آن بهار اقبال بود این
عالم بیوفا را بدرود کردند فضلای عهد در تواریخ ارتحال آنحضرت قصاید و تراکیب
گفتند ازانجمله مولانا شهاب معمائی این مصراع تاریخ یافته ع همایون بود وارث
ملک وی و محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بحرفها
گفته اند مجلس اکثر اصول هشتگانه جهانبانی را که اول بخت بلند باشد دوم همت ارجمند
سوم قدرت کشورکشائی چهارم ملک پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف همت بر

رفاهیت عباد مغتنم خوشدل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان زبانهای تمام و کمال بر
وجه مستوفی داشتند و در فضائل مکتسبه متعارفه رستبه روزگار نیز سرآمده بودند آن
حضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصا در نظم ترکی و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت
فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرج است و کتاب مثنوی
که مبین نام دارد تصنیف مشهور و زبانزد دانایان این لغت میرزا حسن مذکور رسالهٔ والدیه
خواجه احرار که در دانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند و نهایت مطبوع آمده
و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و
بلیغ نوشته اند که دستور العملی است بجهة فرمانروایان آفاق نوخیست در آموختن آداب سپاه
و درست و فکرهای صحیح برای تجربه پذیران و دانش آموزان روزگار و روان دستور
العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتی که
رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان
خانان ابن بیرم خان بفارسی ترجمه نموده تا فیض خاص آن بعموم تشنه لبان
رشحات سعادت فائز شود و گنج پنهان در نظر تهی دستان دانش آشکارا
گردد و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی
نیز اشعار دلپذیر داشتند از جمله این رباعی از واردات طبع فیاض اوست رباعی
درویشان را اگر چه نه از خویشانیم ؛ لیک از دل و جان معتقد ایشانیم ؛ دور است مگو شاهی از
درویشی ؛ شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم ؛ و این دو مطلع نیز از سوانحات طبع
انورست بیت هلاک میکندم فرقت تو دانستم ؛ وگرنه رفتن ازین شهر میتوانستم
بیت تا زلف پریشت دل بستم ؛ از پریشانی عالم رستم ؛ و آنحضرت را
در عروض رسائل تصنیفیست و از آنجمله کتابی است مفصل که شرح آن نتواند بود و از آنحضرت
چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جهانبانی نصیرالدین

محمد همایون پادشاه دوم میرزا کامران سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا و از صبیات
دختران گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هرسه از یک والده اند و از اجله
اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی
کامیاب سعادت بودند یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ
زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بود و واسطه علوم متعارفه ورزنده بود و حدت
طبع داشت و در ایام حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود دیگر
شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعری می گفت دیگر
سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علیشیر و در ملازمت
معزز زیست و دیگر مولانا شهاب معمائی حیری تخلص از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت
دیگر مولانا یوسف طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و
میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر سرخ و داعی کهنه شاعر بیعتین بود و تقاضای
ترکی شعر میگفت دیگر ملا بقائی در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن نامه
نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و فخر
وزارت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت از فضائل و کمال
خصوصا طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصرالدین خواجه
احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام
یافته بود دیگر خواند میر مورخ و او فاضل خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون تاریخ
حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از
امرای بزرگ و اهل نشست بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش
کچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ
اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شگرف نامه احوال سلسلهٔ حضرت جهانبانیست

از احوال دیگران باز ماند • شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی
میکند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی این بزرگ
دین و دنیی و خدیو صورت و معنی میسازد • حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد
همایون پادشاه غازی مظهر کرامات عالی مصدر الهامات متعالیا
رافع سریر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسند نشین
سعادت نشان مؤسس قوانین نصفت و عدالت قرب براهین عظمت و جلالت
منبع رافت و احسان مورد انهار علم و عرفان ابر مدار صفوات و صفا بحر متواج فتوت
و فاتح گزین حق شناس کثرت آیین وحدت اساس هم پادشاه درویش نصاب
و هم درویش پادشاه خطاب سعی برای نظام دین و دنیی گلبند بهار صورت و معنی
کرسی گره اسرار ابدی و ازلی عضادهٔ اسطرلاب حکمت علمی و عملی در صنعت ریاضت
و فضائل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت و ممالک همت اسکندر ثانی گوهر
هفت دریا و فروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج
بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله برهانه • سبحان الله
گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بودند بیان آن
عبارت در تکاپوی مداحش بگذشت و از شهرستان مناقبش در سنگ و شنگ
بند الحمد که نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسلهٔ علیه بر داشته در دامن مقصود
آویزم اکنون شروع مجملی از دقائق بدائع حضرت جهانبانی جنت آشیانی نمایم که هم
مقدمهٔ نزدیک مقصد دورین بنشست و هم شرح احوال پدر پادشاه مرا متضمن هم خدا
مجازی این خدیو الهی را پرده کشائی کرده تشنه دلان دانائی را زلال معرفت
سیراب میسازم و هم خود را تشنه جگر بساحل دریا شرح شمائل قدسیه آن کامل الذات
نزدیک میگردانم حاشا حاشا پایان کمالات این جوهر فرد کجا از شرح بر می آید تا کی

او شرح اولی میبایدها نهای آن گوهر دریای معرفت را شرح کجا ست سخن خود را پی
میدهم و برای خود کاری بکنیم و دل را آشنای معرفت میسازیم و زبان را جلای معنی
می بخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه باش که ولادت با سعادت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعده نهصد و سیزده در ارک کابل
از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع
شده و آن عفت پناه از دودمان اعیان اشراف خراسانند و بسلطان حسین میرزا
نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شده که نسب والای والدهٔ ماجده
حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ احمد جام میرسد آن قدسی قباب نیز بهمان عقده
می شود حضرت گیتی ستانی وقتی که پرسش فرزندان سلطان حسین میرزا بزوال اقبال از ایشان
و است شد آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد خود در آورده بودند مولانا شهندی
تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافت و شاه فیروز قدر و پادشاه صف
شکن و کلمهٔ خوشش بادشاه تاریخ این زمان سعادت قران میشود که از افاضل عصر
و خواجه کلان سامانی گفته شعر سال مولود همایونش هست ؛ زاده که نیک تعالی
قدرا ؛ برده ام یک الف از بار نخش ؛ تا کشم میل دو چشم عدا ؛ جلوس آنحضرت
بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافه آگره بوده
خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده و بعد از چند روز سیر دریا فرموده اند و سفاین
شوق در بحر طرب در آورده یک کشتی پر از زر انعام کرده اند زر بخشی بنای دولت
را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمانروای جهان کرده اند اول داد و دهش
باو کرامت فرمایند نظم نه سر مردمی سرفرازی کند ؛ سران شد که مردم نوازی کند
دد و دام را شیر ازان گشت شاه ؛ که مهمان نوازست در صیدگاه ؛ و یکی از
فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی

که سن شریف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیهٔ احوالش
پیدا و انوار سرداری و سروری از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ
منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی
بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت
و همین نور بود که در اشراقات جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور
بود که از صدف بحر آلنقوا در نقاب موالید از اصداف و لآلی شاهوار نمود دار گشت
و همین نور بود که بروشنائی آل اغزخان دولت آرای شد و همین نور بود که از آدم
تا نوح باندازهٔ استعدادات نور افزای بود و اسرار سواطع این نور و آثار عجایب
این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرونست هر کس را وقت شناخت کنه این معانی
نیست و قدرت دریافت این دقایق نی و مجملاً حضرت جهانبانی نیز روی نور
ایزدی که در چندین دهور و اعصار بروشنی خاص لباس مخصوص پوشیده جهان افروز
بود نزدیکست که بظهور اعلی رسد چنانچه بزرگیهای صوری و معنوی از انبساط مبانی
نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا بنهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم
آمده همگی همت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط
شجاعت را با کمال تمکین دو تار پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی
بخود نینداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا همین نیت درست و همت بلند
بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت
قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای
بودند در اقسام علوم خاصه در ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت
سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات فراهم بود چون در مراسم سلطنت
و حقیقت تقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت کار فرمودند و کمال انصاف

نکرده فور تفضل و احسان نگاهی و در مدد فور کمالات معنوی که سلطنت حقیقی همایون توانند
آن موهبت عطیهٔ الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچکس از اخوان
از نعیم آن موائد میراث بهره نرسید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب
عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل میرزا عسکری
اختصاص یافت و سرکار الور میرزا هندال کرامت فرمودند و بدخشان میرزا سلیمان مقرر
و مسلم داشتند و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت و
عموم عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که در مخالفت میرزد
مثل محمد زمان میرزا و بدیع الزمان میرزا ابن حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس
مکانی گیتی ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و نفس پستی
منازعت می افشاندند کمر جد و ستمکاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و
اقبال بعد از شکست تسخیر کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند
و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب
پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از آنجا
علم مراجعت افراشته متوجه قلعهٔ چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن
پرداخت پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود
و از جانب او جمال خان حاکم چنار بحراست و اشتغال داشت بعد از
قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بداندیشی بسر بار خودزوار او شد
شیرخان بفسون و فسانه زوجهٔ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت
ممتاز بود بزنی خواست و باین حیله چنین قلعه را بدست آورد شیرخان چون از
آمدن افواج جهانگشائی آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در آن
قلعه گذاشته خود برآمده ایلچیان کاردان فرستاده در گزارش سخن سرانداخت

حضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را موقوف قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود
را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستادند تا از صدمات مواکب پادشاهی محفوظ
مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام داده این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم
خدمت کردی و در هنگامی که رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه
رسید آن بیسعادت از موکب همایون گریخت در نهصد و سی و نه که بین و بایزید
گروه افغانان سر فتنه بر داشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید در معارک
بهادران خلاص کرین خبیث آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک این گروه اشرار را پاک
ساختند و سلطان جند برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز مراجعت فرمودند چون
طنطنهٔ ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل
فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان وانشور فرستاده تجدید
سلسلهٔ اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساختند و نامهٔ شیر
عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دارالملک دهلی بکنار
دریای جون شهری اساس فرموده نام او را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ از اشهر
پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق
بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته
برکنار آب گنگ نواحی بوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا با لشکران از
آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ
اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان تباهی ظاهر کرده از
بند بدر آمد و گریخته باطراف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر ممالک معموره و دلکشای
هندوستان که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت
وقت محال مفتوح نشده بود بازوی دولت و نیروی اقبال مسخر محفوظ

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی

فردوس مکانی شنید از روی بی‌حوصلگی میرزا عسکری را بقندهار رسید و متوجه
هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش رود بر گاه تاج و دولت بارگاه دولت تیموری
سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی نگاهبانی او گشته اندیشهٔ تباه او را
جز تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که در آن ایام میر یونس علی بحکم حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده
با خواجه تنگ از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرده سخنان درشت با او گفت
خواجه تنگ سبب دیگر با سپاهیان خود از روی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی
مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجای آورده اکثر اوقات او را بمنزل
خود میطلبید و با هم صحبت دوستانه میداشتند و خواجه تنگ منتظر فرصت می بود
تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان عمدهٔ او بجای دیگر رفته بودند او را
در بند کرده کسان خود را بدروازهای لاهور تعیین کرد و بتعجیل بطلب میرزا
کامران کس فرستاد منتظر همین بود که ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید
و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را تعنیف خدمت کرد قبول خدمت او نکرد
و از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا
کامران ملازمان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود تا کنار آب ستلج که
با آب لودیانه اشتهار دارد متصرف در آورد و از راه گزربت ایلچیان دانا
فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده و استدعای مقرر داشتن این محال
کرد حضرت جهانبانی از آنجا که دریای جود و احسان موج خیز بود این محال را بقصار
نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصایح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بر او مقرر داشتند و فرمان عنایت درستم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف

نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت عزّ ترقّب شکر آنها بجای آورده پیشکشها بدرگاه والا
فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب سُبُل و رسائل مفتوح داشته مدایح جهانبانی گفته
فرستادی از آنجمله این غزل بملازمت آنحضرت فرستاد نظم حسن تو دایم
افزون بادا ؛ طالعت فرخ و میمون بادا ؛ هر غباری که ز راهت خیزد ؛ نور چشم
من محزون بادا ؛ گرد کان از ره لیلی آید ؛ جای آن دیدهٔ مجنون بادا
هر که گرد تو چو پرگار نگشت ؛ او ازین دایره بیرون بادا ؛ کامران ما که جهان است نطا
خسرو دهر همایون بادا ؛ و چون آنکه دعای وی باجابت رسیده بود که بمقتضای
کم اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود
گزارش یابد بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بظاهر انداخت و او را مشمول
مراحم خسروانی میداشتند و بمحض التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته صیاء فیروزه را
شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس خاطر داشته در موقف فرمانبرداری می
ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات می شد و در نهصد و سی هلالی ایالت
قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیک داده و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل
می آمد در اثنای راه بهزاره‌ها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این خوش
آمده قندهار را ازو تغییر کرد و بنهضت مقدس حضرت جهانبانی تسخیر بنگاله و
فسخ عزیمت و مراجعت بصوب آگره چون خاطر اقدس حضرت جهانبانی از ممالک محروسه
فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که
بنیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایت اقبال بقصبهٔ کنار که حدود کالپی است
رسیده بود که مسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعه چیتور نموده و جمعی کثیر
همراه تاتارخان کرده است و او باندیشهٔ تباه خیالات محال در سر دارد و آنحضرت
باستشارهٔ بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان کرده آنسمت

کوس مراجعت بلند آوازه ساختند بر ضمیر بصیران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر
همیشه در اندیشهٔ بلند پروازی می‌بود و خار ادبار در کام جان شکسته میداشت
اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجردانه می‌گشت و بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ
فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شده بود دیده بود و هیبت مقابله
سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد و ایمنی بکرّ بمجرمان خاص خود
اظهار نمیکرد و چون تاتارخان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد و
پیش آمدن از حریم ادب را سامان داده بود و سلطان بهادر در خدا ناشناسی بعید نیفتد تا
آنکه روزی پوست کنده بتاتارخان گفت که من تماشا کرده‌ام کر و فر این سپاه مغرور
بوده‌ام لشکر گجرات از حریفان ایشان نیست من بتدبیر دخیل لشکر ایشان را بخود
رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزاین گشاده زربخشی کردی و از جنس
لشکر که نمودی بود دست باده هزار کس ملازم خود ساخته بود و درین اثنا محمد زمان میرزا
باتفاق نوکران یادگار بیگ تغائی که نگاهبانان او بودند از بندخانه برآمده بگجرات
رفت و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می‌پخت آمدن میرزا را غنیمت داشته
در مراعات احوال او پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که
مقتضای مواثیق عهود آنست که جماعه که حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیده بآن
صوب گریخته رفته اند بدرگاه معلی فرستند تا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند
تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی باستی دنیا در جواب
نوشت که اگر بزرگ زاده پناه بما آورده بقدر رعایتی باید بقاعدهٔ محبت و اخلاص
منافاتی ندارد و عهود و مواثیق منفرقه نیز باشد چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی
با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او
و چندین سلاطین زادگان تیمریات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند

ایها الوهاب

واقعی اصلا باعث فتور در مواد محبت و مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور
سعادت در جواب فرستادند بامضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ
عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت باشد مطلقا
بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت در ان
جریدهٔ اقبال درج بود شعر ای انکه لاف مهر زنی از دل که عاشقست
طوطی لکی از زبان تو با دل موافقست ؛ درختی دوستی بنشان که کام دل بار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ؛ زنهار و صد زنهار که پندها را بگوش هوش
شنیده آن مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستید یا دست رعایت از تربیت او بازداشته
در ان ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه
را قیاس بقضیهٔ علاء الدین و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایهٔ قبول
آن جبر دیگر بود و این طرز دیگرست و شاید از جرائد تاریخ معلوم شده باشد که حضرت
صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم
مائل نبودند چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرا یوسف ترکمان
و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چند مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت
آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سرباز زد انچه مقدور همت بود بظهور رسید
سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب ناخوشنودانه نوشت در میان تاتارخان
دور از کار که فریبنده کوته اندیشان تواند بود سلطان بهادر بگفت و در روان
ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار نمیکرد که لشکر پادشاهی بعیش
خو کرده فراغت دوست شده اند و انچنان که سلطان دیده بود نمانده تا ارسولات
فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخته
کرور زر قدیم گجرات که چهل کروره دهلی است بقلعهٔ رنتهنبور فرستاد که بصلاح تاتارخان

درواجب سپاهی توفرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب
کالنجر فرستاد که در ان ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بنبانی و طانه از
بکر انیا نیز نامزد ساخت که بجد و جهد تمام رفته عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر
منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخته مرخص تر شان کاردان گفتند که
کمجا رفتن لشکر مناسب نمینماید سود مند نماند و فتنه ای همیشه بجای کشکی را بر مرز و سرحد لوحهٔ
ظهور نگاشته فایده نکرد و بخود اندیشان نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی
ریاست هندوستان دارند غالب ایشان در میان سلطان فرقی ندارد و صلاح نقض
عهد سلطان رعایت نخواهد شد تاتارخان العزیمت بی اصل بیوانه ساخت و خود را خارج
و در اهل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چتور پیش گرفت تا هم این جلد رانکب بدوهم در وقت
حاجت میان امداد لودیان نبدد پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالم خان نام
داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود و بعد از قضیهٔ سلطان سکندر با سلطان
ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سهرند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین
خطاب خود ساخت و باتفاق جمعی از افغانان دو روی متوجه آگره شد سلطان
ابراهیم بقصد پیکار برآمد و نزدیک بود که چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین
مقاومت جنگ را در خود ندیده شبخون آورد و کاری نساخت و خسران
زده بازگشت و از راه سالوسی و بدرفتی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم از اسباب همراهی
لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد
و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان رنگ خاطر او آگاهی
یافته بدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان سو و اگر از قلعه گریخته بافغانستان
آمد و از آنجا بلوچستان پیوست و از ان جا بگجرات شد القصه این تو چهار روانه
شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار

از افغانان و غیره بر او گرد آمد تا آنکه اندک پایه را گرفت و چون آنحضرت جهانبانی که
بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان توجه معروف
ساخته در زود ترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و میرزا عسکری
و میرزا یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقرعلی و زاهد بیگ و دوست بیگ را
با پنجده هزار سوار بدفع این فتنه روان ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که
بخیال پایه دهلی روبه می آمد و در معنی استیصال فوجها دیگرست همان بهتر که همت بر دفع
همین فوج گماشته شود چون افواج قاهره نزدیک مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم
غالب آمد هر روز جمعی از ایشان جدا می شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک
زمانی به نه هزار کس سوار گشته چون تاتار خان تمام این لشکر اختیار کرده بود و مبلغ گنج
خرج شده نه رای رفتن داشت و نه پای ایستادن آخر کار تهی دست و پا شده هدف
تیر بلا گشت و علف تیغ مبارزان نصرت گشت و از پراکندگی این لشکر که منظور کرد بر
خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال
لشکر منصور خود بخود پراکنده شدند

سرحد خاطر جهانگشای

از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود و الی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می
پیمود و لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد ناگزیر
اسباب آن را آماده سازد و مصداق این معنی کردار روانی گجراتست که از غرور و ادبار
هجوم جوش اندکوبان و فرومایگی مستی و ستان و کمی هشیاری و هشیاران تهی
نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور نا ملایم شد لا جرم همت
والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد بنا بر آن در اوایل جمادی
الاولی نهصد و چهل و یکم بتقاضای دولت و هدایت و اقبال بساعت رای سپهر نزول اجلال

افغان افتاده [illegible] قلعه عرائض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه پرست
و ماننده بادشاه [illegible] هر گاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه به خواهد بود الحق چون
مقصد فتح ممالک [illegible]رات بود با آن مقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون
حاشیه مخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام
منصوره بسلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار
شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که مهم قلعه عمده وقت قریب است و از
اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته
روبرو مهمات لشکری پادشاهی شویم صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل بود در جبر که
سپاهیان صاحب منصب والا گشته با صابت رای و تدبیر مر است گفت مناسب
آنست که کار قلعه را که نزدیک ساخته ایم به آخر رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم
پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر باید در درگی غزا و جنگ با او معذور باشیم
این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم ورزید
تا آنکه در سیوم شهر رمضان نهصد و چهل یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت
و بصوب موکب عالی روان شد مخیم اقبال عرصه آمین بود چون جسارت سلطان بهادر
بمسامع علیه رسید آنحضرت تیز تر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات
مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریایی بود از دو جانب این
دو لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی بیگه بهادر و جمعی میان هراول
سلطان بهادر رسید علیخان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت
کار زار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر شکسته خاطر شد
تاج خان و صدر خان با او گفتند لشکر ما تازگی فتح چیتور کرده و هنوز خذلان
ضرب پادشاهی ندیده به دل قوی بکار جنگ خواهیم پرداخت توقف نا کرده

متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند
که توپخانه عظیم همراه داریم با وجود استعداد چنین آتشبازی خود را بر تیغ زدن
چه معنی دارد مناسب آنست که حصار را ارابه کرده بدور آن خندق زده اول
سلاح دور دست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز منقبض و پریشان
از هم پاشد و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر بر همین قرار ایستادند
همواره هنگامه جنگ گرم می شد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از
سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و دیگر جوانان بزم باده پیمائی گرم کرده
بودند و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراندند یکی را که هوش معامله دانی
کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف سرآید شود امروز که غنیم
در برابر است متوجه او باید شدن و عیار کار خود ظاهر باید ساخت ولی آنکه هوشیاران
لشکر منصور آگاه می افتد این بزم آرایان یکبار که قریب دویست کس بودند مسلح شده
بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از گجرات تا قریب چهار
هزار کس بیرون آورده با ایشان مقابلت پیش آمد و عرصه نبرد الحق از ایشان آراسته گشت
که گفت در نیاید و گجراتیان را دل از دست رفت و انهزام یافته باردو درآمدند
و این رزم دستان کارنامها کرده معاودت نمودند و صیت این دلیری و دلاوری
آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد ازان از قلعه ارابه خویش کم کسی برآمدی
و پیوسته سپاه نصرت قرین از اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند تا آنکه در اردوی
گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم
جرأت پیش نهاده برآمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم
گجرات نیز انداخته گریختند و حیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر پادشاهی را بر
مجرای توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر

رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان بهم و هراس ابتر کشید و دولتی
را اسباب آماده زیر گشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و نهم شوال سال
مذکور سلطان بهادر خود دو ران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلان را پر
دارو کرده آتش دادند تا همه در هم شکستند چون شام درآمد سلطان بهادر خود
با امیران محمد شاه و پنج شش از نزدیکان خود از عقب سراپرده برآمده رو بجانب
آگره کرده بجهت غلط کردن بجانب هند روان شد و صدر خان و عماد الملک خاصه
خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان
میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریو غریب و غوغا از
لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال تا در اردوی معلی ظاهر شود حضرت جهانبانی
با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور مآثر فتح غیبی داشتند
تا آنکه بعد از یک پاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است
بهادران لشکر فیروزمند باردوی سلطان بهادر درآمده دست بغارت گشودند و
اسباب و اموال و فیل و اسب فراوان بدست درآمد و خداوند خان که هم استاد
و هم وزیر سلطان مظفر بدست افتاده و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص
فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ
را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند آری هر کس که نبرد را یان شکند تیره
رای شود خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که قبله صدق و سداد باشد
سفیده بازانه پیش آمده نرد مخادعت بازد سر آینه او را چنین روز بد پیش آید مجمل
آنکه چون صدر خان و عماد الملک از آنجا روان شدند راست بقلعه مندو برآمدند و
حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصور آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و در نعلچه
مخیم سرادقات اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و

خلعت سرافرازی یافت و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از
طرف دروازه چونی مهر قلعه مندو برآمد و سخن صلاح در میان آورد که گجرات
و چیتور الحال بدست آمده سلطان باشد و مندو داخل ملازمان حضرت جهانبانی
متعلق شود و مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف سلطان
بهادر در نیلی سبیل با هم نشسته قرار دادند در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت
تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت قرین مقدار دویست نفر
بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند و از دیوار حصار
خود را بپایان انداختند دروازه قلعه را که در آن سمت بود کشودند و سپاه را
درآورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه دور و دراز درآمدند خبر بقصاب
مورجل که ملوخان والی مندو بود و لقب قادرشاهی داشت رسید خود را از
گرفته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه
بیدار شد در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد و با سه چهار کس بیرون
شتافت و در اثنای راه بهوبت رای ولد سلهدی که از جمله مجلسیان
او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه سر میدان
رسیدند از سپاهیان نصرت قرین قریب بدویست سوار رو برو آمدند
سلطان خود اول برانها تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج گجراتیه
با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگیر آمد و اسپان از طنابها بسته
بپایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت و در نواحی
قلعه قاسم حسین خان سلطان را شناخت و بگان گفت خان از کهنه عملگی شنیده
را ناشنیده انگاشت تا آنکه سلطان بچانپانیر بسلامت رود و تا رسیدن بقلعه
چانپانیر از رو صدکس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزاین و نفایس

انجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد سخن چون باینجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت
انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تر دستی نموده بالای قلعه مندو
رفتند و اینچنین کارنامه جلادت نمودند در آن سحر هر شخص برون نیامد چون دو ساعت از روز
گذشت خبر درآمدن جنود اقبال در درون قلعه مندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض جهانبانی
رسید آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازه دهلی درآمدند صدر خان
همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد هر چند زخمی شده بود پای ثبات
محکم داشت آخر مردم اعیان همانش گرفته بجانب سونگیر بردند و کس بهمراهی او استفتح
انجا متحصن شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل
مخالفان کرده بعد از آن حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان از پیش صدر خان
و سلطان عالم فرستادند این کاردانان بنصایح گرامی خاطرهای ایشان را اطمینان بخشیدند
و پس از درازی گفت و شنید و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند
چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود او را پی کرده رها کردند و اشفاق
خسروانه درباره صدر خان بظهور آمد بعد از سه روز از این فتح از قلعه بپایان آمده
با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی
منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی مآثر بچانپانیر نزدیک شد بجانب
دروازه هیلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دوره اوست ایستاده افواج
ترتیب دادند چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر
که بجانب لشکر بلاوست بیرون آمده بجانب کنبایت فرار نمود و در شهر پاچاره او آتش
در گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اجلال کرده حکم فرمودند که آتشها را با آب رحمت
فرو نشانند و میرهندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود چانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار
بجنود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکنبایت رسیده

دیب شتافت و صد غراب جنگی را که بجمال فرنگ ساخته بود و بنود آتش زد که مبادا عساکر
عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیب رفت حضرت جهانبانی بکهنبایت
نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از آنجا جمعی بتعاقب سلطان بهادر
از کهنبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب درآمد بهادران نصرت قرین از بروده که
دیب بغنائم فراوان برگشته بکهنبایت آمدند و بتائید آسمانی در سال نهصد و چهل و دو
فتح شد و بگجرات روی نمود و آنرا که با خدای بازگشت است و معیار آن نیت
درست سر آینه مقصود را در کنار او نهند و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور
بقندهار رفت و سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود
و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد و قندهار را
خواجه کلان بیگ استحکام داده بود هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران
باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در
پیوست و اغروار خان که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر
و منصور معاودت نموده بجد و دلاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان بر طرف شد این
داستان اقبال برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست
یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون بشار الیه بکچه و سند
آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده بر تسخیر لاهور
ترغیب کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا باید رفت
میرزای برگشته بخت عرصه خالی بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور
آمده کوس سطوت زد و میرزا محمد زمان سراسیمه وار چاره کار خود غیر از آنکه باز
بگجرات رود ندید محروم و مخذول بازگشته باز بآن دیار رفت درین سال شاه طهماسب

خود بجد و قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه
و غیرها با آیین مناسب ترتیب داده مفاتیح قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت
سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آمده دیدن در آیین نمک شناسی و ملت در
حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نمیدانم ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره
داشتن مناسب میدانم و خود براه تته و آمده بلاهور آمد و میرزا کامران یکماه کورنش
نداد چرا که اینقدر نتوانستی نگاه داشت که من خود را میرسانیدم و بعد از سرگذشت
بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم بیورش قندهار نموده متوجه شد و میرزا
حیدر را بجهت سررشتهٔ مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان
قاجار را که از امرای بزرگ بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده
قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را مسخر فرموده استحکام
داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود و بکجا کشید همان بهتر که ازین دست باز داشته
بسررشتهٔ مقصود میپردازم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بجد و بکهنبایت نزول
اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند
و نزدیک کولی واره بسر میبردند بکولیان و گواران سرزمین قرار دادند که از موکب فتح
جهانبانی مردم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبیخون آورند و باین قرار
مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی از مضمون خبردار شده خود را بحوالی
سراپرده پادشاهی رسانید و یکی از نزدیکان درگاه گفت حرفی ضرور است میخواهم
بواسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکنند و آثار راستی از [illegible]
حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرار شبیخون را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمودند
که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب است
خواستم که بجایزه این دولتخواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا

با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساخته و بر سر دو موکل کرده اشتند و از روی
احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را یکباره کشیدند نزدیک بسحر یکبار شش
هزار سوار پیل و گوار بر سراپردهای دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت
قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند گواران آمده تاراج اردو بردا جهت شد و اکثر کتب
نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتندی تلف شد از آنجمله تیمور نامه
بود بخط ملا سلطانعلی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی
موجودست القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطالع اقبال دمید و بهادران جلادت
آیین رو برین بی اعتدالان آورده بشته تیر همه آن پیدولان سیه بخت را منهزم و
متفرق گردانیدند و آن پیرزن سفیدروئی یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب
پادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کنبایت ناقد
گشت و بعد از آن قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بچانپانیر مراجعت موکب عالیا
شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبه ربابه
بود که از قصبات آن ولایتست و بر شد و کاردانی از معتمدان سلطان شده
بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد و با این همه محافظت و احتیاط
گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود
چه جای سوار بعضی از مردم کشان کوه بوزد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از
قسم غله و روغن با نجا میکشیدند و بقیمه گران فروختن بپای قلعه میبردند و مردم قلعه بطنابها
فرو هشته از بالا پیمان میفرستادند و متاع بالا میبردند چون مدت محاصره بدور و
دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند
و محلی که جای درآمد عساکر ممکن باشد میجستند یکمرتبه از طرف ما لول که باغستان بود
بسرکنان بهشیر رفتند جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف

خان را بجهت دفع فتنه سکندر و غازیخان تنور که بیرامخان در برآمدن از خود جدا کرده
فرستاده بود و این بیدولتان باتفاق برسین در رصوه بسنبل فتنه انگیز شده فرستادند
و او بتقدیم مهم شتافته باعث تادیب آن گروه گشت و عساکر فیروزی آثار را بجهت
آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت
فرموده بیست و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی
را بفروغ مهر رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت و مکرمت
بر روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرامخان در سرکار میوات
بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکباره رونق هنگامه او فرو نشست
مردم از و جدا شدند نخست از ولی بیگ با دو پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویشی
به بیرامخان داشتند و شاه قلی خان محرم و حسین خان و چندی دیگر که نیکنام استاد و جمع
سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند کوچ
بکوچ متوجه الصوب شد بیرامخان را یقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت نداد
و دل از ریاست و امارت برداخته عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذر
خواهی فرستاد و در دمندی جدائی ظاهر ساخته طلب زیارت حرمین شریفین نمود
و چند فیل و تمن و توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ
که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه
نیازمندی کاری تواند ساخت و جام رائی که بکار سازی او نامزد شده بودند نوشته
فرستاد که برای چه تصدیع خود میدهید من خود از دنیا و کار و بار آن دلسرد شده ام
و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا فریب خورده بازگشتند و حسین قلی
در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان بکمال ظهور رسید که بیرامخان
بسفر حجاز زود نگشت و در همین زمان شیخ گدائی خزانه و زرخانه را حاضر برگشته

بدرگاه عالم پناه آمد هر چند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش آمدند و چنان
بساط عزت کوش بر آواز داشتند که مبادا فرجی باشد و از یک باجی تیقی سربار کشیده
کند اگر آن مشکل باشد و درین میان ناگاه آوازه انحراف او بصوب پنجاب در افواه
افتاد و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان نیت فدوی خوش وقت شدند بمقصود رسیده

بنی عمرو و فرزندی مرزا جان و برده او روی کار خود بر دست روی بپنجاب آوردن
خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمدند و به تکاپو
رفت و رای کلباقل که کلانتران سرزمین بوده بسر رای راسنگ کام و زر ملک
فدائیان درگاه انتظام دارد و در جرگه امرای کلانتست آمده بر آنجا نزاد دیده بدر امیان
که جای توقف نداشت معاتبی دلپذیر یافته چند روز دران کل زمین گذرانید و درین
فرصت بود که شاید از جای فتنه سر کند چون اقبال بادشاهی سر بتدبیری که اندوخته
بود بر خلاف آن ظاهر شد بایستی که آبیه پای مراحل سعادت شده بعنایات قدسیه
و اماکن شهر نظر رفته روی خجلت بر زمین عذر می نهاد ولیکن چون در نفس امر ساده مرد
بود و فریب خورده بد دولتان شده مغلوب غم و غصه گشت و باد غرور و پندار
در سر افزوده باتفاق شوربختان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد و دست
از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار ریغی نمود
با امرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که بعض امرای
اشرف از جمعیت که سخنان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص هاشم که دم از
استقلال میزند و برآوردن مرا بخود منسوب میکرد اکنون همگی همت آنست که یک
دفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگی رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم
امثال این مقدمات و همی نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت
والای شاهنشاهی بخطاب مظفرخانی اختصاص یافته بیش درویش بیگ ازبک

که از امرای عظام پنجاب بود و تربیت کرده او فرستاد که او را باید و اری تمام
آورد و چون خبر بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته
پیش بیرامخان فرستادند که اگر بخت در رو و دانشمند خواهد بود بدرای این نصیحت
ارجمند بوده در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهة مزید آگاهی و پند پیری حال

و آینده نقل منشور دولت را بجنس می نویسد فرمان جلال الدین اکبر شاه غازی
خان خانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این
دودمان عالیشان است و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت
بادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاص که از و مشاهده
نموده بودند او را بانتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی ما را
باو مفوض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی
رحلت فرمودند او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری در میان
بسته متعهد مهمات و کالت شدند ما نیز بملاحظه سبقت آن خدمت و نیک اندیشیها
که بظهور میرسانیده تمام حل و عقد و رتق و فتق امور را بقبضه اقتدار او گذاشته بودیم
که مرضی بران تصور بود که او از نیک و بد هر چه خواسته اراده کرد بعمل آورد
تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته از و بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور
بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه زیرکی و دانائی از شنیدن امثال همه
مردم [illegible] قابل صحبت و آشنائی خود انتخاب نموده با آنکه
متعهد منصب صدارت شده بود و در ظهر مناشیر مهر میکرد او را از تسلیم معاف داشته
بود و بکمال جهل و نادانی در محفل جنت مقابل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای
جلیل الحسب که بنابر ملاحظه شان و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجای آورده ایم تقدیم داد
با وجود لاف محبت و دوستداری که با ندان طینتان و طامعان میزدند خلت و [illegible]

این فرقهٔ شریفه را عمدا الحکم زمینبوس و تربیت کرده خود را که مردود و مطرود نظرهات
برین طایفه که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسهٔ این همه بزرگان
هیچ گونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده بامصافحه
می‌نمود نوکران خرده خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی
و خانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین
و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق
ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی‌اعتباری به نان محتاج ساخته بود قصد خون و
ناموس آنها داشت و از ملازمان و خدمتکاران ما هر که سالها بامیدواری خدمت
کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه معاشی داشته باشند
و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت میکشیدند و خود را بهزار محنت و مشقت قرار
بخدمت داده بودند در هر چند روز سقیفها ساخته بخون آنها تشنه بود و انواع بی
اعتدالی و بی اندامی می‌نمود و اگر از نوکران خود صد گناه مثل خون و دزدی و راهزنی
و انواع فسق و فجور بظهور می‌آمد بواسطهٔ میل و مداهنه همه را در میگذرانید و اگر از ملازمان
درگاه والا اندک جزوی واقع میشد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان
تاخیر نمی‌نمود و تا جز شدن انواع جفا و بی آبرویی میرسانید و بعضی از کمال دیانت
و لیاقت خود را بخدمت او قرار داده بودند و چون شنید آمدی می‌گفتند مثل شاه قلی
نارنجی و محمد طاهر و لنگ ساربان و او از سادگی آن طایفه را راستگو دانسته رعایت
می‌نمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی نارنجی بی اندامیها کرده فرمان شنید و
محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن بود و او
شنید و تغافل کرد و لنگ ساربان در پیش جمعی بحضور او چنان لفظ درشتی گفته
که او نیز مستحق سیاست شده بود و ولی بیک را خود میدانند که در میان قزلباش چه مقدار

حالت و اعتبار داشته بی شائبهٔ خدمتی و اصالتی بهمین نسبت که داماد اوست از
جمیع امرای عظام گذرانید حتی بر سید میرزا که بعلو نسبت و انتساب سلطنت ممتاز
بود تقدیم داد و حسین قلیچ را که تا غایت بمرغی پنجه نزده در برابر اسکندرخان و عبدالله
خان رعایت نموده جاگیرهای آبادان داده خواتین عظام را بجاگیرهای ویران
خرسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس از و چندین امور سر میزد که باعث
رنجش و آزار خاطر فیض مآثر ما میشد چون خاطر او پیش ما عزیز بود او را دولتخواه
بیغش این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال
و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته
بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعت باغیه قصد
دارد که معدودی چند که با ما همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این خرابیت
از دارالخلافه آگره متوجه دارالملک دهلی شدیم و با او نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده
و سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار نمی‌یابد که او درین اوقات ملازمت
تواند نمود اگرچه از او آزار بسیار یافته‌ایم اما او را هنوز بهمان دستور خان خانان
میدانیم و میگوییم و بجهت خاطر او سوگندهای مغلظه یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و
ناموس او نداریم و چون مشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده‌ایم او بحال
خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضداشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم
چون در بعضی اوقات بمهمات سلطنت بدولت و سعادت بپردازیم تصور خان خانان
بود که بشنودن آن خبر خیر اثر مرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت
قدم باشد و خلاف آن بموقف عرض رسید که بکمال میل و توجه بدین امور داشته و دارد
حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سالست که در خدمت اوست و من
المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعت مفسد

داده که بواسطهٔ اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهل بغی درآرند و درین آخر عمر
از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند خاصه از کمال
شیطنت و خباثت و خودپسندی که دارند معقول و ساخته او را از اندازه برده‌اند
و بولد سکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و با تاتار جلال هیچ بهیه کس
فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از الحد درآمد
و خود خیال لاهور کرده که بنیاد فتنه و فساد دران حدود نموده طریق مخالفت سپرد
و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان که برافروخته فروغ
ازلی و برافراخته دست قدرتست دم سرد منطفی سازد و سما تا که پردهٔ غرور روی
دیدهٔ اعتبار او را کور ساخته نمیداند که بیت چراغی را که ایزد برفروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ۱ چون نظر با آن همه اخلاص و اعتقادی که از چهرهٔ
احوال و جبههٔ اعمال او واضح و لایح بود این امور منتج شرور از و در وجود میشد
چرا که پروردهٔ نعمت این دودمان عظیم الشانست و اطاعت حکم ما بر او واجب
لازم بر سبیل حجت فرموده‌ایم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه که زاینده انجاعت مجهول
العاقبه را که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان
او بند مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد چون ما درین حجاب بملاحظهٔ خاطر او کرده هیچ جرم
مناقشه نموده‌ایم و هر چه عرض کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صوابدید او بدر
نرفته‌ایم او هم این حکم ما را سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه باین حکم
عمل نماید خاطر اشرف را برو صاف ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکل عفو فرمائیم
و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع
حجاب او شود و چون هنوز خدمات او منظور و ملحوظ است با آنکه هزار برابر آن خدمات
رعایت یافته خواهیم که نام او سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار

و بلاد منتشر شده ببغی و عناد و فساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمرهٔ قراجه و قرابت
مشهور نگردد و بنابر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگر نکند و یقین
خود داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و کفرت و پندار و دماغ او را
پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآرد بدولت و اقبال ما عساکر نصرت اعتصام به
عزیمت دفع و رفع او متوجه شده بعنایت بیغایت الهی دمار از روزگار او برآرند
خواهیم آورد امیدست در بخالت که عنفوان اقبال خلافت ما و ابتهاج دست فتح
عظیمی روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته سرشار و گرفتار گردد و بدولتی را
از همین استدلال نمی نماید که او درین حجاب مردم خود را چگونه رعایتها کرد که بروز
واقعه بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیداند که دولت وابسته بعنایت
الهیست هرگاه آن عنایت نباشد لشکر و دولت بکار نمی آید چنانچه برأی العین دیده
می شود آنها را که فرزند و برادر میگفت و هرگز با ایشان گمان جدائی نداشت برخوبی
سعادت اکثری از و جدا شدند و آنانکه مانده اند یکیک جدا شده بدرگاه معلی می آیند
و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت درینمقام غیر از تسلیم و رضا جوئی چیزی فایده
ندارد بیت سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع ۵ که هر چه حاکم عادل کند همه داد
خان خانان که روز ادبار زود تنک رسیده بود بلکه در شب تاریک ادبار بسر برده
ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود پند پذیر نشد چون گویم
که باعث مزید شورش و گشت لیکن دانا داند که بسعی خود در مهلکهٔ بی ناموسی
شتافت و بالجمله از سرکهنه بکار متوجه پنجاب گردید چون در الخیر و قلعهٔ سرهند که
بجاگیر شیر محمد دیوانه بود رسید عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه
برد و شیر محمد که از مخلصان او بود گذاشته از آنجا گذشت و شیر محمد حق ولی نعمت
اصلی را بهتر دانسته از و فرار نموده و تمام اسباب اشیارا که در سرهنده گذاشته بود

منصرف شد و اهل و عیال را بملازمت آورد و درویش محمد اوزبک مظفر علی را که بطلب
او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز کمر خدمت بدولتخواهی نفس الامری
بست و بیامن توفیقات صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زده
چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبد الله مغول تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد
ولی بیک بتهاره آمده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد فرو نشاند
خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار بیرمخان بود در هر چه
سود خود می اندیشید زیان میدید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار
خود دانسته اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد

چون غرض آمد هنر پوشیده شد　　صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان با عساکر دولت بدفع بیرمخان و نهضت موکب
مقدس بنفس نفیس بهمان سمت و اشتعال نایره کارزار میان لشکر اقبال و بیرمخان و فتح اولیای
دولت قاهره بمحض عنایات ملک منان

هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن معسکر دولت و جنود اقبال بود عزیمت بیرمخان
از مکان نزدیک جانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال گشت عزایم پادشاهانه که
توام آثار قضا و احکام قدرست بران قرار گرفت که لشکری شایسته فرستاده
سر راه بر بیرمخان بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشان
برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند و جمعی
میگفتند که لشکر اقبال تعیین باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول نزد و
رای فرموده قرار دادند که افواج قاهره پیشتر رود و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه
شوند و بعد از درازی سخن با هم اگر چه شفقت مادری منظور داشته ازینجا نزا نکاه دا
و شمس الدین اتکه و پسرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسمخان نیشابوری

و ولیقلیخان و میر لطف و حسن خان خویش شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد
فرمودند تا خانخانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید و شمس الدین محمد خان با این
امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان
شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت کشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان
یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که مکنون
ضمیر الهام اندیش بود وجهه همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبد المجید
را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه اعتبار افزوده بخطاب آصفخانی سرافراز
ساختند و حکومت دار الملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت فرموده گوش
هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صلاح حال و مصالح ملک تواند بود بار گرد
و فرمودند که مغرور حرف و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته
سربلندی خود را در فروتنی منحصر دانی و فرد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته
چشم و دل و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه نیز پذیرای نصیحت ارجمند شده پیشانی
سعادت خود را بسجده آستان عالی نورانی ساخت و دل در خدمت بست و
با آیین اصلاح و عقیدت سرگرم کار شد و چون شورش بغی بیرمخان درمیان آمد بنابر
مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسینقلی بیگ صادر شده خیدرونی او را
بادهمخان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بجلال او مخصوص بود بادهمخان فرمودند که
اگر گزندی بحسینقلی بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود و بتاریخ بیست
و یکم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه هشتم ذیقعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری
جمع فرموده از دار الملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق شناس
بمجرد توجه کارنامای شگرف که در اندیشه دور کار گذر دمیشیت می باید سر کار
خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق انتقال تاریکی

انکه فرستادهای اخلاصمند که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که
لوازم واقعه طلبان کهنه عمل باشد نپرداختند و تا پرگنه دکدار که از نواحی پرگنه جالندهر
که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب داشته عنان عزیمت باز
نکشیدند و در ظاهر گوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بیرامخان بستند بیرامخان
در گرفتن جالندهر اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنیدند از غروری که
داشت اتکه خان زاده را در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را
دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلی خان محرم و برادران ولی بیگ اسمعیل قلی خان و حسین خان
و یعقوب سلطان و بیرنلیچ و گروهی از مغرور را مقدمه ساخت و فوجی دیگر را بسرکردگی خود
ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت از اینجانب شمس الدین محمد خان
بپشت گرمی اقبال روز افزون شاهنشاهی صفوف نبرد را مردان کار و بهادران
کارزار بیاراست و دلاوران جنگجو و پردلان پرخاشخوی خود را دلداری داده روان
شد قول با خلاص و استحکام او رونق گرفت و برانغار بشجاعت محمد قاسمخان نیشاپوری
استحکام یافت و جرانغار بشهامت مهدی قاسمخان انتظام پذیرفت و علیقلیخان
اندرابی و قیاخان صاحب حسن و بعضی از کار طلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای
این معرکه شگرف گشتند و فرح خان بارهی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و
یوسف محمد خان کوکلتاش با فوجی از نبرد آزمایان میان قول و التمش ایستاد چون اتکه خان
از مردم همراه خاطر جمع داشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع بکوی
دل جمع بهم رساند اما بیرامخان اگرچه مردم بسیار همراه بود اما از روی کیفیت اندوهی
داشت و نیز اعتماد بیشتر بر لشکر بادشاهی بود که اکثری از تنهادی و بددلی و بدذاتی
نوشتها میفرستادند چون این دو لشکر در موضع گوناچور در اواسط شهر بود ماه
الهی موافق اوایل ذی حجه بهم نزدیک رسیده کوششهای دلیرانه از جانبین تقدیم یافت

اگرچه در اول کارزار فوجی پیش غنیم خیال ردی تهور رنگ آوردند که اکثر فوجهای لشکر
اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان جان سپاری کرده با بسیاری از فوج خود و یوسف
محمد خان با معدودی در میان نبرد ایستاده از نفاق و بددلی مردم دست بردار نشده
تعاقب نموده اند و بیرامخان با فوج خود بخیال نصرت تبختر کنان می آمد فوج اتکه خان که
در نبرد پایداری ایستاده بودند بهای شود ناگاه اقبال بادشاهی و تائید آسمانی نقاب حجاب
از چهره مراد گشود میان این دو فوج نالی پایه بود فیلان مذکور در آن مجمعی درآمدند
و بخود در میمانند و مبارزان لشکر نصرت قرین هر روزن فیلبانان متوجه میشوند و
بمحض امداد غیبی تیری بر فیلبان سرگروه فیلان میرسد و از گردن فیل آویزان میشود
چون بیرامخان می بیند که حال فیلان که اعتضاد او بودند چنین شد اراده می کند که عقب
فیلان برآمده نالی پایه را دست راست داده از جانب خشکی بیاید و تا اتکه
خان از دوربینی و بددلی بیرامخان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او
خود بتازد یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم ما که نیاموسی بر فرق روزگار خود بخته
رفته اند چه وقت تاختن است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال
روز افزون شاهنشاهی یکجانب است و تیر ما را آن گریز نیست امروز روز جانفشانیست
با جانفشانی یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران
یکجهت آماده نبرد شد در زمانی که بیرامخان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل
درآرد این ناموس طلبان نبرد دوست تیغ انتقام از نیام محبت آخته بر فوج بیرامخانی
تاخته مردمی که همراه بیرامخان بودند این انحراف را فرار اندیشیده همه برهم خوردند
بیرامخان ناچار برگشت و خجلت زده ادبار شد و تائید ایزدی با وجود عدم اتفاق
و کار شکستی مردم و دل بادادن جان چنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی
داد و هر کدام از مخالفان تیره بخت جدا جدا که بتعاقب لشکر بوده بودند دوچار آن شده

را طعمه تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرد تا دو
گروه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نموده اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آورده‌اند
و مقارن آن خبر رسید که ولی بیگ زخمی در رهگذاری بحقیقت داوری ایزدی و سپاهان
موتمند گرفتار ساختند و حسین خان از زخم تیر کور شد و یعقوب همدانی و احمد بیگ و بعضی از
اعیان مخالف گرفتار کمند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت
قاهره افتاد و اتکه خان فرط دور اندیشی بکار برده از پس رفتها شتافت و مخلص باید
غیبی این چنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از یمن اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی
بفرحی درست و رائی راسخ و خاطر خرسند متوسل بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا
و بظاهر صیدکنان و شکار افکنان نهضت میفرمودند در نواحی سهرند مبشران اقبال بشارت
ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیه رسانیدند و جهان بر هم خورده
تازگی آرام یافت لوازم شکر و سپاس بوقوع پیوست و مراسم نشاط و شادمانی
بتقدیم رسید مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را فراخی مشرب پدید آمد
ساده دلان هیچمدان از سررشته دانش از دست افتاده دولت از دست معروران
خلاص شد پادشاه وقت از ستم شریکی ناحق شناسان نجات یافت زمین و زمان
نضارت نو گرفت کور باطنان حسد پیشه در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار
بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان شد انصاف بزاد معدلت آشکارا گشت
یک پرده که از جمال جهان آرای خود خدیو زمان دور انداخت دیدی ای دل که
سان شد حال بزرگان جهان و پایه بزرگی بچه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که اگر
پرده خدیو لطیف از رخ چهره مقصود بردارد و جلوه خدیو خاص نماید چه کارها که نشود
و چه اسرارها که بظهور نیاید اما چون ما که رخصت اظهار ندارد یا نظارگی در نظر دور
او درنمی آید عمر باید دولت و اقبال بمراد که جهان را چنین خدیو بلند کمر بدست افتاده

ز مرگ بیم ندارم و ما از آن ترسم
که من نمیرم و نوبهار دیگران باشم

مخزن اسرار دیباچه اقبال ابوالفضل نقشه مقصود در برآورده معروض میدارد که اگر تعلق
نبودی و لباس نوکری نداشتی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در زمان همان
مخلوطم از زخم کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوش آمد و اندیشه بیشتر
ازین حرف سرائی نمی کنم و این اندیشه در فطرتخانه من نیست چه انکار بیان آنچه
راه نمی یابد از طبیعت میگویم نه از فطرت چون کی گذارد آنکه رنگ زر و سفینت
تا بگویم آنچه فرض گفتنیست ◆ چون عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد منعمخان که
بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستانبوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان
خویش تردی بیگ خان و قاسمخان میر بر و خواجه محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمجید
مشهور بخواجه پادشاه وزیر و مولانا عبدالباقی صدر و ملا خوزد زرگر و ما نده محمد و
سکون و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح نبیره فضیل بیگ و میر محمد نیشابوری
با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و پنجم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه
نجدهم ذیحجه بشرف بساطبوس سرافراز شده و مشغول ترتیب شاهنشاهی گردیدند
بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خان خانی خلعت افتخار در بر کرد و دیگر
امرا و سرداران هر یک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند گشتند و در همین
منزل اتکه شمس الدین محمد خان اتکه و سائر مخلصان نیکوخدمت که بفتح و ظفر
مراجعت نموده بودند زمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی
شرف امتیاز یافتند و جابه و اقوذخانه قاچی برلخان را با تکه خان مرحمت فرمودند
و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی چند که در عرصه نبرد بنجابت دستگیر
قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی و حسن خان و احمد بیگ
ترکمان و دیگران از زنجیر در پای و غل در گردن با غنایم فراوان بنظر اشرف در آورده
و علمی که برای روضه رضویه مشهد مقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق بر فرستادن

یافته بود از بحجل بود و ورود آن علم سعادت از فواتح تفاؤلات شاهنشاهی شمردند
و محمد قاسم خان نیشابوری و ابو القاسم برادر مولانا عبد القادر آخوند و جمعی دیگر را
پیشتر از خبر طغیان بیرامخان رخصت ملتان کرده بودند و ملتان از محمد علیخان
برلاس تغیر یافته بجای که این مردم مقرر شده بود و درین ایام که شمس الدین محمد خان
اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد بموجب قرار داد انجماعت را بملتان روانه
ساخت و از گرفتاران روز سیحی ولی بیک که زخمهای کاری داشت در زندان
فوت کرده سر او را بجهت عبرت خلائق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگران
همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل مقربان بساط عزت نجات یافته و دیگرباره
بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات
احوال هریکی بجای خود گزارش خواهد یافت سبحان الله هر که بدخواه تر بود و فتنه
انگیزتر بهمانا دست قدرت چند چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیک سرمایه
فتنه و فساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیده راست پیمان درست
کردار شد بهادرخان از بخت برگشتگی انچه سرمایه هدایت و سعادت باشد موجب
مزید غوایت و گمراهی او شد و چون شیر محمد ولی بیک را بنواحی پرگنه اناوه که جاگیر او
بود رساند فساد درونی و بدبختی بیرونی آن کافرنعمت بظاهر آمده الوواحی را
بشهادت رسانید و از ان بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند
همراهان مهرگزین او را بدیوانگی رهنمون شدند حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود
که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی بهشیاری آورده چاره
کار او ساختند و اولیای دولت که بی خیانه مداهنه و مساهله بودند اینچنین معاملات حق
شناسانه را بو نمایند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از رسم دوستی و نیکخواهی
می اندیشیدند اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از زهد و نیکو نامی عظیمست چنانچه باید که

تأملی معاینه فهمانه مخلصانه تر این کار بظهور پیوندد ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و
دیگر سوانح اقبال چون هیبتی عظیم روی داد و استیصال بیرامخان متیقن
شد و اتکه خان بشرف بساط بوس استسعاد یافت رأی جهان آرا اقتضا فرمود که لشکر
را که اشته بر مهم شکار متوجه لاهور شوند که مراسم شکار صورت می یابد و هم شهر لاهور را مجدداً
بمقدم گرامی آنحضرت رونق و بهای می پذیرد بنابرین اندیشه صواب انتما عساکر فیروزی
مآثر را بسرکردگی منعمخان در ان حدود گذاشته نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم
مهرماه الهی موافق یکشنبه بیست و ششم ذیحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور
نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بتشریف ضیافت و جلایل جشن برداخته مراسم
آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار
او را افزوده بمزید تربیت و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه نجابت بابو و برادران
در حمت شد و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد
عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و کسی چند او تقاعد اقبال متوجه لشکری
که بسرکردگی خان گذاشته بودند شد نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب سوالک و
انجام کار بیرام خان چون یقین پیوست که بیرامخان پیش پا گم کرده به تلواره
که در میان کوه سوالک جای مستحکمست پناه جسته در دامن جبال ممتنعه پیلان صدیق صورت
و مفتی بجهدهم مهرماه الهی موافق یکشنبه دهم محرم سال شصت و هشت هلالی بتوفیق
ایزدی متوجه آن صوب شدند که پیداچه مکر و تزویر ارباب غرض هم بکار رسد و جهان
بیامن دولت ابدپیوند آسودگی جنید اردوی معلی در ماچواره اسطاره موکب عالی
سپرد که گیتی خدیو باعزیمت اناسس کوچ برکوچ سایه عاطفت بر لکهنور انداخت
منعمخان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش
سربلند گشتند و از انجا بتائید و توفیق ایزدی متوجه بانجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی

و خواجه سلطان علی و نقیب ... تردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند شرف
آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سولک مضرب رایات فیروزی گردید فوجی از
دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیش دستی نموده بی تحاشی بتنگنای کوهستان
درآمده داد دستبرد دادند و بسیاری از جنود هنود و رؤسای ایشان از رایان
و راجهای کوهی علم مدافعه افراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه زد و خورد گرم شد
و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور شهادت
یافت و بتایید الهی شکست برانها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری
ازین سیه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات
ظفر آیات بنواحی کوهستان بیرمخان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در
گریبان خجالت و ندامت برده و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات
و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذرخواهی درآمده که از وقوع بعضی امور که بطریق
اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمده عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم
اگر بدامان اجلال خط عفو پاک فرمایند و این افتاده عجز را از خاک بردارند تارک نیاز
بست و خاک آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرا[نید]
و زبانی نیز خلاصه مقصد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رأفت عام
و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی عظیم عذر نامسموع او را اصغا فرمودند و ازانجا
که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد کشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرائم او
رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با جمعی از
مقربان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرمخان از نوید عفو و مژده
التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسی آورند فرستادها شرایط موعظت بجای آوردند لیکن
تسلی خاطر بیرمخان نشد و گفت من از کرده خود خجلم و سرافکنده و مستوجب هرگونه

گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمعست اما از بزرگان
جغتای و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی نماید و پیمان
و عهد نموده که درمیان آورد بوسیله او میتوانم از عصیان و بغی برآمده سجده آستان اقبال
نمایم و رخصت حاصل کرده بتقبیل عتبه حرمین شریفین گذرانم و مدت آخر بتضرع و تخشع
و تدارک و تلافی جرائم و آثام خود مشغول گردم چون بحر احسان در جوش بود التماس او نیز
بقبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک دامنه کوه بود
در میان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان
و حاجی محمد خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرمخان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات
مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با جمعی در آن تنگنای وحشت که پناه
برده بودند رفتند بهجوم زمینداران شده بود بجمعیتی که در میان زمینداران هندوستان
مقرر گشته شدن را قرار داده ایستاده بودند فرستادها مضایق راه طی کرده
در قلعه که بیرمخان بود دخل کردند چون نظر بیرمخان بر منعم خان و لشکر بحال آمد و دانست که
آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانیدند باین واقع بوده است از روی
امیدواری پیش آمده دریافت و از فرط خجالت رقت نمود منعم خان بمواثیق ایمان
استمالت نموده بیرمخان را متوجه عتبه اقبال ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم
دست در دامن بیرمخان آویخته بداد گریه و زاری کردند که عذر مست زنهار زنهار
شما از وعده منعم خان و سایر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد و تمام که
ایشان را اندیشه از خود بود و لهذا چون منعم خان گفت که شما امشب در همین جا بوده
منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع گردد متوجه ملازمت خواهید بود این [illegible]
بیرمخان نیز نگاه داشته و از همراهی تخلف نموده ماندند و بیرمخان متوجه عتبه اقبال شده
لشکر بادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بودند انتظار میبردند و واقعه طلبان حرفها

میگفتند که این اغوه پیدا شدند غریو از لشکر پادشاهی برآمد و خوشحالی روی نمود و شب اندوه زا را
روز اقبال آمده روسیاه گشتند و از آنجا روی بدرگاه معلی آورده در آن پناه الهی
موافق محرم نهصد و شصت و هشت روپاک در گردن انداخته سجده ندامت و خجالت بجای
آورده و سر خاکساری در پای فلک سای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر درد و چه از
شرم گریه و چه از شوق عفو بهایهای بگریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست
اقدس سر بیرامخان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند فوطه از گردن وی برداشته
اشک ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان عذر پرسش احوال
فرموده تقاعدی که در ایام وکالت جای بیرامخان بر دست راست معین بود بهمان
قانون و نشستن بجانب راست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرامخان
حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و منزلت مقام
گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار
خجالت از صفحه پیشانی او بکلی زائل گشت اما همان سخن است مصراع که گر گناه ببخشند
شرمساری هست ٭ آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخر که در بر کرامت پرور
داشتند به بیرامخان التفات فرمودند و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت حج
حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی که اساس کار خانه دار الملک
برانست ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک
محروسه بدرقه شده از ممالک محروسه بسلامت بگذرانند ترسون محمد و حاجی محمد سیستانی
از حدود ناگور مراجعت نمودند در یکی از روزها بیرامخان زبان طعن گشوده بحاجی محمد سیستانی
گفته باشند که مرا از مخالفت و بیوفائی تو عجب گرفت مگر دلالت کار از تو که این همه حقوق قدیم
را فراموش کردی حاجی محمد در جواب گفت که شما با وجود آن همه دعوی اخلاص و
فدوی تربیت حضرت جنت آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده

بمنزل کشیده و روی داد آنچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده چشم چه دور باشند و
چه کرده باشم بیرامخان شرمنده شده هیچ نگفت و از ثقات شنیدم که بیرامخان پیوسته در این
راه این سخن بعض الامری اظهار دردمندی کردی قصه الحمد که چون سر ترک نهادی و طاعت
ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این باده مرد مغرور ربیحات
و کامرانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرداب بغی برآمد هم کار ارباب اخلاص علا
یافت و هم بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم زمانه را رونق پدید آمد و هم زمانیان را
مسرت روی داد عرضه از خان اعظم اتکه خان بنظر درآمد چون خبر از بعضی سوانح میداد
بجنس او را درین اقبالنامه درآورد تا سرمه دیده عبرت اهل هوش شود
آنکه بعد از دعا و بندگی بندر و عرض میرساند
که چون این دولتخواه در دهلی بشرف آستانبوس رسید و بندگان عنایت و التفات
بیدریغ پادشاهی درباره این دولتخواه مبذول داشته بعلم و نقاره و طومان توغ
بیرامخان سرافرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب عنایت فرمودند و با جمیع موجب
که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایات سرافرازی خدمت تقدیم رساند هیچ یک از دولتخواهان را
در رعایت بنده سخنی نباشد و خبر رسید که حرام خواران و فتنه جویان لکط و خبر بیرامخان را
در نواحی فیروزپور آورده حکم شد که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد
مصلحت را قرار داده بعرض رسانند در آن مجلس کتابت بیرامخان که بدرویش محمد خان
فرستاده بودند رسید در کتابت مذکور بود که من غلامم و بنده آنحضرتم اما میخواهم که
انتقام خود را از وکلای آنحضرت بکشم هر یک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر رسید
جهت دفع بیرامخان میگفتند چون در آن دو روز اسباب جمعیت خان مذکور با این دولتخواه
عنایت شده بود بخود قرار دادم که مصدر خدمتی لائق گردد و در مجلس بحضور ارکان دولت
که خورد و کلان حاضر بودند در از بعضی کرده داو طلبید که مهم بیرامخان بعون الهی و توجه باطن شاهنشاهی

پادشاهی بعقر رسید که هرجا ورخورد یا رو برو شود اگر پای کم آرد از گریزان خود خشم گیرد
باشند ارکان دولت فرمودند که مهم بیرام خان و دفع او مهم کلانیست مادام که بزرگان
حضرت خود متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت حسن صلاح
دیدند بنده زیاده بران دراز نفسی نکرده بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان
رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند که می توانند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم
بطریق قراولی پیشتر رود و هر چیزی که ظهور یابد روز بروز عرضه داشت نماید واجب العرض
بنده دولتخواه درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرام خان شوند و نیز
حکم شد که هزار کس کومکی بیستند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی زیرک
و برکه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را مخادیم عرضه داشت نمود
از جمله هزار کس کومک یازده کس فرستادند چون اکثری از کهنه سواران در میان بودند
از آنکه خیالات سپاهیگریست هر یک را اندیشه نیز بخاطر میرسید چون آب ولای دو موسم باران
نیز در میان بود چند روز در رفتن توقف شد و مردم و والده را واسطه ساخته صد هزار
حکایت بعرض رسانیدند که اگر هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود از دست
او کاری نمی آید جاگیر و علوفه او را تغیر باید داد والده سخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر و
حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هر چه گفته اند بعرض رسانید چنانکه بحضرت
و صحبت فرزند عزیز محمد کتابه سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که
داده سخنان مردم ما را هلاک کرد هر چه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد بهر حال
تعجیل متوجه مهم بیرام خان شو اکنون که مهم بیرام خان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان
و سلطان را که همراه او بود بقتل رسانیده و اقربای او را تمام دستگیر کرده بدرگاه
آورده باشد اگر مهمات بر عکس میشد معلوم بود که کار بکجا می انجامید و حقیقت این
مهم بیرام خان خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح بیرام خان هر یک از دولتخواهان که

در آن معارک بوده اند و خدمت هر یک معلوم آنحضرت شد چندان بعنایت و التفات
بادشاهی سرافرازی یافتند دولتخواهان که در جنگ بودند هیچ کس را نرسیده نشد که
حال محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعه جالندر بود سفارش نموده خطاب خانی
گرفتند و بغرا و همه ده چند از ترده خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند
چون بعد از همه نوبت باین دولتخواه فرزند یوسف محمد که در حین معرکه گلانی شمشیر زده
رسیده بود بیابی که کرده اند آن بود که روز اول جنگ کردند که نام آنکه او را در فرمان
نویسند عالمپناها این دولتخواه از یک چشم داشت مادری دارد غیبت میکنند صد ار روا
دارد که این دولتخواه برد دولتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده فرزند ده ازده
ساله خود را همراه داشته در برابر بیرام خان ورده بیست از اقربای او ملازمان و
سلطانان او درآمده بشمشیر زدند و هیچ یک از امرای عظام از کهنه خود بکومک نیامدند
و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کردند که کار هر یک را بیرام خان عرض کرده باشند
اینچنین سلوک با من بر غلام کنند و جماعه قورچیان بیرام خان که جاسوسی بملازمت حضرت
گذاشته بودند و بیت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه یافتند و یوسف
محمد خان در برابر بیرام خان و بیت خان و سلطان او درآمده بشمشیر رسانیدند و آنحضرت
خطاب عالی عنایت کردند مخادیم علوفه او را یک کرور زر داده برآوردند داد و را هم تن
نمودند و بنده را که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساخته یک کرور جلد و عنایت کردند
مخادیم را از انجمله چهل لک فیروزی بور داده اند عالمپناها همه مردم این دولتخواه با برادران
و فرزندان باسید واری خدمت میکنند والحال بدولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی
و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طومان و توغ بیرام خان را باین کمینه عنایت
فرمودند و بعد از فتح بیرام خان جامه و اقوده خلعت قاچی و اسباب حشمت را عنایت
فرمودند مرتبه مرتبه دادند امیدوارست که منصب او نیز تعلق به بنده داشته باشد

شدن موکب اقبال شاهنشاهی از صوب پنجاب بدار الخلافه آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا بدولت و اقبال بمستقر
خلافت نزول فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی بنیروی بخت بلند از فروغ رای
ممالک آرای یکبرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیشنهاد همت
والای خود ساخته کوته اندیشان تیره خاطر را دکان بر هم زده آمد سرکیش شرمنده و سر افکنده
بگوشه رفتند و بتاییدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال عنان موکب
عالی بدار الخلافه آگره منعطف گردانیدند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را
طراوتی تازه بخشیده آید و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل ناظمان جهان آیند و آینده
شد چون رایات اقبال بسرهند نزول اجلال فرمود حکم اشرف نفاذ پیوست که اردوی
معلی را از راه راست بسمت دهلی روانه سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار
فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی مآثر گشت چابکدستان عرصه
شکار بعرض اقدس رسانیدند که دران نواحی چیتهای یوزیست که آنرا بزبان هندی چیته
میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیعترین فنون شکار است بنابران ضمیر اقدس
که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگری این بساط نشاط شد
و حکم گیتی مطاع از پیشگاه باطن زینت این کار شرف اصدار یافت و مبارزان جلدست
در اندک فرصتی آلات و ادوات آن سرانجام داده گوی چند که آنرا بزبان هندی
ازدوی گویند بطرز خاص کنند و چند قلاده چیته انجا شکار کرده موکب اقبال بجانب
دهلی منصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما اکثر
چیته را بحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه روز یازدهم شهر آذر ماه الهی موافق
شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر
رایات دولت گشت و اردوی بزرگ پیش استقبال ساخت و دلگشا نزول سعادت
فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود و از سوانحی که درین ولا بظهور پیوست فرستادن

جمعی است بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعمخان بصوب کابل شرح این بر سبیل اجمال
آنست که دران هنگام که بمقتضای فرمان شاهنشاهی منعمخان متوجه پایه سریر اعلی
شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرده در تقویت و
تمشیت مهمات اخته بکی را انجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات الکه را
انتظام دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازکاری پدید آمد درینولا
که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرمود عرضه داشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه آمد و
ما فی الضمیر حیدر محمد اخته بکی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعمخان حیدر محمد اخته بیگی
را منشور طلب صادر شد بجهت کومک غنی خان و اعانت او شکون پسر قراچه و دلش
محمد و خواجه دوست و خواجگی پیر حسین برادر محمد قاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگی
ابوالفتح برادرزاده منعمخان بکابل روان ساختند و فرستادند تا رفته روزی چند
در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی
چند روزی در خطه دلکشای دهلی افاضه عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الهی
موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدار الخلافه آگره نمودند و از راه دریا
چون بر کشتی سوار دولت شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار
گنجایش کشتیها و زورقها سامان داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ از راه خشکی
متوجه آن سمت گشت و روز فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی دار الخلافه آگره مستقر رایات ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت ناکامان
روزگار را مرهم شایسته پدید آمد روز بازار عدالت گرم شد راستان از بخت در کنار
گرفت مستعدان را وقت خوش شد و نهال دولت در بالیدن آمد غنچه امال بشگفتن آغاز
کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری و معنوی در نقاب تنقیح
توجه فرمود و درون قلعه که بهترین منازل آن شهر است اقامت فرمود و تبارکی طرح منازل

منازل دلکش صورت بست عمارات عالی اساس یافت و خانهای پر امتحان بمنعمخان خانخانان
عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت و سایر ملازمان
درگاه بزرگ بر کنار آب جون در دو طرف عمارات دلکش اساس نهاده زینت آرای آن
شهر شدند و در خلال اینحال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم
برکات ورود آنحضرت نمود التماس منعمخان درجه قبول یافته وثاق او را پرتو مقدم حضرت
شاهنشاهی پایه آسمانی یافت خانخانان در مقام خدمت نقد جان بر کف نهاده
ظرایف و نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شد و از
سوانح عبرت افزای که درین ایام سمت ظهور یافت سعادتمندان بخت او را
سرمه دیده دوربین کشید کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او
بدرگاه جهان پناهست ازانجا که بنیت حق اساس شاهنشاهی شطاق دروه اقبال است
پیوسته هرکه دم منازعت و مخالفت زند با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانیده نظر در فکر
آن نشوند کار فرمایان ابداع سزای او در کنار او نهاده او را محتاج این درگاه سازند
که پیشه سرشورش برداشتن و علم تکبر افراختن است که او را سزای لایق داده در
مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت بیدار شده بتکاپوی خدمت نماید و
مصداق اینحال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی سلطنت انطور حرکتی ناملایم بظهور
آورد که پیشتر گزارش یافت جهان آرا جزای آنرا در کنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش
آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضه داشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که مزید
کاردانی امتیاز داشت فرستاد درین اثنا ایلچی مذکور بدار الخلافه رسیده منتظر
کورنش بود و بعد از نزول اجلال در منزل منعمخان بالتماس او بار یافته بشرف زمین بوس
سربلند شده عرضه داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس در آورد خلاصه
مضمون عرضه داشت شرح خجالت و ندامت تقصیرات و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم

والتماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنست که
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنوان این دولت ابد قرین براه زحمت کم ادبار خود
گماشته شدند اگرچه ایشانرا در محاربات اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید
غرور ایشان شد ازانجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب
ترخان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت نمودی اما آنکه پیش ازین جایگه که شرح داده
آمدن لشکر بر سر حصار داده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه بیرونی را متصرف شدند و
ترخان در ارک متحصن شده روزگار بتحمل میگذرانید و انتظار کومک اوزبکیه که از اطراف
و جوانب طلبیده شده بود میبرد میرزایان آمدن کومک را و نزدیک رسیدن دانسته از حصار مراجعت
نموده به بدخشان آمدند و در سال پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان
لشکری از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند کار آگاهان دوربین
باین لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است چه لشکر بلخ از لشکر
بدخشان زیاده و سرداران ایشان بیش از سرداران ما و نامداران کار شناس لشکر
اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد
و سرکار بدخشان از دو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در
لشکر عظیم پیر محمد خان و چندی از سلاطین زادگان و دیگر مناسب نیست که یورش
این لشکر شود هرچند حساب دانان این سخن متوجه گشتند چون مدهوش باده پندار بودند
بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند و حقیقت
معامله آنست که کارپردازان ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها
که نسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدهند تا آنکه بدست غفلت گشته
بدست خود خود را در گوی هلاکت انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید
در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد و هم ایلچی معامله دان پیش میرزایان

فرستاده دم مصالحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان بمیرزایان
گذارد و میرزایان میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قدیم بود برسم رسالت فرستادند
که اگر خلم و ایبک را پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل نهد قطع خصومت نموده ایم
و خود چون از ولایت بدخشان بر آمدند قرار داده‌اند که رفتن بر سر بلخ بد و جهت مناسبت
نیست یکی [?] ایلچی را فرستاده‌ایم دیگر اکنون ایماق بلخ را که بالارود او بجانب خراسانست
رفته بخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم آن زمان کار بلخ با آسانی قرار گیرد و اگر چنین
نشود پیر محمد خان طور را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم آورد و آخر دامن
کوه گرفتن بلخ را گذاشته و بسوی [?] خراسان رو براه رفته او یماق صحرا
نشینان بلخ را بدست آوردند درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد و پیر
محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این قضیه آنست که میرزایان حصار
رو به قریب بچول زردک که بیابان جاریک موسوم است از چشمه کازران گذشته
جنس زده بودند و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزل پیر محمد خان
مهندزی کوچ کرده بر آمده بود که باشارت پیر محمد خان خنجر و شمشیر کشیده گردن
او میزدند که ما چه زبونی داریم که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان
از حرف مصالحت روزگذرانیدن و جمعیت خود فراهم آوردن بوده و اکنون که
کمک رسید چنین پراهه رفته سر راه میرزایان گرفتند چون میرزایان این خبر شنیدند
کنکاش در میان می آمد مردم کاردیده میگویند که مناسب آنست که از نصف شده
بایلغار بر بالای میروزه جوار فرود آییم اوزبک عقب میماند اگر جنگ شود هم خوب است
و رو برو رفتن مناسب نمینماید میرزایان قبول این رای نکرده رو برو آمده اند
اوزبک با استعداد تمام کنار چشمه کازران که تاریخ افتاده است فرود آمده پیش
خود را خندق ها بریده دیوارها کرده بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند

میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از بالایان
رو به و میرزا ابراهیم از بالا رو به نزدیک سر چشمه میرسند میرزا سلیمان [?] رسیده
کاری نمیسازد و چون جای کار نمیداند برمیگردد و ملاحظه میکند که پیش حاکم ولایت
خراسان رفتن باین نمط جز گرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته با اهتمام تمام از جر ما
بر آمده از راه غنیم گذشته بجانب چول که بدخشان ولایت است روانه می شود و مردم
بسیار ضایع میشود و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده میتازد اما کار نمیتوانند
ساخت عنان گرفته می ایستد و تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند
محمد قلی شغال تاخته میرسد که اکنون مصلحت صحبت جمعی از نها در آن میگویند که بر آمدن
دشوار است مناسب آنست که همین جا جنگ کنیم یا مرده پیش آید محمد قلی دو زخمی
میکند و میگویند که مقرر سپاهی آنست که هر گاه سپاهی از غنیم تفنگ کمان جدا شود
دیگر بدست آمدن او دشوار است برای چه میرزا را در هلاکت می اندازید بعد از نه
گفتگوی بسیار میرزا از انجا بر آمده مراجعت مینمایند و در ولایت غنیم می افتد
مردم را از خود جدا میسازد و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد
که شاید بدین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند و اسپان از راه مانده
پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیانوئی بهم رسانیده بموضعی میرسند
که فکر خوردنی کشند درین اثنا برادر کل کافر میرزا را میشناسد و باتفاق مردم قریه
مقید ساخته پیش پیر محمد خان میبرند و چند روز مقید میدارند و سخن آنکه خلاص میسازیم
خبایث ماوراءالنهر مناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آید پیر محمد خان متوهم
شده در کشتن استعجال مینماید تاریخ این قضیه کور را که کشته یافته اند کور اکنام جلاد
و میرزا سلیمان کوکل امید ماخذ بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده
گفته بود که مطلعش اینست **بیت** رفتیم کی که حسرت چون لاله داغ بر دل ۵

آرم بگنجر برون با داغ دل سرا از کل ؛ و از غرایب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم خوا
خوابی که دیده بود پیوسته ترصد گزندی بوده در امید و بیم می بود و صورت این واقعه
آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن فر ایزدی بودم
کاهی آرزوی آن نصوب بخاطر میرسید شبی در عالم مثال که تابع عالم حیاتست دیدم
خود را با آن نصوب یافته بکلفکی سلیم چون دست برروی و محاسن خود میبردم همه را
بوسیده می یافتم که از بیم سرگیخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر مرفود
همانا که گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازین جرها میگذرد و براه
دحش و بیابان محمود متوجه بدخشان و میان چشم هزار جات با معدودی ایلغاره
تردّدهای نمایان کرده داد شجاعت داده کشته میتیار زده و مرتبه میرزا
را راه گرفته اند و خود تاخته بجانب خود را جسته است و چون بدخشان رسید
مصیبت میرزا شنیدند و ابواب اندوه برروی روزگار او کشاده گشت علی
الخصوص خرم بیگم که دختر سلطان اویس قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم در از افتاد
و جامهای کبود پوشید و تا بود با آن لباس گذرانید و یکی از فضلا این رباعی
گفته بود رباعی ای لعل بدخشان زبدخشان رفتی ؛ از سایه خورشید درخشان
رفتی ؛ در درج چو خاتم سلیمان رفتی ؛ افسوس که از دست سلیمان رفتی
آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد و از باده ناکوار دنیا چنین بیدست شود
او را چنین روز پیش می آید این اولین زلتست که پیش آورده اند گوش هوش دار
که درین مواضع وقایع میرزا سلیمان خواهم نگاشت تا سرمایه عبرت ارباب
هوش شود خلاصه سخن آنکه در آن روز منعم خان خانخانان بزم نشاط آراسته بود
ایلجیان میرزا از نظر گذرانیدند چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد

خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرمست معذرت پذیر گشته آمدها را بعطوفت
رسیده در برآمد کار میرزا مرحمتها فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز بهجت
افزون بنشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال فرخنده صیت داد و دهش خدیو
زمان شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال
نهادند و مقاصد کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود
ساختند از الجمله قدوم برکت لزوم معارف آیات حقایق انتساب خواجه عبد الشهید پسر
خواجه عبد الله که بخواجکا خواجه اشتهار دارد و ایشان پسر خواجه ناصر الدین عبید الله
که بخواجه احرار مشهورند خواجه عبد الشهید را بار آشنگی ظاهر از لباس باطن در اکسیر همت
حق شناس بود شرف وصول بمجلس عالم که اکسیر سعادت صوری و معنویست دریافتند
و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس امور بکنجانه الهیست باحترام
پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سر دفتر موالی ماوراء النهر
که عمری در صحبت مولانا محمد خیده استفاده نموده از اکابر علماء آن دیار بود و نیز بادراک
صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود اگرچه
در دقایق حکمت الهی و اسرار طبیعی چندان خوض ننموده بود اما علومی که در ماوراء النهر
متعارفست بپایه اعلی آن رسیده علم را وسیله شور و شغب نگردانیده بود و درین
ایام فرخنده که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت بر توالی اوقات
حضرت شاهنشاهی اختیار یافته در قبضه اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال در آمده
بود قسام طبقات انام و مزینهای مرد مایل آمده کامروای صورت و معنی گشته
و بیمامن توجهات ظل اللهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کار برد از ابار از
رایج گشت دین را اساس بلند نهاده آمد و بهار دنیا آراسته شد ارباب ملل را
اعتضاد بهم رسید و اصحاب کمال اکسا و برخاست خلق پرستار از چشم پیشانه افتاد

بعطوفت
خدیو
پسر خواجه
سعادت
باحترام
علم باطن
اما علومی
چندان
ارباب
صورت
آراسته
خلق پرستار

و فدا برستان از صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونقی گرفت
و از سوانح قصه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از
نفوس ظاهر سرا باطن در یابد پیوسته گروهی را بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت منظر
اقدس می در آید و بزرگی ظاهری را ضمیمه علو حسب معنوی میشود و بفنون مراحم خسروانی
امیدوار بخشیده پایه اعتبار بلند میسازند و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه
احوال میفرمایند چه نیت حق اساس شاهنشاهی آنست که مبادا از دوری لباس آستان
پوشیده در صف خاصان در آید و حقیقت رای او در ارکان سلطنت قصور و فتور رود
همانطور که رسم کاردانان باستانیست که از هر کس خواهند پرده شگاف راز دل
کردند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست گردانند تا آن تنک حوصله از مستی
هرچه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد مردان باده تجربه کردند مرد را خوان
اندیشه حقانی باشد چنین باده دادن بفتوی دانش اندوزان دوربین محض
ثواب و چنین عقل پرور را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم دین جهان آرای است
همانطور دیدن و آیین این شهنشاه جهان آرا آنست که چون میخواهد که مدارج احوال
و اخلاق یکی بداند باده وفای مرد افکن سرشار داده او را دیوانه وفای نگاه
میسازد و بدیده بصیرت مطالعه صحایف احوال او می نماید کوته نظران که نظر شان
بر مقصود نیفتاده در کول آباد غفلت سرگردان شدند زبان طعن دراز میسازند
که تجربه چندین اعتبار را دادن برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند همگی
را مراتب احوال دانسته با کرامین عیار گرفتند از انجمله میرزا شرف الدین حسین را که
بنسب صوری از اشراف کبار بود آنحضرت بنظر ترقی بخش دیده بلند مرتبه ساخته
بودند تا اعتضاد سلطنت گردد از آنجا که فرط تقرب و اعتبار میرزا مشاهده عالمیان
بود بعضی از اولیای دولت قاهره که نظر شان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتد از

درون و بیرون صلاح آراسته عفت قباب دولت پرده نشین عصمت ثمره قدس سلطنت
بخشی بانو بیگم را که همشیره قدسیه حضرت شاهنشاهی بود بآیین بزرگان در حباله ازدواج
میرزا آوردند و بدین نسبت علیا پایه اعتبار میرزا زیاده از اندازه افزودند در آن بزم
او را رخصت سرکار ناگور و اجمیر و دیگر جاهای جاگیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایع
که درین سال سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرابهادر خانست که برادر میرزا حیدر
گورگان بود بتسخیر کشمیر چون در آیین معدلت گستری و قانون کشورگشایی امریست
لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکام روایی
نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد و بر عیب پروری و غمخواری ستم رسیدگان
پرداختن جور پیشگان نپردازد خداوند زمان را که ایزد توانا قدرت تصرف داده که فرمانروای
جهان و جهانیان گردانیده است لازمست که بجهت پاس داری در استیصال آن
متسلط و متغلب کوشیده حق پاکبازان آن مرز و بوم را بداد و دهش از خودپرور بسیار
و آزاد پایه عبادات گزیده تصور نماید بنابرین تقدمه حق اساس درین سال فرخنده
چون شور و شغب کشمیر این شور انگیز آشوب پیشه و بیداری غازیخان حاکم کشمیر بمسامع
اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خویش میرزا
حیدر که عارف آن حدود است لشکر آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک
او نامزد شدند درین ایام غازیخان پسر کاجی چک فرمانروای کشمیر بود که بعد از
پدر ریاست کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی چک است
چون پیمانه عمر حسن چک پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس بار جهت
انتظام دنیا زن حامله او را بعقد خود در آورد و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازیخان
متولد شد القصه برادر قرابهادر چون کاردان و کارطلب بود پیش از آنکه طول
متوجه این خدمت شد و در شدت گرما براجوری رسید و بقرب خان و فتح چک

شیخ صوفی
العاقبة البالغة
المطلع

دلو مردانگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهة آمدن کومک در مواضع لالی کوه نزدیک
هیپر توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمل بوده‌اند دیرتر رسیدند در آمدن کشمیر
ازین قسم نیست که این همه سنگی و گران بالی هیپر شود مسالک آن مملکت از آن قبیل است که
اگر چند روز پیشتر از در آمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگنهای راه بگیرد اگر لشکری از
هزاران رستم آراسته باشد گذشتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود غازی خان که آمدن لشکر
شنیده چند ماه بران بگذشت آنجا طرق و مضایق را استحکام داده که مزیدی بران
متصور نباشد و پیاده‌های خود را از کریوهای مستحکم پیشتر فرستاده و میرزا قرا بهادر در
نزدیکی راجوری بعد از مقاتله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت تنها استیلای تمام
کشمیریان این کار نکرد و موسم برف ریزه و آغاز باران و باز رسیدگی کومک عمده اسباب
این شکست شده و درین روز جنگ عجیب در پیوست از یکطرف بند و محال و از دیگر
طرف تیراندازان دست برد و میخوردند و مردم پادشاهی اگرچه کم بودند اما بجود
آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام رستم دلی از ینجانب ترددهای
نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدور نبود کار فرمایان
کارگاه اقبال فتح این ملک و لشکر موقوف بزمان دیگر داشتند که انتظام مهمات را
بی سرکشی ارباب عنت و عناد نمایند درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانکه باید
فراهم نیاید و قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار عطیه دلاوری ازین
جوری در آمد و کوچک بهادر را تیری رسید و او را زخمی کرده پیش غازی خان بردند
چون رستمی او مشاهده کشمیریان شده بود غازی خان او را استمالت ساخته با ارباب علاج سپرد
و علاج سودمند نیامده بعلاج راستی جهان گرفت و روز دیگر قرا بهادر از آنجا بر آمده
به شهر رسید و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت
بدار الخلافه آگره در لباس متوجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلایل نعم الهی بودند که

بروز مآثر اقبال و میامن دولت بظهور می‌رسید چه بهر طرف کشایش ملک میشد و نوید
فتوحات می‌آمد و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج هم می‌رسیدند و دولت
در افزایش و بخت در آرایش و عقل در دوربینی و مردم در عقیدت گزینی استماع اشتغال
این امور که قرا بهادر راجنین نماید دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد و دران
حریم معلی چه غبار کدورت انگیزد و از سوانح آنست که خبر در گذشتن بیرمخان بمسامع اقبال
رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مروتست با وجود آنکه سرکشیها کرده از آن
از بسیار آن گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت افزا تاسف فرموده میدانم که آن
واقعه بادافراه اعمال گذشته اوست یا باطن او غبار آلود اندیشهای تباه بود باد عالم
او باجابت پیوست یا آنکه آن نیکو را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص
ساخت والحق بیرمخان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود بواسطه مصاحبی که
بدترین آفت آدمی زادست اول حسنات و تنبطرش افتاد و از فزونی خوش آمد
مستی افزود چه هر کس نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوش
آمد گویان گرم گردد و سر خوش آمدی باور کند آنرا بیان واقع اندیشیده خود را درست
و خود آرای شود و لهذا چون بیرمخان ازین رو در پیش آمد حسن معنوی خدیو زمان که
در پرده منور شدن عدم اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده نماند و از جستجوی عیب دیگران
بمطالعه عیوب نفسانی نپرداخت و از خوش آمد گویان خانه او آنقدر خراب شد که
از کردار آن معامله نافهم که دوستان کوته عقل او بودند بازی بعد از درازی سخن چون
در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود و تقلا و زی دولتمندی کارش در بغی
و طغیان سپری شده و در همین بندگانی او در استمالت فاصل گشت و در سعادت ملازمت
بدولت بخشش و بخشش استعداد یافت و پادشاه جهان از و راضی و خشنود گشت
و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون

بشهر پتن که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید چند روز دران
ساحت دلکشا بجهت آسایش رحل اقامت انداخت و محل اقامت گشاد و دران ایام حکومت
شهر بموسیخان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت و از طوائف افغان بر سر او فراهم
آمده شورافزای دیار بودند از انجمله مبارکخان نوحانی که پدر او در جنگ ماچیواره بدست
بیرامخان بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان زاده دران وقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرامخان
کرد و سرزن کشمیری سلیمخان با پسر شیرخان با دختری که ازو بود درین قافله همراه بیرامخان
عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرامخان آن دختر را بپسر خود بگیرد و ازین رهگذر
نیز افغانان سر شورش داشتند بیرامخان درین ایام که در پتن اقامت گشوده بود همواره
بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسر کول ابالی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهر است
و نشیمنی درمیان دارد که بکشتی انجا میرود رفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده سوار میشد
آن جاهل ناحق اساس باسی چهل افغان بیدولت بقصد بیرامخان بکنار کول آب آمد و چنان
نمود که بدیدن آمده و بیرامخان انجماعت را طلبید چون آن بیسعادت پیش رفت همچنان
خنجر از میان برآورده انچنان بر پشت بیرامخان زد که از سینه اش برآمد و بیدولتی دیگر
شمشیری از نیام برآورده بر سر او نواخت و کار او تمام ساخت درینحال کلمه الله اکبر بر زبان
آن عاقبت بخیر رسید و ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در
آرزوی آن میبود و بدعای سحری میخواست و از اهل الله استدعای مینمود فایز شد روزی
در عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده لوح در مجلس او برجسته گفته بود که بنیت
شهادت نواب فاتحه بخوانم بیرامخان تبسم کرده گفت میر این چه اضطرابست چه عجب است
ما شهادت میخواستیم اما نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه متحیر و متوحش شده
هرکدام بجانبی شتافتند و بیرامخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین
قالب خونین او را برداشته در حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک

سپردند و در روز بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی نهصد
و شصت و هشت این قضیه روی داده قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفته نظم
بیرام بطوف کعبه چون بست احرام ٭ در راه شد از شهادتش کار تمام ٭ در واقعه هاتفی
پی تاریخش ٭ گفتا که شهید شد محمد بیرام ٭ و بعد ازان بسعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد
مقدس مدفون گشت و دران حادثه غریبه اوباشان جمع الی اغتنام الان فرصت دست
تاراج باردوی بیرامخان دراز کرده در تطاول خیری فرو نگذاشتند و از هول این
حادثه آشوبی عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد و محمد امین دیوانه و بابای زنبور
و خواجه ملک عبدالرحیم که خلف صدق بیرامخانست و دران هنگام چهار ساله بود با
والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه گاه بر کناره برده باحمدآباد روان شدند
و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه
جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نموده محمد امین دیوانه
و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان
شدند و پیش از انکه بآستانبوس رسند خبر حادثه بیرامخان بعرض مقدس حضرت خاقانی
رسید فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمال اعزاز عز صدور یافته بود که در هنگام خرابی
و ماتم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت عنوان غمخواری نموده تسلی از
چاره گر آمد و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت
شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت و فیدی از حقیقت کیشان چون بابای زنبور
و یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل نهصد و
در دارالخلافه آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا عز بلند ساختند و حضرت
شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود
باهجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پذیرا ورده فرزند

و باندک فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز بروز از آداب دبیری
و بزرگ منشی از نشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت و بترتیب بمدارج عالی رسید
و بپایه اسمای خان خانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اوایل حال
دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب ماهم انکه که کمال رابطه صوری و معنوی بحضرت
شاهنشاهی داشت درین ایام برکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی
بدانش و بینش او مفوض بود عزیمت کدخدائی پسر کلان او باقی محمد خان نمود چون بیگ
دختر باقی خان قاقشال را با ادهم خان نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را بپسر کلان خود
منسوب گرداند بزمی دلکش بجهت مردم اشرف اقدس ترتیب داده بود و درین دو عید از
درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای پرداخت و جای این
بزرگ همتان والا فطرت باشد بپایان این طوی دا هنرمندان چابکدست آستین
خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزیین مجالس چابکدستی و هنرمندی بجای آوردند
و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و
انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا بخشیدند و لوازم مراسم این جشن
دلفروز سرور و بطرزی خاص ترتیب یافته مواد بهجت و خرمی بخاص و عام مهیا گشت
و از سوانح غم افزا آنکه درین ایام بثره چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت
شاهنشاهی شد و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آشفته خاطر گشتند بر بالغ نظران
دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری آثار مشیت اوست و اندوه
و شادی مظاهر عدل و مروت او بمقتضای مصالح حکم او بنده را که خواهد بپایه والای
بزرگی رساند نگارش برای سرور جاودانی کامروائی صورت و معنی کرده بیشتر از آن
یا بجهت آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد امری منافر طبیعت سازد تا مادام
آن تقاعد بر مدارج آمال نموده بمسرت ابدی فائز گرداند بنابرین مقدمه چند رسید

درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی حرارتی گرم شد و مزاج مقدس از مرکز
اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را چه گوییم که چون دلها خون شد و جگرها کباب گشت سوداگری
طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چند روز آبله چند که سبلند
گرند را مانند بر سطح جلد بر آمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته خود چنانچه باید فرمود
و در اندک فرصتی جوشش فرو نشست و آن نقاط گزند محو شد و صحت کامل روی داد
عالم تمام تندرستی یافت و خواطر افسرده یکتایان جهان را طراوت پدید آمد بجهت
سپاس داری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید احتیاج از ملک
درویشان برخاست آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست اولیای دولت
ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار روانثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند
فتح ولایت مالوه بشمشیر عساکر اقبال آنکه هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی
لازم و طاعتی واجبست و عبادتی که برذمه گرامی خانواده سلطنت لازم است و بکری
که فرمانروایان دادگر بآن ممتاز اند آنست که پیوسته اندیشه آسودگی رعایا بوده همت
همگی خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان و شکسته پایان سازند و بار گران ستمکاران
و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند و لا بتدبیرات لائقه تعیین منهیان در تثبیت
گفتار رنگ اندیشی نمودن را کرحنن کرده دیرهم رسند افراد مختلف را بی تفاوت
یکدیگر بنیروی خرد دوربین مقرر داشتن و با بن طریق الحق احوال خرد و بزرگ جهانیان
دانستن و نتایج نظر قدسش را که فروغ الهی دارد بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه حسب
درفرمودن و تماشا روشی که خرد والا شان فرماید بنیروی نظر دوربین و حوصله فراخ بعمل
آوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت
دادن و پایه اعتبار شان افزودن و پاسبانی اعتبار خود کردن و در هنگام بزرگی
بچشم خردی ننگریدن و ناکرده بی اخلاص درخور حالت هرکدام پیش آمدن و ارباب فتنه

وفساد را که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوس خود افساد را اصلاح دانند بعد از
نصیحت تادیب مناسب وقت فرمودن و فرماندهان الا خانجه این سجیه عالی اساس در معموری
الکای خود مصروف دارند تا بطور در مملکت دیگر همت معدلت پژوه کار زنند و بنای تسخیر
ملک و جهانگشائی را برین بساط آگاهی اساس نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات
دالاقدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آید و چون این صفات جهان
آرای در ذات مقدس شاهنشاهی فطریست که کسی درین ایام سعادت انوار که صبح
فراج روی داده و در ابتهاج بر عالمیان کشوده قدری روی توجه بر انتظام کارگاه سلطنت
آوردند بهادر و دیده عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون خجسته سمت رسید که حکام
مالوه و بهادر گریهای باز بهادر که حقیقت احوال و پیشتر گذارش یافت بعرض مقدس
رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بد سرشت حقیقت
ناشناس فرستاده شود و طبقات خلائق آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند از
آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده اید بمتوکلان اشغال سلطنت یرلیغ مطاع نفاذ
یافت که لشکری از اطرای ارادت کیش شجاعت پیوند با بن خدمت علیا کمر همت زنند
در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه صواب اساس کارپردازان سلطنت سرانجام این
لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان
و قیاخان کنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادلخان و عرض و صادق خان و حبیب
علیخان و حیدر قلیخان و محمد علی توقبای و قیاخان صاحب حسن و میرک بهادر و سماچی
خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه ککر و مهر علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائی
و دیگر بهادران اخلاص منش و یکجهای عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان تعیین فرمودند
که بجانب جنوب یورش نموده افاضه داد و دهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان
مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام

بهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته با آستان بوس عالی سربلند سازند تا بلکه
لائق حال او باشد مخصوص گردد اگر مالغرباده بیخبری او مگذارد کر لشاه راه اطاعت
و خدمت شتابد سزای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایه عبرت گردنکشان خودسر
۱۰۳ گردانند عساکر منصوره نطاق همت با آداب خدمت تنگ بسته متوقع فتح و نصرت شدند
و با این شایسته قدم درین شاهراه ماندند جان تر پیرفتند که اردوبازاری سوا اندر بسید
و خان بیکشت هم بنگر ده که کسی را در حق این طائفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد
بیت ره رو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود ٭ ره رو آنست که آهسته و پیوسته رود
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول
درین ایام دولت ابتسام که کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد
و علم صبح نوبهاری آینه نمای چهره دولت و اقبال گشت بعد از یک ساعت و پنجاه و نه
دقیقه از شب سه‌شنبه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخری نهصد و شصت و هشت
قرص نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولتسرای حمل انداخته در مملکت افزائی شاهنشاهی
در آمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین
جلوه انبساط نمود و شمائم ریاحین دماغ عشرت بجدد شعر باد شبگیر شمیم
آورده باز از جوبار ٭ ابر نوروزی علم برافراخت باز از کوهسار ٭ این جو بجگان
بشارت بر شتابان در هوا ٭ آن جو پیلان جواهر کش خرامان در قطار ٭
در چنان وقتی که عطارش نباشد در میان ٭ خنده الفنی که بعاشش نباشد آشکار ٭
اجرام علوی کون و مکان را با بتدا و ظلال سلطنت روز افزون بشارت امن و امان
دادند و ادوار سمای زمین و زمان از فتح ممالک جدید نوید اقبال آرائی رسانیدند عساکر
منصوره که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک بان ولایت رسیدند
و مدهوشی و بدمستی بازبهادر که بتغلب و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود تحقیق پیوست

برتیب صفوف نبرد وتزیین افواج دفع ابرقطان قرار یافت ادهمخان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند برانغار بمبرداکی عبد الله خان اوزبک وجمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیاخان گنگ و دیگر بهادران کارکرده رونق گرفت هراول بشاه محمد قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت واین بار بهادر از بیخردی ذاتی و بیجوهری فطری بمهمات کلی وجزوی نبرداختی و باده را که حکمت اساس صدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعضی طبایع وامزجه تجویز فرموده اند استغراق لذات بهیمی از اسباب ساخته شب از روز و روز از شب نشناخته پیوسته بان اشتغال نمودی و مقدمه واسباب طرب که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توهم فرموده اند آن معتقد مدبر انرا از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که گل نماز دیاین گذرانیدی و بجوشت مستی و تکبر مستانه اسباب مستعاذی سرانجام میداد کسی نقل از کسی گفته اند بیت در مجلس جهان کن برده حیازی که باید سخن دهر ساز کی و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید از بن از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته باخمار آلودگی و سیه رویی از سارنگپور بر آمده سه کروه پیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام بکار گشت علت اساس وجود خود زرانده و ساخت سلیمان خان خاصه خیل که حاکی رای سین و حیدری بود کار فرمای دست راست را با وی مقرر کرد و آدم را سردر دست چپ گردانید با چگان خاصه خیل و صوفی را که دود تهور در دماغ داشتند و پیوسته دلاوران رزم آزموده از جانبین بر آمده لوازم نبرد بجای می آوردند و مراسم احتیاط بر ذمه خرد کاردان لازم ساخته اداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند سردرحوقی از بهادران کارشناس باهتمام کلی از طرز داتی اخلاصمند که نفرونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت با طراف

لشکر رفته را آماده شده متردوان علی الخصوص نقله غزه که بزبان هندوستان این طبقه را نیجاره گویند بستی و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مقول و شاه قتالی و مهر علی سلدوز و سمانجی خان و خواجه گنکبر بود و پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک مخالفان افتاد بالضرورت جنگ درپیوست و جقلش عظیم دست داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبد الله خان و قیاخان گنگ و جمعی کثیر جلو ریز رسیده هر یک جنگ شدند اگرچه اول بار آدم راننده جنگ رستمانه کرد و لشکر منصور را برداشت اما صادق خان و جمعی بمقتضای کاردانی و دلاوری و مسلکی جری را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت پی بهم رسیده هنگامه مخالفان را برهم زدند و میان قیاخان و سلیمان خان جقلش شد قیاخان مظفر و منصور برگشت و صادق خان بقیا خان ملحق گشته باز بهادر را که رو برو ی خود برداشته صف آرایی میکرد بر داشته بکیا بین و ضربی از ادر رکنده شده بود که نسیم فتح از مهب اقبال در وزیدن گرفت و غنچه نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد و باقبال بیمنشای و حسن حیات خداوند زمان جنین صحی شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد و باز بهادر حمار آلود خذلت روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و اموال و حرمخانه او با اکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بود بدست مردان کارزار افتاد آن بیدولت در حین عزم مقابله عساکر نصرت خانه بر هم جنداوری کس اعتمادی خود را بسر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده که خبر شکست من شما را تحقیق شود تمام زنان و پاتران را بتیغ بیدریغ بگذرانید تا بدست بیگانها اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر در آینه مراد نمود ار شد آن دیو نژادان بموجب قرار داد نقش جندی از آن لعبتان پری پیکر بآب تیغ از صفحه هستی پاک شسته شده رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بکرلک بیداد محو ساختند و جندی زخمی شده برخی از

حیات بردند و جمعی را نوبت رسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن
تیره بختان آنقدر فرصت نشد که بران یکنامان دست توانند یافت و سرد فتران زمان
روپ متی نام نازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود و باز بهادر با و علاقه عشق
داشت و اشعار هندی پیوسته بعشق او گفته ولی خالی کردی و بیداد کردی که بروی سبب
گذشته بود تیغ بیداد ظلم کرده بود در سر آن جمیله آمد و زخم چند کاری بروزد در آن وقت
عساکر اقبال در آمده آن طاوس نیم بسمل بمهجانی بدر برد و بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان
بقصد ذخایر و خزاین و حرمخانه و یاران و لولی زبانان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در
آفاق انتشار داشت و دستانهای ناز و کرشمه این دلربایان از سال سپهر میگفتند خود را
بر رسیده و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زبانان
و یاران ... گیران متصرف شد و کس بطلب روپ متی فرستاد و چون این نغمه
بگوش او رسید خون ذخایر بجوش آمد و پیاله زهر هلاهل بدستکاری باز بهادر مردانه در کشید
و ناموس او را بنهانخانه عدم همراه برد و ادهم خان بیمن اقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد
نشه مستی فراوانی او افزود و از باده غرور که منشا آن نادانی و تیره دلیست کلاه
نخوتش او کج شد و دماغ او رو بپریشانی آورد پیر محمد خان که واعظ با او بود هر چند
در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود را در پاداش اینچنین فتحی بزرگ در مقام سپاس
داری در آمد و لوازم شکرگذاری باندازه قدرت بتقدیم آوردن گرفت و بجهت نشاط
خواطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داده بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبه
اقبال که همراه بودند بخششها کرد و آنگاه جمیع آن ولایت مفتوح شده ... سارنگپور
با چند پرگنه که نزد ادهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص یافت و مندو و حسن
بپیر محمد خان که سردار معنوی بود مقرر شد و سرکاری مندو بقیا خان مفوض گشت مندسور
و الخود و بعد از فتح آن تمام ذکر دیده و عبدالله خان ... که حاکم او بود مراجعت کرده ادهم خان

جمیع شرایف و نفایس اشیا و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد آمده روزگاران بود
و چندین یاران و لولیان مشهور که درنه گنبد گردان آوازه خوبی و صیت رقاصی آن
پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و نوازنده نادره کار در پیش خود نگاه داشته
بعیش و عشرت مشغول گشت و صد و زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتح
گیتی پناه فرستاد و از جلایل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن
خان زمان و منهزم شدن افغانان است اگر چه علیقلی خان خان زمان از مشرب غلبه اخلاص
بهره ... بود بلکه از معامله دانی رسمی و فهمیدن بود و زبان ظاهری آگاهی داشت و
از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بود از کرم روان کریوه آگاهی بود و لیکن
چون پرده از کار او برداشته بودند خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر ساخت
بیامن اقبال روز افزون بهر مهمی که عزیمت مصمم میساخت کامروا میشد و در حوالی که
پرامخان از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده بسیار از خاکزاد
که بعدلی اشتهار داشت بسری و سرداری برداشته شیرخان نام نهادند و با تمام افغانان
همزاده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند خان زمان اراده مخالفان
وضیم المعاقد را دانسته در سرانجام استحکام قلعه جانپور شد و امرای آنحدود را از حقیقت کار
آگاهی بخشید میرزا اسکندر خان اوزبک جمع امرای آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان
اوزبک و مجنون خان و قیاخان و شاهمخان جلایر و امیر علی اکبر و کمال خان گکر و حاکم ...
آنحدود را فراهم آورد و چون مخیم بسیار دور بود و قریب بیست هزار و پنجاه هزار پیاده
و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره
بخت فرصت را غنیمت دانسته بالشکری گران و استعدادی تمام بر سر جانپور بر کنار
دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده نزول کردند روز سیوم مدهوش باده غرور
شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند و شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان

حسین خان فخر روان شدند و دست راست خود یعقوب خان و قتو و سید سلیمان و سنبل خان
کهوارد و جو مرخان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب در و زره لعل فرستادند و حسن خان بجگونی
و آدم خان پسر فتح خان را با بسیاری از او باشان زیاده سردست جیب جانب شیخ بهلول
نامزد کرده روانه ساختند خان توزک با سامی لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد و با خیل
شایسته هنگام رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان بناموس داده از هر طرف برآمده
حمله‌های مردانه بجای آوردن گرفتند بهادران والا شکوه پیش دستی نموده بر سر حسن خان
بجگونی رسیدند و آوازه صدمات تیراندازان موشکاف عار گریختن را بر خود پسندیده
درین اثنا شیر خان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه نمود و این گروه نصرت
یافته را بر داشته با کوچهای شهر درآورد و افغانان تیره رای آنرا فتح شمرده روی
متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از بهادران کارزار را پیش کرده کار از
دست شده را پیش برد و از عقب غنیم تیز زده درآمد و هنگامه بطلان افغانان برهم زد
و تائید آلهی که مؤید این دولت ابد قرین است درآمد که فرصتی هیچ زیرک روی داد و غنایم
فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت درآمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که
بپاک باطنی و درست بینی مشرف نشده بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع کرده اندازه
فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شناسد که تا چه درجه و مرتبه خواهد بود
الغایه نمودن موکب مقدس بفضای بوبات ماوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت بسط
در رجوع بستقر خلافت نمودن دولتی را که بپایه آسمانی استحکام دهد بداندیشان
او را بهر طریق از پای درآرد بخشش گندم نمای جو فروش را با اعدای ظاهر و باطن در انداز
تا قاعده الاتم فالاتم مرعی گردد اول حیات نمای صورت و معنی را با جمال خاک مذلت
آوازه خراب آباد عدم گرداند تا پید و تنان معنوی که از روباه بازی در لباس دوستان
اخلاصمند درآمده کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان هلاک خسران فرستاده علم را

صفا بخشید با جمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علیقلیخان را سرمایه بدمستی افزوده
غنایم آن فتح را که هدیه آلهی بود بدرگاه معلی نفرستاد و خاطر جهانگشای شاهنشاهی بجواب
که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او به بوالهوسی نکشد لیکن اصلاح احوال
ادهمخان که از فتح مالوه ره روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام
آن دیار که از مواهب جلیله ایزدی بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر بادشاهانه که در
مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار میدارد و نظر درین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نفس
نهایت را می‌اندیشد اقتضاء آن فرمود که نخستین بکران عزیمت بسمت مالوه جولان باید
داد تا کار آن تباه رای از چاره نگذرد و تلخی درین اندیشه صلوتهای بود که صادقان
خود را بعنه دولت پناه رسانیده از حقیقت کارها آگاهی بخشیدن آن عزم مسعود مصمم گشت
و متکفلان اشغال بسرانجام این یورش اقبال مامور شدند خاطر جهان آرای بمقتضای
عطوفت ذاتی با صلاح احوال ادهمخان توجه فرموده و تماشای آن ملک و نگاه و انتظام
الحدود و دلنشین آن بخت بلند و درین گشت منعمخان خانخانان و خواجه جهان و جمعی را
در دار الخلافه آگره گذاشته بی آنکه ماجرای کیفیت و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص
ب طاقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش مقدم از دیبهشت ماه آلهی موافق
روز پنجشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از آنجنمن اجلال و الحکام
پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده و این یورش آنکش رایش نهاد همت علیا
ساخته چون نزدیک قلعه نهتنور که برای سرحن حاکم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد
اتفاق افتاد نظر جهانگشای تسخیر آن بعید جهت منتشر نهضت فرمودند رای سرجن
در موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب مردم کار روان فرستاده
او آب بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعه گاکرون که از قلاع حصینه ملک مالوه
محل ورود موکب علیا شد بظهور پیوست که باز بهادر از یکی از معتمدان خود سپرده و تسامکر

اقبال هنوز دست تسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض مقدس رسید که ادهمخان خود قصد فتح
آن دارد روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شد و بهادران ملک گشای فرمان
پذیر گشته آن مکمن ممانعت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست که رایات شاهنشاهی
باقبال روزافزون ظلال اجلال بر تسخیر آن انداخته ازانجا که کاردانان دوربین بود دست
سعادت کلید قلعه را دستاویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت
شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین
گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند همه شب فرقه فرموده صبحگاه که هنگام کشش
دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور و
دراز را با چندین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم
خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای
سواد سارنگپور شد و از غرایب آنکه در همین حال ادهمخان بعزیمت قلعه کاکرون از سارنگپور
برآمده دو سه کروهی راه قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت
هرچند باهم آنکه قاصدان تیزرو فرستاده بود از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی
خبردار ساخته آماده خدمات شایسته گردانید اما انقار آنحضرت الخبان بود که هر غافلان
خیال ممکن آن نتوانند گشت تا بقاصدان چابک رفتار ره رسد ادهمخان فوج آراسته
بخاطر جمع کاکرون رو به می آمد که از دور کوکبه جهانتاب موکب عالی نمایان شد تا آنکه
معدودی از عساکر اقبال آن شب در درگاه نصرت اعتصام رسیده بودند اما در تمام
آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک
تقدس چندان جمعیت و انبوهی رو داده بود که در نظر همگنان از اندازه و شمار بیرون
مینمود و چندی از لشکر نیز ادهمخان که پیش او می آمدند ناگاه موکب والا درنگ
رسیده چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را از اسپ انداخته روی

ادب بر زمین خاکبوس نهادند ادهمخان که مردم خود را چنان دست و پا گم کرده دید
که سراسیمه خود را از اسپ افکندند حیران شد که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان آن حضرت
و درین تعجب بسر برد تا قدری قریب شد و نظرش بر مشعله جمال عالم آرای شاهنشاهی افتاد
خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمد و روی بندگی بر خاک
نیاز نهاده برکاب بوس عالی سربلند شد و ازانجا که آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول
عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال
فرود آمدند تا هم او استمالت تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با او در سرکشی
خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و ازانجا برخنگ اقبال سوار دولت شده
روی توجه بسارنگپور آوردند و در آمدن مقر سرور منزل ادهمخان را بسعادت ورود آن حضرت
غیرت مشتاق سپهر ساختند ادهمخان بر بساط بندگی ایستاده و اجناس نفیسه نظر آن حضرت
می درآورد و لیکن قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون برده بود
باطن انور که جام حقایق نمای الهی است با او نمی گفت آیین اخلاص آنست که در زمان
غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم
شمارد و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد من چه بگویم اخلاص گوهر نایاب است
بی بها هر سر نباشد و بر سر دل انبارند حساب دانی بکار رفت طرز سوداگری چه شد در برابر
چندین تربیت و عاطفت دکان بخز تزویر و تلبیس آراستن آیین کدام معامله گزار است
هرگز از تبه رائی نزد و نهاد در بساط ما کجا بازان باخت هر که نه خاک ادبار در کاسه
سر عرض و ناموس خود کرد چون ادهمخان تملقات درآستانه میکرد خاطر نکته دانان
انبساط نمی یافت و هر کاری که میکرد پسندیده خاطر اقدس نمی آمد از انجمله لباسها حاضر
ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک
غباری بر دامن مقدس مصطفی از رهگذر او نشسته بود [illegible]

نمی‌افتاد ادهمخان ازین ممر در دام اضطراب طپید و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران
بساط قرب توسل جسته تضرع و تذلل مینمود آخر کار آنحضرت که معدن آزرم و منبع بزرگ نشانی
حال او بخشوده و بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود
پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون دو از روز بردگیان سرادق عفت عقب مانده
قرین موکب اقدس رسیده بودند آنحضرت در آن شب در شبستان خانه ادهمخان تکیه فرموده
بودند و آن بی سعادت بدنیت در کمین بوده منتظر فرصت می‌بود که نماید که آن
قدسی نظر را نظری بر حرمخانه او افتد و او آن مدبر انجمن را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر
مقدس آنحضرت که گلشن سرای معنیست ازین خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند
بر بستر استراحت ممتد فرمودند و آن خود پرور رعونت سرشت را چیزی که بخاطر نمی‌یافت
حرمخانه شوم او بود چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله صورت
و معنیست آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دور باش سلطنت
صوری و معنوی در آن تنهائی محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محمل قدسی را که عقب مانده
بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب ادهمخان برسم میزبانی
کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شد و قدم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته
در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نموده مجموع آنچه از سرکار باز بهادر بدست
آورده بود از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف گذرانید
و آنحضرت بموجب مرحمت عام قبول نموده بعضی باو عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور
توقف نموده روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه
بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافه آگره برافراختند و در منزل اول سارنگپور
مخیم سرادقات اقبال شده بود و غباکور موسوم بود ادهمخان اندیشه ناصواب بخود راه
داده [illegible] ازل و ابد گشت و چون ظاهر شد که پیش آن قدردان خدمت و جوهرشناس

عقیدت عزیز بوده اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیده و تفصیل این اجمال
آنست که از آنجا که نادانی و کوره باطنی ادهمخان مقرر بود با جمعی از صد مکاران والده
خود که خدمت حرمسرای باز بهادر که تازه بنظر اقدس رسانیده بود و از سراپرده همایونی
گذرانیده چنین نقش بر آب زد که در چنین مهمی که هرکس بردارد کوچ کرده هیچ یکی
بی سر رشته این کار نخواهد برد و ازین خیال بیهوده چنین جال خیانتی بر ناصیه دولت
خود پسندیده و از داغ لعنت ابدی شرمنده جاودانی گشت چون این حرکت شنیع
بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته جانبازان تحصیل
گمشدگان رشته شد طرزدانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیزروان صدق
دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند هم آنکه مبادا فتنه انگیز مکار آن
دو عورت را بخدمت بندگان بخاند برده از روی کار او پرده برداشته خواهد شد و نفاق
پیشش از پرده بیرون خواهد افتاد دفع نمود که آن دو بیگناه را کشتند که سرهای بیگنه
آوازکنند و حدیث زمان که تفاوت شادروی جهان افروز خود هنوز بر نگشته بود از نظر
جریمه عظیم تغافل نموده کرده را ناکرده انگاشت تا ازم حوصله آن دریا آشام را که
بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد
و ازین وقت که نوید نزول موکب عالی با امرای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود
روی اخلاص بآستان سلاطین مطاف آورده و درین روز که عرصه بیرون سارنگپور معرکه
خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیاخان و حبیب علیخان و دیگر امرا و سرداران رسیده دولت
زمین بوس سربلندی یافتند حضرت شاهنشاهی همه را بتشریف مراحم و جلایل الطاف
اختصاص بخشیده پایه سعادت آنها را بلندی دادند ادهمخان و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه
بزمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی
و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نموده و گیتی خدیو کوچ کوچ طی کنان

و شکار افگنان رسم ایلغار بنهضت عالی فرمودند و چون پانچه رایات عالیات پرتو جلال
بر ساحت حوالی قلعه بر و انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ گردون از مهابت آن در
هراس تواند بود با پنج شش بچه از بیشهٔ خود بر آمده سر راه بر راه نوردان موکب والا
گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت رشد الهی در باره و درع حراست ربانی در بر داشتند
بیجا با نهایت شتافته بان سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهدهٔ آن حال
موی از تن نظارگیان برخاسته بود و عرق از مسام بینندگان روان شده و آنحضرت
بچابکپائی و بسکدستی بر سر او رفته بیک حملهٔ شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند
نظم کسی را که ایزد کند یاوری ٭ که یارد که با وی کند داوری ٭ اگر حمله بر شیر و
دد آورد ٭ بیک ناخنش پوست بر تن درد ٭ سبحان آن شدت صولت و درنده
با آن عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازوی بجائی که چون افتاد و غریو از خاطر
برخاست و آن اول سباع بود که آنحضرت بنفس نفیس بکشتن آن توجه فرمودند و بچه های
آن سبع را جمعی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند
و از جملهٔ سوانح اقبال پادشاهی که در آن راه بظهور پیوست آن بود که محمد اصغر میر منشی
را بخطاب اشرف خانی پایهٔ قدر افزودند القصه جهان آرای داد گر بعد از طی منازل و قطع
مسالک روز دوشنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان
نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافه آگره را بورود موکب سعادت
عشرت سرای مراد ساخت و ابواب کامبخشی بر روی روزگار گشادند و این یورش عالی
در یکماه و هفت روز بانجام پیوست شانزده روز در رفتن و چهار روز در مانکپور توقف فرمودن
و هفت روز در بازگشتن و نیکنامه در این یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج
عقل بظهور رسید هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند
شرح قصهٔ مبیع و سانحهٔ شنیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که

فرمان روایان داد گر هر قدر که قدرت بشری وفا کند همه از ریا و اغراض نفسانی خود منفصل گشته بمهمات
شده بدیگری نگذارند چه خرد و چه بزرگ از نایب و وکیل در مهمات خلائق جائی بی
فرماید که باین کار خود تواند رسید و بشری از بزرگان عالم فهم نظر بمحض تجویز نایب فرود
خود بعیش و دست گشته کار و بار جهانبانی را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از
وفور دانائی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصلهٔ بشری گنجد بسیار آراسته
باشند خرسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس متوجه
و چون یکی از عمدهٔ مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلایق است و حال آنکه از
جمع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثری با اراذل و اوادانی
بشری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که از ارکان
زمانه کمتر بهم رسند درین خبر آوران دو همت که چشم داشته آید آنحضرت درین کار
بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه میفرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که
ذات اقدس فرمانروایان جهان آرای در هزار حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند
خدیو زمان تکیه بر حفظ الهی کرده و همت از بخود گزینان خدا پرست فرو گسسته بلباس
اوقات بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی که کسی نداند بر آمده سیر میفرمایند و در جاهای
احوال آگاهی یافته در انتظام مهام عالمیان اهتمام دارند و توجه خداشناسان صحرا نورد
گزشتان حمایت الهیست از خطرهای این راه چون ساز مواقع خوف محفوظ و مصون می
باشند نظم حمایت را که حق دامان ولیش ٭ رصد بند سکندر توشن پیش ٭
و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر با غبار آلود اعراض کوشش مینمارد که در قصبهٔ بهرایچ
مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده در تمامت
هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف جمعهای گوناگون ساخته یابند و در روان
بان موطن میبرند و همچنان خلقی کثیر از دار الخلافه آگره در آنجا و بر آمده نزد آن شهر جائی

چند شب احیا می‌کنند و ازدحام عظیم می‌شود و مردم صالح و طالح فراهم می‌آیند مجملا این فقره شیخ
ابوالفضل روزی از زبان حضرت شاهنشاهی شنیده است که در نواحی دار الخلافه آگره این هنگامه
گرم بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که چون من بمعنی مطلع شدم پیش آمده
نکث و ثانی چشم خود را گردانیده کج نما گشتم و تغییر روی بوضعی کردم و بطوری که اهل آن تعهد
تماشایی بوده نظارگی فنون نقادی بودم چون مردم تنگ بمن نگاه کردند بجهت آن تغیر
مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که انجمن چشم و روی پادشاه را مینیست و من بآهستگی از آن
معرکه برآمده بمحل مقدس آمدم و این طرز در ضمن نقل این حکایت عجیب نقل بابجل فرموده نعمت
افزای شدند و الحق کاری شگرف نهایت بدیع بوده و از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام
در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه بشغالی غزالی را قصد کرده نزدیک بود که قوی
ضعیف آسیب رساند ناگاه آهو به رهنمونی کارآگاهی یافته در شبکه انعطاف درآمده همت
گماشته بجانب او دویده بکرات حملهای شیرانه بر آورد و شغال را از زور تیره شده خود را
در گودالی انداخته ابراحصار نجات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بر آن تافته بود عز نوال از
بارگاه حاضران حضور برآمده و درین ولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول
اجلال فرموده اگرچه باقسام شکار خصوصا شکار چیته که از بدائع آنحضرت است میل فرموده اما
پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برآوردن مطلب صاحب
مستعدان خلائق و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار برگی گرفتن و افزودن
و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشتی و دقیقه از دقائق کلیات معامله فرو نگذاشتی
تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت شکار آن دیار منعطف گشته
توجه بانجذب و صلاح دولت نمود یورش کوکب شاهنشاهی بجانب ممالک ترهه زمین بوس
نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه بردیده وران دوربین که بعض زمانه در غنچه
و شناسای روزگار رشگون شده تماشای این رزم و نکش مینماید پوشیده نیست که

کاهلی و نفرت بر مجالس و فراهم آمدن معدودان و جمع شدن اسباب بی درونی که
باصاله معنوی اتصاف دارد و یکجهتی و خیراندیشی موصوف بوده پیوسته در زمان مجهز
احوال خود مطالعه مینماید باعث فرزانی نیازمندی میشود و سرمایه فرمان آگاهی گشته در
لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متممات شکر دانسته در وام هم
یکجهتی می‌افزاید هم باحوال قسمت عمر شکر دوم با خلاق متواضع می‌شود و هم با صاحب در بندگی
و اخلاص می‌افزاید و هم با دیگر از روی قدردانی حسن سلوک پیشتر مینماید اما شخصی که از آدمیت
جز صورت بهره ندارد و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست خلاف این نتیجه میدهد و بادیگر
اعتبار روبرآمد کار و مایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش خود را ناشستی بخشش خود
فراموش میکند دوم با ولی‌نعمت و صاحب خود که خدای مجازیست رطریق تکبر و ترفع
پیش گرفته اندیشه‌های تباه بخاطر میگذراند سوم با همراهان و همنشینان خود راه تعظیم
پیش گرفته مستانه میخرامد و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک میکند آن
بیدولت زعم باطل خود را زیب میدهد و نمیداند که برای دبار و هلاک خود معرکه می‌آرایم
و مصداق این معنی مجدد احوال علیقلی خانست که بخطاب خان زمانی اشتهار دارد چه تجارت
صوری که هزار پیچ خود در آن سر شکیب غالبند آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده کوتاه افزای
سد استیلای خود را که پرتوی از اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب
مزید غفلت ساخت خاصه با بقا ایمانی از بدمستیهای وی در خلال این ایام عبدالله را
که جمعی کثیر از اوباش افغان بر او گرد آمده بوده اند جنگ کرده شکست داد غرور آن بیم
کو مر افزود و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکباری برداشته آمد عقل کامل و الای
شاهنشاهی مقتضی آن شد که برسم شکار بدانجا رسند و توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که
اگر بهره از سعادت در آن بدسرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده زمین بوس
عالی بعادت نماید رقم عفو بر جرائم او کشیده مراجعت فرمائیم که نهایت که ما گاشته‌ایم

وگزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن است و گناه بخشیدن که آن نخیزاده محبوبیت
از مستی و هشیاری سرشته و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احراز دولت ملازمت ننماید
پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید حاکمان آن مرز و بوم
را از دست ستمکاری چند خلاص کرده شود بنابرین اندیشه نظام بخش روز شهریور چهارم مرداد
ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم مرداد ماه الهی ذیقعده نهصد و شصت و هشت قمری بتدرج
جنود تاییدات الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافه آگره بمعین الدین
احمد خان فرنخودی قرار یافت و معظم خان حاجی خان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان
عتبه اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت بر میان همت بسته بودند و آنحضرت
بظاهر شکار و بباطن تا گرد کار را افاضه انوار معدلت فرموده بآیین شایسته منزل بمنزل نشاط
افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان
بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال فرومایگان
انداخته کلبه این طایفه را بفر قدوم عالی عزت دائمی و فراید کرامت فرموده اند اگر آن
حضرت مرا این سرافرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد آن جهان
مردمی ملتمس او را پذیرفته بقبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشن ساخته بهره تمکین
بخشیدند و آداب عبودیت بتقدیم آورده تمام آرزو از آنحضرت در منازل او که بر کنار دریای
چون واقع شده بود جشن آرای بزمی و خوشدلی گذرانیدند و از آنجا عنان توجه بصوب شهر کره
که بر کنار آب گنگ است منعطف ساختند و چون ساحت بیرون آن اقلیم سرادقات عزت
گشت شکار آن نواحی توجه فرمودند و روزی چند در آن گلزمین رحل اقامت انداختند اتفاقا
خان زمان و برادرش بهادر خان چون هنوز زمان پرده در عالم ایشان نرسیده بود از خواب
غفلت بیدار شده متوجه استلام عتبه عرش ارتفاع شدند و در آن منزل بدولت آستانبوسی
سربلند گشته نفایس الجنود را بطریق پیشکش بنظر اقدس در آورده و فیلان مست نامور مسلح

بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر خصم خود غالب آمد و درین حال که جبل المتین
تمالک را از دست داده رو بگریز نهاد هوائی پیش پیش را در نظر داشته در نشیب و فراز
را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته بادپا میرفت و آن کوه وقار بر همان ثابت نشینی تماشا کر
فنون مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون
افتاده و بر سر آن دریای عظیم جسری از کشتی سرانجام یافته بود و زنجیر که از سر کشتی بر سر آن جسر
گذشت و فیل هوائی که آن شیر بیشه اقبال بر او سوار بود از پی او بر آن جسر بر آمده و دیده و
جسر از گرانسنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا میشد و از دو جانب
جسر ملازمان عتبه اقبال خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن
جسر را گذشته آن روی آب رسیدند درین هنگام که این امر غریب ظاهر چنان تماشا
کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را که تابش بخوی و باد دمک بود نگاه داشته
و فیل و زنجیر که جان خود را سبکسار بدر برد و عالمی را جان نو در تن در آمده خاطرهای پریشان
بتازگی جمع شد و دلهای بر هم زده اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند
که فرمانروایان زمین و زمان از امکر نشاء درست و این کار از نتایج آن تواند گرد در
ازینحال و در انکار بر آمده دریافته که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرت است که نمونه از عجوبه
نهانیهای کارخانه باطن بظهور آورده بهر اجه روان تیره نادانی را بشاهراه دانائی
فوائد نابینا یا از اختم می بخشد و دیده ور از جواهر در چشم میکشند بارها در خلوت انس که
این راقم سعادت باریافته بدولت خطاب مستعد داشت از زبان مقدس شنیده است
که این که دیده و دانسته که بر فیلان مست خونخوار سوار میشوم با آنکه پیش از آن سیاهی
فیلبان خود را بپایان آورده باعث خرابی بساط بنای فانی شده اند و جهت همت و قصد
همت آنست که اگر در کار رضامندی ایزدی نادانسته قدمی نهاده باشم باید آن کشتی نفسی در کار
مرضی او نباشد بر آورده آن فیل کار را تمام سازد که در برضای الهی بار هستی متوانم برداشت

سبحان الله این چه دیدیست و چه محاسبه که با خود میزد و باری در جمیع اوقات چه هنگام
صواب و چه در زمان شاغل گزارات چه در وقت رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان
سررشتهٔ معنوی بوده با ظاهر با خلق و باطن با خالق در یک زمان ناظر اسباب صورت و معنی
گشته پیشوائی این دو گروه و الا میفرمایند و عشرت گزین این دو نشأه گوارا شده اورنگ
آرای عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح رسیدن ادهمخان است بزمین بوس درگاه معلی
درین هنگام که دار الخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود در آینه رای
جهان آرای چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان شروانی باستقلال تفویض
و ادهمخان بخدمت حضور استدعا یابد منشور عاطفت بدین مضمون شرف نفاذ یافت
ادهمخان امتثال امر پادشاهی که ترجمان حکم الهیست نموده ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده روی
عزیمت باستانبوس آورده در اندک زمانی برسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه نمود
و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انگه که از مفارقت فرزند گرامی خود
تفرقه مند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده بکامیابی
امید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافتند و کامروائی امن و
امان گزیدند و هم ادهمخان را از اسباب بیخردی باز داشته اولا از چندین وبال نگاهبانی
فرمودند تا با عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و درینولا خدیو عالم مقتضای
شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی و باطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی
و اساسهای عالی در کار نهادی و آئینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود
عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان [illegible] درین سن بروی طبیعت کرده فرصت
محاسبه احوال النفس نیافته اند آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خدا
شناسی گردانیده لحظه از آن ذاهل نبودی و کامروائی و سیر آرائی و دوست نوازی
و دشمن گدازی که مرکی در بزرگان گذشته سامعه نوشش نمالی بل جرعه پرستی بوده در ذات

مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و افزونی هشیاری
فراوانی حاضر دلی میشود در جهت مصالح آگهی و حکم پادشاهی یزد بچون لبا از فنون جمال
جهان آرائی آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خود پوشیده میدارد و حالانکه ما
در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع
کمالات صوری و معنوی بود زاویه انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدو لعنه
کرده داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرتست خود دیده دانستم
و بحقیقتی که حسن جهان افروز معنوی آن خدیو زمان برو پوشیده بود و آنچه از خودش
بایستی جست و بکار اهل عالم برده هدایت سرگشته گردان بادیه ضلالت خود از دیگران
و بجستجو و طلب الهی که صحبت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر مقدس گشته باطن
را بقرار درستی و استوار که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب درو طلب حاجت تنها
راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را از گرد آلودگان صحرای بی مقرنی که
ازین بزرگان معنوی درین لباس نمائی اند جستی و با مرزنده پوشی ارجوگی و شناسی و [illegible]
و سایر مفردان خاکنشین و مجرد گزینان بی تعین صحبت داشتی و از جبین اطوار و
کلمات و متفرس معامله حال او دریافتی بما نظور از اصحاب عمائم و ارباب تقدم که پای نزدان
سلسله علم و جاه و دکانچه آرایان مدارس و خانقاها چند طلبکار حق بودی و با آنکه بکثر
قلبی مرودان این طبقات و الشی آنرا بحوصله فراخ خود پیشی و تفتیش ایشانرا کنجکاو کرد
آروی این منتسبان حق را برزدی و با وجود این امور مرکز وهنی و فتوری در طلب این
شهریار جهان رفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جستجوی طیبان نفوس که راه خدایان حق
یافت مقصود نه بیقرار تر شدی بیت ساقیا دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ۲ اگر شرح این باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت
تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارش باید بس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح

احوال آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد شکار از دار الخلافه آگره عزیمت فتحپور
رویه داشت نزدیک بیده انگر که دهی است در میان راه آگره و فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد
جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین قدس سره
العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلائل کمالات و خوارق عادات ایشان
مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب
بمسافران ملک القدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه
در باطن اقدس جوش زد و جاذبه توجه گریبان گیر شد خواجه از سیستان است و از سنجری
نویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و
بزراعت و قناعت مشغول بود در گذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر او افتاد
از میامن نظر او درد طلب در انگیزمیت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و
بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرموده و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما
در آنجا یافت و در هارون که از توابع نیشابور است ادراک صحبت شیخ عثمان هارونی نموده
و دست ارادت باو داد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و سفرها
و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت و
بر بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است و بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و هشت واسطه
بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان حضرت
پیر خود بهند آمده و در اجمیر که راه پتهو فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل
گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده و بالنفس اشیا را مجاهدات عظیم
داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقولست اما کدام خارق عادت
روشنتر از مخالفت خواهش النفس بوالفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی
اندجانی در بغداد در ماه رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد ابوالبیث سمرقندی بحضور

شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدی کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین
استسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج که در پتن آسوده اند مرید خواجه قطب الدین مذکور
و شیخ نظام اولیا که پیر میر خسروست دست ارادت بشیخ فرید داده اند سخن کوتاه
که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس اسرارهم
و بالجمله چون باطن قدسی شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلبکار مدارج حقیقت
اساسانست در عین شکارگاه عزیمت صحبت معنوی مصمم شد و هر چند معتمدان رکاب
اقبال دربار رفتن و بعد راه و ناایمنی حدود بعید و فراوانی ارباب تمرد مذکور می ساختند
چون شوق ناگزیر بود گوش قبول بران نمی انداخته بسیر توجه عالی مرعی داشتند روز
شهریور چهاردهم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه جمادی الاولی با معدودی از مقربان
بساط حضور که در شکارگاه همعنان بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سراپرده دولت
عقب از راه میوات ماهم انگه سرکرده باجمیر آورد و بموجب فرمان جمیع ماهم انگه بطرز
مامور بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد چغتی خان که در بساط
قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که در الوس کچواهه که گروهی عظیم از راجپوتیه
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت و
پیوسته در آداب دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته تقدیم رسانیده است
و در وبالی دراک آستانبوس نموده خود را از بستگان فتراک علوی اعتصام میدانند امید
که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا هم زده شده از خاک برداشته ارشاد آید روز بر
نجات بخشیده خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادتست پسندیده آید و مجملی از قصه
ستمزدگی او آنکه چون میوات و الکه و جاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا
قصبه امیر را که در ولایت باروار که جای بودن بزرگان راجه بارمل رشرارت و نفاق
و طلب ریاست خود میرزا را دیده مقدمات شورانگیز در میان آورد و میرزا بر سر ایشان

لشکر کشیده و چون وقت مقتضی بود و جمعیت خدانی نداشت صلح گونه کرده مبلغی بر سر آن
مقرر ساخته پسر راجه بارمل جگناث و رای سنگ پسر اسکرن و کنگار پسر جگمال برادر راده مال را
راجه را گرو گرفته که بزبان هند اول گویند از آنجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و درین سال
عزم مصمم گشت که لشکرها فراهم آورده استیصال انجماعه نماید چون حکایت دولتخواهی
این گروه قدیم الاخلاص موقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی حضرت
آوردن راجه داده و چون موکب اقبال بدو سه نزول اجلال فرمودند که مارا بجز
عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان امر دیگر منظور نیست باعث ویرانی این
[illegible] چه تواند بود همانا که این صحرانشینان وادی توحش آزاری از میرزا شرف الدین
حسین کشیده بودند بران قیاس نموده هراسان شده اند آخر نهای روز جمل پسر روپسی
برادر راجه بارمل که کلانتر این سرزمین است آمده بوسیلهٔ مقربان بارگاه اعلی
دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت
ملازمت در می یابد حضرت فرمودند که آمدن آن محجوب نیست باید که روپسی بقدم
گرامی مارا عطیهٔ عظمی الهی دانسته خود از استلام عتبهٔ عالیه نماید ناچار روپسی خود
آمده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای چشم سعادت گردانید و نوازش پادشاهی
یافت و روز دیگر چون قصبه سانگانیر مضرب خیام جلال شد جگن خان راجه بارمل
را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بمصحوبت داماد پسر بزرگ راجه که بر سر عیال
گذاشته بود آورده به بساط بوس عالی سرافراز گردانید و آنحضرت مراتب جوهر
عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهرسنج شاهی
فرمود بلطایف الطاف صید خاطر او کرده بپایه قدر او فزودند و راجه از درجات
خرد و سربلندی بخت جاودان اندیشید که خود را از زمین داران برآورده از مخصوصان
این درگاه سازد برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که

فروغ عفت و دانش از ناصیهٔ او میدرخشید بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل
پرستاران سرادق اجلال سازد و از آنجا که غربت نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است
ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با جگن خان رخصت
فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان اوست
نموده زود بجا[ی] ملازمت آورد و از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روز افزون
شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور متوحشان آن دیار شد بر افتادن
چته بانست و شرح آن برسم اجمال آنست که چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را که
یکی از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساختی و اکثر نشاط شکار
فرمودی یکی از چته بانان از نادانی مغرور شده پای افزار بزور کشیده گرفته بود
و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت
حال ظهور یافت آن دادگر بیدادگداز از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که
او را گرفته آوردند و حکم پای بریدن او نفاذ یافت و همین باعث عبرت جهانیان
گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت سرمایهٔ هوش بدست افتاده همین معنی در آن
دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید و امن و آسایش
و آرامش در آن مملکت پدید آمد و چون قصبه سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین
حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی
جگناث راجه سنگ و کنگار که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلبیدند که یکبارگی خاطر
راجه بارمل از دغدغه برآید میرزا قبول این معنی نمود اما وقت را بهانه میکرد
و حضرت آن را راست نداشته مترصد آمدن آنها بودند و هم درین منزل [illegible]
آمده باردو ملحق شده و از آنجا موکب عالی بسرعت برچه تمامتر متوجه اجمیر گشت
و ساعت مسعود در آن شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود و زیارت روضهٔ منوره

حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر کامیاب دولت گشتند و ماحصل آنکه محمل اقدس را
بآیین لائق از راه سواد اجمیر آورده بجشن خدمات کرامت توفیق یافت و رای
جهان آرا تقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود و شرف الدین حسین میرزا
که خدمت تسخیر میرته باو مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور تا دامانه استدعا نمود که حضرت
شکار آنحدود نهضت فرمایند و چون ناسزگی این اندیشه خاطرنشان او شد درین خیال افتاد
که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل برجوع بمستقر خلافت
داشت جمعی را مقرر کردند که در آنحدود جاگیردار شدند مثل رسون محمد خان و شاه بداغ خان و
عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین خان و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافه
آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گردگرفتهای مذکور
را خاطرساز و چون رایات اقبال بقصبه سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جکبات و راجک
ونگکار را بملازمت اقدس آورد و راجه بارمل بصدق عقیدتی که داشت سرانجام اسباب
ازدواج بخوبترین وجهی سامان نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را که محفوف سرادقات
محفهٔ عفاف درین منزل گرامی بدولتسرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآیین بزرگان
رسانیدند و بجهت اتمام مراسم جشن دلکش یک روز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق
افتاد و همانجا میرزا شرف الدین را شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و
اقبال بر بادپای سبکخرام گرانقدر سوار شده ایلغار فرمودند چون عبور موکب عالی
نزدیک بسواد رنتبور افتاد راجه بارمل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس
سربلند شد و مانسنگه پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بارمل درین مرتبه پرتو نظر تربیت
از سرفرازی یافته بشرف خدمت دائمی ممتاز شد راجه بارمل آرزوی آن داشت که
حضرت شاهنشاهی منزل او را بقدوم اقدس سرفرازی بخشد تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان
او سرانجام یابد و چون آنحضرت بدار الخلافه مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر

اقدس

اقدس بود اقامت این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایات
ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مانسنگه و جمعی کثیر از اعزه اقربای او را
قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بتائید اقبال
آن راه دور و دراز را کمتر از سه روز قطع فرموده در روز اسفندارمذ پنجم
اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه ششم جمادی الاخری بدار الخلافه نزول اجلال فرموده و فضای
ساحت شهر بقدوم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو آن جشن
اقبال فروغ انجم یافت و در اردوی معلی آیین شایسته منزل بمنزل قطع نموده ادبی
رسیده و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گزاری الهی
بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته دقائق ملک آرائی بظهور
آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید و از آنجا که اقبال روز افزون رونق افزای
سلطنت عظمی است هر روز که نو می شود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع بدید
آید چون نیت فرمان فرمای زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار سعادت
پذیرش میشود و هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد
میگردند

درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز
بزم شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت
بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت
و نه اتفاق افتاد و نوبت نامه در اهتزاز آمد و در فیض بر عالم تازگی باز شد موکب جرد گل
از گرد راه رسیده برنگستان چمن جلوه نمود و مرغان باغ و راغ نوای باربدی و نشید
نغمه های بلند ساختند ابر بهاری نو رسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه
داد و نظم بشکر عدل بهارش اله ٭ دل گل داد بر زبان گیاه

وز پی نقشهای جان آویز ؛ اختران نقشبند و رنگ آمیز ؛ شاخ مانند عقده پر لولو
غنچه مانند نافهٔ آهو ؛ وازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را
چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان دانش و آگاهی
انتظام یافت و سال چهارم که سال ششم الهی است آغاز شد و دست قدرت از چهرهٔ
اقبال پرده برانداز گشت امید راست بنیان کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال
ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای صورت و معنی گرداند و
سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از تنازع و تخالف میان
متفرق در کار مصون ماند و بعدل و داد این یگانهٔ آفاق و شایسته خلافت کل امارت
اضارت یابد و حقیقت انتظام اسباب سلسلهٔ کونی و الهی بظهور آمد و عبادت کبری
گزارت ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیده بنت بتقدیم رسد هم ملک بیالد و هم معرفت
افزاید یکجهتی روی دهد اخلاص رواج گیرد گرد آلودگان صحرای بی‌تمیزی که در اکناف عالم
در نقاب اختفا راند بظهور عرصهٔ تمیز بیرون خرامند استعداد دارد و بازار کرم شود مستعدان
متاع بخش نقد مقصود بدست آرند و از جلایل عواطف شاهنشاهی که درین سال
سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داده و منع شدن بود عساکر اقبال را که در وسعت آباد هندوستان
در آمده بودند و از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند
را اسیر میکردند و میفروختند و تصرفات اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال
ایزدشناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک‌اندیشی حکم فرمودند که در تمام
ممالک محروسه هیچیک از مبارزان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هر چند
جمعی از وحشی مزاجان بعاملهٔ ناهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ
پیش می‌آیند و بمقتضای اقبال روزافزون شکست می‌یابند اهل و عیال این گروه از
صدمات افواج گیتی‌کشای محفوظ باشند و هیچکدام از سپاهی از خرد و بزرگ نکنند

و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانهٔ خویشان و اقربای خود روند و از اجله بواعث برین معدلت
آنکه خرد ژرف و همت‌آرای فرماندهی درین معامله امعان نظر فرموده نگاه ژرف انداخت که
هرچند کشتن و بستن و زدن ستمگران تیره‌بختند و تادیب گردنکشان نافرمان شنوا از
لوازم داروگیر ملک تعقیب و حکامی انصاف گزین و صاحبان ناموس در اتفاق
دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن ستمگران اندیشیدن بیرون شدن
از قانون معدلتست اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق
مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از
اسباب بیکار رستند و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرص مندان
کوردل بمحض تخیل واهی بمجرد افترا بداندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم
ایل نموده دست تاراج میگشایند و در هنگام بازپرس بانزار سخن ساخته در مقام
اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکم علی الاطلاق بر ترک عمل نفاذ یابد دیگر اهل طغیان
سرکشی یا بهانهٔ ستم بدذاتان نمیشود و چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت و عین
معدلت بود بمیامن و برکات آن جمیع وحشیان متمردان اقصای هند و هندوستان حلقهٔ
ارادت در گوش انقیاد کشیده از جملهٔ اسباب نظام عالم گشتند هم کار دین منتظم
شد که خلاصهٔ معدلت آدمیت و هم مهم دنیا انتظام یافت که دعدهٔ آن منقاد شدن
جهانیانست و از شرایف سوانح فتح قلعهٔ میرتهاست بنیروی عساکر اقبال لله الحمد و المنة
که اورنگ‌نشین خلافت را ایزد جهان‌آرا نیتی کرامت فرموده است که حسن آن
در کالبد خیال و در مقیاس قیاس نیاید و دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت
از اخلاص درستست تقویت بخشد هر کاری که پیشنهاد همت عقیدت گزین خود
سازد بخوبترین وجهی انجام یابد و کاری که فرماندهان روزگار را بدشواری دست
دهد او را بآسانی میسر گردد نمی‌بینی که منسوبان ظاهری که از دولتسرای اخلاص بهره ندارند

چون بکاری قدم بردارند اثر توانائی محافظت نسبت صوری آن برگزیده خود خود
ایشان را کامروا میگردانند و مصداق این حال فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست
قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست صورت واقعه دلکشا آنکه سابقا
رقمزده خامه وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از
بلده قدسیه اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تسخیر آن ولایت فرستادند
و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند در آن هنگام قلعه میرته در تصرف مالدیو
بود که از رایان و راجهای عمده و رئیس هندوستان مرتبه اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت
و او این قلعه را بجگمال نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده دیو داس نام راجپوتی
را که در جرات و همت بیش دست آن طبقه بود با پانصد راجپوت جیده بکومک جگمال
گذاشته بود که پاس آن خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکه اجمیر مراجعت
نموده بر ساحت دار الخلافه آگره سایه نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که
مجددا دولت شرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته و پشت همت او باقبال
ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن همت لشکر کشیده و تسخیر آن ولایت پیشنهاد
همت خود ساخت افواج قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان گرد راه رجس و
باد پایان در آب و آتش عرق سلاح تردد پوشیده و علم تهور برافراخته بیجا با پای
قلعه در حصار رسیده مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کار طلب
چهار سوار بیکبار تجنیش همت پای جرات پیش نهاده تیر چند بر دروازه قلعه زدند
ناگاه راجپوتان از صد تیر پیدا شده بر دیوار حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود
ساخته سراسیمه وار از خشت و سنگ و تفنگ انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند
از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند
میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده بشهر میرته مقام کردند و جا بجا

منازل

[illegible]

منازل گرفتند و بتدبیر و تامل در مقام استعداد شدند و از روی حزم و احتیاط حصار را
محاصره کردند و مورچلها با هم شایسته تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند
قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده مردانه هنگامه پیکار گرم داشتند و گاه گاه در
کمین فرصت پای جلادت از دروازه بیرون می نهادند و قصد رسم دستبردی
نموده باز خود را اندرون می انداختند تا آنکه نقبی تا برج رفته بود و از داروی تفنگ
پرساخته آتش دادند برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد و رخنه عظیم در حصار افتاد
بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند راجپوتان ستیزه جوی
دست از جان شسته گرم قتال گشتند و مصادمه عظیم و مقابله قوی اتفاق افتاد تمام
از روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان
غازی جرعه شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابه
چشیده مست جام فنا گشتند و چون پرده شب در میان آمد هر کس بموضع خود
بازگشت مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که نیروی دولت
گشاده باشند بحیله مدبران نتوان سد کرد اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و بر ایشان
زندان گشت هر چند جمعی بامان آمده از روی عجز زینهار میخواستند و راه بیرون شد
میجستند میرزا شرف الدین حسین راضی نمی شد و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید
امرا قرار دادند که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بیرون روند چون قبول عجز از ز
نهاریان آداب ملک گیریست بموجب قرار داد بهادران افواج قاهره
از پیش راه برخاسته روز دیگر جگمال نیمجانی گرفته برون رفت دیو داس از سینه
ویژه رائی دل بمردن نهاده از روی عناد جمیع اسباب خود را سوخته و چون مار
در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چار صد با پانصد سوار
از پیش عساکر قاهره گذشته جمعی از راجپوتان مسل و لوکرن در سپاه منصور بودند

که اهل قلعه نزاع داشتند میرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده آب
خود را سوخته اند قرار داد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون همان امان
ثابت نمانده این طور بد درونان تیره جان از سلامت گذاشتن در حین وقتی که
مغلوب شده باشند از روی دور اندیشی دوربست میرزا شرف الدین حسین صفها
راست کرده در قول خود ایستاد و جوانغار شاه بداغ خان و عبدالمطلب پسرش و
محمد حسین شیخ مقرر شد و برانغار محمل و لوکرن و سوجه و دیگر راجوتان معین ساخته از عقب
دیوداس در آمدند و لوداس چون به نهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان
گردانیده خود را بر قول زده جنگی بهم در پیوست رستم نشانی برروی کار آورد و عکه آن
کینه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کارزار از اسپ خطا
شده بر زمین افتاد و گروه انبوه بر سر او دویده او را پاره پاره ساختند و عساکر
منصوره بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعد از دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس
جوکیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند
تدلی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شد و قلعه میرته با تمامی ولایت به تصرف
اولیای دولت ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد نظم
چشم فلک ندید و نشنید بعمر خویش ۞ این فتحها که شاه جهان را میسرست ۞ هر فتح
کاسمان نهدش منتهای کار ۞ چون بنگری مقدمه فتح دیگرست حکمت را که
حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود دادار دادگر برای سرکرداری بمقتضای حکمت بالغه خود
فرموده اند
بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان آرا گشت دانا دل دوربین بسرا معنی
حذری وارسیده در آفرینش دانائی می باشد نادان تیره خاطر در شورستان صحرای
ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد چنانچه حال روز
جهان افروزست که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینائی گشته اولا بانواع نعم ایزدی
شناسائی

شناسائی می بخشد و ثانیا بمراسم شکرگزاری شیفته گردیده پوینده و جوینده تر
میگرداند و بوم نهاد ان شوم را که بیمار دیده باعث مزید نابینائی گشته که نام
خود را دانی و نابینائی گشته میسازد و شب که بعضی ورزست معین دیده وری بسبب
نظربان کوتاه همت بوم صفت در پرده کم بینی میگردد و کوتهی سخن سکنه قربات قصبه
سکنه که از دار الخلافه آگره قریب سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل ندارند
علی الخصوص منت موضع آن پرگنه که مشهور با فهکینه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی
و بی باکی و بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلعه و هم محال و مساکن
قلب دار زند و بتهور گونه که نادان آرام را کمی شمارند و زیست میکنند همواره حکام و
عمال اکبر آباد را از بیدادی در فریاد داشتند تا آنکه درینولا رایات جهانگشای
شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت آن قصبه شد و در ان هنگام آن پرگنه در جاگیر
خواجه ابراهیم بدخشی مقرر بود نائب نام برخی بوسیله قراولان بار یافته شرح تمرد آن
بعرض مقدس رسانید که نگهبان پسر مرا کشته اسباب و اموال بغارت برده اند بادشاه
صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده اند استماع
نام مظلوم قهرمان جلال در جوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح تادیب
این فرقه متمرد متوجه میشویم سحرگاه به همین مردم معدود شکار توجه فرمودند و جمعی را
پیشتر روانه ساختند وقت دمیدن صبح اقبال موکب همایون بحوالی آن قریه رسید
جمعی کثیر متوجه بودند آمده بعرض مقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب
شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت معدلت برافروخته تر شده حکم قضا
نفاذ پیوست که جانسپاران تعاقب نموده هر تکاپوئی که متمردان پناه برند دست
باز نداشته از پی شتابان باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم و آنحضرت نیز
پی آنها گرفته رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه قراناق میر شکار رسید

که من از پی ایشان رسیدم کی بکار من ایستاده و تیغ آبدار برخاک نشست و دیگران را
نفیر کرد که دولت پادشاهی مقید ساخته آورده ام چون واقع نبود که بیشتر روم برگشته
بملازمت آمدم حضرت ازانجا که مرحمت سعادت راندند یک پهر پاس روز گذشته بحوالی
موضعی دیگر که پرونگرام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده
پناه باین موضع آورده اند آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی از مردم آمده
ملازمت نموده آمدن آن متمردان از انکار کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود
بارکس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی نماید چون پیمانه عمر
این بدمستان جام خودسری پر شده بود در مکافات اعمال چندین ساله در رسیده
موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب
عالی در شکار زیاده از هزار کس نمیباشد و امشب که بحکم بر تعاقب گریختها شرف صدور یافته
بود بهادران جانسپار بر هر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب
دولت سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان
از چهار هزار کس بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد
جانستانی و جانفشانی داده کامیاب صورت و معنی کردند معرکه زد و خورد گرم شد
لیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور
داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه نظر اقدس برآمد که ناگاه از شدت هوا و آتش
که در مواضع و اطراف افتاده بود جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرخشان کوه
طلبکار گوشه عافیتند قهرمان پادشاهی بجوش آمد جایی که آن گروه را شدت بستی
بود بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود در آن وقت که بدولت و اقبال
بر فیل دلسکار سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار بود
در آمد فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه را راندند از زبان مقدس حضرت شاهنشاهی

سامعه

سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت مینمودند چون فیل بر شکنای ده راننده نظر در آمد
که چه زردی بالای بام برآمده چون در سخنان هم همانطور جبه داشت بخاطر اقدس چنان
گذشت که همراه او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک آن بام رسانیدم درین اثنا از اطراف
تیر و چوب و سنگ می بارید حمایت ایزدی که جوشن معارک شاهنشاهی است و همواره نگهبانی
میفرماید بیشتر توجه فرمود چون نزدیک رسید ظاهر شد که آن جبه پوش مقبل خان بود که بالا رفته
یکی از گردنکشان کشتی بگرفت و میخواست که او را از بام بر زمین اندازد و جمعی از بی عقلان
نیز داد و دیده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند و درین اثنا حضرت شاهنشاهی بمجرد
در آمدن فیل فرمودند و مردم هم آواز دادند که بالا در شوید صدر علی قوربیگی بنعمتخان
برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام بر آمد و این بیدولتان فرار نمودند و بیشتر
کار غنیم تمام کرد درین وقت فیل پادشاهی بجایه تنگ فرود رفت خانخه جهار خان فوجدار که بعقب
حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آنحضرت بزور بازوی یدالهی فیل را
از آن مغاک برآورده سعی داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند در
درین زمان هیچکس از ملازمان در رکاب نبودند غیر از راجه بهگونت داس و راجه بکهند
در هنگام استیلای لشکری راجه بهگونت داس اسب خود را بملازمت آورده و قضا را
در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند مند ولی شمشیر کشیده انداخت صدمه
بر حلقه آهنی که دندان فیل را بجهة بود و استحکام می پوشانند رسید و از اصطکاک شمشیر
بر آتش شراره جست و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را در هم کشیدند و پایمال ساخت
درین اثنا از بالای بامی پسر یازده ساله خود را بر فیل پادشاهی انداخت جهار خان میکوشید
میخواست که از هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند و چون نزدیک حویلی
رسیدند دیدند که فوجداران خاصه در آنجا بوده در رسیده از بسیاری کار متمردان ساخته
انداز آنجا نهضت فرموده بقصد دیواری فیل راندند و چون سر اندازی میکردند بر

سپر خاصهٔ شاهنشاهی رسیده مغفر بوده‌اند که پنج تیر از سپر گذشت و دو تیر در سپر بند شد و مکث نشست
وحراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و عادلخان فوجدار حضرت را نشناخته
از دور تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که مجری را پیش حضرت میکنیم حضرت روی خود
از نقاب برآورده او را نمودند و آن بعادتمند را شکرگزار از آب بندگی ساخته مقارن اتصال
تاتارخان فریاد برکشید که پادشاهم درین سرداران کجا میروند جهارخان باو اعراض کرد
به وقت فریاد کردن و نام بردن آخر حضرت شاهنشاهی هیجان فیل سوار دیوار را انداخته
درون حویلی درآمدند سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند و جمعی نیز از آن سرکشان
بی باک بقتل رسیدند و بسیاری در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه
را شکافته آتش در زدند و دود از دمار آن تیره بختان برآوردند و نزدیک هزار کس بفروغ
شعلهٔ آتش قهر الهی بعدمخانه شتافت و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادت گری
فراغ دست داده و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیدهٔ عبرت نما گشت ○

تعیین فرمودن عبدالله اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیده‌های خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته
هم اسباب دولت روز افزون او را رتبت دهد و هم مفیض رحمت عامه شده کافهٔ خلایق را
که نه عقل دور اندیش دارند و نه دیدهٔ دوربین براه راست آورد و در بعضی از تاریخها
ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد و از آنجا بتدبیر و لطف سرانجام و انتظام بخشد لاجرم
جهانیان آن را برسم و عادت و اتفاق محمول ساخته بدایع عقل دور اندیش اعتراف
نمایند و مصداق این معنی مجدداً عاق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم
ساختن مالوه است بار دیگر و شرح این سانحهٔ اقبال آنست که چون ایلچیان بموجب ایماءت
شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافه آگره آورده مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در
حدود او آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشان تهور داشت و شجاعت

برعقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی توجه بهت آنجا آورده باز بهادر پیر محمد خان را
کم خیال کرده در برابر آمده پیکار در گرفت و باندک زد و خوردی شکست یافت و غنایم فراوان
بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعه بیجاگده شد و از آنجا اعتماد خان
نامی از ملازمان باز بهادر بود و همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در غایت
رفعت و متانت علت محاصرهٔ آن بامتداد کشید جوانان کار طلب مثل حبیبی دیوانه
و یار علی بلوچ و الم کلکاش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق تهور نمود و زیدند
و خود را بدروازه رسانیده داد جلادت دادند روزی محمد میرک از تهم حسن
و چابکدستی و موجب تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری خسروشاه که از ملازمان پیر
محمد خان بود کمندی چند بکنگره قلعه انداخته و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح
صادق بر آمدند متحصنان قلعه را چون ایام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند
آغاز دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده او جنگ آوردند و صحبت نبرد
درمیان آمد و جوانان نبرد آزمای آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر
اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان بدکور
بانگ کس دیگر امان گویان می آید خود را بپیر محمد خان رساند تیری باو رسید بعدم
شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جانبازی
کرد و مردانه درو رفت و جمعی کثیر علف تیغ شدند و تقیة السیف امان یافته از آن ورطه
جانگداز بدر آمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت در آمد و پیر محمد خان
روزی چند بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی عزیمت
آورده و باندک جنگی آن را داخل ممالک محروسه ساخت و از آنجا معاودت نموده باز
بقلعه بیجاگده آمد و در آن قلعه خبر یافت که باز بهادر خان میران مبارکشاه پناه
برده است و میران لشکر خود را با او همراه ساخته به پیر محمد خان زد و اسباب لشکر خود را

در قلعه مضبوط ساخته با هزار جوان کار طلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهان باسیر و
برهان پور رفته کار شجاعت با تمام رساند از آب نربده گذشته جهل کرده بگشت رانده
در دو کروهی اسیر قلعچه بود در آنجا جهل کس سستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورده
قتل یا انفصام غنائم گردانید میران از قلعه اسیر جمعی را بجهت محافظت قلعچه فرستاده بود در
قومی که بیر محمد خان قلعچه را فتح کرده متوجه برهان پور بود در خاندیس که جای نشین حاکم آنجاست
با کار بسکر غنیم از دور سیاهی گرد بیر محمد خان جسر و شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا
ساخته بدفع آن مردم فرستاد و نام برد ها بانذک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخت
و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت نمودند صبح آنروز ببرهانپور درآمده در آن شهر عظیم
نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر کس افتاد میران در قلعه اسیر
محکم بود بیر محمد خان موجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد و درین هنگام خبر رسید
که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید چه او را با خود همراه ساخته بقصد جنگ
بجائیکه رفته بود چون در آن حدود رسید خبر یافت که بیر محمد خان با معدودی از
دستی نموده بتسخیر اسیر و برهانپور رفته است و از اندیشه دراز مانده متوجه آنصوب شد
و در جنگ جمعی که غنائم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند و جمعی متفرق شده
و خبر ورود باز بهادر شایع گشت بیر محمد خان ارباب جرئت را طلبیده انجمن مجلس آرای
کنکاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درین وقت جنگ صلاح نیست چه فوج عظیم گرد آمده
و فتوحات روی داده و همه کس را آثار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره
آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم و بهنده رفته نفسی راحت کنیم و مردم
تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود بیر محمد خان سخنان
صدق آئین ارباب جرئت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم عرایض بجای
نیاوردند و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ بیر محمد خان

گرفته از جنگ بر آورد که دیگر جای توقف چون نماند بکنار نربده رسیده نزدیک شام شد
بود هر چند همراهان گفتند که غنیم دور دست امشب اینجا باید بود اما چون وقت بنا کر
رسیده بود سر عنان جهل بقرار تافته او را بران داشتند که از آب نربده باید گذشت
کرده بگذرد هم او را عنان تیره از دست رفت و هم سخن حسابی فرزندان نکوی
هوش او جای گیر نشد همچنان سواره سراسیمگی خود را بعجله در آب نربده انداخت اتفاقاً
در میان آب قطار اشتری تیز بگذشت نزدیک رسیده با سپاه پهلو زد و اسپ نر
چون عقل او از جای رفت بیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که باد
نزدیک رسیده بودند از بند در ذلی در بدر آوردن او از آن ورطه هلاک سعی و پای
نزدند بمجازات ستمهایی که درین یورش کرده بود یا بمکافات اعمال که در [illegible]
ردی تنگ خان بظهور آورده بود دنیای سطا هری دیگر که هم عینت دان داند غرق
بحر فنا شد و سرنوشت احمد جبین مخلص کار روانی جوانمردی عالی همتی را این بیت خوش
آید شعر بجائی که تقدیر زور آور ست ∴ تو انا تری ناتوانا تر ست
چو رو آورد روز در تیرگی ∴ دو چشم جهان بین کند خیرگی ∴ و لهذا با وجود مکنت
و استعداد گشت برانه تیر رفته بجای خویش در گرداب هلاکت افتاد و قیا قان خان
کنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان و جمعی از امرا در ان صوبه جاگیر داشتند دل از دست
داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا از خود تقصیر خود در یافت
و باز بهادر بر مالوه دست تصرف و زار کرده اقبال جهانگشای شهنشاهی جهان صلاح
وقت دید که یکی از امرای عالیقدر که با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت
شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت مأخوذ فرمایند عبدالله خان
اوزبک که در سلک جانسپاران بزرگ منش انسلاک داشت و شجره هجا رفته بود
بطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شد و بحکم عدالت برای قرار یافت که امور ریاست

رو کیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که بزنده کار دیوانی
دوزرای دیوان بتوجهات ممتاز بود و بخطاب خانی سرافراز شده همراه ساخته
نظام آن ولایت و تشخیص جای کیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه
ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد که بعد از آنکه عساکر اقبال
عرصه ملک شاهی آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند عبدالله خان تمامی آنچه
در ملک گشایی کیرند و معین خان رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را از وضیع
و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و بتلافی تفرقه که از کثرت لشکر جهان
نورد یافته باشد پرداخته با امرا و سایر ملازمان بادشاهی که باین خدمت تعیین یافته
باشند بمقتضای صلاح دولت ابد قرین باشند تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کارها باستلام
عتبه علیه متوجه شود و موجب حکم معلی عبدالله خان ازبک با امرای عظام عنان همت
در اوایل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد و باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده
پای ثبات از دست داد و باب مقاومت از حوصله همت خود بیرون یافت بیش از آنکه
لوامع دولت سایه امن و امان بران بلاد اندازد ولایت مالوه را بجنبش حسرت گذاشته
بکریزگاه عاقبت شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت
عساکر اقبال و شهامت موکب عالی بجهان بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین
عظمت آیین در هراس آمده بتفرقه بکردند از بی ثباتی امثال این حکام چه عجب که
تیغ صاعقه ریز دیلاکرده و تیر باران فتنه ببارد و لشکر ظفر قرین بولایت مالوه
درآمده جمعی از جوانان کارطلب از روی پیش دستی باز بهادر را تعاقب نمودند
بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه تنگناهای آن رود در
انداخته عمری باوارگی بسر برد چندگاه التجا برانا اودی سنک برده بود و در کار ننگ ابد
جون طنطنه عزیمت برادری وصیت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت

شاهنشاهی در اکناف عالم اشتهار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای
سرکشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت خاطرها
در محل خود معمور و مستعان این روز نامه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتمامی
در قبضه تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان
موجب حکم اقدس شهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود رسیده برو ساده حکومت
بطریق استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات ممالک محروسه
با امرا تقسیم یافت و اولیای دولت باد صین و سار کمور و دیگر محال جاگیر رفته
دخل آن را ضبط نمودند و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انعام جاگیر روی توجه
باستان بوس عالی آورده و شاه راه ارادت شتافته با دراک ملازمت کامیاب
سعادت شده معمور و مرید قدرت و علو حال گشت و از سوانح آنکه راجه کینس زمین دار
بندون که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است زمره
خان محمد بهسودی که جاگیر او از پرگنه پرگر در آن نواحی بود از ته رای آمده چون در اصل
بدنهاد بود توفیق نیکو کرداری نیافت علم مخالفت مطلق خود درین کار بر باد داده
اسباب و اشیای او بتاراج رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت بدست آفریدم
درآمد و چون حقی و خلقی داشت ارثی از زن ناید غالبا بتنگ چشمان میجادت بطمع مال
او را بنهانخانه عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد بچون ترنی بجهه مکافات
اعمال آینده فرستاده است چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان کلان
و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بر سر او زر قه منیه لایق نمودند و آواره شده بتوسل
راجه تودرمل بدار الخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کار خود
سپری شد و از سوانح آمدن فرمانفرمای ایران شاه طهماسب صفویت جون رسمیت
قدیم که بزرگان دولت منش برای تکمیل میامن دینی و دنیوی و وصول مقاصد صوری

ومعنوی با بزرگان انجا لمند بخت آور انتساب جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند
و اگر بحسب طالع خداداد و انتسابی متحقق در شیند قواعد آن انتساب نیکو شمرند و سرمایهٔ
نظام دولت خود را باین طرز بدیع سرانجام میدهند و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که
ایران بلباس معدلت او دل افروز است بموجب ارتباط صمیمی که از زمان سابق در میان
این دودمان علوی ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت وثوق داشت پسر عم
خود سید بیگ ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت و منصب وکالت ممتاز بود بجهة
پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس
شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از آتش نهادان عربی و باد
پایان عراقی و رومی و نفایس اقمشه و بدایع اشیا مصحوب او ساخته بود و چون ایلچی
بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته
او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار ده لک دام نقد که موازی
هفتصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند روز
که از ماندگی راه برآسود رخصت بار و شرف کورنش یافته بتقبیل بساط بوس معزز و مکرم
شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص
نگارش یافته بود بدو دست ادب پیش آورده برگوشهٔ تخت نهاد و تحف و هدایا
را ترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط زبان
تلطف و تودد باحوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازشهای بی اندازه مخصوص
ساختند ایزد جهان آرا چون خواهد
که یکی از یکتاهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشد و بمنصب والای سلطنت
علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح بی
غرض او باشد آنگاه حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین نا ملائم روزگار داشته

باشد کرامت میکند تا معاونت فراخ حوصلگی سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر بی
بهای عدالت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بکار بازی اغراض
نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد در یافته باطن مقدس را دار العلم سازد و بسا دانایان
که در عیار دانش بصوری یگانه نشسته اند و در هنگام حوادث از کوته حوصلگی متبدل شده
عنان فکرت از دست داده اند و در جولانگاه تمیز از پای افتاده و چون شناخت
و برداشت بر وجه لائق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت
نهادهٔ دست قدرت بی تفکر و تامل بظهور آمدن میگیرد و لله الحمد که این جلایل نعوت
و شرایف صفات فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی آلایش تعلیم ظاهری
و آرایش استفادهٔ بشری از دانشخانهٔ افاضهٔ الهی فایض شده لیکن آن دانای رموز
آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس بی تعینی زینت بخشیده
و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجام پردهٔ چند دیگر بست که دیده وران
دوربین پی بآن نتوانند برد اما مشیت الهی غالبست چون خدای خواهد که عالمیان را
از حسن معنوی آگاهی بخشد نقاب آرایی چه سود کند هر آینه چهره گشای اعمال
عالم آرا گردانند تا دورماندگان قربگاه سعادت بدولتسرای ارادت رسیده
صدرنشین بارگاه قبول گردند و تمثال این معنی اظهار جلالت و افاضهٔ عدالت حضرت
شاهنشاهی است که باین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دار الخلافه
آگره بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خرد ماهم انگه که
نه عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده
همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز از این
بیماری دردمندی عظیم داشت پوشیده مقدمات دور بطوری که کس کمتر پی
برد در میان آوردی و ادهم خان از رفته و غدر تحریک کردی تا آنکه روز دوازدهم

پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان که هنوز اعتدال اردیبهشت در بسیط
زمین سرایت داشت عجب امری از اعتدال دور سر زد در روز دیوان در دولتخانهٔ
پادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات
کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از دلی‌اعتقادان ناگهان در بارگاه دولت
در رسید حاضران مجلس تعظیم را برخاستند و اتکه خان نیم قیامی نموده بود ادهم خان در رسیدن
بیجا با دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شده خوشم اوزبک که از ملازمان او بود و دیگری
با کسان که باین خیال گرفته جهت بسته بودند خشم آلود اشاره کرد که چه ایستاده اید
خوشم بد ولت خنجر کشیده زخم کاری بسینهٔ آن مسندنشین وساده سعادت ساختند
اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازهٔ دولتسرای پادشاهی شتافت
و متعقب آن خدابروی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت در صحن
دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید و ازین غایلهٔ هایله غوغای عظیم در بارگاه والا جاه
و وحشتی عجیب در آن فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته
با وجود چنین بی باکی گستاخانه باندیشهٔ تباه که بدستیاری آن راه گذر یافته
متوجه حرمسرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس دولت
بیدار خواب نموده بودند آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه ببالای صفه که از
بیرون قصر از چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست
برآمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرا که نزدیک در بار ایستاده بود در حمایت
در را بسته مقفل ساخت و آن مغرور مردانگی و مستعجل مردگی هر چند بان خواجه سرا در
نمود که در بگشاید صورت نبست و ایستادگان حواشی عتبهٔ سلطنت را توفیق آن نشد
که آن گستاخ بدمست را در مرتبهٔ اول که با اتکه خان آن معامله کرد سزای کار در کنار نهند
و بازار بیهوشی و بددلی حاضران آن نشاط حکومیم درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده

قصد درون سراپردات اقبال دارد چرا خویش بر نزنید و کالای مذلت را بر نهیبا نزند اگر
آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم عام نموده میگیرند این خود چون گمان برم که
در حاضران بارگاه و آن ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در بی توفیقی
این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خرد
و بزرگ و دانا و نادان شود بالجمله آنحضرت ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند
چون هیچ یکی از بردگیان سراپردهٔ دولت اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار قصر سر آورده
استکشاف احوال نمودند رفیق جهار منصب که از فدویان درگاه والا بود حقیقت ماجرا
معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند
رفیق اشارت بجالت خون آلود آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته آیت
حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته اند و از
الهامات ربانی انکه از جانب دروازه که آن بخت برگشته ایستاده خیالات
فاسد بخود راه میداد برنیامده از راه دیگر برآمده اند و در هنگام برون شدن آب انکه
طلب فرمایند یکی از خدمتکاران سراپردهٔ عزت شمشیر کشیده خاصه را بدست اقدس داد
آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفه سیر فرموده رو بطرفی دیگر آوردند
آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده انکه مرا
چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را
گرفت و گفت تفحص کنید و غور رسی فرمایند و اندکی تلاش شد ناظران خرافت دریافته
را خموش کنم که هیچ نکوهش در خور شان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست اقدس
شمشیر خود باز داشته دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او در از
فرمودند درین اثنا آن مردود ازل واهد دست از آنحضرت باز داشته متوجه شمشیر خود
شد حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفرت بکرد

معلق زنان افتاده و از هوش رفت درین وقت وحشت و شنگرام هوسناک در انجا سعادت
حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید این دیوانه
سر را ببندید و آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشتند و او را بستند حکم عدالت آیین حضرت
اجرا یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته
بینداز ند مردم از کوته اندیشی و ملاحظه که مبادا هلاکی ازان هزار بار بهتر چنانکه لایق باشد
بینداختند همچنانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته بخت برگشته را باز بالا آورده
دیگر مرتبه چون موی کشان آوردند باز بموجب فرمان قضا بهمان تمام سرنگون انداختند
چنانچه گردن آن خود سر شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک
بیباک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت مشت آن جهان پهلوان آگهی چنان رسیده
بود که ازین آگاه نبودند که بزخم گرز اشتباه داشتند منعم خان خانان و شهاب الدین
احمد خان که در انجا بودند از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند و
یوسف محمد خان پسر بزرگ انکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته با انکه جمل سلیح سر راه دیگمان
و ماهم انکه ازین غافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انکه را منظور
نداشته آن خون گرفته در سیاستگاه قهرمان سلطنت بکردار رسانیده است و چون شفقت عدالت
علیای حضرت شاهنشاهی که برتر از نشاء بشری بود خاطر نشان عالمیان شد جهانیان را اعتقاد
عظیم بهم رسید ستم منشان در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روز بازار خوشی
بدید آمد تا دانان بادیه ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهادند تا بزرگی صوری و معنوی
صاحب عالم و عالمیان اعتراف کرده بشاهراه اخلاص مهتدی شدند و انکه جمل هنوز
نسبت دیگمان و قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشته این سخن را از حیف خود داشته
در کمین انتقام بودند اما چون بر زبان افتاده بود بوسیله تقرب آن بساط حضور التماس
نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرده جا

نمایند تا خاطر بشری از دغدغه برآمده مرهم پذیر جراحت گردد و آن دانای رموز آفرینش
ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین
دیده و شورش خواطر این طبقه دلخواه و سلسله سعادت منش فرو نشست و هزاران
هزار سپاسداری و شکرگزاری بجای آوردند و عالمیان کمابیش که از شور شرارت بگیران
کور باطن نجات یافته در دامن آسودگی و راحت رحل غنیمی کشادند الحق برای این معدلت
عظمی که آفرین آسمانیان بر چنین بنیان بود دانند که از حقوق آن ادا نماید و آلا ذرات
خانواده انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند هم سیاست کبری است
که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص میکند و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد
دلها نور ارادت و شعشعه اخلاص نورانی میگردد هم کورباطنان بسمل رسیده را داروی
بینش است و هم تیره بینان رمد پذیر قندرا سرمه نور و هم لنگان عرصه عقیدت را پای
و هم سست قدمان راه ارادت را عصای همت هم لشکر شکسته دلان از احصار امنیت
و هم خاندان ناشکیبائی را پاسبان مدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی
درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انکه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده
بود می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده
مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورده که شاید تقصیر خود را خلاص سازد
آنحضرت ماهم انکه را که دیدند فرمودند که ادهم خان انکه ما را کشت ماهم او را قصاص فرمودیم
آن فاقله روزگار معروضداشت که خوب کردید لیکن ماهم انکه را یقین بود که بسرش
سیاست رسیده باشد در آن حال بی تحملی ما در دستمنان از خانه ادهم خان برآمده
صورت واقعه را بماهم انکه گفت ماهم انکه پرسید که بچه طریق کشتند گفت نشان زخم گرزی
بر روی او پیداست دیگر نمیدانیم و آن از مشت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت بازوی
غیبی در مرتبه اولی بر روی او رسیده بود ماهم انکه را چون تحقق پیوست که بسرش سیاست رسیده

اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور نموده جزع و فزع نکرد اما درون
او بهزاران زخم جانستان مجروح شد و رنگ از رویش رفت خواست که بر سر فرزند رود
حضرت شاهنشاهی بنظر دوام خدمت او فرموده سبحان الله از روی تسلی بخشش و دلدهی تسکین
نموده اجازه رفتن نفرمودند تا فرزندان اعتدال خود را با آن نعش نهند و بموجب حکم عالی
نماز و آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در گردآوری
خاطر آن عجوز دانش سرشت نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر بحضرت
خانه اش فرمودند عاقله ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی
در داد و بخانه خود آمده بسوگواری نشست و ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی گردانست
روی در تزاید آورد ارکان عافیت در تزلزل آمده بعد از این واقعه بچهل روز در سره ماه الهی
موافق شهر شوال مقدس سرای نیستی شتافت و خاطر مهرپرور مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی
از قضیه آن عفت قباب بغایت اندوهگین شد و عظیم رقت فرمودند و بآیین اعزاز و اکرام
نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت خود هم قدمی چند برفت تمام مشایعه این
نعش فرمودند و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و
آداب مصیبت پرداختند و بموجب اشارت اقدس عمارات عالی اساس بر سر مزار
ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند و همچنین در ماتم داری خان اعظم و تسکین خواطر فرزندان
سعادت پیوند او و برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و ترتیب این
قبیله عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسله اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند بیت
اگر زینسان غم داری کسی را ۞ بمردن میل خواهد شد بسی را ۞ و روز دیگر از سنوح واقعه
خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسیده بود
حضرت شاهنشاهی حمل بر سبکسری و کوته اندیشی اینها فرموده اشرف خان را باستمالت
عاطفت منشور استمالت فرستادند با این مغلوبان سلطان همه را مطمئن ساخته

باستحکام قوائم سریر عالی بلند ساخت و با فاضه عنایت شاهنشاهی عرق خجالت اینها
با آبروی کونین بدل شد
حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که طبیعت زمان
و دریافت مزاج زمانیان تا انتظام ممالک ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر
بخشیدند اگرچه پیش آمدهای بخود مغرور را روز بازار گرم و پیدا شد اما استعدادان
اخلاصمند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ دریافت شاهنشاهی
بظهور آمدن گرفتند از انجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سرا است و شرح این عاطفت
عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بی وقوفی یا بددستی یا بدنفسی در معموری خانه خود
نموده گنجها برای خود سامان مینمودند و در تحصیل خزانه معموره شاهنشاهی تقصیر و تکاسل
در بند اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت
آنکه مخاطب بهمت نمی‌افتاد از مقوله حرفی تقریر نمودند در این باب قانونی انتظامی
یافت و با وجود آنکه منسوبات هویدات عالی را منقصتهای و شنیدها میرسید گره
کشایی این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطری شگفته تماشای
فنون تعادیری مینمودند در بیولا که شگفتگی رشته اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب درایت
و اصحاب خدمت آمدند و خواجه بهلول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیمخان
پسر شیرخان بکومر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر از این
واقعه در سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته
تقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاد و مزاج
اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن
بمقدمات معقول معروض داشت و آنحضرت پایه شناخت او را دریافته کلمات بهوش
افزای فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمع خالصات شاهنشاهی

که بدست ارباب تغلب بود بروی ستم داشتند چنانکه رای جهان آرای شاهنشاهی درهم
رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تدبیر و لطف کفایت بجای
آورده و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور آمد نقد رعایا از دست دست کوتاه
کردند و تیره رایان خودخواه کناره گرفته پای در دامن عزلت کشیدند و صافی ضمیران
کفایت اندیش درمیان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی
سیاست بروجهی که لائق دولت ابدپیوند باشد انتظام یافت به بدائع قوانین و
غرائب احکام که هرکدام دستورالعمل فاهمت عالمیان عالمیان باشد روز بروز از آن
خدیو زمان بظهور می آمد اندکی از بسیار که در رواج و رونق خزینه عالیه بخاطر اقدس گذشته
بود اعتماد خان بعمل آورد چه کارهای شگرف که بظهور نیاید چگونه این مهم اهم پیش رود
اگر همچنین فرمان پذیران عتبه خلاف مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن
بکوشند در اندک فرصتی ساحت این ربع مسکون که عبارت از معموره عالمست بتصرف
اولیای دولت می درآید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جائیست مختصر شاهنشاه
بکمال توجه نداشته همواره دل در عرصات الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر
را که هزاردم حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر در پیش ظاهر بینان از عظیم
امور است باید که توجه صورت دلخواه بستی و همانا حکمت الهی را درین کار نظرهاست
و از سوانح گریختن منعم خانست و دیگر کرده او آوردن بدرگاه شاهنشاهی دری راه
دوام عیب درنهاد ست اول طبیعت که تمیز دارد و نه چشم دوم عقل دوربین کار
شناس و بیشتر آدمی از بی پروائی گرفتار اندیشه تباه شده خرد را که کار فرمای
صلاح اندیشی است معزول ساخته فرمانبرداری طبیعت میکنند و کاری که دشمن بقصد تکاپوی
تزویر تواند ساخت سامان داده بیک فکری برای خود بهم میرسانند و تمثال این حال تباه از
خانخانان منعم خانست که با وجود جلائل عنایات پادشاهی که پای افزای نزلت او بود.

از انکه طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خان خانی و دیگر
القاب عالی و منصب وکالت و حکومت کل قدر این نعمتهای گرامی نشناخته ازهم
قطع نموده بگفتار این مهم که در واقعه خان اعظم و او میخان او را شعله افروزی این
آتش متهم ساختند با خود قرار بودن نمیتوانست داد چنانچه در از روز هم قرار نموده
بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمی رخوده اینمعنی را بسته بود که حل
و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بی شرکت احدی
بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و اینمعنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای خام
می پخت و عزیمت ناصواب مصمم می ساخت که از درگاه گیتی پناه که وطن سعادتمندان
هفت اقلیم است گریخته خود را بحضرت آباد کابل که برادرش منعم خان و از انجا حاکم بود
رساند و در ان بهارستان تخت با استقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه مرداد ماه الهی
با این نیت نادرست از دارالخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان
میر بر همراه او بود چون این قضیه بمسامع علیه رسید آزاد وقتی نهاده فرمودند که منعم خان
جائی نمیرود زود خواهد آمد و هرچند ساعیان فرصت جوی وقت یافته در ضبط اسباب
و اموال او بابا و تصریح عرضه داشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی و فرط دانائی
خدیو جهان خواهش ارباب سعایت صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر بغرض
منعم خان بکابل بود و آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه و متکفل او را بدین داشته
نزاد و لیکن اگر خاطر اسباب و اموال او را از عقب وی نه خواهیم ساخت باید که هیچ
یکی از بیرون خانه او نگردد و بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده
در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمود منشی بود اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی
سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای پادشاهی
میگذرند و آثار خوف از ناصیه ایشان پیداست با تفنگچی از قصبه برآمده گرفتن ایشان را

خواهی نکوخواهی معتقد ساخت و سید محمود بارهه که از میان خدمات پسندیده در جرگهٔ امرای
عظام انتظام داشت و از بزرگان بساط عزت بود در آن نواحی جاگیر داشت از این
قضیه آگاهی یافته اند و متهمان را از آنجا نزد خود برد و وقت را غنیمت دانسته در اداء آب مردمی
و خیراندیشی کوشیده با اعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد
آنحضرت برخلاف اندیشهٔ مختصر اهل روزگار و بنقیض خواهش بداندیشان که مرکز زمانه
از آن تیره عقلان خالی نباشد او را بلطف بیکران اختصاص بخشیدند و بهمان منصب
والای وکالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه فرمودند
دل رمیده خورده او را اطمینان حاصل شد و فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفتند و
عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود که بر تارک کسی که تیغ سیاست مرصع
جهانیان بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن بالستین است بدرگاه معلی
شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی است خاصه
در هنگام سخن معامله صاحبان هنر در گمان آن میشود که ذات مقدس غیر این فن با هم دیگر
توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف این کار شگرف شده آنحضرت از دقایق موسیقی
چون سایر فنون دانش چه از اقسام نغمات و شعب فارسی و چه از اصناف سرود هندوستان
از روی علم و عمل یگانه ادوارند و چون صیت نغمه پردازی بالستین که از کلانوتان گوالیار
در صوت و عمل مفرد زمان بود بمسامع علیه میرسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او را
آسایش خیال کرده در پیش رامچند راجه بیته بسر میبرد خاطر اقدس توجه فرمود که او در
سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود بجهة
آوردن بالستین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه التفات شاهنشاهی
افتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستادها را پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب
او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت

و بآیین

و بآیین پسندیده بالستین را سامان لایق نموده فال رخصت رنگین خود خیال نموده بود
و درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی چون
وقت شده نقود انعام در دامن امید او ریختند و کلاه عزت از همگنان برافراختند و چون
فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی
ترتیب یافت در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد

درینولا که خاطر همیشه بهار
حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته و دوستداران این مشرب را انبساط بخش بود
نغمه مقدم نوروزی بدلکشائی و جان افروزی بلند آوازه شد و عشرت بزبان حال
ترانه زن انبساط گشت **شعر** وقت است که بوستان دم از نوش زند ۞ صد نغمه
تر بهار بر گوش زند ۞ از آتش گل که باد صبح افروزد ۞ خون در دل مرغان چمن جوش
زند ۞ طبایع مرکبات بنفس جان پرور نشاط در اهتزاز نشو و نما آمد و سرود مرغان
چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت جرعهٔ شوق تبازگی در کام روزگار
ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند **نظم**
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ۞ بهر نغمه گلبن سر افراخته ۞ از آن نغمه کو غارت هوش کرد
مغنی ترنم فراموش کرد ۞ نیر اعظم بهاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت از
روز پنجشنبه یازدهم رجب نهصد و هفتاد در برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان
الهی که سال هشتم از مبدا تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد
و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده
بتایید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت اند قرینه خواجه عبدالمجید اصفهانی
را در جنگ راجه رامچند و غازیخان بتور نصرت روی داد و ملک پنه بدست
یافته او مفتوح گشت و شرح این قصهٔ دلکشا آنست که خواجه عبدالمجید دیوانرا که از دو خود

کاردانی بخطاب آصفخانی بحجت امتیاز یافته بود و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک
جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره که ولایت وسیع حکم
فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک تهه را که
مملکتی بس خود است بتصرف درآورد نخستین راجه را که از راجهای نامور ممالک هند و ستانست
پدر بر پدر فرمان روائی آن ملک کرده اند بنصایح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری
را از تارک نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت را در گوش اطاعت افکنده در سلک خراج
گزاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد و غازیخان تنور را که بر
ادبار مسلک بغی پیموده و پناه باو برده است بدرگاه گیتی پناه که مامن عالمیانست
فرستد راجه چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود نصایح اصغا را
گوشوار گوش دولت او را شایستگی داشت بنه عقلت و حرف اطاعت و عبودیت
موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از نحبت برگشتگی آمادهٔ جنگ آصفخان که تا بید
یافته سطوت دودمان این دولت بود شده با سامان شایسته برسر او رفت و باتفاق
غازیخان تنور و لشکری انبوه از راه جوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران بهادران
جانبین دست از جان شسته دل بر ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند نظم
دلیران تیر و کمان تاختند ۞ همه نیزه و تیغ انداختند ۞ جهان گشت بازار الماس ریز
شد از خاک و خون باد شنگرف بیز ۞ و بعد از زد و کوب اندازه آصفخان غالب آمد و غازیخان
تنور را با بسیاری از سرداران بزد طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامچند
شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی
پایان بدست اولیای دولت درآمد و درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای
نامور که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهانمطاع از
درگاه معلی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار در بافت زمین بوس

داده است او را از زمرهٔ بندگان عتبهٔ مقدس شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور
اقبال از انجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمد
چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه
آن داشت بانتظام کابل و آنحدود و استخبار سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید
که فضیل بیگ برادر منعمخان باتفاق امیر بابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سونج
و سیدی بانی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عفت قباب ماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا
محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیدند در برآوردن او از عشرت سرای کابل
کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند و منعمخان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته رخصت کابل
فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از پیش بهره نداشت اما
در گزیزت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادرزادهٔ خود پیوسته
پیچ و تاب داشت و غنی خان ولد منعمخان در اصل از هوشمندی و سعادت بی نصیب
بود و با این همه سرمستی ریاست او را از پایهٔ اعتدال انداخته بود و بدمصاحبی که بدترین
آفات اوست نمیداد باد او را از قرار سعادت بشیب شقاوت میکشیدند از آنجمله
میر امانی وکیل او با بیهوده گوئی و ژاژخائی سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آنجماعت
مهد علیا بیگم را با خود متفق ساختند و در اوایل شهریور الهی سال ششم غنی خان بسیر فالیز کاریز
رفته بود شهر را استحکام داده در حصار را بر روی او بستند و او بسیل از آن
برابر دروازهٔ دهلی آمده برگشته بپناه سنگ ایستاد و کاری نتوانست کرد پهلوان
عبدی کوتوال را برسم رسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کاری بسازد نامبردها
جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی قوم
از ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون مناسب آنست که بسلامت
بدر روی و اگر میخواهی رعایت این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را

درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته پا تا بموجب آن عمل نموده آمد درین
گفتگوی بود که مردم ازو جدا شدن گرفته چون استادن او با متداد کشید دانست
که رفتن درون شهر صورت نمی بندد و نزدیکست که گرفتار شود آخرهای روز در صحبت
حمزه عرب و میر غیث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال
او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت توکک خان
توچین است و شرح این قصه برسم اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار و ضمیمه شقاوت
ذاتی شده بود سود خود را در زیان دیگران دانستی و ستیزه کاری و هرزه درایی
بسر بردی و پایه قدر او ندانستی و بدستانه سلوک کردی از آنجمله توکک توچین که از دلاوران
نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بی سببی گرفته
با جمعی از خویشان بند کرد و بیت بدنامی توکر و هر که بد کرد ! آن بد بعین بجای خود کرد
تا آنکه بعضی از ارباب صلاح آمده خلاص کردند توکک خان ازین بی آبرویی کوروی
داد بموضع ماما خاتون که جاگیر او مقرر بود رفته پای جرأت در دامن صبر چیده فرصت
انتقام میجست درخلال این حال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان خبر قافله بجاریکاران
شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب پیرخواه بسیار از آن بسر بریست
خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی ترتیب داده رانه
خود پرستی ساز کرد چون توکک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او
آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از بی اشتاف همسپی
بر سر غنی خان که خود شراب و تن بخواب داده بود رسید بخت بکام و صید بدام
یافت او را و اشکون پسر خواجه خان دستگیر کرده در بند کشیده و بر آتش زبانی دل
شوریده خود را که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را
بقید درآورده شاید شهر را تواند گرفت از آنجا عنان تاب شده و حشام کابل را با خود

متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابلست فرود آمد فضل بیک
و ابوالفتح پسر او و مردم او و غنی خان در استعداد جنگ شدند و توکک خان
دریافت که قصه بجای نمیکشد و دست او بشهر نمیرسد لجه فا نوع شده حرف صلح
و تقسیم ولایت در میان آورد و فضیل بیک نیز بسبب استخلاص برادرزاده
خود این معنی را غنیمت شمرده آنکار بر شهر را فرستاده و از معموره های ننگرهار تا
حد ضحاک و بامیان که قریب بنجن کابلست بتو مسلم داشت و از طفلی بر روی
آشوب کرده غنی خان را از جنگ خلاص کرد بیت درانداختن ای حاکم
ارکان ایام که بداشت عملهای سرانجام سلامت باید کس را میاز ازاد
را در عوض نزهت بازار غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان
را بر طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بر سر او در و آمد نشسته توکک خان صلاح ح
در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاده
تنها براه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نموده
توکک خان ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب بموضع ... اله
که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسید و جنگ در پیوست آخر
توکک خان تاب نیاورده با پسر خود جعفر بیک و معدودی از خویشان و
نوکران مردانه از میانه چندین لشکر برآمد و بابا توچین و چندی دیگر از ملازمان
او بقتل رسیدند و از آنجا غنی خان کامیاب گشته بکابل آمد و بساط تحکم و ترفع
مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد و تخم زرتلی
پرداخت با آنکه حقیقت بیتامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود در روای آن نگرد
منعم میرزا و سایر اهل کابل ازین مهر تنگدل شده باتفاق فضیل بیک دلیر
ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقا در نماز روز در قریه معموره که فالیزها

بکمال رسیده بود و هوای سیر کابل از خاطر او سر بر زد و غافل از آنکه گفته اند مصراع
تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار را چون هنگام ادبار او رسیده بود به سیر کابل رفت
دشت انجا توقف کرد ابو الفتح بیگ و دیگر مأموران شهر فرصت یافته میرزا محمد
حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند غلغله
عظیم از وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی
که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بحوالی رسید دید که مضبوط طوری
نشسته و ابواب متواتر بسته و دست و ندا داخل خانه مشغول شده و کاری از پیش
نمیتواند برد و اگر نیز دیگر اندیشه که همراهان او که عیال ایشان در شهر است او را
تنها گذاشته درون شهر روند ملکه دستگیر کرده ببرند حیران و مضطرب گشته پیاده سنگ
تا میانه زده ایستاده اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر از آن تنها
میانه رسید غنی خان از فتاده آن پر ن شده بعد داغ حسرت حرمان
و نیز ارزان در دارالارز و وارمان دل از خان و مان و حکومت کابل کنده روی
بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا بیگم چگک بیگم
مهمات کابل را در تحت تصرف ساخته وکالت میرزا محمد حکیم را بنام فضیل بیگ مقرر نمودند و چون
نظرش از سر گرفته فیضانی بر تویی مدانست ابو الفتح پسرش نیابت پدر در مهمات
و معاملات فیصل میداد و او را هم چون شایستگی بزرگی نبود و عقل دوراندیش متعلقه
وانی مدانست در تقسیم جاگیر و قطع مواجب عدالت منظور نداشته بخود و پسر مرد
و از همه بهتر آنکه جاگیرهای خیده را برای خود و موافقان خود مقرر ساخت
و جاهای زبون را برای سرکار میرزا مقرر کرده مظالم عجیب برای خود بنا نهاد
نمود و از انجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داده
باقی بیگ را معتقد ساخته تا او بسر دوا و تمام اموال و اسباب باقی مانده

مبارک
او را گرفته بناکامی گذشت و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در
اعمال برود و نه دیده بینا که از دیده احوال دیگران عبرت گیرد چنین شود
و نه مصاحب خیر اندیش دوربین که نصیحت او واقعه ها باشد هرآینه درین سرای فانی مکافات
سرای لاتی در کنار او نهاده آید و لهذا چون دو ماه از این معامله گذشت
والده ماجده میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستمگری و تیره کاری نیاورده
کمر عهد بر بستند و جماعه از آن مردم مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میرم
خویش شاه ولی و معصوم کابلی و پیوند و دیگر وعیدی و سرمست و جمعی دیگر در قصد
پسر فضیل بیگ همداستان گشته در مرصد فرصت نشستند تا آنکه بهمین داعیه در خانه
طلبیده در خرگاهی که صحن دیوانخانه چهل ستون نصب کرده بودند مجلس آراسته
منعقد ساختند و پیاله را اکثر دور دنیا آورده از شام تا نیم شب نانک نوشانوش
بود درین اثنا چند نوبت ابو الفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق
شاه را از مجلس بر آمدن نگذاشتند و این مدت خون گرفته بجز از سنگ اندازی
دوران چون وقت هر دری تنگ رسید و کیفیت شراب زور آورد و دزد و
رفتگی خواب با وهم آغوش شد جمعی که خونریزی او بخود مقرر ساخته بودند شمشیرها
کشیده بخرگاه درآمدند و بضربات تیغ جانستان کار او را تمام ساختند و میرم
بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از
بالای حصار بپایان انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد و چون پسر کشته
ابو الفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب بمشایعت اموال خود دوید میرزا شنجر
پسر خضر خان هزاره که پسرانش بنجر پشکند زمام او و نسبت دامادی داشت
بازگردیده خواست که خود را با لوس هزاره رساند و با این اندیشه برآمد بعضی
از ملازمان میرزا خبر فرار شنیده از دنبال او شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آوردند

آواره صحرای عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کابل حل و عقد مهمات
کابل گشت و خود را از بیخودی عادلشاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم
کوهبر را منصب خان خانانی و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان
لقب کرد و از خودسری و بیخودی لقبهای که پادشاهان به بندهای خود و دیگر
در نامه دادن گرفت و بنسق خویش در خفای خود اهتمام نمود در اندک فرصتی
بیگم قصد غدری ازو فهمیده بعدم آباد فرستادند و برای رزین خود مهمات
کابل پیش گرفته بحکم مصلحت وقت حیدر قاسم کوهبر را که از اعداء او در سلک
امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام
داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات موفق ساخت تجهیه سرای
منش بدبرازی کنید و با تجمه چون ترشح برآوردن غنی خان و گنجینه و سامانی
کابل معروض بارگاه معلا شد نظر که در این دوربین حضرت شاهنشاهی رسید
که منعم خان بودن کابل را بصواب مناسب نیست که او را اتالیق میرزا محمد حکیم
روانه کابل باید نمود که هم انعام پسر خود در انگشته و هم تدارک پریشانی احوال
کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بیشتر ازین دریابد بنابرین
اندیشه صواب انتما منعم خان را که بر سر راجه مذکور یقین فرموده بودند از راه باز
گردانیدند و بآن خدمت عالی رخصت فرمودند و جمعی از امرا مثل محمد قلیخان
برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان کمری و حسن خان برادر شهاب
الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و کمکهان تعیین شدند
منعم خان چون از بدرایی دولت حصه بر نساخت و پایه عنایت شاهنشاهی نیک
در نیافت از کابلیان اعتباری میگرفت این معنی را فوز عظیم دانسته و بتجدد
رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از زودی استعجال طی منازل و قطع مراحل

نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمامی باو ملحق شوند
و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی ازو پیدا نمود حکم
باستماع آمدن با عیان کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل از سپاهی
و ایماق فراهم آورده میرزا را همراه گرفته متوجه شویم که در ملعقات
جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از الحمد بهتر و گرنه کره روز را
بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می
آوریم و خود را بجایه درگاه والا میسازیم و گرنه خان خانان بسیاستهای گوناگون
انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد گرفت چون نزد غلامان رسید خبر
آمد که عبدی سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجا سعی کرده و خواجه کلان
و جمعی را بر سر عبدی فرستادند عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر
خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم
و لشکر کابل رسید چهار بردی بیک را که در زمره نامداران حضرت فردوس
مکانی انتظام داشت و در وقت شده عمری میگذرانند و درین سفر همراه شده
بود بمیرزا فرستاد که شاید بی جنگ هم صورت بندد و اگر صورت نبندد
قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره در بروت تیموریه از فوج
هراول جدا شده آمد که غنیم آمد گفت بفرود آمدن بیارید که شاید غنیم بشتابی
به بر رود و کار دراز نشود خان خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان
که هردو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بوده بودند راه جنگ پیش گرفت و درین
اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار
بود از جای خود جنبید و قاقشالان و جمعی که در برانغار بودند بتوفیق جمعیت
نیافتند و ابوالمعالی توبچی که کابلیان با خطاب میجانی داده بودند

در گرد اسب خود تیغه انبازی کرده بودند تیری از آن جمله حصاری رسید
و از هم گذشت چون از کشته شدن خواجه کلان دلهای داده بودند درین مرتبه
عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک حصار باغ در
مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت محال او تکاپو نماند الغش قدر
خیال تعمیم کرده با افراه غرور که نکوهیده ترین خصلت انسانیت شکست منعمیان
افتاد و جمعی کثیر تعصیبی بود که با یلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعمخان بتاراج رفت
و باز میگفت که یکی از معتقدان منعمخان نقل میکرد که مقدار بیست لک تنگه از
نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول نمیشدند منعمخان
هم گرفتار میشد منعمخان بال و پر ریخته بکرام آمد و چند روز در آنجا بوده صلاح
کار خود بجهت اجرای تواجی یابی را با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه
فرستاده التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم
که گرد تقصیرات خود در آن ارض مقدس پاک ساخته شایسته آستان بوس گردم
و چون از مطالعه عرض غایت نامه پادشاهی داشتم دیدم آنچه دیدم اگر از رنده برداری
رخصت نشود امیدوارم که چون در من پیمانه راه یافته چندگاه در یکجا
قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریابم
و چون عرضه داشت روانه درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود و از آنجا
یکبار بسند رسید و از اندیشه آنکه غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت
نگران آمده نوراست کرد و روزی چند در آن حدود توقف نمود و سلطان آدم
لوازم آدمی گری بجای آورده خان خانان در مقام حرمت آمده نه روی رفتن
و نه یارای بودن داشت بر اسیر روزگار میگذرانید حضرت شاهنشاهی را
چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او تافت برخلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار

منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم گرانمایه او را از کلفت برآوردند
و در جواب عرضه او در باب جاگیر بخطاب حکم مقدس نفاذ پیوست که از
روی عواطف پادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر نجابت از سرکار حصار
فیروزه و سرکار اتاوه و خیرآباد و سانبهور و کلانور و جلندری و اندری
و غیر آن تغیر نداده ایم و اگر معامله نورسن نگران در میان ملی بود و لاهور
هم بسیج مضافات شرف اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد
منعمخان بعنایات پادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه در
اواسط سال پنجم و اواخر نهصد و شصت و هفت هجری بشرف بساطبوس استسعاد یافت
و عاطفت پادشاهی او را معمور بحر معرفت و مرحمت و معمور مرتبت امتنان ساخت
و از چهره حالش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه
اختصاص بخشید منعمخان بشناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه
رفتن کابل از سویدای دل برآورده و یکدل و یکرو گشته کمر همت بکار والای
شاهنشاهی بسته خاطر شاهنشاهی بودن منعمخان را میخواست و او از سیاسات
و نابسامانی دلنهاد اینجا نشد آخر برای صلاح دریافته خود قصد نیازمندی معتکف
عتبه اقبال شد و سعادت کوکب بخش روزافزون گشت و بدرجات دولت
عظمی ارتفاع نمود و از سوانح آنست که خاطر عنبر شمیم حضرت شاهنشاهی متوجه
شکار رجابت منتهره شد با جمعی از خاصان باصنوف بهجت فرمودند و فنون
شکار در طواف شد از آنجمله روزی بعضی شکار آن شیر شکار شد هیچ مارا
به تیر و تفنگ نکاک و خون برابر ساختند و یکی را از آن سرمایه افتخار
دلاوران بدست خویش زنده گرفت و باعث نیاز آن تعجب گشت و دیگر را
جمعی از بهادران بیدل اتفاق نموده بدست آوردند درین شکار عبا
وت را

باعشرت کمر یکتا ساخته معدلت آرای بودند که بوقوع عرض مقدس رسید که از دیر
بازست که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات که در معابد بکسب اقسام
عبادات و ثوابات می آیند حکام آن سرزمین باندازه حالت و زر و منسلکی محصول
میگیرند و کرمی نامند بفتح کاف و سکون را آن شاهنشاه خردپژوه و از فراخ
حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامی آن نقود را که کرورها میشد بخشیدند و
اخذ چنین اموال را ناستوده انگاشته منع آن را بلیغ بمتصدیان عمال ممالک محروسه
اصدار فرمودند در زمان باستانی از نارسایی بینش و حرص اندوزی طایفه
بمحض تقلید از دادار پرستان چنین امور بجا میمودند و بارها بر زبان
اقدس گذشت که هر چند بطلان گروهی مستحسن گردد چون برابهه زمین [illegible] جای
مستحسن نیست در بهره خدا آیزاد خود بوده بعظمه کبریای اقدس ساخته ترشش
ایزد جان آفرین مینمایند جز خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده
خرد خرده دانسته که ترانه ایشان با رضامندی ایزدی خواهد بود و چون
خاطر اقدس از شکار روا بر دخت عزیمت انشد که آن بجده گروه مباحث
باده نشناخته در یکروز خود در اندار الملاذ اگره رسانیدند این عشرت بسته در
اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاده یوسف محمدخان کوکلتاش
و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعتخان و میر علی اکبر و حکیم الملک و دستمخان و شمالیخان
و مطلب خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص را بهمراه گرفتند از ین زره بود و آن
اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمالیخان کسی دیگر همپایی نتوانست
کرد

فتح ولایت گجرات به سروری همت عالم آرا

چون عالم عنصری بنقلی منتظم بصلاح عالم
قدسی علویست و نمونه ازین بوالعجب کار آنست که انتظام مهمات ملکی و مالی
بادستان والاشکوه نیت درست و اندیشه راست که بلو عالم علوکست

منوط و مربوط میباشد بهر اقبال نشانی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری
ارتجای برنفته در آبادانی و اهالی اهتمام نماید و همت را بر رفاهیت خورد
و بزرگ گمارد و همواره دارد و نعمتهای دولتی تقدیر گنجایش مطابقت
بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را برآورده
جبر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر
سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده باقسام
و انواع بلیت گرفتار گشته تیر در گیم عدم فرو برند و هر گرا شهرستان
باطن که نمونه ملک سماویست باندیشهای تباه و هوسهای خراب نشینند
بیرانه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ او چون شعله خس کم بقا و نهال او چون
درخت رو در زوال باشد اگرچه هوشمند دانادل را در مثال این
مقدمات حسنه و افزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون معقود از بیان
نامه آگهی رهنمونی عامه است بجهت نصیحت سرمه بینایی غبار آلوده چشمان کوتاه
بین که همیشه بجهه مصالح کوتاه کون عالم از ایشان بر باشد بجای دور و از آن
گذشته تمیز دو واقعات که صد نوزمان خود را رقم زده کلک تبیین
میکرداند و مجدد الجد رضا مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید
و باعث دیده دوری کوته نظران گشت تسخیر ملک گجراتست که میان دریای
شور و بهت در شعاب جبال و ظلال و اغوار و اقعت چه در زمان پیش
سلاطین هند با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول
این مهم نموده اند چون جز ظاهرآرایی نتیجه نداشته اند و نیات ایشان به
نکو بسته بود مرادشان بر نیامد و این عقده با تمامشان گشوده نشد
چنانچه ایالی مبین متر رفته است و اکنون که عالم بکین نیت و صفای عمل حضرت

شاهنشاهی زیب و زینت یافته و از وجود جهان آرای افلاک نشان مقدس و خاک نشان
نیازمند کامروای صورت و معنی آمده‌اند این کار بزرگ که از فرمان فرمایان
هند پیش نرفته بود بوسیلهٔ استمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت
گرفت و آن ملک متصرف اولیای دولت قاهره درآمد و شرح این خطه گری
آنست که چون الوس لگر بموافقت دولتخواهی و یکجهتی مرزبانان معدن
مروت و فتوت جز جیم التفات بران ملک نمی‌انداخت هر چند در آداب
خدمت آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نشده کسب سعادت
زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم و کلانتران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی
شده بودند اصلا لوازم خدمتگاری بجا نمی‌آوردند لیکن آن حضرت
پاس اندک خدمتی که در وقتی که از سلطان آدم بظهور آمده بود در
تقصیرات ارسطو اغماض میکردند و از آن بازگران ترک جهانبانی نفرمودند
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کالیان بمقتضای سبق خدمت و سابقه
عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین بوس والا مجد داشتن داده دوام اعتصام
رکاب نصرت قرین بود و پرتو عنایت بر وی تافته جاگیرهای لایق یافت
هنگام محاربهٔ خان زمان که باشیر علی روی داد در سرکار لکهنو پرگنه مسوده
و قنوج و دیگر محال جاگیر او بود بهر دو بموجب حکم معلا جمعیت همراه برده
شریک خدمت شده و در آن جنگ مردانگی از او کارنامها بظهور آمده
چون حقیقت حال از نوشته بیان درست کردار بعرض اقدس رسید موجب
مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات
فرمودند که کالیان خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت عاطفت ماست
هر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهند شد در نیوقت سعادت پرتو بوسایل

و افغان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی درباره
من زیاده از حالت من بظهور آمده است اکنون از عوارف نامتناهی بمقتضای
حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که قصبه ناکامی مراد در تیرگی آن
و در عهد سلیمان افتادم ملک موروثی مرا نیز من آدم متصرف شده و از این
غم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح مجمل این قصه آنست که سلطان بازنگ
با شیرخان جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسر
کالیان بدست افتادند بازنگ را بقتل رسانیدند و کالیان را در قلعه گوالیار محبوس
ساخت و با وجود چنین فرصت ملک ایشان را بدست نتوانست آورد و گلگو
الوس لگر ان سلطان آدم برادر سلطان بازنگ بدست داشت و چون کار شیرخان
سپری شد و نوبت بسلیمان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن آن ملک
نمود و سودمند نیامد و از غرایب آنکه نوبتی سلیمان زندانیان
قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندانخانه را کاواک کرده
و پر از داروی تفنگ ریخته آتش دادند قوت آتش باروت زور آورد
که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برده خرد خرد و عضو عضو
پراکنده ساخت کالیان در آن میان بود قادر بر کمال او را از آن آسیب
محفوظ داشت و در گوشه خانه که او بود دودی از آن آتش نرسید
و چون سلیمان بر این جراحت ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص
ساخت و از آن وقت سلطان آدم عم او باستیلای مطلق در دولت خود
ماند و او روزگار رنجها کامی میگذرانید تا در اوایل اورنگ آرای حضرت خلافت
شاهنشاهی خود را به تقرب دولت ابد پیوند ساخت و عمری گرامی
به عرصهٔ جانسپاری نمود چون شرح ناکامی خود معروض داشته الملتمس

وطن قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت
گکران آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون سلطان
آدم دارد دو بخش ساخته یک بخش باو مسلم دارند و بر دیگری کمالی خان
متصرف گردد و باین مضمون مناشیر سعادت بخان کلان میر محمد خان
و مهد علی سلطان و قطب الدین محمد خان و تیر تفاخان و جان محمد خان بهسودی
و راجه گنور دیو و راجه رامچند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع
یافت که اگر سلطان آدم درین حکم [illegible] البته افواج قاهره از پنجاب بر
سر آن ولایت رفته باداش نافرمانی در کنار آن [illegible] دولت نهند تا عبرت
جمیع صحرا پروردان وحشی سرشت گردد و کمالی خان منشیهای اقبال از حضرت علیا
بپنجاب آمده امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان گذارش حکم عالی
نمودند و آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کارها و بدر باو بود
سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرها بدتر از گناه در میان
آوردند و راضی نشدند که ارض ملک مسطور را [illegible] فرود آیند و کمالی خان
نیز ملک موروثی خود کامیاب گردد و امرا از فرط احتیاط صورت
حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند مجددا منشور عدالت مشحون بلطف
جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه عبودیت
عدم انقیاد نموده بود باوجود آن از آنجا که شمول عنایت پادشاهی است
اگر نیمی از ولایت را ببرادرزاده خود گذارد و نیمه دیگر را باو گذارند
و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشند تادیب او نموده کمالی خانرا
بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور پیوست افواج قاهره
نهضت نموده بولایت گکران درآمد آدم همچنان بر سر جهل ایستاده

در مقام مدافعه عساکر اقبال شدند و در حوالی قصبه ملیان جنگ عظیم در پیوست
و چنانکه جرأت و جلادت در سرشت طبقه گکران مرکوزست قتال و جدال
دست داد اما از آنجا که همواره تاییدات ازلی قرین اولیای دولت
ابد پیوند است شعشعه تیغ نصرت زنگ زدای معرکه ظلام گشت و آن
وحشی نژادان بپای مقتضی صحرای هزیمت طی کردند و این آیات شاهنشاهی
فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روی داد و سلطان آدم بدست
بهادران عساکر والا دستگیر شد و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت
و چندگاه از خیل کم گکران بود در اندک فرصتی او را نیز بدست
آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان تسخیر
نموده بود بهمت والای قلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد و بموجب
منشور اقبال که تیماز کی رسیده بود امرای عظام تمام ولایت گکرانرا
بکمالی خان دادند و او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن ساختند
و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند و کمالی خان از آنجا که در
تباعقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که
در خیال او نمیگذشت کامیاب شده لشکر را بجای که قدم بازپس آمدن
نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید ساخته نگاه میداشت تا
حیات طبیعی سپری کرد اگر حکم پادشاهی را که مرآت انوار ذات
سماویست گردن می نهادند و باین روز بد گرفتار نمیگشتند و اگر
نصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمیشدند از شامت
آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الهی است اجناس
زندگانی خود و خان و مان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین

بن خواجه خاوند از کاشغر آمده بعتبه بوس شاهنشاهی استسعاد یافته
که بیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی بنال الامال و ماه ... بمعه و
روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت و کشادن ملکها و معموری ولایات و
امنی راهها و ارزانی نرخها ظهور می آید طبقات [illegible] از ترک و
تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از همه اقالیم
متبانی بنیاز بدرگاه عالم پناه شوده کام دل صورت و معنی میگردند از آن
جمله در بیولا از حدود کاشغر نسل اصفیا خواجه معین الدین آمده بوصول
بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه
خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجگا خواجه اشتهار دارند و او
پسر بواسطه بدات حضرت ناصر الدین عبیدالله اند و خواجه خاوند محمود
از برادران و سایر اقوام بزینت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود
و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و پای
همت بسیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضه علوم حکمیه
در خوزه درس علامة الزمانی مولانا محمد جلال الدین دوانی بسمرقند معاودت
نموده و در قرات ماوراء النهر کاشغر ترکستان و مغلستان رفت
و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طرفان کاشغر
آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافه آگره رسید
و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدرنشین محافل قدس گشت و در ایام [illegible] هندوستان
بکابل آمده اقامت فرموده خواجه زاده و پسر بوده است یکی خواجه
هاشم و دیگری خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر
رفت متوقف و متوقر بودند و عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان

رود خانه سنگ نبشته کرکنگ نیم مشهور است بخواجه تکلف نموده بود
و خواجه چون اعتبار پسر خود میرزا شرف الدین حسین را از اندازه برون
شنیده در سال عزیمت حج را وسیله زیارت کعبه آستان مقدس سلطنت
متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور که از جمله
جاگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلا متوجه گشت
و چون بحوالی دار الخلافه آگره رسید موجب اشاره والا اکرام باستقبال
خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس
بقصد تهنیت از برآمدند و خواجه را از انواع اجلال و اکرام کامیاب و ارزی
ساختند و بدولت تمام بدار الخلافه آورده بورود منازل احترام فرمودند
و بمکارم همت شاهی که رسم درویش نوازی مقدمش رسید و خواجه نفایس
امتعه خطا و کاشغر منظر اقدس درآورد و فرمودی پسر و دید و پسر مشمول عواطف
قرب کامران بود و از سوانح عبرت افزا ادبار بودن میرزا شرف
الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده است قدیم که بزرگان الهی
و فرمان فرمایان دیده ور دل درویشان و درویش نژادان
را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که همه هوش
داوری مردانگیست و هم توشه اردوی الهیست که ملاحظه اصناف
آبای کرام این مردم که بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت خود نسبت
نسبت باین طایفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیده انصاف نظاره کرده شود
بر همه هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که
بنسبت این پدر و پسر بظهور آمده است بر دوام مزید گور غیر بطور نظر در این
بوده است و لهذا در اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال برده از

کار میرزا شرف الدین حسین بر دستند و حقیقت تحقیقی و جوهری او بر عالمیان
بظهور پیوست و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت ایندولت
ابد قرین را از تیره درونان بدنیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک
عقیدت آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر کاشته بود وجود دلنشود خود
بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عقبه اقبال
رفته در ادبار میزنند از آن جمله خال جهان پال میرزا شرف الدین حسین است
کز از آدم مرد افکن دنیا بیابانت پای نور زیده از جای رفت و خیالات
خون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد و بتاریخ شب شنبه سوم ماه الهی
توهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از مدینه که
ملاذ بزرگان هفت اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که تکمرا و معبر
بود شتافت بعضی تاریخ این بیانگر داشتن صفو یافته بودند و چون این حرکت
شنیع معروض بارگاه معلا شد کمال تعجب و استعجاب فرمودند و بهر جنبه
منشا این توحش و رعبت از محرمان همنشینان او استکشاف فرمودند
غیر از وحشت درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مکرر آن
زبان حقیقت گذار گذشت که ما اراده تربیت او بیش از پیش داشتیم
اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده رو دراز هم رفت و عیار
جوهر او کم آمد آنگاه صلاح دید ضمیر گیتی آرای حضرت شاهنشاهی چنین قرار
یافت که یکی از خاصان بساط اعلی در آن سرکار بناگور تعیین فرمایند
که مبادا خواهرزاده بدمست بهوس هجوم خوش آید که مان خانه برانداز
فتنه در آن ملک برپا کند و غبار انگیز تفرقه خاطر سکنه آن الا گردد و
چون پایه قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است و بر انداختن [illegible]

سلسله که رفیقان فتنه اندوز باعث جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند
داشتن بلکه آن تیره درونان تیره رای را شمع [illegible] آمد در شاهراه [illegible]
حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذو القدر را که در پیشگاه بساط قرب
معزز بود و دقایق فراخ دلی و آداب خدمتکاری بسیار داشت بپایه اعتبار
افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند و جاگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت
فرموده بگوش نصیحت نیوش او را بنصایح دولت آور حرز افزا [illegible]
ناگور که مقر و موطن میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان صفا کیش مثل
اسمعیل قلیخان برادر خود و محمد صادق خان و محمد قلی توقبای و میرک بهادر و
دیگر [illegible] در آن جا نیازرا به کومک او نامزد ساختند و حکم معلا شرف نفاذ یافت
که سهو و خطا لازم نشاء بشریت اگر میرزا از خواب غفلت بیدار گشته از کردار
ناهنجار خود خجلت زده باشد او را باستمالت الطاف شاهنشاهی بپایه سریر معلا
آورند و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتانه داشته در سر خیال افتاده باشد سزای
او را در کنار او نهند تا نمونه عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد و حسین قلی
خان اهل و عیال خود را از قلعه حاجی پور فرستاده آماده این خدمت عالی شد
و بانهضت شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکر متوجه باقبال رسیده آمد میرزای ادبار
یافته راه ضعف سر انجام فتنه که اندیشیده بود بتقریب تعیینات داد ناگزیر قلعه اجمیر را
به ترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده
بود رفت انتهاز فرصت نیت خود دولت نواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره
کردند که راه پاک کرده تیز متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بعهد
و قول داخل عساکر منصور شد و حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده
روان شد شرف الدین حسین میرزا که دین و دنیا را بتیت داده بود رف

بر و انتهاد آن را بخود قرار داده از ممالک محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت
از غبار او صاف شد و قلعه میرته را که محکم‌ترین قلاع آن جانب و محل باس صواب
مرزا ابی الجی بود نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه را
بجگال سپرد چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند بکلی از کار میرزا شرف الدین
حسین جمع شد همت بر تسخیر قلعه جوده پور که مستحکم‌ترین قلاع آن ملک است بسته بود شده
بجمع ماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند بمرتبه جاه و افزونی نوکر و بسیاری لشکر
ممتاز بود و جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار مستحکم چندر سین
پسر خورد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند
و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شده و از انجا باستلام عتبه
عالیه که بوسه‌گاه سرافرازان آفاقست سربلندی یافت و مغیث الدین احمد و کوکی
و مطوعی و جمعی دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان فرستادند تا بمدد عیسی
در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست که پایه قدر خواجه معظم علی
تربتی بخطاب مظفرخانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیل اینکه
چون ایام معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و زرنت
رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند سلطنت انتظام تازه
گرفت و خلاصه امور جهانبانی و نقاوه مهام جهانگیری بی سامان و
انجام یافت باوجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیت مراتب
کونی و الهی عدم ملال در اشتغال بمهمات صوری و معنوی و نااحتیاجمندی
بوزیر و وکیل بجهت گزینی و اختیار روز ... تسیان که سرمه خشم عواقب
و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهانگشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که
مسند والای دیوان بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله‌دان

مزین گردد و تا ذات مقدس همچنان در نقاب بی توجهی بود و مهمات ملکی و مالی
و تصرفات قولی و فعلی بر سیاق حق و سیاق صواب فیصل یابد و ساحت ریاض
ممالک محروسه از سحاب کلک کفایتش طراوت پذیرد و توجه اقبال
اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل اقبال آلهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر
تربتی برگزیده رنگ ذات جوهر استعداد شد خواجه برجوع انجمن سربلندی
یافت و متکای دیوان بوجود او آرایش گرفت و مظفرخانی بر زبان
آن مخلص والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را در جوز استعداد خود آماده
داشته در لوازم درایت و کفایت کاربردازیهای نمایان بظهور آورد
و در ترویج معمورآباد خزانه که رأس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت
و انتظام سپاهی چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام تمام بتقدیم رسانید
و از نیکوخدمتی مهم وزارت او بمرتبه امارت رسید و لقب دولت و نجابت
صاحب سیف و علم شد خواجه ملازم بیرامخان بود در هنگام تفرقه او در سلک
اورنگ خواجه را میعد ساخته بپایه سریر اعلی فرستاد هر چند کوته بینان روزگار
در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام داشتند اما آن حضرت که جوهر
شناس نقود انسانی‌اند در خواجه استعداد کار دریافته جان بخشی فرمودند
و خدمتکاری علمداری برگزیده سرور با معوض شد و از حسن کفایت بمرتبه
دیوان بیوتات رسید و از انجا باین رتبه عالی استعداد یافت نیازم جوهر
شناسی باید دوربین را کار از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می‌آرد و آوازه
بر آوازه بخت و دولت امتیاز دن

آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آواره صحرای ادبار شدن

چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو جهان زمان را
خاطرنشان خرد و بزرگ سازد و پایه اعتلای اعلام دولت روز افزون

۱۴۴

اورا ارتفاع آسمانی بخشند تا هم نشأه ظاهر سرانجام دلپذیر یابد و هم گمراهان بادیهٔ
ضلالت اهتدا انتباه راه سعادت یابند لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت
را بکوه پستی و نشیب زبونی در آورد و چون افزایی سلطنت بر معدن
مروت و مردمی گرد آمده از استلذاذ عفو جرایم خوشوقت دارد ناگزیر
بمقتضای قدرت کامله بد اندیشان دولت خداداد را با اهتمام خود نشان
دگرگون بلاکت و موجب شقاوت انداز د و مصداق این بیت بدیع که
جز دانا نایی بزد حال خیر اهل شاه ابوالمعالیست که نه قدر مرتبه خود می
شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت
و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت که این همت تیره رای
مکرر مصدر اعمال ناشایسته شده و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن
نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهة اصلاح حال او و از پس خلایق اورا
بمکهٔ معظمه فرستاده بودند درین ولا از اماکن شریفه که بامید تحصیل حسنات تحصیل کردی شیرازه
شرارت را در خرمن اعمال اندوخته و مورد سیاست شده بازآمد بنیتهای
نادرست بممالک محروسه که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود در وی
آورده و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی در گجرات توقف ناکرده بسمت
اگره و دهلی روانه گشت و چون بکالور رسید میرزا شرف الدین حسین
را که ادبار با فتنه دین و دولت بوده دریافته در رفاقت خود تیزتر شد
و در تخیل باطل پیری و سرکشی بیش از پیش اهتمام مینمود و شرف الدین حسین میرزا
با او هم عهد و پیمان گشته با پانصد کس خوب خود را همراه او ساخت و میر علی
بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت شوری و … اند …
فتنه برپا کنند و قرار داد که اگر درهمین جا مهم از پیش رفت من هم خود در آرام

و اگر اینجا کاری از پیش برود خود را بکابل رساند و آنچه در دماغ ماخولیایش
داشته فرصت جوی شود شاه ابوالمعالی بطلان ذاتی و اغوای شرف
الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قلیخان و سایر امرا آنجا بود
چون بحوالی حاجی پور رسید قانونی دست بر دیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ
خویشان حسین قلیخان موجب رخصت درگاه معلی از عقب اینجا رسیده بودند
و این جوانان بر نیان دماغ نخوت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد غنیان
فتنه بجانب نارنول رفت و در آن هنگام نارنول از تغیر خالصه شریفه تعلق بعثمان
مقرر شده بود و ترم خان لیرا و حکومت آنجا داشت و میر گیسو عامل خالصه
در صدد آن بود که خزانهٔ پادشاهی را که آنجا بود بر دست بدرگاه
معلی آید و بواسطه اختلاف کاشتکاران معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده
غفلت میکرده اند تا آنکه صبحی که ناظران مهمات آنجا در خواب غفلت بودند
آن کافر نعمت با جندی از اوباش رسیده قوم را تهمت داوری نکرده عار گریز
بر خود پسندیده و میر گیسو توفیق جان نثاری نیافته گرفتار شد خزانهٔ
نقود بدست آن مدبر آن قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین
قلیخان چون از آمدن این مدبر آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و
جمعی را روانه ساخت که مبادا آسیبی بعروق او که در حاجی پور بودند رسید
فرستاده‌ها با اهتمام خود را بجد و جهد حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت
برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن صوب متوجه شدند و اسکندر بیگ
خبر فتح منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند و چون بدو وارده گروهی
نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی که آتش انگیز بیان عامه
بودند آن مفسد و از جا بجگر خود برآمده بدیدن برادر میرفت و جابر شد

وابطور رسیدی در قید اولیای دولت درآمد شاه ابوالمعالی از رسیدن بهادر در آن
نصرت قرین شنیده از نار نول فرار نموده دلاوران با صولت کوه صلابت
تیز تر راندند چون بمقام دهرسو رسیدند دو تیر بار زر سفید که از عقب آن بیرکت
می بردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و احمد بیک افشار و میان قلیجان رزد و
برسران نزاع شده و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفتگو بدآمد و چون
درین روز بسیار رنجیده بودند در قصبه دهرسو فرود آمدند و احمد بیک
اسکندر بیک بواسطه غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رخصت منزل
گرفتند وقت سحر بدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان همراهی
ایشان تقصیر شده الحاز کردند بعضی از بدخشان و جمعی از ماوراء النهریان عار
تحقیقی و ننگ بیوفایی را از بیترابی کرده و اندیشه عذری نکرده راه فرار داده و
قلی بام حرام نمکی جدا شده بتعجیل پیش رفتند و خود را با بوالمعالی رسانیده کیفیت
حال را کلی ظاهر ساختند گرد ابوالمعالی در میان درخت زاری توقف نموده انتهاض
فرصت میجست بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقه گریز از کمینگاه برآمده
تاخت و آن نفاق پیشهای بیوفا موجب قرار داد خود با هم متفق شده
بروی صاحبان خود شمشیر کشیدند و احمد بیک و اسکندر بیک داد مردانگی
داده جمعی کثیر از مخالفان بداندیش را برخاک هلاک انداختند و خود زخم بسیار بر تن
و اسپ شهادت گشیده بنکنام ازل و اند شدند و شاه ابوالمعالی از زاری
عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون بر کنه چنیوت رسید از آنجا دروازه قلعه را
بسته بمحاربه پیش آمد و فدای راه ملک شناسان شد ابوالمعالی از آنجا بحصار
فیروزه آمد بایزید بیک ملازم منعمخان در حراست آن قلعه اهتمام تمام
بجای آورد و آن ننگ قبیله ازانجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل روی روان

شد درین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای سهتو رکه در
بانیزده شانزده کروهی دار الخلافه آگره است نشاط آرا بودند که حقیقت آمدن
شاه ابوالمعالی و کجروی و بدکرداری او بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی
از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغخان و تاتارخان و درویشخان را حکم فرمودند
که پیشتر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را بدست آورند یا از تکاپوی
باز ندارند که غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان آسایش گرایند نهضت موکب
اقبال شاهنشاهی بصوب پنجاب و بعضی تسعادت شاهزاده اندختن ترتیب اللای و ریسل خالص بیم
نجم بکلگرغضه شاهنشاهی و نسیم سعادت کلی آمدن قرین صاحب انزد بودن چون در جمیع اطوار از آن
عالم و آسایش عالمیان همت بلند ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه
همت در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بیدا اطلاع
غرض و نتوایت ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت ...
لوازم پاسبانی جهانبانان بروجه دلخواه صورت بسته درین ولا که غبار ...
شاه ابوالمعالی مساع اقبال رسید روز آسمان بیست و هفتم دی ماه الهی موافق
بیست و سوم جمادی الاولی موکب جهانگشای بجانب دار الملک دهلی نهضت
فرمودند روز ماراسفند بیست و نهم دیماه مذکور موافق بیست و پنجم شهر مذکور
آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت ابوالمعالی که از فرط
سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان
زیاده برین قرار نتوانست نشست داد بار بکابل کشید و فتنه که بر مدحتیم
گرفتار شده بود دیگر خواب گران رفت و جهانیان بدعای دولت روز
افزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج خیم در رواج باطل
رونق ناحق شناسان کمین جوی و فرصت طلب بود ...

و با آن خدا شناس از آن بد اندیشی چشم زخمی رسید و بحفظ الهی از مکاره این
محفوظ بوده بسعادت ازلی در ترویج حق برزعم بد اندیشان اهتمام فرماید
وسنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند کسی را نشاط دو جهانی فیضها اختصاص
دهند و بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند تخیل او را مورد
و مظهر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن شمع شبستان جلال
جهان آرای او باشد و از ظلال اثیمی ایمنی اگرچه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک
دهلی نزول اجلال فرموده مسرت افزای خاطر مقدس بود که روز بهمن ماه الهی دوم بهمن
موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا
قدس سره توجه فرموده بودند از آنجا مراجعت نموده روی بمخیم اقبال داشتند
چون بچهارسوی بهرام شهسوار دولت رسید یکی از خون گرفتهای کافر نعمت
نزدیک مدرسه ماهم انگه ایستاده بود چون از آن بدخواه بداندیش تیر توجه
فرموده بودند تیر غدر از کمان فتنه برکشیده بجانب آن قبله عالم گشاد
و پناه دولت و اقبال انداخت چنانچه بر کتف راست آن حضرت رسیده و
قریب یک وجب نشست و غوغا از نهاد زمین و آسمان برخاست جان نثاران
کج نظر ریخته و شمشیر خواستند که تفحص حال او نموده آن بد دولت را بخاک فنا رسانند
اشاره عالی نفاذ صورت یافت که او را بزنند و از هم گذرانند که مبادا جمعی را از
خانواده اخلاص درین امر متهم کرده اند و باعث آن خون گرفته را باز
شناخته شد هرچند خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین تیره
تیره شده در جانسپاری اضطراب داشتند اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند
وقار و تمکین بوده تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند و مقربان بارگاه
جاه و جلال باشاره معلی تیر را برآوردند و از زبان آنحضرت شنیده ام که

میفرمودند نخست چنان متخیل شد که مگر از بامی بازداشته متخفی ریزه سنگی انداخته خبر شد
و با وجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گران رکاب
سواره بدولتخانه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای مقبولان
الهی حافظ و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد حاذقان
عیسی دم بکار جانبازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان
وحکیم عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را الحکت بند قرار دادند
هر روز فتیله تازه می نهادند تا آنکه در کم مدتی روی باندمال و التیام نهاده و صحت
کامل بعنصر قدسی روی نمود و از غرایب امور قضیه سنگ بادشاهیست و آن ماده
سنگی بود مهوه نام در پی برآمدن از دار الخلافه آگره در محل مقدس میسر بود
و از تاریخ سنوح این قضیه تا ایام زوال و وقت ازو ظهور می آید و هنوز
ازین قضیه خبر نرسیده بود که آگهی یافته خود را تا بمعتبرین از خوردن آن
باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت و وافر گشته آری هرکرا نظر بر جمال
جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور ازو بدیع
علی الخصوص از سنگ که بحقیقت و وفا مشهور آفاق است چه دور باشد اگرچه
حضرت شاهنشاهی مقتضای دوربینی و پرده پوشی رخصت آن ندادند که
تفحص حال آن تیره کار نموده آید اما اینقدر مشخص شد که این بیباک ایمن دل
از غلامان میرزا شرف الدین حسین میرزا بود و قتلغ فولاد نام داشت و آن نمک
بحرام او را از جالور با نیت تباه همراه شاه ابو المعالی ساخته بود و چون
او از هندوستان فرار نموده روانه کابل گردید این سعادت زاد این کار
فرستاده و برای هلاک خود تباه و گشت فتنه برکمان نهاد و سبب آن شقاوت ابدی
بسر انجام داد غافل ازینکه هرکرا ایزد بنده نواز نوازد و اندیشه

شتی
بتاه دیده و لتان را در سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد هرچه از بدایت
نحیطرسان راه یابد و بال و نکال آن هم درین نشأ بآنها رسید که نه اثری
از عرض و ناموس گذارد و نه قدری از مال و جان و خان و مان را فرصت
دید چنانچه دیده وران انصاف فهمند که روزنامچه سلطنت بیکرند این جد لو مقدس
مستبصرانه مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد را نیکو دانند
که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بغاک هلاک فرو رفته اند اگر بیک نتیجه رم دران
باب کتابی علیحده باید پرداخت اگرچه درین شکرنامه در هرجا ایمایی بحال
این کور باطنان و مکافات اعمال ایشان رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد
پانزدهم بهمنماه الهی موافق جمعه بیست و ششم جمادی الاخری موکب عالی بدار الخلافه اگره
نهضت فرمود و بیست منازل قطع میشد تا اگرچه اندمال یافته الیام
تمام حاصل شده بود ملاحظه آنکه هنوز قدری روی زخم تازه بود تا حرکت
سواری نداشت بشتری در بیکاس که کشتی بریست آرام گرفته طی مراحل میفرمود
و چون ظل نور چتر پرور در ساحت خجسته دار الخلافه اگره شد فضای افزای
عالمیان بفر قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی بتازگی جان تازه یافته بفرق خلایق
فیض گشتند و بدولت استقبال فایز شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر
سلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب الهی تقدیم رسانیدند و آن حضرت
در بیستم بهمنماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدس نزول
سعادت فرمودند و داد و دهش اشتغال نموده در مبانی سلطنت و رعیت
پروری قوانین متقنه نهاده جهان آرای بودند و مستعد آن عوافل سلیم در نظر
سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن قوت بمواد فعل ظهور فرموده ارباب
دولت افزای میگشتند و به روزگار ان هر بر سرای خود یافته بکام قناعت نشستند

و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالی پاک گشته اعتدال طبیعت بهار یافته بود آغاز
سال نهم از جلوس سعادت تبزین شاهنشاهی یعنی سال آذر دور دولی و در قرب این ایام که از ورود
موکب اقبال شاهنشاهی مستقر خلافت گلستان روز بروز تازگی برگ و نوا مییافت
بود و مزاج اقدس بمرکز اعتدال آمده و در نشو و نمای بهارستان عدالت
توجه داشت بهار نشاط افزای در آمد و تهنیت صحت عنصر مقدس ساینده و بعد از
انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه شب و ششم رجب هزار و
نهصد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نمود و
طبیعت عالم طراوت تازه گرداند نظم دوران بهار رنگ و بوداد گلدسته
بدست آرزو داد گل کرد بهار عشوه سازان جوشید دماغ عشقبازان
سیراب هوا چو مغز دانا دوران چو مزاج دل توانا زانگونه در ابر در چکانی
کز مغز خرد چکید معانی و از جلایل بخششهای والای حضرت که در عنفوان این سال
دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان از
اندازه مقدار این مبلغ که تواند گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی
بر نظام عالم بود در امضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود
توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور چندین
منافع و کنف و کوری بسیاری از نامعامله فهم این فرمان معلی نفاذ یافت و این عطیه
کبری هزاران جهار و کمند برگردنکشان روزگار سرانجام پذیرفت زیرا که
هیچ که منتظمان سلسله صورت تجویز آن نمودند بواسطه آن بود که از معادا
صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری و سر
حاجات خویش معاوضه آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کام مراد
مقصود خویش گردند تا منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خرد اندیشی

و وفور عاطفت والای فرمان روای زمان انانکه در پیش دیگر بند چون نگهبان نگین
از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیا
دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن بمحض تقلید است
و ارادت و عقیدت در اینها نقد بدان گروه بیاتی که عداوت جانی در میان
بود قیاس نموده در قتل و اهانت انطایفه کوشیده اند و نیز باعث عمده بر آنکه
این وجه در زمان پیش شرط احتیاج سلطان و معاونان مصالح و اسباب دنیوی
بود تا بدین روش و سعی در معاش بهبود اید امروز که هزاران گنج در خزانه انتظام
بخش جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبه اقبال اغنیایی و لیری عظیم چگونه
منصف دانای تمیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موسوم بر فساد مجرم و اقدام
نماید و از جلایل وقایع سرانجام یافتن ابوالمعالی است و شرح این واقعه غریب بخش دولت
آرای آنست که چون ابوالمعالی به تنبیه کابل رفت رو به عسکر منصور گرایید
و اخراج او که از ممالک محروسه متعین بود از آنجا نتیجه گذرانده مرخص نمود و این
سعادت از حوالی سند عرضه داشتی متضمن تسلیم نوحات قدسیه حضرت جهانبانی
آشیانی ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین
او متعلق بود مخالفت فرستاد و شرح حسن حال خود را ضمیمه آن ساخته عز لقیه
رایات عالیات معنون کرده بود **نظم** بادبین در دنیای حشمت و جاه آمده ام از زه
حادثه ای بناه آمده ام و ماه چوچک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای قضیه در ورود
او با مردم اعتمادی خود کنکاش نموده جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر مجهول
و صاحب غرضان بید و لتخواهی در مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند که
شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است و فرما نروایان هندوستان و سلاطین
کاشغر با آن سلسله پیوند کرده اند لایق دولت آنست که او چون پناه با این دودمان

عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رشته ارجمندی عزت
و احترام رسانند بحدی که در نظر عزیز و گرانقدر شود و صبیه شریفه خود را که همشیره
میرزا محمد حکیم است با و نسبت بخشند تا او این خانه را از خود دانسته رونق و
رواج بخشد و کارها رو بتیره خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه فارغ ساخته
بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم بی
اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملایمت ترجمان در خواست شاه
ابوالمعالی نوشته با عزاز و اکرام تمام بکابل آوردند فی الحقیقت خال مدرکات
بینشان هی عرضه داشت نمایند از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند
و این سلاله دودمان دین و دولت را با آن نادرست خوی بد اندیش
پیوند کردند و نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در
کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت با عاقبت خیر نقد حیات خود را از دست
گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالی همواره آثار کوته خردی و
خود سری و سایر خصایل ناستوده از فتح شمایل او ظاهر بود چون در اینجا صاحب
اختیار و قدرت گشت در بیرون خود صلاح خود ندید و از مقتضای حسن اعوا
بمقتضای طبیعت اصلی و فطرت جبلی خود خبث سرشت افزود و از بیگم و
منتسبان آن سلسله اصلاح حیاتی بمکر رفت و از نصایح گرانمایه بیگم پند
پذیرفت و راه حق شناسی و حقیقت از و بظهور نمی آمد و بعضی منافقان تیره
رای مثل شوکون نیر قراجه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجش داشته
در میولا با ابوالمعالی پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد
ترا در امور ملکی و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی
فضیل بیک دیبرش ابوالفتح و شاهولی بیک اتکه ترا ضایع خواهند کرد

تفرقه

صلاح کار در آن دانست که پای جرأت در میان نهاده دست یکی کند و میرزا محمد حکیم را
که هنوز خردسال است موافق اراده خود نشو و نما دهد تا همه کابلیان سر اطاعت
بر خط فرمان و متابعت او نهند آن نکوهیده سرشت عاقبت اندیش گوش شنیدن
نا آموزده داشته بچنین کاری اقدام نمود و کلید که در تیه جهالت گم کرد
و خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق داده و جابها تازه بیگم را ... ده
قصد خون که بدترین انواع عقوبت در کمین نشست الحاصل آن بدولت سوکون
و قاضی زاده لغت حنیفه ماوراء النهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورده
ابوالمعالی از راهی و آن دو بیسعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند جماعتی
از عورات در آنجا بوده‌اند غلغله بالای راخون ناحق ریخته و چون ظاهر
گرفته کرده‌اند و بیگم نموده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالی
کشیدند و بقصد اتمام مقصود دست بهایی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در جای پرده
ظالمان ... ابوالمعالی باتفاق آن دو بیسعادت در رسیده و با مردون
در آمده بیگم را بشهادت رسانیدند و باین تیره رای رایت ظلم برافراخت و این
سانحه عظیم در اواسط ... موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد
و بعد از خونریزی بیگم بتفحص میرزا محمد حکیم شتافت و او را از میان خردسالان
برآورده در دیوانخانه بپهلوی خود جای داد و مردم در خانه میرزا خواهی
نخواهی ... روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان
عالی از امرای بزرگ بود و او در مولا بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته کار
گذار مهمات ملکی بود و خواجه ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانیدند و برادرش
محمد قاسم را مقید ساخته بردی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان
برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق برگشتن ابوالمعالی

کردند عده بی مروت از میان جماعت خبر با بوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان
خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن عزیمتمندان از روی قدرت و استیلای
او را از راه ارک بقلعه در آمدند و از نجابت شاه ابوالمعالی تیغ بر گرفت و در میان
نقد جنگ نمیشد و کوشش و کشش نیارسته و از جانبین جمعی بقتل رسیدند
و جماعت ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و ... برده
ظلمت بین الفریقین فرو نشسته هر کدام راه الجایی متفرق ساخت قاقشالان بغوربند
شتافتند و میدانیان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی بلاهور
آورده آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که در بند بود بکان تلطفی رهائی
یافت و حادثه کابل وقتی که خبر آن بدولت میرزا سلیمان رسانیده
او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا محمد حکیم نیز با وجود خردسالی از واقعه والده
خود دلگیر و غمناک گشته تعلیم دو تنخواه آن نهانی کسان پیش میرزا سلیمان
فرستادند و چاره جوی انتقام شدند و استدعای آمدن او کردند میرزا سلیمان
بعد از اطلاع برین حوادث کابل کمر عزیمت بسته بیابان رفتن آن نشاط آماده
که همواره گرد طمع آن بر یاد میزد در آرزوی حکومت کابل میر او بام و خیالات
او بود پیش نهاد همت خود ساخت و لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق
حرم بیگم بروی کابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت
و لشکر و حشام کابل جمع ساخت میرزا محمد حکیم را از تنخواه دی همراه متفق الکلمه گشته
و دست آویز خود دانسته تهیه پیش هیج نمود و پیش از آنکه بکابل ... رسی
کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و سر پل را گرفته ساخت استحکام داد
از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلوریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل
یکدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعت

کولابیان از جانب میمنه سپاهی کرد ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بدافع آن
فوج روان ساخت و بعد از در آمیختن مبارزان طرفین شکست بر
کابلیان با ابوالمعالی رسید او میرزا محمد را در قول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده
خود بکومک برسمتان رفت در حینی که او و میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته
جلو بسته میرزا محمد گرفته تا آب زدند و کرم ساقه میرزا سلیمان رسانیدند
و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراگنده شده هر کدام رو بجایی نهاد میرزا ابوالمعالی
چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت اضطراب دل از معاملهٔ جنگ
بر کنده راه بر سمت پیش گرفت و بدخشان بپای مردی همت تعاقب او نموده
در موضع چاریکاران با مدن آن بد بری باک پیوستند و او را دستگیر کرده حوالی
پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان بمستشار تمام با میرزا محمد بکابل در آمد
و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد میرزا او فرمود
تا آن نمک بحرام حق ناشناس را روز او دوشنبه غرهٔ خرداد ماه الهی موافق
عید رمضان بکمند مکافات از حلق بر کشیده قصاص نمودند نظم
بچشم خویش دیدم در گذرگاه که زد موری بجان مرغکی راه هنوز از صید
منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت چو بد کردی مباش
ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات در هنگام حلق کشیدن جوهر
ذات ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری
و گونساری چند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما
بغیر از ظهور جوهر بدگوهری آن مرد دیگر ثمر نبخشید و قالب ناپاک او را انتقاعت
بعضی عزیزان در حوالی مرقد غوث قطاب خانزاده حکیم و مهدی خواجه مدفون
ساختند الحمد لله که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بنای سعی و ستم خود

بکو بال گرفتار ساخت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را با این مذلت
و هوان هیئت گردانند اگر از چنگال اولیای دولت ابد پیوند متصدیان
اقبال مخالفان را ابر و گذارند تا بجهت عبرت هوشمندان روزگار
ادبار بد بعد از آن میرزا سلیمان در سر انجام مهمات کابل و ترتیب میرزا
محمد حکیم شده کسان به بدخشان فرستاد و حرم صاحبه خود را بکابل طلبید و بعد از دخول
میرزا محمد حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد و
امید علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا محمد حکیم تعین نموده
محل اعتماد خود خواست و خود به بدخشان مراجعت نمود و حرم حکیم که بود
میرزا محمد حکیم را همراه به بدخشان برد و کابل را از بدخشان سازد و میرزا سلیمان
ایمنی را قبول نکرد و علی الوقت صورت مستکانی مدارد و بمرور ایام صورت را
داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر داد و جاهای جیده
با نهاد او یک حصه را بتوان با میرزا محمد حکیم و کابلیان مقرر ساخت و ایمنی را
توطیه کرده کابل را بست فتح ولایت گرهه کتنکه بتیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان
خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجیک بود از طبقهٔ اهل قلم اما باعتضاد این دولت
ابد قرین کارها از او بظهور آمد که ترکان پیش او انگشت بدندان نهادند ای هوشمند
آنها که بتصحیح ذات سلسله نمایند بکارنامه امید خاصان از حسب و نسب نویسنده در
جوهر حال می نگرند و مقتضای اعمال شایسته نیک ذات می ستایند و با محمد آصف خان را
از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد
روزگار دولت گشته فتح ولایت گرهه مانند که جولان همت او میسر شد و
تفصیل این مجمل آنکه در ممالک شرقی هندوستان ملکی است که آنرا گوندوانه یعنی
جای آبادان شدن قوم گوند گویند گروهی مانند مشتری در صحرا البرز بند

و جمعی توطن گزیده در ماکل و مشارب سرگرم باشند و آن قومی است
و اهل هند این جماعت را زبون شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای
خود دانند مشرق آن ولایت متصل به زمین بنور که داخل ولایت جهارکهند است
و مغرب آن اتصال دارد به رای سین که آن از مضافات صوبه مالوه است
و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک ... و جنوب
آن دیار دکن است عرض آن هشتاد کروه باشد و آن ملک را ولایت گرهه کتنگه
گویند ملکی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع متین منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور
چنانکه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت
گرهه آباد است و از آن جمله گرهه شهر کلانیست و کتنگه نام موضعی بوده
و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته است و دار الحکومت آن بلاد قلعه چوراگره است
والی آن ولایت در زمان بابر پادشاه یکی نبود بلکه چندین راجها در ایام آنجا بسر
می بردند و امروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار آن نظام و نسق
نمانده چندین راجها اند مثل راجه گرهه و راجه کرتو و راجه ... و راجه سلوانی و راجه
دانکی و راجه کهتولا و راجه ... و راجه مندلا و راجه دیوگار و راجه لانجی و
پیاده در آن ملک بیشتر جنگی باشند سوار کمتر و از اول ظهور اسلام که فرمانروایان
والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد دولت آن طایفه
فتح و تسخیر یکی ازین تختگاهان بر گرد شرفات آن قلاع متین و حصون
رصین نتوانست پرید و نعال بند خیال این جهان کشایان در فضای تسخیر آن
ممالک نتوانست زمین پیمای شد در سولا که آفتاب جهانگیر دار سرکار گرهه
گشت و فتح ولایت نمود ایالت آن ملک بدرگاوتی نام زنی که مشهور
برانی بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت و بوسیله

این صفات گزیده تمام آن ملک بقبضه ساخته بود و از مردم با وقوف آنجا که
بوده اند شنیده ام که هفتاد و سه هزار موضع آباد دارند در تصرف او بوده
از آنجمله مقدار ... او دوازده هزار موضع بود بقیه ایل و مطیع بوده
و کلانتر الوس عاشیه داری او میکردند او دختر راجه سالباهن راجه
و مهوبه از قوم چندیل است و راجه مذکور آنرا بپسر امن داس دلپت نام
نسبت کرده هرچند او از قوم اصیل بود لیکن چون دولت صوری داشت
و راجه سالباهن را زر و زرش آمده بود نا گزیر این نسبت تحقیق گرفت
این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح رای سین معاونت
بجای آورده بود مرتبه اش افزوده تخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشید
بود او پسر ارجن داس و او پسر سنگن داس و او پسر گورکداس و او پسر کهرجی
اگرچه در قدیم قریبی در خانه حاکم گرهه بود لیکن جز اعتباری نبود و این کهرجی
بعقل و تدبیر از بزرگان دیگران ملک ... گویان چیزی میگرفت و تا صد
هزار سوار و پیاده او را فراهم آمد و پسر او سنگن داس تدبیرات پدر را
بکار برده رتبه خود افزوده و پانصد و شصت هزار پیاده او را جمع
شد و از قوم راجپوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو
مصاحب کار گذار دانشور بهم رسید یکی از ذات کهرجی ... پور
دوم از ذات برهمن و بفروغ عقل شایان ریاست عظیم آن ملک یافت
و بعد از و حکومت الخ به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از و امن
داس مذکور کلانی آنجا قرار یافت این امن داس بد ذات ... کرد از ...
اندوز بود و همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خسران ابدی ... الحاصل
دادی پدر بمقتضای حسن عقیدت و عطوفت او را ... محبوس داشت

وباز عهد و پیمان برآورده و آن مساعدت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته
پیش گرفت و کرنجه بیس سنگ دیوچند راجه مان راجه تمر رفت و راجه او را
پسر خوانده و پرسنگ دیو بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد و او را پیش
پزبهان پدر راجه مان راجه که خود سال بود و کدخدا شده متوجه او شده در انکار
ظاهری بهم رسانید پدر را و از خدا اس چون از بیم دولت ناخشنود بود و ولی
عهدی پسر میانی خود جوکی داس موقر ساخت و او نسبت برادر کلان این مهم
بنام من نسبت امن داس بید ولت شده رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی
را اعتبار مید و انکار کرده دزدی در خانه مادر آمده پنهان شده و تا اتفاقا
یکی از خواص راجه که از قدیم با و نسبت داشت نتی فرصت یافته قصد او کرد
و مردم هجوم کرده او را شهید ساختند و کس پیش پسر میانی فرستادند او
قبول این معنی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید و چون
او حیران ابدی برای خود سرانجام داد در وی چنین هر چند مبالغه کردند مند
بنماند و تحد کرند راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب جستن اند کس را همراه داده
و فا نادید انسته اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال براه پرسنگ نوشته
بتحریص گرفتن این ملک کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بآن ملک
رفت و امن داس در شعاب جبال متحصن شده اگرچه ثبات مقاومت راجه نداشت اما
چنان ظاهر ساخت که از نا داشتگی و خبط دماغ قصد تلف پدر کرده ام اکنون به پدر
دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را تسخیر نمود و کسان خود که اکثر آنجا گذاشته
نمود امن داس مذکور در انتهای راه با معدودی آمده ملازمت راجه کرد و
بعد از زاری راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک را باو برد و او همیشه
گرفتی و از کار بد خود در حضور خود نفرین کردی و معلوم نیست که این معنی از ابله

طراری او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر
میساخت چون نیستی خانه نشافت نوبت حکومت بجابیت دولت پسر او رسید
او هفت سال سری کرده جهان را بدرود کرد و چنان مسموع شد که سنگرام را
پسر نیست از کوخیداس کوابه که از ملازمان او بود خواهش نمود که چون از
تو حامله شود و ضع حمل درون حرم من بکنند اگر دختر شود از ان تو و اگر
پسر شود از ان من و بنام خود منسوب کردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد
کوخیداس مذکور فرمان پذیر شد و چون از ان او پسر بظهور آمد آنرا
به پسری خود برداشت نام او را دلیت نهاد و رانی درگاوتی را باین
دلیت نسبت کردند و چون دلیت را عمری بسری شد پسر او نیز با راین بجا
بود رانی درگاوتی با تفاق او رکایت و مان برهمن اسم راجگی بر وی نهاده
معنی بزرگی را خود متکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیداشت
و بعقل دور اندیش خود کارهای عجیب کرد با باز بهادر و میانها او را
محاربات عظیم دست داده و همه جا غالب آمد تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراه
داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بیت
او افتاد و تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران
شکاری را به بندوق زدی و عادة او بود که هر گاه شنیدی که شیری
نمودار شده آب نخوردی تا او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم
از و در هند و ستان داستان و داستانها نیست لیکن عیبی بزرگ داشت که
از هجوم خوش آمد گویان بکار روائی صورت معرفت و ربوده لوازم اطاعت
تعبه شاهنشاهی بجا نیاوردی چون اصفخان ملک تسخیر نموده فتح کرد درگاوتی
مذکور بر لشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه نمیکرد

بودی افغانان در ایام قرب جوار ابواب ملاقات و موانست مفتوح داشته خبرنگاران
جاسوس نهاده و تاجران او بولایت ایشان فرستاده استکشاف مداخل و مخارج
آن را بواقعی مینمود و چون بر حقیقت وفور جمعیت از خزائن و دفاین آن عورت
اطلاع یافت هوای کدخدایی آن مملکت در خیالش افتاده میل آغوش عروس
آن بلاد در خاطرش جنبید در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمده دست تخطی و خیال
تا به ملکت دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات مینمود
تا درین سال لشکر شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان بعزم تسخیر کرمیل
کمر عزیمت چست کرده محمد علی خان و محمد مراد خان و وزیرخان و باباقاقا
و نظرها دروازه محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران الحد و با مرعالی همراه او
شدند و ان مست باده غفلت بوده بکامرانی بسر میبرد ناگهانی خبر
رسید که عساکر قاهره پادشاهی بدمونه رسید و آن از شهرهای معتبر دکاب
اوست سنگ تفرقه در هنگامه غرور او افتاده لشکر او بجهت گرد آوری و
با امنی رسانیدن عیال خود متفرق شده و زیاده از پانصد کس با او نمانده
بمجرد استماع این واقعه از روی ارجوانی که داشت متوجه عساکر منصوره شد و از راه
تهور که مشتری از غرور خرد کارزار را استقبال کرد و دانا که متکفل اشغال
حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی چنانچه خیر
اندیش دولت گوید پرده از چهره سخن بر داشته گفت رانی جواب داد
که این بر بیهودگی لشکر از نیرو قوتی نیست و من از سالها بار پاسبان این دیار گرفته
باسم در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد مردن بناموس خود بهتر از زیستن
بی رشک پادشاه دادگر اگر خود میبود دیدن صورتی داشت اکنون آن
مردم قدر مزاج میدهند همان بهتر که بمردانگی فرو شوم تا چهار منزل روی

بروی لشکر منصور آمد اصفهان که بان تندی و تیزی میرسید در دمونه توقف
کرده بارانی هم تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده گفتند
که قرار داد جنگ مستحسن است اما سررشته تدبیر از دست دادن نه از آیین
شجاعت و فرزانگیست روزی چند بجاهای محکم بسر برده چندان انتظار باید
کشید که تفرقه لشکر بجمعیت گراید رانی این سخن را استماع نموده بموضع دور
از رسیده منوری روی به گریز برآمد و بحسب تدبیر تمام رو به گریز به درختزار و تیز
درآمد آهسته آهسته در آن مغاور میرفت تا آنکه بموضع نرهی رسید که مشرق
رویه گریزگاه است و آن جانب راه برآمد و درآمد او بس دشوار از چهار
طرف او کوهها سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد و کوه نام و بکی جنب
او دریای خونخوار نربده میرود و گریوه که از گذشت آن آن واقف
بعد از عبور آن گریوه بآن موضع رسیده میشود بس تنگ و ناهموار لشکر آصف خانی
که خبر آمدن رانی نشنیده و در دمونه توقف کرده بود دکمیاری از رانی خبر
شده هر چند بجست و جو کسانرا فرستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال
او نیافت آخر خود در آنگریوه رسانیده مواضع و قریات انعل در آورد
گرفت و چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گریوه گذاشته خود به دنبال
او شتافت چون خبر برانی رسید که لشکر آمد سران لشکر خود در اطلاع داشته
مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر انجا بسر برده
شود و خاطر من خود خواهان جنگ است چند پیاده به درجنگ خواهیم برد
هر که میخواهد باشد بروید و جنست که تشویش غبار دنیا بعدم فرو نشیند تا
با نصرت شدن آخر همه مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بجنگ
نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گریوه را که محل در آمد است نظر محمد و قمر

جنگ میس

وجمعی کثیر از بهادران بزور گرفته وارجن داس که پیش خود از فیلان بود
درانی بر داکی سیوعدم نشست گرفت رانی سلاح دربر و مغفر بر سر کرده بر فیل
سوار شده و با بهادران مستعد جنگ با همین لایق همه ایمه می آمد و به دلیران
ودلاوران پیاده خود نصیحت که تیز جلوی مکنید و نگذارید که حریف در میان آید
تا از هر طرف آماده جنگ شده لشکر را برداریم همچنان کرده ایستاده بود
بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیاری کار افتاد و تا
سیصد نفر بتیغ شکوار شهادت مردانه چشیدند و رانی غلبه کرده تعاقب
گرگیهان نمود و از گریوه بر آمد روز آخر شده بود و اعیان ملک خود را طلب
داشته مشورت نمود که صلاح چیست هرکس در خورد دریافت و مقدار مردانگی
خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شبیخون
آوریم و کار او را بسازیم و اگر این را قبول نمیکنید همین جا که آمده ایم شب را بروز
آورده آماده جنگ باشیم و گرنه صباح سر این گریوه را آصف خان خود
آمده خواهد گرفت و توپخانه استحکام خواهد داد و کار ایشان مشکل خواهد
شد رانی هیچکس بران قرار نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده همان منزل که آمده
بود برگزیدند و بپرستش ماتم رسیدهای خود پرداخت و چون نیمه شد
بعضی از گجهان خود اندیشه شبیخون در میان نهاد هیچکس را بیم سر همت خود نیافت
چون صبح شد همانطور که رانی برای صائب خود دریافته بود بظهور آمد و آصف خان
با توپخانه خود آمده سر گریوه را محکم کرد و عساکر منصوره در کوه در آمد
رانی باستعداد جنگ بر فیل گران سنگ پای سارمان نام که بیراده فیلان
او بود سوار شده بر آمد و با راس صفوف پرداخت و فیلان مست را در
هر جا بمقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد التقای افواج کار

از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه بیر رانی که اسمش راجگی بر و بود حملهای — بیر سیاه
مردانه نمود و کارنامهای غریب بجای آورد و شمس خان میانه و مبارک خان
نوع دستبردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی
گرم بود که اگر شرح وقوع آن پرداخته آید مبالغه محمول شود و سه بار
راجه فوج فیروزی را هزیمت برداشته و در مرتبه سوم زخمی شد رانی چون بر حال
پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه برآورده
بامنی رسانند فرمان پذیران او امتثال امر نموده او را آنگونه بردند
و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند و فتوری عظیم بلشکر رانی راه یافت
و زیاده از سیصد کس پیش او نماندند اما در عزیمت رانی وهنی پدید نیامد و
همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد بغتة تیری از
کمان قضا بشقیقه رانی رسید آواند و از روی جرات از ابرو کشیده
بیرون انداخت و پیکان آن در درون ماند و بر نیامد و مقارن آن
تیری دیگر بر گردن او رسید و آنرا بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی
بر و مستولی یافت چون رفته رفته بهوش آمد ادهار که از قوم کهیلا سیحابی
و کچهی ممتاز بود گفت که همچنین نیک در تربیت و رعایت تو آن داشتم که در روز
بکار آئی امروز آن روزیست که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس
گردم و بدست مخالف درآیم حق نمک بجای آر و باین خنجر ابدار کار من بساز
دل گجپت او براین سنگدلی قرار نداد گفت دستم کی توانائی آنست که این
کار پرداز دستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون
تواند کرد از من اینقدر میشود که ترا از معرکه جایگاه بیرون برم چه بر این فیل
باد رفتار اعتماد فراوان دارم رانی از استماع این سخن که از مرهم دلی خرد(ا)

برهم شده دشنام داد که برمن خنجر عاری میبندی و خنجر کشیده کار خود بساخت
و مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از نگهبانان او درین وفاداری فدا شدند
خصوصا کنور کلیان بهیلا و جگریان و کهر جلی و خان جهان و گنبت و بهارک
برهمن نو فاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان
عدم شتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتحهای بزرگ تواند شد بظهور آمد و تا هزار
فیل با غنایم نامحصور بدست اولیای دولت ابد قائم مال موفور بدست آمد و هم
ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد مدت حکومت رانی مذکور شانزده سال
بود چون برق حکومت رانی فرونشست و در غبن حکومت رانی دست ادبار
خاک فنا بر سر آن عورت والا نژاد ریخت آصفخان بعد از دو ماه که خاطر از نظام
ولایت جمع نموده بود روی بتسخیر قلعه چوراگره آورد و آن حصار مملو بسرانجام
و دفاین و نفایس جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده
بودند آنرا سرمایه استدامه خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و حسرت
ایشان شده بپایه تقرب رایات بعزم تسخیر آن حصار رزین کمر همت بست و در هوای
آن خزاین دست ارجاع بسته در خدمت آصفخان شتافت پسر رانی که از جنگ
گاه برآمده بود در آن قلعه تمکین داشت با بدی عساکر جنگ پیش آمد و باندک
جنگی قلعه مفتوح شد و راجه مردانه فرو رفت و نجیه انتظام مهام جوهر بنوح گات
دمیس بهکاری رومی مقرر ساخته بود چه رسم راجهای هندوستان است که در چنین
وقایع از خوف بینه و حس عور و عفن و امثال آن جایی تعبیه میکنند و عورات
را خواهی نخواهی آورده میسوزند و آنرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان
ناموس بودند این خدمت بعهده رسانیدند و هر که از کوته عقلی بقاعده معهود بموجب
رسم ایشان بهوج مذکور از هم متکید نهند و از عجایب قدرت الهی که بعد از چهار

روز که در آن محوط آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون
در آنجا گشادند دو کس زنده برآمد که چوبی بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت
کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه بیراگره که برای راجه آورده بودند
و هنوز بار و نرسیده بود این دو زن که از آتش زنده برآمده بودند بر مبین
لوس عزت شاهنشاهی ایروی دولت یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره
و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لالی و هیاکل و تماثیل اصنام مرصع و مکلل
و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس بدست آصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته
که از جمله اموال و خزاین چوراگره که آصفخان بران تسلط یافته بود صد دیگ
اشرفی علائی بود و خدایش شاید و اشیای دیگر که از حیطه احصا و شمار بیرون بود و
چون آصفخان را مساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود
چنین دولتی روی نمود و انجنان نگشتی پیش آمد که صاحب خزاین و جواهر نفایس
شده رتبه ظاهر ساخت کمتر کسی را صورت گرفته هیچ از آن نفایس و اجناس و دیگر
جواهر که لایق قبول نظر گوهر سنج حضرت شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال بر سانیدند
و ندانستند که این جواهر و لالی را اقبال نثار مبارک دولت و افسر سعادت که ساخته
بود خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق عزت خود بیختند آن بزرگ بخت
نادان که لوح خاطرش از نقود اخلاص ساده بود بلکه از رقوم انصاف خبری نکبه
نقطه بران ننهاده از جمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود همین دو بیست
فیل برسم پیشکش بدرگاه معلا فرستاده و دیگر همه نفایس و لطایف را انگیوش کرده
بر وساده حکومت گره و کنده تکیه زده عمری بغفلت می گذرانیدند و حضرت شاهنشاهی
بموجب همت جهانبخش نظر بران اساس نفرموده از خیانات او اغماض عینی فرمودند

و چون نهضت رایات جلال مرتبهٔ سیوم بقصبهٔ دیب علیقلی خان زمان بصوب جونپور اتفاق
افتاد و آصفخان را بحضور اقدس طلب فرمودند او منشور عالی را امتثال نموده متوجه
آستانبوس شد و درینی که عرصهٔ جونپور مخیم موکب منصور بود بسعادت استلام عتبهٔ
مقدسه دریافت و تفصیل این بجای خود در قسم دویم خواهد شد. **ظهور انوار عدالت**
از قهرمان حضرت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم منصب والای سلطنت در بازپرس
معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم
دهند و باد آتش مظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان درگاه
عظمت خصوصیات نسبت خود را دستمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند اگر عیاذاً بالله از
بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه
بوده در عرض احوال ستم رسیدها دلیری نمایند لله الحمد که این سجیهٔ علیا و فطرت
ذات مقدس شاهنشاهی را این گونه سبب گشته که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف
نماید و این خصلت جهان پرور بی شایبهٔ تصنع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس ودیعت
نهادهٔ دست قدرت است طبقات عالم بیمن گرمی این سرچشمه همواره در
عافیت آباد مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات
خود کامیاب امن و امان‌اند در اوایل این سال الهی و اواسط نهضت دیدیم که
عنفوان زمان عدالت روایی و عنوان دیباچهٔ داددهی بود خواجه معظم برادر
اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون نسبت معنوی را که بدانست
این نسبت صوری دارد و بی‌هوشی آن بدبخت بی‌اعتدال شده بارها خود را مصدر
حرکات ناشایسته میساخت در زمان سعادت انجمن حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون
وقت مقتضی مدارا بود آنحضرت مراعات مهد مقدس فرموده از و مکرر درگذشتند
چنانچه در سال اول تخت نشینی قصد خواجه رشیدی دیوان آنحضرت کرده تیغ

بی‌اعتدالی چون آن الطور عزیزی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده
بکابل آمد و باز بشفاعت مقربان بساط قرب باریافت و مجدداً مصدر اعمال ناشایسته
شد تا آنکه او را اخراج کردند و بصوب حجاز شتافت و شرارت بر شرارت
افزوده باز بهندوستان آمده و همان ذمایم اخلاق بر روی کار آورد در روزی که در
دولتسرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبدالله مغل
که در سلک امرای عظام منسلک بود بیجهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او
دوید و او را در مشت و لگد گرفت و مرتبهٔ دیگر بیرامخان بدرستی بی‌ادبانه
بکار در برد و باز او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته بدستخویی بدخود
روزگار میگذرانید و از بدخویی و پریشانی حال آنجا نتوانست بود و در روی
توجه بدرگاه گیتی پناه آورد و در اوایل مرتبه که دارالخلافه آگره مستقر اورنگ
خلافت شد بدولت ملازمت بلند پایه یافت و بنوازشات عاطفت ممتاز آفاق شد
و از آنجا که نهاد او به بی‌اعتدالی سرشته بودند بصد بی‌باکی و جملاً خلقی سالک بوده
کتابی چند خود گشته بیرامخان درین مقام بود که او را بولی نیک بسپارد که از
راه بگجرات روانه نمایند درین اثنا تفرقهٔ او روی نمود و خواجه بوسیلهٔ
انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدستخویی خود گرفتار
بود و بی‌صبری و بی‌اعتدالی پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی‌بی فاطمه که اردو بیگی حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق آسمان مکان حضرت شاهنشاهی بمرتبهٔ اعتبار
داشت و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود و میخواست او را باجنبی و بدخویی
او در زندان بلا بوده از او رنجیده بنزد او از اضطراب آمده استغاثه نمود که
خواجه میخواهد برگردد و دختر مرا ببرد و از بدخویی و بدگمانی که در طبیعت
و طینت اوست قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند و مکرر این حرف بر زبان آورده

در دار الملک و از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر شده اکنون
که او را بجا بگیرید حال او چه خواهد بود آن حضرت بزرگوار از عورت قدیم
الخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شده و بزبان اقدس گفتند
که ما بدولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت
و چون او بر سر راه آمد و ملازمت کنند نصیحت او کرده عاجزه ترا از بردل مانع
خواهیم آمد و بعد از زمانی آنحضرت از ارک شهر نهضت جلال برگشتی سوار شده
چون آن ذات حضور مینمود بخانه خواجه معظم با مخصوصی چند که از سبب کسی زیاد نبود
روان شدند از آنجمله دستمچان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلغ خان و
مقبلی خان و تمال خان و بیشرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط
قرب بودند چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و تیزرو خان را
پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاهی بخشند و تا به سر راه استقامت آورند
و دستمچان و مقبلی خان نیز بعد از ان روان شدند که اگر خواجه بعادت خود
در مقام دیوانگی باشند معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی اعتدال از
طاهر محمد خان و بیشرو خان شنوده که حضرت باین روی آمدند این انبار را
فرستاده اند شور بر سرش درآمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم و متوجه حرم
برای خود شده زهره آغاز آنجام برآمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید
خنجر کشیده کار آن عاجزه حیات بیست را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی
خود سرانجام میدهد و سر از روزنه حجره خانه برآورده جایی که دستمچان
ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و بیباکانه بلند میگوید که من خون او
ریختم رفته بگوید دستمچان خنجر خونین برداشته بحضور اشرف آورد و حضرت
شاهنشاهی چون برین ستیزه آگاه شدند سطوت قهر و صولت غضب خورشید

در درون خانه آن بی اعتدال درآمدند و آن دیوانه شمشیر حمایل کرده و دست در
قبضه شمشیر زده رو برو ایستادند فدکاران حضرت از فرمان عتاب فرمودند
که این چه روش است دست بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که
شاهنشاهی خیال بر سر تو خواهیم زد که روحت بپرواز آید آن دیوانه صولت و عظمت
را دیده دست و پا گم کرده در سطوت پادشاهی فرو رفت حاضران بساط معلی
آن دیوانه را معقید ساختند و یکی از کوتاهیان شمشیری بر کمر عقب خواجه ایستاده در
کمین فتنه بود حضرت از خشم وروی دریافته تقبلق قدم خان فرمودند که بزن
آن دقیقه شناس بکیفیت ضمیر اقدس را دریافته تیغ بکسکستی زد که سرش از
تن جدا شده بپای او هم آغوش شد و آن قامت بیهنجار زمانی بر سر پا ایستاده
بود و خون سیاه از عروق گردنش بیرون میزد آنگاه از خواجه بی اعتدالی
پرسیدند که چون این عاجزه بیچاره بیگناه را کشتی آن سفاک بیباک زبان
بسفاهت و هذیان برکشاد تا آنکه ملکه و نیت او را خاموش گردانیدند و موی
کشان و لگدزنان در بیاروپه گردند و دریای محیط غضب آن عدالت درجوش آمد
و بموجب حکم معلی ملازمان او را که همواره در مستی واشفته دماغ بمکاسه بودند
دست و گردن بسته غرقه گرداب محیط ساختند و آن بدکردار بدولت
را در هر چند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی بود و از مرزه گونی باز
می آمد و شب بزرگان دین را سرمایه آزار خاطر بادشاهی داشته در آن
اهتمام مینمود هر چند یقین همه بود که درین غرقات قهر لطمه موج فنا هلاک
خواهد شد اما از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند مقبلی خان نیمه جان برداشته و آن
آشفته مغز را به قلعه گوالیار فرستاد و محبوس ساخت و در آن مجلس تا لیخولیا بر
روز آورده بفساد دماغ از عالم رفت و در ظاهر قلعه تسبیه ایست آنجا مدفون

شد و ازانجا بدهلی آورده‌اند سبحان الله زهی اقبال فتح‌نمون و عدالت آئین شوکت که از
ازانجا که منتهای همت حق‌اساس این است که ظهور انوار عدالت و نصفت و محو آثار
ظلم و عدوان امری دیگر نیست بیامن این معنی همواره دولت در روز افزونی
و بخت در دولت افزائیست و از سوانح دولت‌افزای این سال مسعود ظفر تاثیر
علیقلیخان زمان بیگ است بر فتح خان تبتی و شرح این داستان آنست که فتح خان و
حسن خان برادر او و ملوخان و جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعه رهتاس
فرود آمده و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف در آورده
و پسر سلیمان را که آوازخان نام داشت بسروری گزیده سر شورش برداشته
خان زمان و دیگر امرای آنحدود مثل بهادرخان و مجنونخان و ابراهیم خان
متوجه اطفای نایره فتنه شدند چون افغانان پر زور بودند خان زمان
حصار اصلاح نموده کنار دریای سون محل اندری قلعه اساس نهاده استحکام
داده بود در سوی آمولانا علاء الدین لاری و ملا عبدالله سلطانپوری و شهاب
الدین و وزیرخان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان‌آرای شاهنشاهی اقتضای آن
فرمود که مصالح ارجمند رهنمون خان زمان شتابزده سعادت نموده و لطف و عواطف
خسروانی احتصاص بخشیده در سلک عقیدت کشیده راسخ گردانند و سلیمان کررانی
حاکم بنگاله که چو ذرا از منسوبان این درگاه بساخت خان زمان پیوسته بود و خطبه
شاهنشاهی خوانده او را نیز مشمول الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت
باشد با شبان بوس این درگاه که اکسیر ایلخت صوری و معنویست رسانند این
فرستادها در پی قلعه خان زمان رفته بودند عنایات رسانیدند و لطف صوری و معنوی نموده
او فرموده او را در خیل اصطراب بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روزی
این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند افغانان تیره رای لشکری آراسته

و فیلان مست مورکه برهمزن را اعضا دخوا ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند
و او فوجها آراسته مورچه آرائی میکرد که به تور نهادان بدسرشت مذکور در رسیدند
بهجوم آمدن افواج خان زمان را از دست در هم نوردیدند و لشکر تمام گریخت
و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول شدند درین هنگام که کار بر این گروه آن
دشوار گشته بود اقبال روزافزون شاهنشاهی حفظ انتساب این گروه بدرگاه
معلی فرموده در بدایع نگاری در آمده و جملی از این نادره کار آنست که خان بابان
با معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت بود که کاری بیارد و یا کو
گیر و حسن تبتی بر فیل کجک ملتفت نام سوار شده با جمعی روبرو شده مردم او را
مودند و با چندی که مانده بودند فرار هر دو بخود داده یکی از برج آن قلعه
رفت و دیگری که در آن بقیه گرده بود جان گرده نشان فوج مغرور که چون
فیل مست عربده‌کنان می‌آمد تونک را سر داد و سر دادن تونک همان بود و رسیدن
بر سر فیل همان فیل گردانده بر زمین هلاک انداخت و این فوج روبگریز نهادند
و از تائید ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی را که پیرافغان دریسی
بهادرخان را بالوه بعتبین میکرد داده بود در آنحدود مست طاقی بسلاسل
عربده‌جوی بود در اثنای انهزام فوج خان زمان فیلبانان افغان ابراکشاده
سوار شدند که او در مقام بدمستی در آمد و یکی از فیلان افغان را که در آن
نزدیکی بود در جا که هلاک انداخت و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان را
شورش اگر اقبال دانسته فرار نمودند افغانان که دست تاراج بر در داشته بودند
یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده روبگریز نهادند و با استماع این امید غیبی
فرار نمودها از پی هم رسیدند و تعاقب افغانان تیره‌بخت نمودند و غنایم وافر
و فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد و بعد

ظهور چنین نفرتی خان زمان مراجعت نموده روی توجه بکوتور آورد و از راه فرستادهای
شاهنشاهی را با احترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی
امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است
چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را منبع جمیع کمالات و جامع فنون فضایل و
حاوی اقسام فواضل ساخته است متفننان هفت اقلیم ترک اوطان و بلاد کرده
روی توجه بدرگاه معلی آورده کامیاب مرام میگردند و از عجایب آنکه دانش
اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی در دو دگری که در کار خود یگانه عصر باشد
چون بصحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن دقیق در آن امر
میشنود که از استادان این فن بگوش او رسیده باشد و تعجب میکند که
بیشتر اوقات گرامی مصروف مهمات است و پس فراخی حوصله و بزرگی حال آن
پایه که از مرتبه اعلی تا مرتبه اسفل در هر تحقیق تکلیفی صعود و نزول فرموده
خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از آنجمله سید اجل میر مرتضی که از
اسباط علامه جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف
حرمین شریفین نموده بمحل اقامت بعتبه علیه که کعبه وفود درگاه و مشعر فواضل
سعادت است گشتند و باین لایق ادراک محفل عالی نموده بسعادت زمین بوس رسیدند در
زمانی که قدرشناس جوهر انسانی اند آمدن میر را مغتنم دانسته بکلایل مراحم و جوایل
عطایا اختصاص بخشیدند سعادت حرکت موکب حضرت شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن
و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن و فتح و نصرت از شکار فیل بر دست و ظل مرحمت
بر سر قوم ... ام چیست چون بر ذمت والای سلطنت فرض و قسمت که همواره بر احوال
ملک و اوضاع اعیان دولت متفحص باشند تخصیص خود سران تنگ حوصله که کامیاب
دولت شده از جوانی سر برده در فتنه باشند با میرزان که کارشان

بالمنة لله
و حال آن ملک بفساد انجامید بفروغ تدبیر و لمعان رای جهان آرای آن نموده اید و
که این شیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه
دانا راز در یافت آن عاجز آید پیوسته استطلاع خبایای ملکی میفرمایند و بهر
لشکر رو میت آن بظاهر اشتغال دارند اما آن را پرده احوال خود ساخته لطف
وقت گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم مراتب حق پرستی
و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند و لهذا چون در مالوه بمسامع اقبال رسید
که عبدالله خان اوزبک که نمک پرورده این دولت ابدآیت است در مالوه سر شورش
دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت گستری را نمیتواند بر انداخته کفران نعمت
میورزد بنابر آن شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم
ساختند و تبانید الهی روز بهرام هشتم تیر ماه آلهی موافق روز شنبه بیست و نهم
ذیقعده در موسمی که فیلان کج خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در
زمین و زمان انداخته بودند و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان
نشیب از فراز نهاده استند و از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر جنگلک برق
عنیت ... رایات عالی بجانب پرور دسری که مبتهای فیل دارد نهضت
فرمود و چون بساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت باریدگی
آب دریا در طغیان بود جهت عبور اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت
را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق بکشتی گذشت و در آن هنگام که حلقهای فیلان
خاصه از آن دریای طوفان خیز متلاطم میگذشتند فیلی کلهنه نام از فیلان ...
در عین مستی بآب فرو رفت و از آنجا عرصه گوالیار مخیم موکب اقبال گشته
و از آنجا فضای چانپور و حوالی قلعه نرور مضرب خیام فلک احتشام گشت
و چون بیشه فیل از آن مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال را

چند فوج اعتبار فرمودند و بر سر فوجی یکی از امرای را سردار ساختند و بجز فیل مطیع
و منقاد در همراه کردند و طنابهای مطرا استوار که زور کشیدن این کوه پیکران داشته
باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا
فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرایی از
ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی کمند
طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند
و باین دستور در قید آورده فیلبانان خود را برانند و آن فیل را کشان کشان
برند و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب تر شوند و علف پیش
او اندازند تا رفته رفته بر آن سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و
منشا اصلی رام شدن هر وحشی ملایمت و حضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه
تواند بود از روی قیاس این قسم شکار را سهل اوضاع فهمید که فیل وحشی عظیم جثه
قوی هیکل را بفیل قوی تر از و با مثل او مامور منقاد خود بسازند و سر او را
از خود دور دارند و باین طریق بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و با جمله آن حضرت
توجه فیل بند بیر شکار در بیشه نرور ترتیب آیین شکار فرموده مردم را گروه
گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب سیر آن
دران بیشه نشاط افزا در آمدند در آن روز بعد از تکاپوی عظیم و جستجوی تمام ماده فیلی
از دور نشانی گرد از دنبال او شتافته و ماند ساخته بفیل دیگر بستند و بهنگام
بستن او سهم لبسر بلای گناهدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر [illegible] یافت اما افغان
و خیزان بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان بود منعمی خان خانان که
فراکت وار قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران
نهضت بنصرت ملازم موکب عالی بودند روی بان کعبه اقبال آورده زمین بوس

مبارک بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت التفات عید بر
عید افزوده بعزم شکار رایات توجه در رکاب شوق در آوردند و بهر فوجی به
ناحیه که مقرر شده بود روان شد آن روز بعد از سعی تمام گله فیل ماده که دو
فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرد
باین معهود مجموع آنرا که نه فیل بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سرادق
اجلال بوده انتظام لشکر نصرت که صید مغولیت بر داشتند صبح سوم با تراق
صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار رونشانک اعصار
تکاپوی شمال و صبا از آن مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان گله فیل
که از فضا در بحر زیاده بود عبور اقدس رفت و انبساط عظیم فرموده و
تعال بر صید مقاصد عظیم گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلان را به
بیشه در جنت رانده های فیلی [illegible] بستند و بر سر فیلی چند کس دیدبان نگاه داشتند
و طنابها از دو روی محل [illegible] و آن بیشه را که هرگز لی سیر آدمی نشده و خانک
روان و هم خیال از آن عبور نموده نبودند در آن شب نوروز موکب عالی
عزت فزای مصر جامع و بغداد خلافت شده بود فراشان کاردان با خانهای
نگاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس کلهای بلند از چوب ساختند و طنابهای
رنگارنگ در گرفته و آن حضرت بدولت و اقبال بر آن مسند نشاط و سریر عشرت آرام
گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش
و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و حلیم خان که بخان عالم مخاطب
شده و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف امتیاز دارد و
دیگر مقربان و مخصوصان در حواشی آن نشیمن قدس دو زانو زدند روز دیگر که خورشید
جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سر برافق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود

بدام و ساغر مراد بکام بر اورنگ سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فرط
التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصهٔ امیر حمزه از
اوربار خوانان استماع نموده نشاط مجلس انجمن اقبال شدند درین اثنا خبر حلقهٔ فیل
با طنابهای بسیار از اردوی معلی رسید اشاره عالی شرف نفاذ یافت که ازین
فیلان بدخو که تند سرکشی و صولت رفع آوری داشتند هر فیل را درمیان دو
فیل بادشاهی بطنابها محکم بربستند و تا بپیش خانه رانده تا تماشاگاه بحوالی اردوی
معلی آوردند و طنابها چون کمند عیاران بران کوه هیکلان انداخته تا پیش خانه
مقید ساختند و بجهت تماشای این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب عالی بود
و چون رسید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود عنان توجه
بجانب ولایت مالوه تافته و از امتداد برق و باران استعداد داشتند و چلابها
و سیلابها و وفور گل و لای لزج و کثرت کوه و مغاک که در زمین مالوه میباشد
کار بر گرم روان شاهراه اقبال دشوار شده بود و اسپان چون ابیات آتی
کرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند با آنکه
بعد دشواری مسافت طی هر قصبه بود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی
دو روز متوالی که دران سرزمین مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد و از آن منزل
برادهٔ سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل و گلاب
بادپایان آتش خوی را تا پای و سینه در وحل فرو میشدند و شتران بیکپای را
هم موقتیان گرانی میکرد و بهزاران جر ثقیل جنبش [illegible] میکردند درین روز چنانچه
مواکب منصوره که ساباطها را از ازدحام تنگ داشت و در عقب مانده بغیر از خیمه
دیبرابرده بادشاهی و تنگ خیمه خان خانان و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش و چندی
دیگر از اعاظم خیمه هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم نگرد در دو [illegible]

بر مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت بر افراخته و فضای ظاهر قصبهٔ
کهیراره که پنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل جابجا واداها بود
اما سبزهای تازه و تر که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوای کمال
نشو و نما داشت از فرط طراوت و حلاوت بطعم البدل شده شوق دانه
را از طبایع حیوانات برده بود همه سیر در سبزه زار برده و از آن علفهای
خوشگوار سیر شدند و دران سبزه زار نهر شوق گستر مستانه کام میزدند حضرت
شاهنشاهی خاطر اقدس را از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل
نشاط آرای گذاشتند و چندی دیگر از امرا را بر این گماشته خود بمعیت و
بهمرکاب اقبال بر توسن سبکخرام نصرت مینمودند و که مقر ان خود سران بود ایلغار
فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبد الله
خان را که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خایف بود نوید عنایت شاهی داده بملازمت
آورند و نگذارند که آواره صحرای ادبار شود و کجاج تعجیل از قصبهٔ کهیراره که
سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و بیست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول
دهلی زیاده مسافت دارد در چند [illegible] یکمنزل نهضت والا فرمودند و
کجد و سارنگپور محمد قاسمخان نیشاپوری که حکومت آن نواحی باو تعلق داشت
تبارک اوتشافته دولت استقبال دریافت و از آنحضرت التماس نزول منزل
خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قرب مقصد [illegible] از خود
و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و اکثر امرا و ملازمان موکب والا که
درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت [illegible] شدند
و بهنگام ظهور سپیدهٔ صبح که محل اشراق نور و رفع ظلمت بدولت سوار شدند
متوجه اجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصهٔ آن [illegible]

بیامن قدوم موکب عالی غیرت فزای اشمان شد و چون هوای دیار نوروز و مهب
وان عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبد الله خان آمده ماجرای او
معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند این مخلصان ذات انور کرم نفسی گردند
باطن نفاق اندوز او در نگرفت و بهیچگونه تسلی نیافت و نه و با زخود از
قلعه بیرون فرستاد و تا انشام توقف نموده ازدنبال مردم خود شتافت و از
روی ظاهر بعضی ملتمسات و ایمکه انها را از سر خود وا کرده مثل انکه صرزمالی
و جانی و ولایتی شد و بدستور سابق با و معوض باشند و تمکری بیردی و جابلی نفسی
و ایشان کتی آباد و همراه گذارند و منعمخان خانخانان و ثوق از عفو شامل و حلم کامل
نموده عفو بر تقصیرات او کرده حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جرائم
جرایم او کشیده ملتمسات را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن عهد و میثاق و
انجاح مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتماد خان و دربارخان مقرر ساختند
و درین هنگام که ظلال اجلال بر متوطنان قصبه دهار گستردند و ظاهر این قصبه
معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین قوربیکی عبد الله
خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه مرا بتاراج برده است حضرت
بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع دار منتظر ظهور انوار معدلت باش
که عنقریب او را بسیاست عظیم خواهیم رسانید از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی
انکه اول کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت بجزای خود رسید او بود و درین
شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالی بعبد الله خان رسید از انجا
که خاین خایف میباشد هلاک خود را یقین دانسته و خویشتن را مغلول و مقید تیغ قهرمان
غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورد از مندو بجانب لوانی شتافت
و حضرت جهانبانی بدولت و اقبال توجه ادبیل از صوب مندو مصروف فرموده

همت بر تعاقب آن مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میر معز الملک و مقیمخان
و محمد قاسمخان نیشابوری و شاه قلیخان و شاه فخر الدین و شاه قلیخان محرم و دستمخان
و معصومخان و جمعی دیگر را از رسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته بر
راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با جمعی نفری از مقربان سریر اعلی در ایلغار
شتافتند و تیز گشتند و آخر روز دوشنبه بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق
بیست و هشتم ذی حجه وقت شام بمواضع لوانی نزول اجلال فرمودند
آن تیره بخت بر گشته نیز از پیش گریخته رفته بود و بسبب دولت و اقبال در انجا توقف فرمودند
و در اثنای راه اعتماد خان و دربارخان که برای رهنمونی آن گمراه مامور شده
بودند رخصت یافته که آن گم شده بیابان نادانی را بصلاح هوش افزا سالک
مسالک راه سعادت گردانند و صبح آن از لوانی برنهضت واقع شد و در اثنای
راه فرستادها برگشته آمدند از انجا که روز ادبار او بسبب خوف موعظت را اصلا توجه
خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا قاید فتح و نصرت ... بر دو تارا
که برسم منقلای مامور شده بودند بموضع باغ هدایت نموده و از انجا معلوم
شد که آن شوریده بخت بنه و بار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است
قضارا مردم هراول بواسطه نشیب و فراز زمین از پیش یکسو افتادند و معدودی
مثل محمد قاسمخان نیشابوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سمانجی خان و خواجه
عبد الله و میرزاده علیخان و سید عبد الله ... تیز رفتند کار طلب مردی شدند و غنیم را
... تیز گرفتند و عبد الله خان تیره رای غافل از خود عینی از بخت ترکستگی ...
که تحمل آمده و باهمراهان خود گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه دور ایلغار
کرده و مکنی کم رسیده است و ما مردم لشکرهای و پر زور همت متوجه بیکار شوید
و باین اندیشه ناصواب روی بجنگ آورد و باجماعت تیره و کار زار پیش گرفت

واین مویدان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که
منهیان حاکی بست حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال به نهضت
تعجیل نمود درین حال کسان سلطان از نامعامله فهمی و غرور دانش ناقص خود حرف
بازایستادن از ایلغار بموقف عرض رسانیدند قهرمان پادشاهی در جوش آمده دست
بشمشیر کردند و از کمال غضب که نسبت باو متوجه شد و آن بیعقل از اسپ افتاده شده
در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت بزد بدولت از اسپ فرود آمده
باو رسیدند و شمشیر باو انداختند چون آن تیغ کهنه هندی بود تا بدم نرسید
و مهر پادشاهی چون بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرمود دست
از و باز داشت والحق این غضب لطف سرشت پادشاهی برجای خود بود تا هر کس گریبان
خود دانسته در خور آن عرض نماید چه مقرر خرد دوراندیش است که هر که نوکر نزرا
شایسته باشد خدمت حضور را نسزد و هر که ملازمت حضور را در خور بود دلایق بساط
قرب باشد و هر که سزاوار بساط اقبال شود در خور نسبت تواند بود و هر که
بدولت محرمیت امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و آنگاه که نیکو عالم و هر که رخصت سخن
سرانی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی مخالف باید محلا جرات
نقیض ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن نا شوده خرد میداند
مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از دوربینان بساط عزت بدرجه سخن
این پایه عالی داده او را از ملازمان خود ممتاز فرموده باشند از زمان اگر حقیقت
حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند هر آینه حق خدمت بجای آورده
باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت بران معقود و
مربوط بود حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص منش گسترده بودند جوق جوق
بدولت و سعادت بکولاکاه نصرت در آمده بجای رسیدند که تیر مخالفان از بالای سر

حضرت میگذشت و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد و بدنسبت خان
خانان و به دست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند درین هنگام که بازار
پیکار اشتعال داشت با الهام غیبی حکم عالی شد که نقاره فتح بلند آوازه سازند
و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که جای توقف نیست بر سر غنیم
باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک گذارند خانخانان
بزبان عجز عرضه داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست
اینک مجموع ملازمان فدایی یکجا شده میشتابیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام
تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت بروی
اعراض نموده و تیز توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه پادشاهی و حمله معرکه آرایی
شاهنشاهی را اگر کوه تاب آن نیاوردی برای الیغ بیگ پای از جای و
دل از دست داد فر الهی و شکوه ایزدی که همعنان این شهسواران میدان
همت بود آن سیه دولتان سر گلیم را برداشته زیر و زبر کردند و چندی از مردم معتبر
عبدالله خان تقبل رسیدند و بسیاری از آن تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری
بدست دلیرمردان معرکه اقبال شدند و فتحی که کارنامه الهی زمان داد و از اسباب
محض جنبش اقبال بظهور پیوست درین روز فیروز معلی الجمله از ملازمان عتبه اقبال و
اعیان عقیدت گزین همپایی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از سی نفر
زیاده نبود مثل منعم خان خان خانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش
و ... خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخرالدین
و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکرخان و شاه قلیخان محرم
و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و رحمن قلیخان توشبیگی و هم خان
و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری

و مطلب خان و خنجی خان و راجه تودر مل و رای بر داس و جاکسار و وزیر جمیل
و مراد بیگ و با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه در جنین و قیت
قطع کرده بر سر مبارزت آمده و لشکر غنیم آنکه رو برو بودند باستعداد تمام آمده
بودند هزار سوار زیاده بود به نیروی تائید ایزدی فیروزمندی روی داد
جائی که اقبال بکار خود در آید کثرت عدد را در حد اعتبار نماند و زمانی که کار
فرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند
در آید القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود
بدولت در آن منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جانیار را بسر
کردگی قاسم خان نیشاپوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند و چون در آن شب
باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت بودند نتوانستند که بیش از چهار
پنج کروه را قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده
کسان بمردم پیش فرستادند هر نوع که باشند دست جلادت از آستین جرأت
کشیده بمحاربه پیش آیند جانیاران گام سرعت زده روی همت براه او
آوردند و صباح روز آدینه بیست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه سیوم
ذیحجه رایات همایون در مبادی شهر سوم بالی رسید حکیم عین الملک که همراه
ایلی موافقت داشت رفته او را بشرف ملازمت آورد و او استمالت شده از آن
حقیقت پیشتر ملحق شد و در آن روز که ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقت مندی
مردم بود تیمور بیگ بیشتر دلی نموده خدیو جهان او را بسبب خاصه مرحمت نموده
بجز آوردن پیش تعیین کرده آن تیمور را همت یاوری نکرد و بیماری دروغ
را عذر نامسموع خویش گردانید باشی از شب مانده خدیو جهان سوار
دولت شده و چون هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت

فرمودند و خویش خضر خان التماس نمودند که بزودی رفته از مردم حبش آورده [illegible]
بدولت تشریف داشتند که خویش خضر خان مرده بصر تمندی اولیای دولت رسانید
خلاصه سخن آنکه زمینداران آن ناحیت ارزوی دولتخواهی صمیم لشکر فیروزمند
شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره سوزن می اندازند
در نزدیک کرده که جانیاران میمود براه دوی خان عبدالله میرزند آن
سه روی بی حمیت سراسیمه شده زبان خود را در جواب نیافت و پسر خود را
همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوص صاحب دهها
و فیلان او را گرد آورده در آن منزل توقف نمودند و میر معز الملک را
باتفاق جمعی از امرا از فوج جدا شده بایلغار کرده دیگر این سو ولتان
تعاقب نمود و این موئیدان اقبال جست و چابک شتافته تا بو رسیدند و
لختی از مردم او را جدا ساختند و میر معز الملک و چندی زخمی شده روی
کشته و آن بیسعادت خایب و خاسر همچنانی از آن مهلکه مرد از نای بیرون برد
و چون هنوز نفسی چند از آن تیره بخت باقی بود بر روز سیاه و روزگار تباه
خود را بگجرات انداخت و چون حکم گیتی مطاع شده که آن عرصه جولانگاه خود اقبال
گردد لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال در آن نصرتگاه توقف نمود چون این بشارت
بمسامع علیه رسید بصفهانی اقبال در معرکه نصرت متوجه پیش شده بآن سرزمین که
مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجای آوردند و امرای اخلاص اندیش بساط بوس حضور
سربلندی یافتند و غنایم فراوان از حرم و فیل و اسب و دیگر نقود و جواهر و نفایس
اسباب و اشیای بر سر اولیای قاهره افتاد تمام و کمال از نظر اشرف گذشت از آن جمله
ابر ربیع و گنج کهن و سیمین بود که هر کدام نشانهٔ کمال توجه عالی شد و الحق هر یکی کارنامه
آفرینش بودند حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان منزل بدولت

و اقبال کوس مراجعت بجانب هند بلند آوازه کردند و آن مسافت اربع منزل کرده بتاریخ
روز مار اسفندمذ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد و
دوی قمری منازل دلگشای قلعه مندو را بیامن نزول عالی مورد وفود سعادت
ساختند و از انجا فتحنامها بممالک محروسه خصوصا به دار الخلافه آگره که خواجه جهان
و مظفر خان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب یکماه
دران مصر سعادت درنگ مقام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و
ملازمان درگاه معلی را بقدر تردد و خدمت پایه قدر افزوده کامیاب دولت شدند
از انجمله مقیم خان که درین یورش اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت
خانی خلعت افتخار پوشید و چون طنطنه انتصاب رایات نصرت آیات در ولایت مالوه
بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را پر کرد تمامی میران و سرداران الحدود
جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس
والا مبارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقر جلال معروض
بارگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم شد و پیش چنگیز خان که در الغ (در ولایت)
در گجرات سر بزرگی بر داشته بود رفته است رای جهان آرای اقتضای آن فرمود
که یکی از کاردانان بارگاه معلی پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر
منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد یا از آن ملک بیرون آواره ساخته آید لاجرم حکیم
عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا قریب
جا بیابیز استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجای آورد و پیشکش لایق با عرضه داشت
مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من
بنده پادشاهم و از فرمان پذیری گریزی ندارم از انجا که حضرت خطا پوش و عطابخش اند
اگر درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستیم

از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس پایه نیابد آن زمان هر گریزان سعادت
را ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از تکرر رایات اقبال ازین مستقر سعادت از
فتح و فیروزی مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک
همراه پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نموده از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از
معتمدان شجاع عبدالله خان که او را در سرکار رهنده گذاشته بود معروض داشت
که هنوز نمایی در ورطه امید و بیم مانده است اگر نوید جان بخشی سربلندی یابد
در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از کمال افضال
صادر شد و او منشور دولت را حرز جان و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه
آستان بوس شد و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان
که یکی از امرای دکن بود از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و نقد
اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص
گرفت و سرکار رهنده بجاگیر او مقرر شده و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه
والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام با متداد سنین و اعوام از آبا و اجداد
او ایالت و ریاست آن ولایات داشته در کمال اطاعت و اخلاص عرضه داشتی
مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده بتراشیف پیشکش در انبار موکب عالی ساخت و بوسیله
نوابان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست
که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران حرمسرای اقدس درآورده بسعادت این
نسبت ظل عنایت آنحضرت را مامن جاودانی ابدی سازد از انجا که کام بخشی
شیوه حضرت شاهنشاهی است ملتمس میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار
فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه بود همراه ایلچیان میران
بان خدمت خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و ستر انعام روانه الحدود

گردید اعتماد خان چون قریب قلعه امیرکوت که نشیمن میران بود فرود آمد میران تمارک اسباب عبودیت
بسعادت استقبال تشور عالی بیرون آمده و اعتماد خان را باعزاز و اکرام در درون قلعه برد
و این عاطفت والا را سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را با آیین
گزین و آرایش [؟] تمام روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان و ارباب
را همراه کرد و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری تقدیم رسانید اعتماد خان
در سکا[؟] که موکب والا از مندو نهضت فرموده [؟] منزل نزول اقدس نموده
بود بزمین عتبه علیه سربلندی یافت و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید
و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن
بارگاه قبول افتاد و از بدیع سوانح آنکه از آنجا که عفو اقدس حضرت شاهنشاهی مغطور جرایم
و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد خان بهبه و خدا بردی میتم را با منشور
عاطفت با تحفه و ده هزار تنکه بور فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که در آن
نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت [؟] ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرمان
نوید بخش نوازش پادشاهی دیدند باز بهادر ایمنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت
ملازمت نمود و کمر سعادت حسب [؟] کرد که متوجه آستانبوس کرد و در این اثنا خواجه
سرای معتمد عقیل از دار الخلافه آگره آمده و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بی
دولتیست گفته او را از شاهراه دولت باز داشت و چون سواد سینه کلیمی [؟]
از طالع او برنگشته بود دنبالی اختیار شده بعذری چند ناسموع از احراز سعادت
زمین بوس محرومی اختیار کرد و منجا حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر بازگذاشت
و وارد این اقبال را با عرضه داشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت
و این فرستادها در دار الخلافه بشرف آستانبوس استسعاد یافتند القصه قریب بیکماه قلعه
مندو در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاه و دولتی گشت و چون ضمیر انتظام بخش [؟]

عفو

از عمده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شدند و بمیامن اقبال ابد پیوند مهمات
اینصوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق ساخته
یعنی اواسط شهر پور ماه الهی و اخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافه آگره
عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه نعلچه مخیم موکب عالی شد قرا بهادر خان را
با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور بحکومت مندو معزز ساختند
و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هر که از انبساط
الیغار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره نشسته معیت
مجازات و مکافات اعمالیست که در مندو همراه قرا بهادر خان بوده تکمیل
آن مهم نموده قیام نمایند و چند گاه از بساط حضور محروم مانده و روز دیگر بتقریب این مهم
در آن توقف اتفاق افتاد و روز سیوم در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس فراغت
بدار الخلافه بلند آوازه ساختند و چون سیلاب بهامر موکب عالی شد و در بسیاری
راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سوار میشدند و این گروه گران
چهره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری میداشتند زور نی بر فیل کهابندی رفی
که در بدمستی و زبردستی و خودسری و بدخویی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت
منزل پیش فرمودند آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست در استحکام بیشتر
و گردن فرازی و پای ثبات بر جای نمایند و از روی اضراع عالی کهباکه بر سر زده
نوک آنرا در سر فرو بردند و دسته آنش بر پشت فیل استحکام دادند و کجا که دیگر
بر دست نایابند یافته خود و دسته در وقت سرکشی بر سر او میزدند و باین دو
بقیه قدرت او را از حملهای بدمستی باز داشته روی براه می آوردند و با این
فر و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صعوبت
عزت که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و ایمنی را خص

تا بندگان الهی که آن فیل نامور فرمان پذیر نقد پادشاه دانسته زبان اخلاص به دعای
دوام دولت ابدقرین گشودند و بعد از قطع مراحل چندین طوفان خیز و جبال
سیلاب ریز عرصه اجین مخیم عساکر فتح شد و از آنجا چهار منزل کروه به نزول
نزول جلال فرمودند که نفقه دران بساط نشاط گستر کامیابی عیش و عشرت
بود و از آنجا ساحت قصبه کهیرار را مورد موکب گیتی نورد ساختند و در دو
منزلی آن کوهستان عرضی دلنشین نمود بهشت آمد و در روز آن ایزد بر جهان نگار را
دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در آمد و از آنجا کوچ بکوچ تا حدود قصبه
سیری به نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل سوق فراقراولان
عرصه نگار در شکارگاهی که حضرو خاوران بخط ابیض صبح در پیچیده متوجه این
صید شده اند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعی حاصل گردد
چون نزدیک بان بیشه رسیدند تا بقضا دفیل بنظر اقدس در آمدند از آنجا یک
فیل کلان خوش منجی بدید آمد تیراندازان عرصه شجاعت تمامی آن بیشه احاطه کردند و
بدستور معهود و آیین معهود در راندن آن گله کار از دو طرف اسارت
عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیل از آن میان از گله بر آمده روی
بسواران کرد و بشاه فخرالدین رسیده او را از اسب انداخت و متوجه اسب
و تیر افتاده که انکشت و درین اثنا بهادران تیزدست در رسیدند میراز غایت
اضطراب سررشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت بی
موقتی نمود و مدتی این ادای بی موجب انبساط بدایع طبایع بود آن گله فیل از میان
بدر رفت بهمگی توجه مقدس به گرفتن فیل مذکور شده تا اکم او را کمند در آوردند و
تا زمان عظمت جداداد و شکوه فیل را اعتبار نموده بر آن فیل سوار شدند تازه نگار سواد
شده محرر این کارنامه بقدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهرنثار آنحضرت شنید

حضرت شاهنشاهی
که معروض نمودند آن فیل صحرایی بود از هنگام آن ممالک گسسته بر آمده بود و
نام آن را اکبر کاسنگ نهاده اند و روز دیگر همانجا اقامت فرموده در حال
کله فیل که بود فرمودند تا که پنج ماده فیل بود دارنده و متوجه صید و بستن آن
شدند و به توجه عالی سه ماده فیل را از آن میان بروش معهود بسته مسرت افزای
خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سیری مستقر دولت معلی شد حکم نافذ شرف صدور
یافت که قراولان گرم رو و لوازم تکاپو دیده وری بجا آورده در پیدا
کردن آن گله فیل که با تحدود بی آن گرفته کمال اهتمام نمودند آخر روز بود که
یکی از وحشی نژادان آن صحرا که بزبان آنجا بیل گویند نزدیک دولتخانه معلی آمده
از آن گله فیل نشان داد و این کس را چه کمین دیده بود و بجهت آنکه از دوی
جهان بهار را که زیر ولایت او نیفتد آن گله را از آنجا رانده بودند و نیز مقرر ساخته
که اگر بجنب نقیذ رکد موکب عالی دران نزدیکی واقع شود تا گریز رفته خبر کنند
که کمین ارزدی دولتخواهی قراولان به قرار شکار گذاشته چون این خبر بهجت
بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت
آوردند تا آنکه گروه بیکران بنظر اقدس در آمدند قریب بیست فیل در رفتار
بودند دران میان فیلی مست در غایت شوخی و رعنایی خرامان بود بهادران
سحاب هجوم برق کردار از اطراف در آمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت
مستی و غرور نگاه میکرد و ماده فیلان از گله جدا شده قصد دلاوران
میکردند درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سعید خان را
از اسب انداخت و زیر دستان زیر کرده بر دوشته مالش داد نقارلیان را
یقین شد که آنخواست سر مرده شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده اند
آن ماده فیل او را به دست خرطوم گرفته دویده چون سواران نزدیک شده اند اصلا

تاییدات الهی که آن فیل نامور فرمان پذیر شد پرتو ثبت دانسته زبان اخلاص بدعای
دوام دولت ابد قرین گشودند و بعد از قطع مراحل چندین طوفان خیز و طی جبال
سیلاب ریز عرصه اچین مخیم عساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کرده بنرور
نزول اجلال فرمودند و یکهفته دران بساط نشاط گلشن تماشا مباهج عشرت
بود و از انجا ساحت قصبه کهیرار را مورد موکب گیتی نورد ساختند و در دو
منزلی آن کوهستان عرصه دشتی انبوه پیش آمد و در درون آن نامور جهانگشا را
دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در آمد و از انجا کوچ بکوچ تا حدود قصبه
سیری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل سوق فراقراولان
عرصه شکار در شامی که خسرو خاوران بخط ابیض صبح در پیچیده متوجه این
صید شده اند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد
چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا انقیاد فیل بنظر اقدس در آمدند از انجا یک
فیل کلان خوش خلقی بدید آمد پیش تران عرصه شجاعت تمامی آن بیشه احاطه کردند و
بدستور معزز و آیین معهود در راندن آن گله کار دوی ظفر قرین اشارت
عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیل از آن میان از گله بر آمده روی
بسواران کرد و بشاه فخرالدین رسیده او را از اسپ انداخت و متوجه اسب
و تیر را افتاده که انداخت و درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند مرا از عجب
اضطراب سررشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت کی
موکشی نمودند بی ادای این هنر موجب انبساط بدایع طبایع بود و آن گله فیل از میان
بدر رفت همگی توجه مقدس بگرفتن فیل بند گورسته تا انکه اورا بکمند در آوردند و
تا زمان عظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نموده بر آن فیل نگرستند پاره شکار سوار
شدند محرر این کارنامه بدولت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده

حضرت شاهنشاهی
که مسخر نمودند آن فیل صحرایی بود از حکام آن ممالک گریخته بر آمده بود و
نام آنرا کهیر کلا بنهادند و روز دیگر همانجا اقامت فرموده در همان حال
کلا فیل کا بو فرمودند تا کاه شخ ماده فیل بود ارشد و متوجه صید و نشستند آن
شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را از آن میان بروش معهود بسته مسرت افزای
خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سیری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور
یافت که قراولان گرم رو لوازم کار بود دیده وری بجا آورده در پیدا
کردن آن گله فیل که با چند و دی آن انگه گرفتن کمال اهتمام نمودند آخر روز بود که
یکی از وحشی نژادان آن صحرا که بزبان انجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس آمده
از آن گله فیل نشان داد و این کس را حکمن دیده بود و بجهت آنکه اردوی
جهان پیما را که زیر ولایت او نیفتد آن گله را از انجا رانده بودند و پیر مقرر ساخت
که اگر بحسب اتفاق گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود تا گریز هر جا کنند
که حکمن از اردوی دولتخواهی قراولان بشهرت شکار که انداخت چون این خبر بهجت
بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت
آوردند تا آنگه گله پیکران بنظر اقدس در آمدند فرمان شد فیل در رفتار
بودند دران میان فیلی مست در غایت شوخی و رعنایی خواهان بر طرف بهادران
سحاب هجوم برق کردار از اطراف در آمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت
مستی و غرور نگاه میکرد و ماده فیلان از گله جدا شده قصد دلاوران افتاده
میکردند درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سعید خان ششتی را
از اسپ انداخت و زیر دستان زیر کرده بر دوشته بدست مالش داد نظاره کیان را
یقین شد که انخواست سر به شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده اند
آن ماده فیل او را بدین و خرطوم گرفته دوید چون سواران نزدیک شدند انداخت

عیان بود و برخاستن و دویدن همان انیمی با عجب تعجب همکنان شد اما چون نظر بر فنون
قدرت الهی انداخته شود تعجب را کمی پیش نماند و با یکجا همت علیا در گرفتن فیل
مذکور مصروف بود حکم مقدس نفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه
آورده بآن جنگ اندازند و او را ازین سرکشی فرود آورند بهیرون نام فیلی که
قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی در میان آمده
بهیرون چون زد و بسیار کرده بود در روی خود کرد آمده و بعد تدبیر آن فیل
صحرائی را از او باز داشتند درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجب و طریقی
انیق رسید که باسهل وجوه تسخیر آن فیل توان کرد و آن چنین بود که هر گاه کلانفیل
نمایان شود سواران بر دست دور گرد کنند چنانکه فیلان را ابراز مردم
نظر نیفتد و به آواز طبل می آگاه باشند که جمعی در عقب دو فیل انس گرفته را
فیلبانان ایشان بطوری که نمایان نشوند سوار شده بحکمی که میتوانسته باشند
برده آن فیلان را در رفته در آورند آهسته آهسته میرانده باشند تا از تقلیدی که
در طبیعت جانداران سپرده اند هر آینه آن کلانفیل آن دو فیل را دیده در راهی
میشود و تبع خویش در انجا در آمده پای بند میگردد چون تدبیری سابقه که
تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود مخطور باطن اقدس شده باعث
انشراح عظیم گشت و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف
و جوانب در آیند و آن فیل صحرائی را بآن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند
امر فرمان پذیر گشته دامن خدمت در زدند چون بقلعه سیری رسیدند کلا را در
قلعه راندند چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه در آمدند فیل سرکش باز بنیاد بدمستی
کردن گرفت آنحضرت بجهة تادیب او فیل گهانندی را که عدیل او بوده آورده
بآن بدمست صحرائی روبرو ساختند این دو کوه متحرک بعد تا جنگ در هم

آویختند و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند و قریب بآن رسید که گهانندی برای
غرور فیل وحشی شکسته موجب انزجار [illegible] عالی بتاعل صواعق کردار گهانندی برای را
از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی بصدمه کوه شکن دیوار سنگین حصار را شکسته
راه صحرا پیش گرفت آنحضرت یوسفخان برادر بزرگ مرزا عزیز کوکلتاش را
با جمعی فرستادند آن فیل را که مانده شده است مقید گردانند و خود بتعیین توجه
عالی بر بستن فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی در آمدند
و اشارت عالی بران یافت فیل زن بهیرون را که از فیلان نامزد بیت [illegible]
بود در حلقه فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بر آن فیل بگیرند باز این
دو کوه پیکر یکی شده در هم آویختند و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود
مانده شد که مغلوب شیخ فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ بسته بستند
و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند
و بآهستگی رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و گهانندی
نام او بود و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط لوازم آن کار
نهضت رایات نصرت آیات بتسخیر خلافت کرمتر فرمودند و هم موکب بر
سمت بروزه و کوالیار اتفاق افتاد و تمامی علما و کبرای دار الخلافه قسطنطنیه قرب
موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدیست شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال
شتافتند و بقواعد اجلال و اکرام ادراک ملازمت نمودند و بانظار عواطف
شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند روز [illegible]
الهی موافق یکشنبه سوم ربیع الاول ظلال ورود بر دار الخلافه آگره گستردند
و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق را
شکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین

هنگام عشرت انجام که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه
اشاعت انوار عدالت فرمود و آن حضرت بر و سیاده عیش و بنگاه حضور
بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی اند و پایه افزای دین و دولت
بودند از مآثر الطاف داد ار جانبخش جان آفرین دو گوهر نایاب از منبع
ظهور کرده و دو اختر جهانتاب از مطلع طلوع نمود و چشم سرور جلالت و دو گوهر
اقبال اعتلا گرفت و دو عقد ثمین درخشنده و دو بازوی قوت و مددکت
و دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن باشاره در آمد و دو گوش
بشارت بار شد یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان
سعادت ولادت یافتند جهان جهان شکوفه دولت شکفت و چمن چمن گل عشرت
خندان شد بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را صدای نشاط خوا
آواز کوس شادی در زنگ گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در مسامع
نظم جهان کلبانگ نوشانوش برخاست که صبر از صبر و هوش از هوش
و آن حضرت شگفتن این دو گلبن باغ عشرت را تفأل بسعادت دو جهانی گرفته
شکر گذاری بتقدیم رسانیدند یکی را امیرزا حسن و دیگر را امیرزا حسین تسمیه فرمودند
قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت **نظم** شاه
نگار اد دو فرزند خلف آمده دو گهر ز درج مقصود بکف دوران پی تاریخ
ولادت بنوشت همچو دو ماه روی از اوج شرف و این دو گوهر یکتای قدس
بعد از یکماه از ولادت باز بصوب سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام انس
خرامیدند و نقد حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند و آن حضرت از ارتحال
آن دو باکوره قدسی سرشت قدری غم و اندوه بخاطر گلگشت بهارستان
رضا و تسلیم فرمودند چه در بنیان بارگاه کبریا در قضای مبرم ربانی و احکام

محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معموره بکرمان
انداختن و چون کارکنان نشاط بدستیاری اقبال بنا افکن اساس معمار کارخانه بدایع عظمی
و مهندس کارخانه صنایع کبری وجود اقدس حضرت شاهنشاهی را بمثابه کامل و
قدرت جامع جهان خواسته است که در هر آنی مظهر کمالی آسمانی گردانیده و در هر مکانی
جمالی جمالی را مطرح انوار آثار ممالک آرای سازد بنابرین مقدمه حقیقت اساس
خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن و پیراستن موضع عالی لکران توجه فرمود
آن گل زمین را در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظیر بهاری از
زمینهای دلکش امتیاز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه اگره بمقدار سنگ است
و در منولات جائی بود که هر گاه موکب عالی بر رسم سیر و شکار از صحرا می برآمدند
دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیه دلگشا میکشید و در آن سرزمین بهشتی
بساط شکار گسترده میشد و بقید وحوش و طیور در آن مرغزار فیض بخش خاطر
اشرف می پرداخت درین هنگام که رایات اقبال از سیر ممالک هند مراجعت فرموده
مستقر خلافت متمکن شد و معمار همت عالی بیاس اقتضای آن فرمود که در آن فضای
دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند بنابران در
ساعت مسعود و طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را زیبد
مهندسان سحرکار و طراحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات خاطرنشین
که قوالب ارواح شوق تواند شد طرح انداختند و در اندک فرصتی بنایان
چابکدست و معماران کارگذار بطوری که مرکوز نگارخانه ضمیر انور بود تمام کرده
و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبه علیه بمقدار حال و
فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدود
معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی

معموره جلوه نمود که

آن معموره قدیمی و باکوره عجبی را کرچین نام نهادند یعنی سهر از آمدن و آسودگی و سروری
دران ایام کوکان بازی کوی عزت از اقبال می‌ربودند و بیرون نگار داد
خوشدلی و کامرانی میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب با کلکتیه
بکجهتی در رسید و تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورده سلطان محمود بکری که همواره
اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب جلیل رضائی که میرخان خانانی
یابند از درگاه معلی یابد چون امرای کلان تر از و بوده‌اند که از قرب شناسی و دید حال
پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیده‌اند که روای این امنیت
کمنت و مبلغها زر برسم پیشکش نیاه بغزان پناه فرستاد که شاید بوسیله
سفارش ایشان دولت دوری کردد شاهنشاه بخشش او را قبول فرموده اشارت
کونه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بود لیکن چون خدیو عالم برمسند مرتبه دانی
و معدلت آرائی بودند روا بی استحقاق بوده‌اند روا بخ سفارش که مثل منصبی‌ها بمنصب
والا اختصاص داشت بنابران استدعای شاهی را معذرتی تحفه فرموده آمده را
با بین بزرگان رخصت فرمودند التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه جهان بانی
و استخلاص کابل از میرزا سلیمان در مطاوی احوال فرخنده مآل سمت صورت گرفت ارتسام یافت که میرزا
سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت را بسزا عاقبت را بانجام رسانیده بدخشان
را در کابل گذاشته رفت و در حقوق نعمت این دودمان معلی اختیار لباس
کاردشمنی را اثر میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود درآرد
و میرزا محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته کابلیان حقیقت سپاس گزار
بتقدیر الهی برادر میرزا سلیمان میبردند اما چون امری دور از کار بود دفعتا نمیتوانست
ناآمده میرزا سلیمان بجان مردم تن اتکال نکرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن کرفت
دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر توکل قدیمی الجمعی فرستاد و دفعه تنکری بردی را

و دیگر سوانح

با فوج بیکی و جماعتی روان ساخت کابلیان بکار خود را یقین دانسته در محافظه کار
اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و بیگ
و محمد علی اسپ و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد اخوند
و فیروزه و خلیفه عبدالله بودند حقیقت ملا را بمیرزا محمد حکیم که بسن تمیز رسیده
بود رسانیدند میرزا که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان بتنگ آمده بود این معنی را
مستحسن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا سلیمان بقرا بیم
ابن بیگ کابلی داده بود از او انتزاع داد و بقاسم بیگ داد و تکش والحدود
ازمراد خواجه کنبد بتنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد را که
که میرزا سلیمان بقاضیخان و سعید خان و مبارزخان و بهاءالدین جان داده بود که
نجی لفه خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل کسسته
همه را از آن ولایت بیرون آوردند و اهل بدخشان منکوب و مخذول رو بسیاست
میرزا سلیمان فرستادند و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک
کار کابل بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گفته و گذشته بودند گوشزد ساخت
میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید
قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه از مردم کار کرده تجربت یافته که محل اعتماد
بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد شتافت و روی
عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب رسید سه چهار روز دران منزل مقام کرد
که لشکر از تردد سفر بر آسایند و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته فکر گرفتن
کابل بوقت دیگر موقوف داشته از کوه منارالعقبه دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد
حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم به گرسنه خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان
از عقب می‌آید میرزا محمد بر گشته بکوه باران شتافت و دختر میرزا سلیمان که

در سند و در جلال آباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم
شد و در حدود لمغانات آمده ملاقات کرد و عذر تقصیرات خواست و در همین
منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه بدخشان شده و آن خبر غلط بود میرزا
بسرعت تمام بغوربند رسید و از آنجا بعلی مسجد و از آنجا به پشاور در نواحی [illegible]
[illegible] و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا محمد حکیم رسید که تا
دامن قیامت نتواند سرانجام داد میرزا سواری او را دیده وداع کرده و خواجه
حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد درین اثنا حاکی
کلابان که بتحقیق آوردن حقیقت حال مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان
چون بکابل آباد رسید حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه بدخشان شد و
میرزا محمد حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار انکسار و
افتقار مصحوب کاچی عالمی [illegible] بدرگاه [illegible] حضرت فرستاد
و سرگذشت کابل و ستمهایی خود را معروض داشته استمداد نموده و بهر کوهستان
نمود و خود بر کنار سند ماکر توقف کرد و چون در آن ایام حکومت پنجاب
برای رزین و عهده اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا
بیگ محمود دیوان خود و معصوم [illegible] فرستاده مدد طلبید میر محمد خان
قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلجوئی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت
خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود
مایوس گشته از پشاور برگشت و از کرنه متوجه جلال آباد شد و در [illegible] یاغیان
[illegible] جنگ روی نمود جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب
از دو بازاری بتاراج رفت و هر دو [illegible] که کلانتر این قوم بود بعد محاربه
شتافت و در جلال آباد قرار و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد و از روی استیلا [illegible]

محاصره کابل کرد متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجا آورده
در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که این خبر بعرض اشرف حضرت
شاهنشاهی ظل الله خلیفه اقلیم بود ایلچیان میرزا محمد حکیم [illegible] افغانی
سریر سلطنت سعادت آستان بوس [illegible] بلندی یافتند و عرضه داشت میرزا [illegible] سامع
علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت بر حال میرزا محمد
حکیم شد و چون [illegible] اسباب تفرقه میرزا محمد از نابودن اتالیق خود مثل [illegible]
بود حضرت شاهنشاهی که از فرط دانش انتظام بخش شهرستان [illegible] و مروت
فکر اتالیق فرمود و قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت
باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر
پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند
حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا محمد خان در کابل
توقف نماید و امرا بجاگیرهای خود باز گردند و مثال مطاعه بنام میر محمد خان
و امرای کرام مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و مهدی
و حسن صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان
و کلانتران آن دیار صادر شد [illegible] که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب
بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند
و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه
عامره باد دیگر اسباب شوکت و اسباب فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان
ساختند و چون فرمان اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر
نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند و قطب الدین خان و کمال خان و
فاضلخان و محمد قلیخان و جمعی دیگر آمده بمیرزا پیوستند و بوصول تحف حضرت

پادشاهی و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر گرفت و از گذار انگ
... گذاشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته
نزدیک ... ات آباد در شتا ... بمیرزا محمد رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود
... شکسته ... بدار ... میرزا گذرانید و از انوار تفقدات پادشاهانه که بر وجنات
... بود جهات میرزا رونق و طراوت که هرگز در خواب و خیال
... بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید
بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد عنان مبادرت باز نکشیدند و چون میرزا سلیمان قلعه
جلال آباد را بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان ساقی برنالی و عارف
بیگ را بنصیحت فرستادند و او از بیدولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون
آن خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشود بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند
یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و تقویت هنگامه مردمی و زور بازوی
مردانگی این عقده مشکل را آسانی نمودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و قدم
همت و علم نهمت بر معارج قلعه گشایی طریقه عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع
رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند
اگرچه بدبختان بقدر قوت و توانایی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق
قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات جنگ بر دلیران
قلعه گشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر عناد بر سر صاعدان ذروه فتح می بیختند
اما آن پردلان را غباری بر آیینه دل نمی نشست و احیانا اگر عارج این مناهج
را زخمی ساخته پایان می انداختند دیگران بشوق قلعه گشایی بدانسته که از ملاحظه
آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرات بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده
پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در

یک ساعت بکوهی مفتوح شد و قنبر مذکور با سیصد جوان که همراه او بودند بسهام
صاعقه نیابت و علف تیغ بلا گشتند و دو نفر از آن اجل رسیدها را بر بکلمه مغفر
سنه دادند تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بدولت را کماهی چنانچه
دیده بود بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند و سر قنبر را با مغانی لشکر قلعه کابل فرستادند
و شاقی قاقشال و مردم کابل استمالت نامها روانه ساختند و بوصول لشکر اقبال
خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت و سبکری حضرت شاهنشاهی بنسبت
میرزا و مژده فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله شادی بلند آوازه شد و سر قنبر را
زینت قلعه کابل ساختند و از آوازه فتح جلال آباد و قضیه عظیمه آن سپاه ظفر آیین وصول
میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت اما بتکذیب این خبر لبهای عجز
مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کاملیات اصلی ندارد تا آنکه
آن دو بدبختی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان
و حرم بیگم را از آن خبر سر رشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسیخت پریشان
و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده
بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند و روز دیگر میرزا سلیمان نقل وار کوچ
زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد رو نهاده بکوچ
ریوابج آمد و شهرت داد که بجنگ می آمده مردم و چون لشکر در آنجا سراسیمگی
روی عزیمت بدخشان آورد و در هنگام گذشتن از آب برد آن سیلی عظیم آمد
و بسیاری از اسباب و رخت بدخشانیان برد و هزاران محنت حالی که کس مبیناد خود را
ببدخشان رسانیدند عساکر نصرت اعتصام بجگدلک رسیده بودند که خبر گریختن
میرزا سلیمان آمد میرزا محمد حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل در آمد و اهالی
آن خطه سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشتند

شادی و طنطنهٔ آزادی بسپهر والا رسید و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین معیشتی
تازه کردند و بدعای دوام انتصاب رایات اقبال که ظلال اجلال دولتش بر دور
و نزدیک سایهٔ عدل گستر است ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در
منازل و بساتین نزول نموده کام ستان عیش شدند بعد از چند روز قطب الدین
محمد خان بسر غزنین که وطن مألوف او بود رفت و کابلیان را همراه خود برده و در
خطه که مولد و منشأ او تمام قبیلهٔ سعادت نژاد او بود دلجویی و غمخواری بسزا ورزیده
تمام احباب و اقوام دور و نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ و
دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب نیکنامی است طرح انداخته برگشت
و بعد از انتظام مهام کابل خان کلان از تبه رایی وکالت میرزا از خود صلاح اندیشیده
در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و بیگه
بانو بیگم همشیرهٔ خورد میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت
اقدس متوجه هندوستان شد و بدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبهٔ علیهٔ سعادت
پذیر شدند و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند او را
عقل مصلحت بین نمی افزود و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم میرسیدند از خوالا
که بمیامن توجهات انتظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و خان کلان نیز
برای مهام آن جای استقلال داشت منشیان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه
اندوزی شدند و میرزا محمد حکیم با وجود حداثت سن از عقل معامله رسی بهره
نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بجودت مزاج و درستی
اخلاص موصوف بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار
بشدت میرسانید بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش ناسازگاری نشست و میرزا محمد حکیم
نیز اگرچه اظهار تبعیت کوته میکرد اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان

کلان بسرانجام میرسید و یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد میرزا همشیرهٔ خود را
که بشاه ابوالمعالی در عقد ازدواج آورده بود بی استصواب حضرت
شاهنشاهی و بی گفت و گوی مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه
بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات در خانهٔ میرزا از دست خود بسرانجام نمودن
گرفت و اموری که نه مناسب بود میساخت و اگر مردم در خانهٔ میرزا
سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبود میگفتند و محمد خان که با وجود شورش طبع
مردی فراخ دان دقیقه سنج باریک نگر بود و در روزنامچهٔ امروز فهرست روز
آینده مطالعه میکرد از نامساعدی بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی
را مصلحت دید و دولت ایشان الحال روز بروز بیش آمد و چون دریافت که عاقبت
نا خوشی خواهد گشت نظر بیش بینی انداخته درستی از شهباز آنکه کسی توقف
یابد از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان پیش گرفت و عرضه داشتی
متضمن حالات دار و گیر در خانهٔ میرزا و وقایع بهجت و بیت کابل بشرح و بسط در
کلان سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان اگرچه برای سودگی خویش خان
بیراهه رفت بایستی که از روی فراخ دانی و روزگار شناسی عالم خواهد بخش
و یار محمد آخند و فیروزه و چندی دیگر را مصحوب امرا بهندوستان بفرستاد و ناتمام
کار میرزا انجام و بسر رسید و هم خود بچنین حالی معاودت نمیکرد و لیکن چون مشیت الهی
برامری میرود و بیشتر از آن عقلای دور اندیش را بنادانی منسوب میگردانند و آن
مکنون عالم مشیت را در جلوهٔ کار ظهور می نشاند و آلتی عنقریب ملک دانایی را
در امثال این امور جز تماشایی بودن و بر فنون نفاذ ارادهٔ الهی آگاه شدن چه کار
باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خانست بر تهایش و استمالت فتح خان و مجملش آنکه
نام در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هند ترقلعه ایست از بدایع صنایع آفرینش کار رهتاس

مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی نو بنیت شد و اتبع عرض و طول آن از پنج کروه
زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع یافته و از
غرایب آنکه بالای قلعه با آن بلندی بهر جا که دو گز کاوند آب شیرین می برآید
و از مبادی بنای قلعه آن هیچ فردی از فرمانروایان بر آن استیلا نیافته مگر حسن خان
که تمر و تیر لباس زبان جمعی را در آورده متصرف شد چنانچه مجملی از این گزارش
یافت و از آن باز بدست فتح خان حبشی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیمان
بود افتاد و بنیت کرمی انجمان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته بود دم
مباهات و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرایض خود را از دولتخواهان
این دولت ابد پیوند میشمرد و در ینولا که آثار سعادتی از احوال علیقلیخان زمان بدور
و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیج خان را پیش فتح خان که پیوسته بارسال
عرایض بنا بر اظهار عجز و بندگی میکرد فرستادند که بر حکومتگی احوال او آگاهی
یافته او را بر جادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گردانند و مقرر ساختند که چون رایات
اقبال بجونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده عقیدت خود را بمعیار
حضور اشرف رسانده سرگی جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک نماید قلیج خان
بسرعت هر چه تمامتر بر رهنمایش رفت و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانید
و حسن خان تیتی را در جوز داو را بملازمت آورد که برای العین جلایل مراحم خسروانی
را دریابد و در آن ایام که موکب مقدس از شکار فیل از گرپهره و نرور که شرح آن
عنقریب گزارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بود
بزمین بوس معلا سرافراز شدند و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید
و در اوایل این سال نقاب قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهرهٔ حضرت جهانبانی جنت
آشیانی و دختر طغایی والدهٔ حضرت ایشان بودند و الامان میرزا از بطن مطهر

نمرود نمرود بی نمرود
شداد داد بی داد
فرعون عون بی عون

بسم الله الرحمن
بسم الله من الله
الرحیم ر
و مشمول الله

مقدس ایشان بر کیف ظهور آمده بود و بموجب حقیقت شریفه متوجه طواف حرمین
شریفین شدند و آن حضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه احسن خرجیت
داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت آن قدسی مرتبت نمی خواست
اما اراده باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمعی کثیر از این
وسیله کامیاب این امنیت شدند **نهضت موکب مقدس بسیاحت بصوب نرور
بعزیمت شکار فیل** خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و قیام ام
مشاغل ظاهری می پردازد بمشیئه خیال خیال میکند که مگر غرض این کار اندیشه دیگر
برامون خاطر اقدس نمیگردد آن حضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق
بوده منتظم سلسلهٔ ظاهره و باطنه هستند ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت بین
و باطن را چون خود مشتان معنی قبله آراسته نمیدارند و در ینولا التفات آرای جهان آرا
در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی موافق رجب رایات عالی را بجانب
نرور و کرهره نهضت دادند بجا که سلطان شوق بجانب جمع لیور نشانان
گشته چون در آب و هوا اعتدال بود فیل سوار از دریای چنبل با موکب عالی
بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت چون
عرصهٔ حواشی نرور جولانگاه موکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند
که در بیشهٔ نرور چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در همان
ساخت دلکشا مقام نماید و حضرت شاهنشاهی ببعضی از ملازمان رکاب عزت با آن
بیشه در آمده و دور دور در آن بیشه سر و بن تکاپو نموده گله فیل رسیدند و آنرا
با پنجاه سوار از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته
باردوی عالی آوردند و از بدایع شکار نشاط قرین آنست که روزی در مغاور حدود
نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اثر دهای که قرینهٔ اکبر شاهی بود

اتفاق که بعضی از جبل را که نزدیک بماده آهو باشد فرو برده و ما بقی را در فرو بردن
بود ازین صورت بدیع نظاره کارگاه تقدیر فرموده آن موذی را از
هم گذرانیدند و در زمان سزاوار مرتبت مکافات جزا بازیافت فرمود
و در روز دوران عرصهٔ مملکت منتظم امور جهانبانی بود لشکرخان میر بخشی
را بولایت کد هیس اصفهان فرستادند تا از فضلای سیکی و دیگر نفایس امتعه
که به نیروی اقبال بادشاهی در جنگ ائی بدست افتاده بود آنچه لایق درگاه معلا
باشد بیاورد و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی نام امین لشکر
خان خدمت او تقدیم رساند و خود بسعادت سرگرم بکار شدند و نشاط
گاه نوروز و نشاط برای آن بستند آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین همیز
سال دی از دور اول درین شگفته زمان و خجسته زمین که هوای شوق در مغز اقبال بجنبید
بود نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد و مقدم نوروز جهان افروز بخجستگی
فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم بیالیدن درآمد و گلهای صد برگ
انبساط شگفتن گرفت **نظم** گل بران شد که پر از برگ برون آرد بارش تا کند
بالفشان همره بلبل پرواز غنچهای سحری هم شگفت از سر شاخ شهر دل بردن
مرغان چمن چکل بارش از تماشاگری سبزه و گل می یابند که ره عشق بهر گام
فراز شده حوصله غنچه این باغ شوم صد زبان در لب و اگه بجوشش دمساز گو تا
مقدم شاهی است که انداخته اند از برید گل و دیبای چمن پا انداز تعداد ارگذشتن
نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب شنبه ششم شعبان نهصد و هفتاد و دوم
بهالی تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم
از جلوس سعادت پیوند یعنی سال دی از دوره اول بخرمی و شگفتگی شد و در
بهار طبع اعتدال آمیز شهنشاهی بهار دیگر افزود و آن صورت در همان

و دفعه جهة حفظ مال و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقای افراد
انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی بتحصیل منوط
بنا بران در سنوات دار الملک آگره را که بمنزلهٔ مرکز هندوستانست بجهت مصالح
ملکی و مالی قلعه با اساس عالی که درخور آن باشد و لایق جلال این سلطنت تواند بود
اشاره فرمودند و امر مطاع نفاذ پیوست که قلعهٔ متین که بر ساحل دریای
جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم
حوادث روزگار از کار افتاده بود باختلال انجامیده بر دارند و در ان محل
منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند و چون بنای
دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال مؤید باید از
باشد بنابرین در ساعتی که ثبات کار و حصار را مختار بود و مهندسان
علوی قیاس و معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار چنین از جعت
طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز با دقتهای مقرر شده و از
آن بنصفت گز رسیده مشتمل بر چهار دروازه که بعایت ان درهای دو لب
بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار میکردند
و از اساس تا کنگره سنگها تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینهٔ گیتی نما
و در رنگ گلگونهٔ رخسار اقبال تواند بود چنان با هم وصل یافته که سر موئی
را در درز آن راه نبود و آن حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده
در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند
قاسمخان میر بر و بحر بفتح و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت
درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که منصب جلیل القدر صدارت

پاس

شخصی که بدانش و بینش و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص
در آفت مخصوص گردد تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق
و احتیاج باستلام عتبه علیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد او بوظایف
و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر این طبقه
قناعت گزین که لشکر دعا اند بجمعیت گراید و بدل جمعی در اطوار عادات و عبادات
خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی
فتوری در راه ایشان نیفتد اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین
طایفه خالی نباشد اما در بلاد هند و هندوستان از همه جا بیشترند تا که هر کسی که متصدی
مهمات این طبقه باشد اول باید که سیر چشم بوده تا این عالی منصب را وسیله
اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نبندد اگر برخی هر کس نظر از داشتن
خود را سخرهٔ عام و خاص گردانیده است و چه بی سعادتی که این را بعد حرص
خود را خواهد که پر کند باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب استحقاق
باشد تا استفادهٔ شکران و متاهلی مردم و نافهمید که خود در ترجیح مرجوح واقع
نشود و هر کدام در خور استعداد و اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد
سیوم مرزا طبیعت نباشد تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت گذارند
و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جدآوری باشد که روز ازین جهت ستایش
انجاح مهام مسکینان و محتاجان را اکرام بهترین عبادات شناسد چون این اندیشه
حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای چنین شخصی که بصفات مذکوره
آراسته باشد یا آهنگ آراستگی داشته در تکاپوی اهلیت بیقرار باشند شدند
مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت بتصواب او منشیه از شیخان زمان
نادرست و حرف سرایان ظاهربین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ

عبد النبی را مقرر ساخته موقوف عرض مقدس ساخته و آن خدمت شریف را برای
و التماس موحد یوزمان از حسن نیت و نیکذاتی که در حق مردم داشت بعزاز
کان نیک ممیز نماید بر دانش مظفر خان اعتماد فرموده این خدمت را باو دنیا مرد
گردند و او دکان خود در تلبیس و تزویر آراسته و حد یوزمان گوهر دار
الامان حسن ظن اقامت داشت نشاط آرای بودند توجه عالی فرمودند و در آن
فرصتی هجوم خوش آمد گویان غرض آلود و استیلای نادانان کوتاه بین
طالب علمی او علانی فروخته آمد و علم ظاهر او بعلم باطن او تبدیل یافت او یک
واسطه پسر شیخ عبد القدوس است که اهل هند را باو گمان کمال و ولایت بود
و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک هر عالمیان ساخته
این عیار مردم نیز گرفته آمد و پرده از کار ایشان برداشته شد چنانچه در جای
خود گذارش یابد شفقت جوهر شاهنشاهی منع قصه خوانان زمانه سقیم و دیگر سوانح امارت
که در این نوبت عاطفت و ... بر دریاکشان بخمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده
دارد که کمیابان را انجان تر میکند اگر آدمی سعادتمند است فراهم آمدن امور
دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و موروث ستایش ذات او شده همواره
اسباب دنیوی را سرمایه نیازمندی میسازد و برای زینت حال و ذخیره سفر آخرت
اسباب ترتیب میدهد و اگر بدبختی شقی است نکبتی سیاه باشد و در فطرت گوهر
و تیره درون بیراینه دنیاداری او سبب خسران و نکال گردد و آن بدنهاد
در سر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه نیاز و بال گردانده و ترفع صوری را
باعث خودبینی آزار جهانیان سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر
شود و پای ضلالتش افشرده تر گردد نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی
داند در خور حالت گاه در مکر و تزویر روز بروز کار گذرانده و گاه پرده از

روی کار بر داشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زدند و مصداق این حال احوال
خیر انجام علیقلی خان است که از آغاز در آمد هندوستان و زنگ زدای این سواد
اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری
پیوسته که مصدر حرکات شنیع گشتی و از سبکسری آثار بد مستی بظهور آوردی
چنانچه شمه ای از آن رقم زده کلک وقایع نگار رسید و همواره حضرت شاهنشاهی
بمزاج حوصله در گذرانیده از صفوت ذات رقم زلال بر صفحات زلات او را آب عفو صفح
کشیدی و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت ندانسته اسباب شورش
و آشوب سرانجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندر خان اوزبک
سر بغی و طغیان میخارد و از آن اغماض فرموده در هنگامی که رایات
منصور بتوجه شکار فیل بسمت نروز نهضت والا مینمود اشرف خان را مصحوب
فرمان قضا مضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندر فرستادند تا او را
بنوازش الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته باستانبوس والا بیاورد
و از اندیشه تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت گرداند اشرف خان چون
بنواحی اوده که جاگیر اسکندر خان بود رسید اسکندر خان باستقبال منشور مطاع
مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت و با داب تعظیم پیش آمده
بمنزل خود برد و چون بر فحوای مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری
آمده از روی ظاهر در استعداد دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد برین
حیله گذرانید و در باطن باتفاق پنهان خیال دیگر می پخت عاقبت کار باشرف خان
خیال گفت که ابراهیم خان آق سقال یعنی ریش سفید ما است و قرب جوار دارد
او را می بینیم و باتفاق او بدرگاه متوجه میشویم و بدین عزیمت از اوده بسمت
سرور که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از آنجا پیش علیقلی خان شتافتند و مجموع

این جا عمر تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخت
و با علام عصیان خفی و اظهار طغیان جلی مبادرت نموده از حجاب حیا و پرده آزرم
بیرون آمدند و با خود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید
طی کرده بشکار فیل توجه دارد باد و جوق داریم اسکندر خان و ابراهیم خان از
راه لکهنو بقنوج شتافته در آن حدود فتنه می انگیزند و علیقلی خان و بهادر خان
برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیردار آن جانب رفته
نایره شرارت اشتعال میدهند و بدین تدبیر شاید کاری از پیش رود چون فکر ناقص
و رای علیل این نگونبخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد اشرف خان را در
میان خود نگاه داشته محبوس ساختند و بدین اراده ورود شش ابراهیم خان و سکندر خان
بسمت لکهنو و علیقلی خان و بهادر خان بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون
صیت عصیان و ادام سکنان و اتفاق شورش کنان با یکدیگر در آن سرحد منتشر شد نواحی
جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالدار و حلیم جی
و شاه طاهر بدخشی و برادرش جلیل الله و گدا علی توپچی و خان قلی ساربان
و یوسف طغایی و دیگران شنیدند و سامان جمعیت نموده بسر راه بر باغیان گرفتند
و میانه ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه نیمکهار آتش کارزار بالا
گرفت و محمد امین دیوانه بر قول پیاده بر آیه تاخته جمعی را از زین ادبار انداخت
و در عین جنگ و با جنبش اسپ سکندری خود از پشت زین بر روی زمین
افتاد و محمد نولان از دحام نموده او را دستگیر کرده و شاهم خان و لهوند اعجان
اگر از معاینه حال محمد امین قدری دل بها داده بودند اما جازه کار آن بود
که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش در کشش نمایند بی اختیار پیش
آمده بزدی مردانه ای نمودند چنانکه دلاوران کار طلب از جانبین در جنگ گا

افتادند و چون ملک خراسان در عهد زیاده بوده اند امرای عظام موجب صلاح
وقت متوجه قلعه هکار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجری را معروض
عتبه والا داشتند و علیقلیخان و بهادرخان عنان عناد بصوب ماکیور معطوف داشته
و دست فتنه دران حدود به نهب و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال
که مرد معرکه دیده و تجربه کار بود در جنگ صف با مخذولان لایق حال ندید و در قلعه
ماکیور متحصن شد و قاصدان نزد آصفخان فرستاده او را طلب داشت آصفخان
بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از عسکریان خود را که دوری در انجا بسبب ولایت کدهه مانده بود
و بسیاری از مردم کارکرده همراه گرفته در کره رسید و در انجا از
اموال و اشیا که در جوراگره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخشش کرد و مجنون خان
را نیز بمعونه نقد گرامند مساعدت نمود و چون مجنون خان باعانت آصفخان قوی دل
گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد تا با افواج علیقلیخان
نبردانه کارزار میکرد و درین اثنا مجنون خان و آصفخان حقیقت احوال بوسیله قاصدان
چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از بنگاله
قبل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بوده عرایض دولتخواهان
متواتر و متوالی رسید چون دفع فتنه و فساد شورانگیزان موجب آسایش عموم
برایا و باعث آرامش کافه خلایق بود بهرآینه عزیمت این کار بسکرف ذات را
بعمل مقرون داشتن بر ذمت والای فرمانروایان عالی شکوه بموجب فرموده
سلطان خود که نایب دار القدرة الهی است از جمیع فرایض مفروض تر
و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر چون مضمون عرایض اولیا
متضمن بر طغیان و عصیان این سیه بختان برگشته روزگار بدرجه عرض مقدس
رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان گشایست حسب الاقتضا

فرمود که درخت خار دار بغی و عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشد و پای استحکام
فرو برد بصدمه تند باد بطش و صرصر خشم از بیخ و بن باید کند بنابرین
حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال غزا صدور یافت و بمقتضای آنکه
تاخیر در امتثال این امور ممکن نیست پیش از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد
منعم خان خانخانان را با بسیاری از امرا دران مهم منقلای تعیین فرمودند
و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر روز
بنفس مقدس سامان این مهمات سپاه ظفر پناه میداده تهیه حشم نصرت پیوند
مینمودند در اندک فرصت لشکری آراسته شد که بشدت تیز گام اندیشه
در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایه سنجق
گردون سای فراهم آمد توجه اقدس چنان بر تواند اخت که فیلان سر به
جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض درآمدند و منظور دوربین از آنجمله
دو هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس از
مهمات ضروری فارغ شد حکومت دار الخلافه آگره بترسون خان تفویض
فرموده روز یکشنبه سیزدهم تیر خرداد ماه الهی موافق بیست و سیوم شوال
پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند
و چون موسم باران گرمای مفرط بود عساکر گیهان پوی تنها کوچ میکردند تا آنکه
مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان که بطریق
منقلای پیش میرفت دران منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت
و قیاخان که از طالع ناخجسته در زمره عاصیان درآمده بود درین هنگام چون
دولت از ان سیه و لیتان روی گردانیده بوسیله شفاعت خانخانان بساط
بوس سریر والا استسعاد یافت از انجا که شیوه جان بخشی فطری

آنحضرت جراید جرایم او بگرداب عفو انداخته بر سبیلهای تفقد آمیز نوازش
فرمودند و از بارگاه تفضل داده بپایه اعتبار سابق رسانیدند و از آنجا بتوجه
ساحل گنگ فرود آمده ده روز بعیش گذشتن اردوی معلا در آن
مقام شد درینوقت مبشران دولت خبر آوردند که اسکندر برگشته بخت با آنکه طنطنه
نهضت موکب والا در گوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنو
بر جای خود هست لذا استماع این جرات و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی
سطوع سطوت ظل اللهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون
گرفته را شیفته نفس در کنار او نهند بنابرین اندیشه صواب خواجه جهان و مظفر
خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب جولان
اشهب جهان نوردی و گیتی خرام ایلغار فرمودند و یکباره در زین دولت و اقبال
در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیده صبح از افق شرقی بر آمده
غبار موکب والا از عرصه لکهنو رخ تابنده توتیای دیده اقبال شد و حکم والا
شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاع خان و برخی از بهادران
اخلاص گزین بمنزله هراول بوده پیشتر رفته باشند و اسکندر خان که از بی
مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود از خبر ایلغار پادشاهی دست
و پا گم کرده از طلوع کوکبه والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه
گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بسواد لکهنو ظلال اقبال انداخته
بیر برآزادی گزیدند و چند سر از بهادران لشکر طلب را بتکامشی نامزد فرمودند
و این شجاعت منشان از دنبال شتافته بهر که از آن مدبران برگشته بخت
می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسه سر او میکردند سکندر خان نیم جانی
بسلامت برده راه ندیده و مانده خود را بعلی قلیخان و بهادر خان رسانیده و

نقوش ثبات ثانی او خواند از آنجا که بیدولتی دامنگیر او بود او را معتمد طور کرده
و حاجی محمد خان سر رشته حقیقت و بندگی از دست نداده بهوشمند نصیحتهای
سودمند بگوش هوش او رسانیدی والانصاف که توقف حاجی محمد خان در میان
اعیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت
دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او بوالده خود همراه ساخته توجه والا
روان ساخت چنانچه بعضی از کاشته خامه عرض کرده و از سوانح فرستادن
حسن خان خزانچی است بولایت ادیسه که اقصی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم هند دستان
واقع شده از آن هنگام که هندوستان فتح شده پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین
بران نتافته و همواره فرمانروایان ولایت ادیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند
خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای ادیسه بود و از انبوهی فوج
افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند بهوس تخلیص تمنای ادیسه در ریاض
همت خود می نشاندند و لیکن درخت امید نشان بار در نمیگشت چه در جوانب آن
عقبات خطرناک و کوههای بلند و بیشه‌ها و جنگلهای بعید و مرزهای سخت دشوار
چند است که دست تصرف پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین
بی‌سپر عساکر شدن متعسر است بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه
براجه میبرد والی بنگاله را ابروکشی مینمود از بیم اسوء که در وقایع
سابق نام او گذشت و مسطور است که براجه پناه آورد و آن راجه
ناچی از ادیسه را طریق مساعدت داد هر چند سلیمان کرانی با آن تسلط چند
نمود دفع نتوانست کرد بلکه پیوسته از و هراسمند میبود و درین هنگام که
بلده جونپور مستقر موکب والا گردید ضمیر صوابنمای حضرت شاهنشاهی که فهرست
حساب فردا را از روزنامچه امروز استخراج مینماید خیال اقتضا فرمود که یکی از

طرزدانان بار دیگر بر اثبت راجه ادیسه فرستاد تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده
در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خوانچگی که جوهر خلاص
از ناصیه احوال او هویدا بود باین خدمت اختصاص یافت و مهابا تر را که در فنون
شعر هندی و موسیقی عدیل نداشت باو رفیق ساختند و این هر دو باتفاق عازم
ادیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک سعادت استقبال
فرستادها را دریافت و مراسم تعظیم و تکریم وارد ان دولت را بشهر برده
بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لایقه اقدام نمود و کمر بندگی بر میان
جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقه غلامی آن درگاه بگند و پایه ادا
عبودیت نگاه ندارد و اساس ارتباط و اسعاد بقلیچ خان در میان نهد
من با جمعیت خود ابراهیم را که خصم دعوی دار اوست پیش کرده روی بجنگ او
می آرم و کار بر داز برو رکار سلیمان میکنم که غیر حسن خدمت شور بختان همه
انکه شود راجه بعد از سه ماه که بحسن خان و مهابا تر آداب خدمتگاری و مهمان داری
بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانه
درگاه معلی ساخت و در ان هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرمود
و در معموره نگرچین معدلت آرای بود حسن خان و مهابا تر همراه ایلچی راجه بکند
دیو که رای پر دانشی نام داشت بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح
درین هنگام که رایات اقبال در حاجیپور استقرار داشت کردگی خواجه عبدالمجید
اصفخان است سبحان الله متان دنیا را که صلاح بین ندارند بتبع خود در ملک
خود میکوشیدند و آنرا تدبیر مینامند و یکی از اعاظم بلیات آنست که با وجود
مستی و بیهوشی و فقد نعمت پادشاهی خود چون بید میلرزند و باندک زبونی
از جای رفته کاری که هزار دشمن برای ایشان نخواهد اندیشید بیک خشم زدن

برای خود بهم میرساند چنانچه اصفخان را سرشت رازنگی و بیکبری پیش آمد که رفع حال آورا
از غبار جوانمردی پاک ساختن پیار دیستان انفعال باقی ماند غرض از تمهید اتمعده مرصوا اشتیحون آنکه
آصفخان که از درگاه والا شاهنشاهی بمنصب ارجمند با دیه عالی اختصاص یافته محمد دا ابا تلقی
لشکر ظفر پیکر متعزز و موقر شده بود از انگار رفته و محافظت رتبه خود منموده بتوهی
وای گرگچه بجانب کهپر رفت و مجمل این قضیه آنکه از ان هنگام که آصفخان ولایت کهپر
مسخر ساخته بر خزاین جوراگره متصرف شده وازکوتهی خرد و خست نفس و کفران
از پادشاه و مربی و ولی نعمت که بدولت او از قلم بعلم رسیده بود دیو شیده دوا را
ذخیره ادبار خود ساخته بود دمعنیه بخود نوتمی راه میداد و هر چند آن مخاذیل نا فهم
بتصدیان اشغال سلطنت رشوتها فرستاد اما از انجا که معده طمع خرقیان خرخاک
بر نیاز دو سود مند نشدند هموار متخنان تباه معانی بر مزو ایما میگفتند در هنولا
که لشکر شایسته بنظر اقدس آورد منظور الطاف شاهنشاهی گشت حسد بر زنان
بهمی در حرکت آمده بسوی بر تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند و دو سال
تاحص درک معامله نافهم رفته اند وزان پیغی بیار دور و به یکی را اجزار سیاحت
باصفخان مندل بر میرسانیدند تا در بیست سوم مهر ماه الهی موافق بیستم صفر نهصد و
هفتاد و سه بخیال فاسد در ماخونی مالیخولیا با برادرش وزیرخان و بعضی از مردم
موافق بقصد ولایت کهه که بنا بر سبب قوی و اسباب گذاشته فرار نمود و بمیزبان
مقصد عنان بار رسانفت صباح دولتخواهانی که همراه او نامرد بودند از صورت
حال مطلع شده معروض درگاه والا ساختند و عرضه داشت این مردم در صحرای
دلگشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی بانشراح بنگار کام ستان بودند بتوسیله
ملازمان رکاب دولت بدرگاه بعرض رسید حضرت باقتضای رای جهانگشای منیعی
خان خانان را بیاتلیق آن لشکر نامزد ساختند و شجاعتخان را با جمعی از

بهادران کار طلب بتعاقب آصفخان تعیین فرمودند شجاعتخان بمانکپور رسید متفحص احوال
آصفخان شد بعد از آنکه دریافت که بقصبه کده رسیده در صدد آنست که خود را
بکده رساند شجاعتخان کشتیها را گرد آورده خواست که از آب بگذرد و سپاه منصور را
کشتیها بر آید و از آنجا آصفخان از آمدن شجاعتخان خبردار شد با لشکری گران
که همراه داشت برگشت که بر لب آب سر راه بر شجاعتخان بگیرد کشتیها نزدیک
بساحل رسیده بود که آصفخان راه مخالفت بر رو بست و در میان او و جمعی که در
کشتی بودند هنگام نبرد گرم شد و آن روز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود
و چون حجاب ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصفخان فرصت هزیمت غنیمت
شمرده و شبانشب راه گریز پیش گرفت و بامدادگاه که شجاعتخان خبر گریختن
آصفخان شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلوریز در پی او تاخت
و بگروهی از عقب ماندهای آصفخان رسید و دانست که رسیدن باو در تکاپو متعسرست
عنان مراجعت بر تافته متوجه زمین بوس والا شد و در جونپور باستلام عتبه علیه سربلندی
یافت و از سوانح فرستادن قلیج خانست بار دیگر برهتاس بنا بر آنکه ادراک یافت بود
که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهة استمالت فتحخان قلیج خانرا فرستادند که
او را بر لوازم بندگی راسخ گردانند و معزز بیارند که چون رایات عالی که در جونپور
نزول اقبال فرمایند متوجه ملازمت گردد و فیل تخت بلند را همراه آورد درینولا
که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیج خانرا فرستادند که
او را بشاهراه سعادت راهنمونی کند و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا
از دار الخلافه نهضت در آید سلیمان فوجی بقلعه رهتاس فرستاده بود تا معاونت
و مساعدت علیقلیخان تواند بدست آورد لشکر سلیمان باستظهار علیقلیخان کار بر
فتحخان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان بمحاصره

مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته بار از دایره قلعه گیری برچیدند
فتحخان که جز دوربینی و بزرگ کاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر
سلیمان خالی یافت در گردآوری ذخیره و آذوقه اهتمام نموده کامروا
و محبی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه فتحخان بملازمت آمده بود فرستاده
پیغام داد که من از همراه آذوقه و ذخیره دل جمع ساخته ام اکنون تو بهر دوستی
که میسر شود خود را بقلعه برسان که وقتیست که حسن خان را چون نظایر دشوار
بود خود را بحیله اندرونی انداخت بعرض واقفان بساط اقدس رسانیدند که کسی از
هاى خاصان درگاه معلی همراه سازند که آنجا رفته باستمالت تمام نیابی برادر را بیابند
قلعه باستان عالی آورند بنا بر آن قلیج خان را بخدمت اختصاص بخشیدند قلیج خان
والا را کار بند شده برهتاس شتافت فتحخان اگرچه از روی ظاهر ملایمتها
منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی که در سر داشت بمواعید کاذبه
وقت گذرانید قلیج خان حرف ناصواب از نتیجانی احوال او خواند و مراجعت نمود
چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام
توجه بر تسخیر آن بر توانداخت و از سوانح این یورش آنکه چون مدتی عیسی علیقلیخان
حق ناسپاسی در برابر لشکر فیروزی اثر شکست و جز خاک خذلان بر سر خود بیخت
در هنگامی که زمان پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در بغی و عناد که سرمایه
بیدولتیست بیشتر اهتمام نمود سکندرخان و بهادرخان و جمعی را از خواهان احاطت
بولایت سرکار فرستاد که از آن طرف این شورانگیزان فتنه اندوز در میان
ولایت آمده تاخت و تاراج غبار انگیز گردیدند چون این خبر بسمع اقدس رسانیدند
خان بداغخان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم
فرنخودی و حلیم خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورین و سلیمان و فتوی افغان را

بسر کردگی میر معز الملک تعیین فرمودند بر توحکم معلی بران یافت که لشکر منصور از
برار بدفع عدوان گرفته نگذارد که گرد فتنه این تیره کاران بر دامن مجد و حشمت افواج
قاهره بدفع اعادی همت گماشتند و تا بر گه حزاباد و غنان مسارعت باز گشتند
و حضرت شاهنشاهی سودای فاسد علیقلیخان از چنین علاج فرموده بی طرف طبیعت متوجه
الهاباس شدند علیقلیخان که در فرستادن و جدا کردن الم زدم بخاطر آورده بود
که فتوری در عساکر نصرت ماثر راه خواهد یافت از ان داعیه واهیه نا امید گشت
و بخیال نا صواب دست در مکر و تزویر زده والده بی سر و قدم نام عورتی را که در
ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت پیش منعمخان فرستاده
بدکار آشنایی قدیم نموده و بعد از ان دیگر مردم کاردان روان ساخته
دم مصالحت زد و منعمخان خان خانان از ساده لوحی بتمکین کهنه عملها ارتضای
معاندان دستگیر شده و تمهان مرقد او را باورده بدرگاه جهان پناه عرضداشت
فرستاده بفرط الحاح التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال
مروت و فتوت هر چند بعین الیقین بد درونی و فتنه اندوزی علیقلیخان را میدید
ملتمس خان خانان را بوقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند
که مراحم خسروانی را خاطر نشان نماید و بر حقیقت اسرار صحبت آگاهی یافته دقایق آنرا
معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعمخان با بن علی طبقه کبری اختصاص یافت
علیقلیخان نوشت مناسبت آنست که بایکدیگر ملاقات نمایند و معنای صحبت داشته در
تاسیس مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده اید چون در ایام
شهرت یافته بود که بعضی از نهاد در ان اخلاص مند شاهنشاهی چون عادلی خان و جمال
خان بلوچ قرار داده اند که کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علیقلیخان
در آمدن و دیدن منعمخان ملاحظه عظیم داشت و میخواست که معامله مصالحه قرا

دو
و مکاتبت بانجام رسید منعمخان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد که در میان دریا
هر کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنابران علیقلیخان این قرارداد را فوز عظیم
دانسته اهل و عیال خود را در همان محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر
خوشتند و مقام بکسر که از طرف آب گنگ بود در روبروی اردوی خان
خانان خیمه زد و حسن خان تبتی و سلیمان منکلی و کالا پهار را از امرای افغان
همراه او بودند و بار سال رسل و رسایل بکدیگر لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد و بمقتضای
قرارداد روز دیگر از ان طرف علیقلی با پنج کس چون دیکی شهربار کابل که از طبقه
کردان بمزید شجاعت اختصاص داشت و دیگر سلطان محمد میراب و تکچورجی او
کاهوی جام نام کرده بوده سوار شده متوجه اردوی خان خانان شد و ازین
طرف خان خانان نیز بر کشتی سوار شده با پنج کس میرزا غیاث الدین علی و
بابر بدیبیک و میرخان غلام سلطان محمد قبق که پیش منعمخان اعتبار داشت
متوجه ملاقات علیقلی شد و از دو طرف در میان عساکر فوج فوج و فشون قشون
ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جزیره آب نزدیک رسید هم
علیقلیخان بر جانب و کفت لیج کیفیت سلام علیکم و چیته خود را تنها بکشتی منعمخان
انداخت و بایکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند گرمای بصحبت گذشت و گریه
سالوس کرد و پاره در ذکر خدمات گذشته گذرانید ولی در عهود و ایمان و
زمانی صرف شد بعد از ان که قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی از حضرت شاهنشاهی
رفته حقیقت حال را عرضه داشت نماید که آن حضرت خواجه جهان را که مدار جهان
سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علیقلی خان بالکلیه جمع شده
دولتخواهی را از صمیم جان بانجام دهد و باین قرار داد از یکدیگر جدا شده هر کدام
باردوی خود آمدند و این واقعه در اوایل دو ماه الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین
ع

بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید
حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعمخان خواجه جهان را فرستادند و بعد از ملاقات
علیقلی روز دیگر منعمخان بجمعی مخصوص از آنکه غنچه نگار علیقلیخان رفت و ابراهیم خان جلایر
و میر منشی و حیدر محمد اخته بیگی و کوچک علی جان و تیمور بیگ و جمعی همراه بودند علیقلی
جشن بزرگانه داشت و مراسم مهمانی بجای آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت
منعمخان بمنزل خود آمد و بعد از آن خواجه جهان آمدن منعمخان خواست که باتفاق
خواجه جهان باز بمنزل علیقلی رود خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت علیقلی جوان
بی عقل است و من با خویش رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار رنجیده
گروی برای او بگیرید تا هم برویم منعمخان ابراهیمخان اوزبک را گروی از علیقلیخان طلبیده
آورد روز دیگر منعمخان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی صحبت داشتند روز دیگر
در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنونخان قاقشال و میرزا میرک رضوی در مجلس حاضر
شده بودند میان ایشان و علیقلی آشتی دادند هر چند بیخ [illegible] علیقلی در آن
گستند فایده نکرد و از حیله و تلبیس که در سر داشت با ایشان [illegible] قرار
داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی بدین دلیری اقدام نمودیم
که [illegible] والده خود را و ابراهیمخان را که از ریش سفیدان منند پیش [illegible] و بعد از
تقدیم خدمات لایق باستلام عتبه علیه مشرف خواهیم شد بعد از گفت و گوی بسیار
همین معنی قرار یافت روز دیگر علیقلی والده خود را و ابراهیمخان را با فیلهای
نامی خود دنبال [illegible] روانه کرد که از فیلان مشهور بود [illegible] و دیگر
فیلان [illegible] همراه میرزا [illegible] و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سیستانی را که معتمد
[illegible] بود نیز فرستاد خان خانان و خواجه جهان افواج قاهره را از کنار آب
در مقابله گذاشتند و والده علیقلیخان و ابراهیمخان را با پیشکش همراه گرفته

رو بدرگاه معلی نهادند و بارگاه مقدس رسیده خان خانان و ابراهیمخان را تیغ
و کفن در گردن انداخته و پیر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آوردند و بوسیله
شفاعت او بر جرایم [illegible] این شورانگیزان قلم عفو کشیده آمد و بر زبان الهام س
گذشت که اگرچه ظاهر در آن است که این [illegible] بعهد خود وفا نمایند
اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرهای ایشان
به [illegible] مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در [illegible]
[illegible] مسرت برای خاطر باشد علی قلی از آب گنگ بدین طرف عبور نکند
و چون دار الخلافه آگره مستقر رایات اقبال شود وکلای ایشان آمده اسناد
جاگیر خود را درست سازند و بموجب منشور اقبال محال جاگیر خود را متصرف
شوند خان خانان از ظهور عنایات آن شاهنشاه تارک مفاخرت باوج عزت
رسانید حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیمخان فرود آوردند و
مژده عفو گناهان را بوالده علیقلیخان که در حرم سرای شاهنشاهی روی بر
خاک تضرع و زاری نهاده منتظر بودند بخشایش بود رسانیدند و چون معامله
این نابرخورداران بیدولت بر تلبیس بود چنانچه بر آگاه دلان معامله [illegible]
پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که حقیقت بدرونی این کار [illegible]
ساده لوحان زمان ظاهر شود و بعد از چند روز که اینها بسعادت زمین بوس
عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار با بهادرخان [illegible]
معلی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادرخان و سکندرخان با
صلاح دید علیقلیخان گرد خلاف و عناد بسر کار سرداران گنجیده و در مقام عصیان
ایستاده دست بفتنه و فساد گشادند تا کار در این اثنا بآیین شایسته فوجی بزرگ
از موکب عالی رسید و از استماع شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود را

مرد این میدان نیافتند و بی اختیار شده در مکر و تزویر زدند اول دی طایر میر معز الملک
پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابله عساکر منصور آمده جسارت بمحاربه جنگ
داشته باشیم الحال التماس که واسطه شفاعت زلات و جرایم ما گردید و قیلان
نامی که باقبال پادشاهی در دست آمده و طبع اقدس بآن رغبت دارد روانه درگاه
معلی میسازیم و چون بظهور رسید که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک
شده است باهم درگاه جهان پناه رفته سجده اعتذار خواهی بتقدیم خواهیم رسانید
میر معز الملک و سایر امرا چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود میدانستند
دافع رود بر مبنای خواهش آن مدبر نهاده جواب نوشتند که رفاهیت انام و
جرایم شما از آن قبیل نیست که جز بطوفان خون شمشیر آبدار از جریده روزگار محو توان
ساخت بهادرخان باز بمیر معز الملک پیغام داده درخواست کرد که اگر تجویز
نماید یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت مشافهه گفته شود و میر معز الملک قبول
این اراده نموده با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادرخان برابر آمد
با چندی پیش آمده میرزاده رفت و مقدمات از جانبین در میان آمد چون آثار
جنگ در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لشکر چون جرگ
و حکایت روزگار بمکید رسید و چون سرگذشت بمسامع اجلال رسید حکم والا بتر
نفاذ پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته
اگر صلاح در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول
التماس انجاح بینند از فضل و رحمت بی قیاس امید نیاز بندد و این دو نیکو اندیش
نصرت قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت
و اخلاص بر زبان شما میرود اگر از لوامع صدق ضیایی دارد بزمی درست و خاطر
مطمئن منعم خان اتالیق نوس کردند و گرنه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن

کار مردان نیست و چون دولتان بار زبان موافقت داشت سعادت رهنمون ایشان نشد
و دولت یاوری نکرد از مدبری خود در خرابآباد وادی ضلالت پای جرات را
در دلیری افشردند و عیاکر دولت را چون حقیقت الحاح علیقلی و عاطفت و سو
تاهنجارهای معلوم نبود لشکرخان در محاربه شتابزدگی ننموده بود راجه و لشکرخان قرار
جنگ داده ترتیب صفوف و تسویه افواج همگی گماشتند قول بمیر معز الملک و اعتماد خان
خواجه سرا و میرعلی اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان و دولتخواهان فوجدار و جمعی از
بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بکلا و قیتاخان و حسن خان اختی
و میر سلطان و راجه ترسین و کرمسی و مهرعلی ولد اتیا و یوسف بیگ جی ارجمان
دیگر ترتیب یافت و جوانغار بباقی خان و شاه بداغ خان و قیود و ناصرعلی اوزبک
و چندی از دلیران اوزبک انتظام پذیرفت و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان ن
فرنخودی و قیام خان و شاه فنایی و صدر جهان اوزبک و قلماق بهادر و طایفه
از مردان کارزار و نیکو کرتب و التمش خان نگار عالم و بهند و معل و رای سال درباری
و رای پرداس و داود خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان انتظام یافت
از آن جانب باغیان سه فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادرخان و فوجی بسرداری
اسکندرخان و فوجی بسرداری محمد یار برادرزاده اسکندر و در هراول معزز
ساخته آماده جنگ شدند و در میان هر دو هراول هنگامه جنگ گرم شد
هراول مخالف غلبه کونه جسته بود که مردم التمش داد و دلاوری داده باهر
را بر داشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک
هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان پامال فنا شدند و اسکندر که با فوجی گریخته
از دنبال این فوج آماده عربده بود کرد و باد بر روی دولت چو دیخته
ولیت بر عساکر منصوره داده و بهزیمت آورده و افواج قاهره مهاب

نصرت و اقبال از دنبال این تبیان درآمده بهر کس از ان تیره روزگاران نکبت
برگشته میرسیدند چون شعله کیفر میرسید تا بر لب آب سیاهی رسیدند سکندر از بیم جان
خود را در آب سیه زده از خاک سیاه سر بیرون کرد و تباری از سیاه
کار آمدنی او در آن ظلمت آباد فرو شدند و افواج قاهره که سکندر را بهر تمیز داده
بقصد غارت و تاراج لشکر او پراکنده شدند بهادر خان که با جمعی دیگر در
کمین بود درین فرصت بر فوج جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ درپیوست شاه
بداغ خان از اسب جدا شد و بعضی مخالف درآمدند و عبدالمطلب سرش توفیق
نیکو خدمتی نیافت و ناصر قلی و جمعی از کافر نعمتان تباه خرد خاک تحقیقی بر
فرق روزگار خود ریخته تعیم ننوشتند بهادر این فوج را برداشته متوجه قول
شد و قولی جنگ تیر انداخته از دست داده عار فرار اختیار نمود محمد باقی
بهانه حفظ اسباب و اتقای اموال خود از کناره گرفته و بعضی از روی نفاق و لوم
نمکی جنگ نکرده شکست بمعرکه دادند و از شومی اینها لشکر فتح کرده در شکست افتاد
راجه تودر مل و قیا خان و اعتماد خان و مردم التمش جمع شده در میدان ایستادند
چون لشکر برهم خورده بود کاری بسر انجام نشد غرور را این نتیجه است این مجادله
ناقهمان نمی بینند که چند نوزمان با علم یقینی چگونه بدار امیر مانند اگر گرد
چنین باشند آنچه بینند از خود بینند و روز دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده بجانب
قنوج متوجه شد و سران لشکر عرضداشتی مختوی بر حقایق سرگذشت ناشایان
معلی روانه ساختند آن حضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت حال
مطلع شدند از آنجا که مجددا از جرایم ایشان گذشته بودند خرده عظیمه چنین را
ناشده انگاشته امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات
ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم

گشتند و کجتهان اخلاص مند با وجود ظهور چنین حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند
و از سوانح آنست درین هنگام که رایات جلال در جونپور انتظام بخش جهانیان بود
شیر محمد دیوانه در جهان و دیبالپور که بیرم خود در ابر داشته در مقام تاخت
و تاراج شد و ورود ناسزای کرد از خود رانیافت این بد سعادت از خدمتگاران
خواجه معظم بود و بعد از ان به پیر محمد خان پیوست و پیر محمد خان بواسطه حسن صورت
این پنجه دارا که از زمره ادانی بود تقریب خود امتیاز داد و در زمان اقبال او
اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسالک حقیقی گشت چنانچه مجملی از ان در جای
خود گذارش یافت و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انوار عدالت است بر حسنه
آن حقیقی و مقتضای الحضرت بود اما چون این پنجه درآمده بکو نهیده ترین
فعالیست لشکر طبع حق پسندشان (?) منظور عنایت گشت چندی در قصبه سامانه
بسر میبرد و درین ایام که علیقلیخان و جمعی کافر نعمتی نموده تیغ ورزیده در ایات
اقبال متوجه اطفای نایره فساد شد چون این خبر گرفته بود و لشکر جمعی از اوباش
فتنه انداز فراهم آورده دست فتنه بگشاد و ملا نور الدین محمد ترخان که فوجدار
آنجا بود میر دوست محمد نام تحفی را در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات
آن پرگنه می نموده باشد روزی آن نکبت ترکشته ناهموار این دوست محمد را بزم
مهمانی بخانه خود آورده در اثنای صحبت یکبار را سوء ظن میکرد و مجلس آن
که ناگهانی تیر را در خانه کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زد و کار او را تمام کرد
و اسباب و اموال آنچه در آن پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنه نانل بر شتافت
و متعدد آن پرگنه را که بخالصه شریفه منسوب بود برگشته از اموال آنچه در آن
پرگنه بود بدست آورد و او با ایشان جا داده دوست و اقربا طلب کرد و او سر شد
و در میان ولایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نور الدین با خود متفق ساخته

گرمهمت بدفع او بست و در موضع دهوری که در حدود ساماناست آن دیوانه
بیابان تفرقه مشغول بود رسیدن ملا نور الدین شنوده و از ان اعتبار نگرفته با
معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای تاختن اسپش بتنهٔ درخت
رسیده و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کرده و ملا آن دیوانهٔ بیدولت را
بقتل رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت
او بموقف عرض مقدس رسید و مورد عنایات خسروانی شد و از سوانح آنکه
رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چنار نهضت فرمود و از انجا که فطرت قدسی حضرت
شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست و بوسیلهٔ الحاح و
شفاعت منعمخان خانخانان قلم عفو بر ارقام جرایم تمام علیقلیخان و سایر
ارباب عصیان کشیده بهوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چناده که از قلعهای مشهور
هندوستانست از خاطر جهانگشای سر زد و بموجب این عزیمت دولت افزا روز مهر
پانزدهم بهمنماه الهی موافق روز جمعه سوم رجب سنه ... قفان را بجانب جانپور گذاشته
موکب والا نهضت فرمود و چون بمنزل شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ
جلوه یافت نزول اجلال پرتو انداخت افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام
آن ناحیه سعادت ورود واقع شده و اردوی منظور الحکم توقف در انجا
فرموده با خاصان رکاب مقدس بتفرج چنار توجه فرمودند و درون و بیرون
قلعه را منظر اصلاح انداخته مسرتهای ظاهر و باطن گشته در میان قراولان
نشاط تمام بوند عشرت آورده از بیشههای فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت
شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملازمان
رکاب دولت و مخصوصان موکب معلا در ان بیشههای انبوه تکاپو فرمودند و فوج
دو گروه جست و جو کرده بگلهٔ فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بر آن تافت که

ملازمان بساط حضور از هر جانب در آمده این کوه منظران را گرد کردند بدستوری
که دستور العمل صیدگاه اقبال بوده فیل والا شکوه را در میان گرفته و کمندهای
این وحشی طبیعتان را طنابهای دار الستند و با فیلان اهلی هم تنگ ساخته بحصار
خانه مراجعت نمودند و از انجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی
معلی که منتهی است از هفت اقلیم ورود سعادت فرمودند و از سوانح الغار
فرمودن حضرت شاهنشاهیست بر سر خان زمان از انجا که وجود مقدس حضرت
شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از مبدا فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت
آمده هرچه از حقایق کونی و الهی شنیده از آنکه جلوهٔ ظهور یابد انوار اشارت
و ظلال عبارت بر آن پرتو می انداخت چنانچه در اثنای توقف که منعمخان زبان تضرع
گشوده شفاعت علیقلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو
فرمائیم اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک فرصتی
بظهور آمد چه در ان هنگام که بموجب استدعای خانخانان علیقلیخان و بهادرخان
جاگیرها بکرمت متعین شد قبول التماس او مشروط باین بود که تا موکب اقدس در حدود
باشند خان زمان از آب عبور نکنند و چون رایات اقبال مرکز اورنگ خلافت
رسید وکلا بدرگاه معلا آمده مناشیر دولت از دفاتر عالیه گذرانیدند و بر
جاگیرهای خود متصرف کردند در نوبتی که رایات عالی بجانب بنارس و چناده
ظلال ارتفاع برسمت معاودت انداخت علیقلیخان همان روز از آب
گذشته بمحمد آباد رسید و کسان را بغازیپور و جانپور روانه کرد و موکب عالی
از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود که بعرض
مقدس رسید که آن بیسعادت برخلاف شرط رفته عدول از جادهٔ حکم اشرف نموده
از آنکه گذشته نسبت بقهرمان قهر جهانگیر از شاهنشاهی بکوشش آمد و رقم بیدولتی

آن سیه‌بختان که اغماض نظر از آن شده بود بر نگاه خاطر اقدس و باطن مقدس که آینهٔ
گیتی‌نمای دولتست جلوه‌گر شده و در مقام سطوت معز منعمخان را مخاطب ساخته باجرای
سیه‌بختی آن تیره‌روزگاران را بزبان اقدس آوردند خانخانان از کمال انفعال
سر در پیش نهاد و زبان گفتار ببند و رشتهٔ جواب گسسته یافت و خواجه جهان
و مظفرخان و راجه بهگونت داس و جمعی دیگر از ادای حقیقت التماس را برابر دو دیده حضرت
طراز گذاشتند که ایشان منزل بمنزل بیایند و خود معسکر نصرت بعزیمت دفع فتنهٔ
علیقلیخان شتابان در بیست و سیوم بهمنماه الهی موافق شنبه یازدهم رجب
توجه در رکاب دولت آوردند و بطریق ایلغار راه نوردیده بسرعت رفتند و در عقب
گرفتن بساط اقدس و سایر فدائیان موکب معلی گرد و پیش سر روان بوده و در
یکدیگر مسابقت نموده گوی سرعت از شمال و صبا ربودند جعفرخان تکلو و قاسم
علیخان را بر سر غازیپور تعیین فرمودند این نهادران چون بدروازهٔ قلعه
غازیپور رسیدند بودند لشکریان آنجا آگاه گشته از برجی که متصل بدریای گنگ بود
خود را در آب انداختند و به محمدآباد رسیدند علیقلیخان را ازین واقعه آگاه ساختند
علیقلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سروار رسید
کشتی چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده نموده بودند با جمعی که با او بودند
در آمده جان سراسیمه بساحل سلامت بردند و موکب مقدس آنشب که روان شد
از دریای جهنور بر فیل سوار عبره فرمودند و اکثر های بر نائی بر فیل توقف
نمودند و سحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند
آن بد نهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا بهر سیوم زاده
میرفت فیل بخت او مند بود بدست در آمد و از آنجا جونکان قاقشال و میرزا
نجات خان و جمعی را تعاقب رخصت فرمودند روز بیگاه شده بود که ازین پیش

فرستاده ما خبر رسید که علیقلی در مقام گذشتن از آب سروار است چون راه بسیار آمده بودند
و روز اندک مانده سواری موقوف شد سحر بدولت نشسته براق اقبال را تیز راندند
درین روز آوارخان پسر اسلام خان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب
اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبر بساحل آب رسیده گفتها برازانتیا و
احوال که علیقلیخان و کسان او روانه ساختند از مغانی فتح دانسته گرفتند و از اهل
کشتی بر گذشت علیقلیخان تحقیق کرده و موکب معلا ساحل آب سروار گرفته نهضت
فرمودند و حضرت تمکین بواد برابری ادر نوردیدند و از آن کم گشته صحاری ادبار
تا نی میداشتند و چنان از ثقات استماع افتاد که علیقلی بیخرد در محمدآباد بود اگر
همانشب که رایات اقبال بجد و در رسیده بود راست رانده به محمدآباد میرفت آن مدبر
مستماعه دنیا بدست می‌افتاد و همانا که منعمخان این مرد دغل باخته و در ای اوج
باز از خود بخواست که او بدست افتد او را بگذاشت که همانشب سرا ورده
و تا ینا اور اضطرار ساخته گریزاند و معلوم شد که علیقلی از راههای پیر در حیث
قلعه جلو یاره رفته فرود آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده
بر روی بنا ورده و روز دیگر که موکب معلی بواسطه آنکه کشتی میداشتند و گذرگاه
معلوم نشد که آن دریای دخار را عبور توان کرد از این روی آب درین ارجلو
یاره نزول اجلال فرمودند و بند و تماشا از طرفین میرداد ندچون علیقلی را دانست
که گیتی خدیو خود بدولت پرتو انداخته بود ترا بجهت قرار نداده بسیروان
شد و روز دیگر موکب اقبال از آن منزل کوچ نموده و کنار دریا گرفته
بقصد مورد نزول اجلال درین راه عرصه دلپذیر از آن بی پیر موکب جهان نورد
شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان میشدند و جوانان صاحب قبضه
صید میکردند و اقسام جانور نظر اقدس میدرآمد و بلاچیان نسخه ارانیان

عالی میشدند که یکجا یک سنه آن دو روز و سان شغل کردار از پا در می‌انداختند و در وقت
عبور اردوی عالی شکوه جانوران دریایی مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل
دریا نمایان میشدند و چون از دور گرد عساکر می‌دیدند به آب می‌گریختند
و بعضی جانوران از آن قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی‌آمد و با جمله
موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادرخان درین فرصت بجونپور
رسیده مادر خود را اخلاص کرده است و اشرف‌خان را مقید ساخته قصد آن دارد
که باردوی معلی رفته دستبردی نماید بنابرآن موکب مقدس از ساحل اسپدار
بجانب معسکر اقبال عطف عنان فرمود و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ایلغار موکب
عالی بتعاقب علیقلیخان و اسکندرخان و بهادرخان رسید و قصهٔ گرفتاری والده
علیقلی در دست اشرف‌خان در جونپور معلوم کردند و دانستند که اشرف‌خان در استحکام
مبانی قلعه‌داری اهتمام ننموده بود دروازه را سوخت و درون شده و طاقت
زد با نهادن بر دیوار قلعه نهاده برآمده بودند اشرف‌خان وقتی خبردار شد که مخالفان
بقلعه درآمده بودند بهادر زمان اشرف‌خان را گرفته مقید ساخت و والده خود را
خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور مدتی در جاگیر او و برادرش بود چندین
روابط با اهل شهر و حقوق خدمت ایشان همه را پایمال افتاد کرده دست اندازی
غریب نمود و بسیاری از تاجران آنجا را تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم
قدری دست تعرض برد و از آنجا بعد از بنارس که سرمایهٔ منهور بود رفت و در آن
حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علیقلی معاودت نمود اسکندر و بهادر
را که در پرگنهٔ مرو معهود ایشان بود پیش گرفته از گنگ عبور کردند و چون علیقلی از
صدمات عساکر اقبال بدر رفت دستور سکندر و برادر او چنانچه گذارش یافت
بمسامع اقبال رسید که موکب مقدس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف گردانیده

بسر و در زینب آمد عمرم نامه بزنم بیگ
ملک تجبار ملا از بار ارزان وطن نم

متوجه اردوی معلی شد که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیت
آن رسید و شورانگیزان باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی
مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از آنجا بر توتوجه بجانب جونپور شتافت و در روزی
که قصبهٔ نظام‌آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن اشرف اقدس زینت یافت و جشن
دلکشا فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام
شاهنشاهی احتظاظ اندوخته بدعای مزید عمر و دولت سیراب زبان شدند و بعد از
تقدیم مراسم جشن معلی از آن منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از نزول
موکب والا پایهٔ بلند یافت چون این شهر فیض بهار از مقدم شاهنشاهی زیب و
زینت گرفت و تساهل عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور
آمد رای عالم‌آرای درین شهر طرح اقامت انداخت تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه
برآید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد و بموجب حکم مقدس اعیان مملکت
و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات عالی بنیان انداختند و بر
زبان اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن امید دور نخیزد پای
تخت اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود به
فراغت گذرانیده اند جار رسانیدند که بسلطان معهود داخل موکب معلی گردند
و تمارزکی افواج تازه رو بتعاقب مدبران تعیین فرمودند و حکم معلی شد که تا علیقلی
را دستگیر نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال بعلیقلی رسید میرزا میرک رضوی را که
از منتسبان خاص او بود بآستان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود
و برای هر کدام از تقصیرات معذرتی گفته تهاون زبان بمکر و چاپلوسی مشغول خان
خانان را بر آن داشت که باز در مقام استشفاع شد خان خانان که مزاج دان
بساط اقدس بود جرات برین امر عظیم نتوانست کرد بنابرین جمعی از ارباب

عزت را که حضرت شاهنشاهی از وفور عدالت اساسی اخراج آن طبقه مبذول میفرمودند میل
امیر مرتضی شریفی و ملا عبد الله سلطانپوری و شیخ عبد النبی صدر را که خود متفق ساخته
پیش آوردند و این جماعت بنا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایه سریر معلا
زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند و در مجلس بهشت آیین داستانها
خواندند و آن معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان صاف نیست بنابر
ازین مقدمات مقصود اصلی ارباب این نفی و طرد گذرانیده نیست خاطر این جماعه
نهان را رعایت فرموده مجدداً تقصیرات ایشان بخشش فرمودند بشرطیکه از قبایح
اعمال و ذمایم افعال خود توبه نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال
راه ندهند و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و
چون آثار آن ظاهر گردد مجال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانان
خانان و سایر اکابر برادران شکر تقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا
عبد الله معین خان فرنخودی نزد قلیچ خان رفته بنده امین او را نگاه و استحکام دهند و
نبود بخشش و تخلیات اطمینان بخشند و خود بالهام دولت و اقبال فتح عزیمت اقامت
جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و روز
بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات
والا از جونپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و اردوی معلا یک هفته از جونپور
بلده بانکتور آمده بساحل دریای گنگ مخیم اقبال سرادقات ساخت کارگذاران
بارگاه سلطنت بحکم مقدس در گذر زانیخان دریای عظیم را پل بستند تا اردوی
معلا بآن پل عبور نمود و درین ایام که رایات اقبال آن فراحت فرموده متوجه
دار الخلافه بودند خبر رسید که رای برادرزاده سلیمان لیبرعادل برقبیح نوی استعداد
یافته مشغول عواطف خسروانی گشت آغاز سال نوزدهم الهی از مبدأ جلوس

جشن نوروز شاهنشاهی یعنی سال نهم از دور اول هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبه نوروز
بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی روی باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت
نو گرفت نظم خاک چمن شد ز ابر مشک نثاری آتش گل تیز کرد باد بهاری
عرصه گاه خورشید شاخ شکوفه سنبل مشکین بسوخت عود قماری ارزیدگان
چمن گلشن آن صفت که دهاک آینه داری دور نظر تا بیست و جشن پرستی
وقت گل افشانیست و باده گساری غنچه نرگس رسیده اند فراهم گوش که دل را
بدست باده سپاری نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد و در
فیض یزدانی بر زمان نوگرامیان باز شد و مژده‌های فتح آسمانی اولیای دولت
ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و یازده دقیقه روز دوشنبه بیستم شعبان المعظم
نهصد و هشتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و متوجه عالم برج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز
سال نوزدهم یعنی سال یازدهم از ابتدای جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست
و تا دو سه روز عرصه شهر گره جلالگاه موکب اقبال بود و در آن فضای جانفزا
مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار نزهت افزای طبایع شد الغ خان خانان
و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال اتفاق افتاد و از آنجا
برهنمونی عنایات الهی روی عزیمت و اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و
خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال
حضرت والا بر دار الخلافه نزول اجلال گسترده پایه آن زمین سعادت قرین را از
آسمان گذرانیدند و چند گاه در آن مرکز عدل کامیاب عشرت گشته معموره کرمی حصن
که در آن ایام متوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت
بنیاد را بپرتو نظر سعادت سرای جلال سپهر بخشیده رنگ زدای روزگار رفتند
و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر بگشتن های خود منظور داشته بدار الخلافه توجه

فرمودند منعمخان و مظفرخان در کره تا آمدن فرستاده توقف کردند امرا مردم چون
نزدیک بعلیقلی رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تهنیت و تعظیم بجای آورده
بزبان ترزبانی پیش آمده وروشی که مخلصان درستی اندیشه پیش گرفته استیلای آنها
نموده و تعهد و فتح که دست او بیزار بلغماق و نمودار دوربان سپاه
در ولایت برجا داده و دو اعیان دولت آورده مراجعت نمودند و منعمخان و مظفر
خان از مهمات انجا دیرداخته کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون بقصبه
اناوه آمدند مظفرخان تبوسیمی که از جانب منعمخان در ورود راه یافته بود ایلغار نموده
پیشتر باستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دوروئی
این بزرگان را به بیان واقع خاطرنشان ساخت بعد از آن منعمخان و سایر امرا
بدرگاه معلی پیوستند لشکرخان را از بخشی گری معزول کردانیدند و خواجه
جهان معاتب شد و مهر مقدس از و گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و چون این گلان
کم مکافات اعمال ایشان بود سرمایه مزید هشیاری منعمخان شد و پایه اعتبار مظفر
خان بلند گشت و بوسیله مقربان درگاه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت
شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و انتساق معاملات شدند و
بیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرده و از سوانح
آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا بنسبت ملازمان عتبه اقبال طایر ساخته
توجه در جمیع برکنات انداختند و حکم والا مظفرخان جمیع رقبی ایلها که در زمان
بیرامخان بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار ساده
آنچه در دفاتر علیا مثبت مانده بود و دست افزار متغلبان روزنید شده
برطرف ساخت و قانون گویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بیرون بزعم خود
حال حاصل ولایت را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه در نفس الامر

حال حاصل نبود اما بنسبت جمع پیش اگر از حال حاصل نام نهند دور نیست و چون
رشته داغ که در اجزای دفتر این دیباچه اقبال تشریح سمت تحریر یافته بظهور نیامده
بود در نبولا بجمیع امراء و ملازمان اقبال عتبه تعیین نوکر مقرر کردانیدند که هر کدام م
چند کس را نگاه داشته منتظر خدمت باشند و عوام سپاهی که با امرا مقرر شده سه قسم
بود قسم اول را اصل و هشت هزار دام سپاهی تعیین شد و قسم دوم را سی و دو هزار
دام قرار یافت و قسم سوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح
آنست که عبدالله خان اوزبک که از دیار بافته بمجرد ترقی بود و چنگیزخان بمنصب
قرار داد که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش
خود رانده و او از بیدولتی امتثال شده سرگردان بادیه ضلالت شد و بار نگذرد
مالوه آمده سر بشورش بر داشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر از این سرانجام
ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد بهزار کلفت خود را بعلیقلیخان
و سکندر رسانید و از آنجا بدستیاری ادبار بگوشه نشینی فرو رفت و از سوانح فرار
نمودن جلالی آن شوریده بخت و سرگذشت شرح آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی
عفیف و پاک نهاد آمده بنسبت جمیع طوایف عالم خصوصا مقربان بساط عزت
را نمیخواهد که از این دولت بعضی دا اشتند چون بمسامع اقبال رسید که جلالی آن
جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام فی اغند البیت اینمعنی بر مزاج اقدس گران
آمده اورا از وجد ابساخته و آن بیکس از جا داده خود رفته پی آن جوان را همراه
گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا ابو منعمخان و جمعی کثیر تعاقب او نامزد شدند
و آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلا آوردند و باد
لایق بحال او فرمودند مدتی در جلوخانه افتاده بود و لگدکوب خرد و خورد و

بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی بذیل او را که دران ولا بی دل بود
یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم
خان است بحراست ملک گرهه پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصفخان
در هنگام خدمت و وقت کارزار کفران نعمت ورزیده سالک مسالک تخطی شده
درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاه خلافت رسید ضمیر ممالک
آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسمخان را که از کبرای امرا و قدیمیان صاحب اعتبار
این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گرهه فرستادند که انتظام امور آن ولایت
نموده آصفخان را که مرتکب خیانت فاحش گشته بود بدست آورد مهدی قاسمخان
باین نیت تا گرهه عبور نشده قدم همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال رسید
آصفخان خبردار شده بکنیدن بحیرت و تأسف دل از آن ولایت برکنده و آواره
صحرای بیدولتی شد و چون بدخیالان پناه به بیشه بردند مهدی قاسمخان بآن ولایت
معهود درآمده و باستقلال بتصرف نموده بدینحال آصفخان شتافت و علیقلیخان
که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصفخان با خود بود این فرصت را غنیمت دانسته خطوط
نوشت و شروع در نقض عهد نموده آن ساده لوح بیخرد از راه رفت و باتفاق
برادر خود وزیرخان بجونپور شتافت و علیقلیخان را دریافت و مهدی قاسم
خان ناظم انتظام ولایت گرهه شد و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در
پرده بیرنگی چهار سیر میفرمایند و بهر زمانی برای خود در پرده لطیفه انجام میدهند
درینولا که معموره نگرچین تختگاه دولت و اقبال شده هم بجهت مصالح
ملکی که دانا داند و هم برای نشاط صوری که عامه فهم رای جهان آرای بچوگان بازی
که در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانی است اشتغال فرمودند و در هنگام انبساط
خاطر گوی عشرت از عرصه روزگار میربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه

بازی آراستن گرم بود و بباطن مشغول حق بودند و کار جهان ساختن و درین
شگرف اختراعات بدیعه فرمودند نشاط آرای بودند از انجمله گوی آتشین بود
بوسیله لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست میداد
و چوگان بازان گوی کواکب میبردند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی
ایشان را دست و بازوست میشد و مردم را توانایی فره و ترددی که ناگزیر
شاهسواریست بهم میرسید و از سوانح درگذشتن یوسف محمدخان کوکلتاش است
برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمایی روز پنجم ذیقعده
پنج روز مزاج او از جاده اعتدال انحراف نموده بخلوتکده فنا شتافت و از
نگرچین .
غرایب آنکه روز دیگر نعش او را از دار الخلافه آوردند بدن او گرم بود و
حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت و مردمی متاسف شده
نعشون بضایح داقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبایی ماتمیان دلهای داده میشد
ولوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح رفتن مهدی قاسمخان
بسفر حجاز است و شرح این واقعه آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که او بحراست و حکومت گرهه
تعیین شده بود که آصفخان را از آنجا برآورده بران دیار متصرف شود
چون آن ملک بهمت سعی بدست افتاد از درازی ملک و خرابی آن شورستان
شاهی
آنکرد و وحشت بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اوایل این سال برضای باد
برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد هر گاه بی مناسبت معنوی قرب
بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نباشد نزدیکی اماکن شریفه
که بوسیله آن بزرگان معنی و صورت اعتبار یافته اند چه گشاید سیما که باین بی
مناسبتی بی رضامندی چنین صاحب اقبالی ضمیمه حال او باشد و چون اینمعنی بموقف
عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده حکومت آن ملک را مقرر فرمودند بشاه قلیخان

نارنجی و کاکر علی میرزا با جمعی از ایشان در اخلاص گزینی با کجاد و دلیقین نمودند
و فرستادها رفته پراگندگیهای الکه را انتظام دادند و مورد مراحم خسروانی
گشتند **نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع**
اقبال درینولا که بگرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید
که محمد حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه
لاهور است و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان از آن بازکه از
نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده بهندوستان مراجعت نمود و همیشه
اندیشه آمدن کابل داشته درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای حضرت
شاهنشاهی کسی در کابل نیست قابو دانسته با وجود تکیم بار چهارم لشکرها فراهم
آورده روی امید بجانب آرزوی کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا محمد
حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم خان که از معتمدان میرزا بود و بمردانگی و فرزانگی ممتاز
بود سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده بکوه
و غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند روز
کمند قدرت خود را از کنگره تسخیر کوتاه دیده بر حال میرزا اطلاع یافت که در
غوربند و آن نواحی خواست که بوسیله ملتمس حرم بیگم کاری تواند ساخت بنابرین
رای صواب نما حرم بیگم را بحوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد
و مردم سخن سنج را پیش میرزا برسالت تعیین کرده پیغام داد که همیشه ما را
از فرزند صلبی عزیزتر بوده حضور شما که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد حکمی
خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اسباب روابط اختصاص تشیید
پذیرد درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان
ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشند

در میانه آید میرزا محمد حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده معاودت ساخت که در قریه قراباغ
که در دوازدهی کروهی کابلست او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون
عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بتمامی
مکر و تزویر در میان آرند چون فرستادها بتبلیغ رسالت نمودند سوگند ان
غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشند و زبان را با دل یکی و عمل را بقول
موافق گردانند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی معاودت
ساختند که میرزا را بقراباغ تحریص نموده بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی
و عهد یگانگی را بکمال وثوق بربندند بیگم بنابر خداع را دانسته قاصدان را
پیش میرزا سلیمان فرستاد که ما با کسان میرزا محمد حکیم قرار آوردن او بقراباغ
داده ایم صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته
و با معدودی بایلغار در حوالی قراباغ رسانیده در کمینگاه توقف نمایند که چون
میرزا محمد حکیم برسد شما از آنجا برآمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر
محمد قلی شقالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر اردو بمحاصره کابل گذاشته شتاب
محمد خود را برسانید و قریب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا
حکیم از پیش بیگم که سوگندان غلاظ شنیده بازگشتند نظر بر ظاهر انداخته از غدر
باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح خاطرنشان میرزا
نمودند و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم یکدل شدند مگر باقی قاقشال که از رفتن
مانع بود و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد
شما را بدین بهانه بچنگ میرزا سلیمان در آرد و این سوگندان دروغ که دام فریب
در کمند دشمنی انداز دانکه آن عذر اندیش اندیشیده میگفت باقی قاقشال را
بد گفتند و میگفتند و با وجود این حال میرزا محمد حکیم غافل شده با چندی از ملازمان

خود روانه قراباغ شد در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشانیان در الکای
میرزا سلیمان آمده بودند از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا محمد حکیم رسانیده
و کیفیت واقعه بیان کرده که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته
در کمین فرصت ایستاده است و من امنیت همراهی ایشان آمده ام
میرزا بشنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت
و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا محمد حکیم برین حال مطلع شده خود را از
کناره گرفته تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا را رسیده چندی را دستگیر کرده
و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت باقی قاقشال با برادران عقب میرزا
داشته تعجیل میراند و کار بجایی رسید که بعضی بدخشانیان بمیرزا نزدیک رسیده بودند
آن بود که دست یابند باقی قاقشال و برادران بپایمردی مردانگی دشمنان را
به تیغ و تیر نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا را از عقبه گاه
خطر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سرحد سنجد دره تعاقب کرد و چون دانست که
میرزا محمد حکیم بدر رفت و ناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست
بدخشان افتاد و میرزا محمد حکیم چون بسنجد دره در آمد در یکی از دره های غوربند بسر برد
کسان بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش آوردند
و از آنجا کوچ کرده بنزدیک کوتل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر از
کوتل گذشته بمرج وایرف که متصرف اوزبکان بود رسید و از آنجا یکدو منزل
دیگر پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند او را ترغیب کردند که
میرزا را پیش محمد خان حاکم بلخ ببرند و از او کومک طلبند لیکن باقی قاقشال که اخلاص
درست بود راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی میبرم و خواجه با جماعت
بلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی با ایشان اتفاق داشتند از آنجا

بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد و از آنجا براه الساو نجراو بجلال آباد عبور داد
و از آنجا به پرشاور و از آنجا بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشتند و عریضه داشت
تضرع طراز متضمن شرح تفرقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال
ساخت و در معموره نگرچین که نزول اجلال عزت افزای عالم قدس بود ایلچیان
میرزا محمد حکیم سعادت بساطبوس دریافتند و عرضه داشت میرزا گذرانیده بعرض اقدس
رسید و از آنجا که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والا است
خبر فتور کابل بعرض عرصه اجلال شده بود و در آن هنگام فریدون خال میرزا را در
ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آن حضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت
داده بودند که چون میرزا در دنبال ولی پرورست او رفیق و منتظم مهمات شده
و میرزا را بر شاهراه خلوص ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه
انگیز مجلس میرزا راه سخن بد نکنند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا سلیمان را
بکابل اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمده بود و در این وقت که ایلچیان میرزا محمد
حکیم آمدند آن حضرت بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خوشحال خان که از نیکان والا
بارگاه قرب بود با نقود وافر و اجناس وافی و خلعت و اسباب خاصه فرستادند
و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل
نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشحال خان چون قریب نیلاب و دوی معلی میرزا
رسید میرزا السعادت استقبال منشور عالی که دیباچه اقبال بود و قبلهٔ بنده
آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد و بعد از چند روز فریدون که پیش از
خوشحال خان بموجب رخصت عالی آمده بود رسید آن کوتاه فکر معتقدات دور از
کار که در واقعه تنبیه خود میدید راه نیافت میرزا را که رانده و مانده و باینجا
آمده بود ممالک پنجاب در حریم اغیار بلباس غیر واقع جلوه داد و سبیل گرفتن

لاهور را بآسانی خاطرنشان کرد و با بیقدری اکتفا نموده میرزای خورد سال را بگرفتن
خونتجر خان اغوا نمود و میرزا اگرچه از حرمان دولت دانش خیال فاسد فریدون را
دانسته که او راه بجایی دارد اما رضا بگرفتن خونتجر خان نداد و شبی طلبیده آهسته
وداع کرد و دران هنگام یکی از نویسندهای پیوتب سلطان علی نام که از
مستقر خلافت مردود شده بود و آن نامرد از لشکرخان خطاب داده بودند
وحسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر
میبردند این میعاد بیحسابان شورافزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون
شریک گشتند تا آنکه میرزا محمد حکیم که نه عقل دوربین داشت و نه دل حقیقت گزین
از سخنان این گزاف گویان از نیلاب گذشته پای جرات در روی عصیان بسمت
لاهور آورد و مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست انداز کردند و چون
این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین خان و شریفخان در لاهور
اتفاق افتاده در مرمت حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال
بعتبه مقدس عرضه داشتند و نایره غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه
زدن گرفت و باجتماع بعضی از عساکر اقبال پرتو انتشار یافت و میرزا محمد حکیم
بانذیر با صواب که شاید نوبت وقت نتواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور
آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمده و روز دیگر بیکبار بقلعه
رسیده صفوف ترتیب داد امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی را حصار
خود ساخته داد جلادت و جلادت داده از فرط مردانگی بضرب توپ و تفنگ هیچ
متنفسی را پیرامون قلعه گشتن نمیدادند و هر روز بهمین نمط آیین قلعه داری استحکام داده
کمال شجاعت و حقیقت بجا می آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را بحکومت
دارالملک آگره که مرکز دایره سلطنت بود تعیین فرموده مظفرخان را بانتظام

مصالح دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق سوم جمادی
الاولی سنه نهصد و هفتاد و چهار رم پای سعادت در رکاب نصرت آورده بسمند اقبال
راه جولان دادند و تمامی آن راه نشاط شکار پرداخته انبساط بسیار نمودند
بعد از ده روز دارالملک دهلی بظلال رایات اقبال نور پذیر شد و بطریق
معتاد و آیین معهود بزیارت مراقد منیفه فروغ افکندند و کام بخشی فرموده و
مجاوران و معتکفان آن حواشی را با درارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت
ساخته روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران مقام
تقدم مراعات آداب نموده عزیمت وجهه همت علیا ساخته میرزا محمد حکیم که با
کوته اندیشان خیال خام در سر می پخت و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت ظفر نهضت
موکب معلی سراسیمه روی بفرار آورد تا ساحل نیلاب باز پس نپذیرفت و از سرزور که
موکب منصور اقبال آب ستلج ورود اقبال فرمود مهنیان دولت خبر گریز آوردند
و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب
تبارک استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافتند و بطاعت سعادت اتباع مشرف
شدند و ماه الهی موافق واسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق
افتاد و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطرح انوار عزت و مطلع
کوکب اقبال شد و فروغ امن و امان از کران تا کران رسید و دولتخواهان که در ایام
محاصره مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند
بهنگامه چنین در آمده پایه ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت بودند که
تعاقب کار بیان نموده سزای لایق در کنار شان نهاده اند اما از آنجا که ذات
شاهنشاهی معدن عاطفت و رأفت بر گوهر محمد حکیم میرزا بخشوده تعاقب
در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمالی ان و جمعی دیگر از امرا را نامزد فرمودند

که تا اقصای ممالک محروسه رفته آسایش در آسودگی عموم رعایا که از آشوب کاملان
آسیب یافته بودند بغزا آمد که در صورت اخراج میرزا بروجه حسن ننمود این دو
ایشان بحکم عالی را آنکار رسیده متوجه خدمت شدند و آنحضرت در لاهور بانتظام
مهمات عالمیان پرداخته بساط آرای بودند و عساکر اقبال یکبار رسیده
احوال رعیت نمودند و آنجا ظاهر شد که میرزا محمد حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته
متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام که بعد از محمد
ایلغار کرد محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه برگذاشت معصوم خان چندی از
فارسیان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه بظهور رسانند
این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی دستبردی نمایان نموده است و از بهر غنیمت دادند
و اسپان بدخشیان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد و محمد قلی دختران
میرزا سلیمان را که درین یورش همراه بودند بکار دیوار باغی که دران نواحی بود
درآورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را اسیر کرده خبر بمعصوم
فرستادند که اگر کرم میفرمایید … اینها را در شکنجه کرده عزم دستگیر
کردن آنجانب او درخواست کرد که چون دختران میرزا سلیمان اند این
سلوک با ایشان از آیین آدمیت بعید است و کسان خود را طلبید میرزا سلیمان
ازین خبر از عذری که محمد حکیم میرزا اندیشیده بود محروم و مایوس بانجوانی
کابل آمده خود را طلب داشته و در مقام محاصره شد و معصوم هر روز فوجی
از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد و در میان نبرد
سپاه بزور خاست و بانکوه در هر دم او دست برد افتاد تا آخر میرزا سلیمان
در صلح زده بوسیله قاضیخان بدخشی محرکی که درست آمد و بزم …
معاودت باشند گرفته اول حرم محترم خود را به بدخشان روانه ساخته و از عقب

او خود نیز شتافت و مقارن اینحال میرزا محمد از هندوستان فرار نموده بکابل
آمد کوته اندیشان آنجا سر در گریبان فرو برده بیشمار خیالات فاسد نشستند
و موکب معلا که بکوکبه ابهت و جلال در لاهور برافراشت و سایه عدل و رحمت
بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق
جشن والای وزن مقدس نیز در همان ایام مسعود ترتیب یافت و بزر و سیم
و دیگر نفایس بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات بحد و نهایت
رسید و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصا حکام راجگان و زمینداران
سمت شمالی فرق ضراعت و جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده تقدیم حالت عبودیت
خود نثاری گرامی افشاندند و گروهی که دران فرصت سعادت آستان ادراک نموده اند
کرده فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت نمودند
و درهمین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرضه داشتی متضمن بر وفور
بندگی و فرمانبرداری با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشت و خلاصه
مضمون آنکه پدر از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط خلاص و اخلاص جان
سپرد اکنون من بر آستان عبودیت نیاز ادب نهاده از بایست …
دروازه انقیادم درینولا سلطان محمود بکری بخلافت نوزه و حکم معلی با
میرزایان قندهار سپاه بجانب … کشته و بواسطه و توقع اعتصام آنطرف
دولت ابد قرین دستی بر نهند و دستوانسته یافته و پراکنده برگردیده … دارم
که با من عهدیت و اخلاص خود در خیل بندگان هواخواه ممتاز باشیم چنانچه
غبار تفرقه بیکبار بر ساحت جمعیت من ننشیند عرضه داشت او بوساطت مقربان
بساط قدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده والتماس او فرمان جهان مطاع
بنام سلطان محمود خان از کمن سطوت و اجلال صادر شد که قدم از حد خود

بیرون نهند و از حدود متعلقه با قبچاق خان خیال کنند و از دو ایلچیان کامیاب
عنایت شاهنشاهی شده فرمان رخصت گشتند و از سوانح آنست که چون خبر
سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضه داشت منعم
خان خانان از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان
میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند و در سرکار
سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات
و حوالی دهلی دراز دستی نمودند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی آمد
آن مدبران ازین آوازه کوتاه بینان ایمنی از آشیانه براه مندو فرار
اختیار کردند این محمد سلطان فرزند رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور
بن بایقرا ابن عمر شیخ میرزا ابن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانیست و والده سلطان
محمد میرزا دختر سلطان حسین میرزاست و میرزا در زمان فرمان روایی خود
محمد سلطان میرزا را که نبیره او بود در ظل تربیت پرورده است بعد از واقعه
ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا
ملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیوست و منظور نظر عنایت و رعایت
شد و چون اکلیل سریر آرایی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز
بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف داشتند و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا
و دیگری شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند و
باوجود آنکه چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر گردید آنحضرت بموجب مکارم
ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت بکر هزاره مکافات یافت
وازو دو پسر ماند یکی سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت
فرموده بودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس ارتقا پیوند حضرت شاهنشاهی مملکت

آرائی شد آنحضرت بر محمد سلطان از ناپیری و غبار پیری نظر عنایت انداخته کامروائی
فرمودند چون محمد سلطان میرزا را پیری در یافته بود از سپاهیگری معاف
داشته پرگنه اعظمپور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند و
که در کنج آسوده بوده باشتغال دعا مشغول باشند و ازو در کبر سن چند پسر شد
اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا
و از آنجا که مشمول الطاف حضرت شاهنشاهی اند و فطرت از دور گرد بلند همت
کامل همات طبقات عالیه است هر کدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت
جاگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند در جمیع یورشهای فتح قرین موکب معلا کامیاب
سعادت شدند خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب معلی بودند بعد ازان
که رجوع رایات والا ازان یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیر
خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلا بجهت اطفای نایره شور
افزای میرزا محمد حکیم از دار الخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود الغ میرزا
و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان افراشتند
و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی
دست تاراج دراز کردند و جاگیرداران آنجا جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند
چون ایشان طاقت مقاومت نه نمود روی گریز بمکان ایشان و خان زمان و سکندرخان
نهادند و صحبت این جوق بدگهران که روباهان بدنهاد آن شورش طلب اسباب
از افتادن هر عقل هر کدام را سیری و سروری در سر افتاد و از انجا بار گشته
میان دوآب آمدند و گذرشان بر گذر بمکان افتاد و باز شاهی خواهرزاده حاجی خان
سیستانی که جاگیردار آنجا بود بدفعه آن تیره بختان پیش آمد و قضای ایزدی
چون در مقام نصرت بری ایشان بود هلاکت آن گروه دو گروه فتح و گریختند

و یار شاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا
بدست این سید و لشکریان افتاد و همچنین تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتارخان
دهلی را مضبوط کرده و میرزایان از آگره بمدافعه برآمدن آن نخست ترکتازان مالوه را
خالی دانسته بآن صوب شتافتند در حدود قصبه تهت بمیر معز الملک که از نجیب احرام
ملازمت شتافته میرفت دچار شدند و اسباب او را غارت نمودند و میرزایان بقاعده
صلاح وقت خود برگشته بدار الخلافه آگره آمدند و این جماعت رفته مالوه را متصرف
شدند و در آن وقت مالوه بمحمد قلیخان برلاس مقرر شده بود و او بجهت
بعضی مهمات در سلک معتصمان ارکان دولت انتظام داشت داماد خواجه بادی
که بخواجه کلان اشتهار داشت این را استحکام داد اما بتحقیق چند که همراه بودند
برآمده بمیرزایان ملحق شدند و آنچه در رباط خواجه بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه
بزرگزادگی بسلامت ماند در همین وقت قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود
محمد حسین میرزا آمده او را محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعه ستنواس بود و
حسین خان خواهرزاده مهدی قاسمخان از مشایعت مهدی قاسمخان که بسفر حجاز میرفت
برگشته می آمد بستنواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در
ستنواس پناه برده ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و در این اثنا
محمد حسین میرزا هندیه را متصرف شده قدم خان را کشت و چون سر او را بکنار
قلعه ستنواس آوردند مقرب خان بی دست و پا شده آمده دید و حسین خان
نیز برآمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول ننمود
و در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علیقلیخان بودند آمده بشرف
ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر
یافت که محمد سلطان میرزا از اعظم پور بقلعه بیانه برده محافظت نماید

آغاز سال دوازدهم از جلوس مسعود حضرت شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

در این هنگام که عرصه لاهور بورود موکب عالی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بر
تکمیل داوری خواطر اشتغال داشتند و صید قلوب منظور بود فیوض بهار را خاطر آرزوی
زمین کرده و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین
جولانگاه نظارگیان بدایع صنع و شقایق و ریاحین بجلوه های مستانه که بر انظار
دیده وران اند آمیختند نظم برخیز که جلوه کرد طاوس بهار ز هر جانب طرف
باغ گلها نمک ریز زد بر سبزه تر فاد بر سر گل سرخ یار بر رو نهاد طوطی
بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و
هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی
از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز شد
و رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که نمکین
انواع شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور که یک طرف
متصل بکوه بود و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور بیرون انداخته و
هر ضلعی یکی از امرای عظام سر کرده بخشیان و تواچیان و سزاولان آگهی آورده
هر جانب یساولی میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات
لاهور که بخدمت راندن شکار معین ساخته و در ربع کروهی لاهور صحرای وسیع
چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کرده بودند و در مدت
یکماه که امرا و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن شکار بودند آن
حضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال فرموده
معدلت را بلند اساس میساختند تا آنکه بروجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی
جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه دستخوش اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی

تا بمین بتائیه بشکارگاه رسیده بر دور جرگه کردند و نظر شمول آن دایره حاصل از
محیط تا مرکز نظاره فرمودند و بهر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان بساط عزت
درین خدمت نشاط بودند بتقدم اهتمام شتافته بود نوازش آفرین یافته کلاه گوشه
مباهات بر اوج اعزاز رسانیدند آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده
توسن شیر صید آهو خرام را در نخجیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و
نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند در آغاز عمل شکار که دور
جرگه پنج کروه بود و روز بروز قمرغه پیش می آمد و دایره تنگتر میشد در میان
گاه بجولان رخش گرم رو شکاری را از زمین در می ربودند و گاه بکمند اندازی
آهوان برق رفتار پای را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط پیرای انواع شکار
افکنی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا علی کوکلتاش در میان قمرغه
درآمده در رکاب سعادت بود و امرا در تیمن مورچلهای خود سرابرده ساخته بروز
تفرقه دیده و شب مشعلهای عالمتاب پیش شکار میداشتند و از صبح تا شام و
تا صبح محفل شوق و هنگامه طرب گرم بود بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی بیحد و
متوالی خود بدولت و اقبال تا قیام شکارگاه میان غیرت گشتند با امرای عظام و
مقربان حرم قدس پرتو اشارت یافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد
کنند و هر مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه
کار بجدی رسید که آحاد و افراد پیاده و سوار درآمده کام شایان عرض شکار
گشتند و از غرایب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بکری
از بساولان بارگاه معلی مقدس بدمستی کرده یکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان
نهاده برش کرده بود و این در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض
داشت سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر

خاصه را بتیغ خان دادند که این جوذ سری اعتدال را از بار کردن نجات دهد من الد
دو مرتبه آن الماس پاره را بر وانداخت و سر موی ازو ده نشد و بزبان
تقدیر بیان گذشت **نظم** اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای
و از پیغمبری قضا در یافته جان بخشی فرمودند اما بجنبت نسبت و عزت علی اعتدال
سرش را تراشیده خرسوار بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار
رسیدن ملتمس خانیت و آوردن وزیر خان برادر آصفخان را در بساط
مقدس در خواست گناهان او و برادرش نمودند و بدرجه قبول پیوست
و تفصیل این اجمال آنست که چون آصفخان باضلال بخت در کمند خدیعت و دام
صحبت علیقلیخان و بهادر خان افتاد آصفخان را صحبت او خوش نیامد و از
تکبر بیجا و ترفع بیمعنی خاطر او رمیده شد و با این حال علیقلی در اموال او چشم طمع داشت
آصفخان منتهز وقت بوده فرصت میجست که از و جدا شود و درین اثنا علیقلی
آصفخان را همراه بهادر خان فرستاد و وزیر خان را پیش خود نگاه داشت و
وزیرخان حقیقت را به برادران خود تلو موعد قرار دادند و آصفخان بموجب قرار
داد ایشان از بهادر خان جدا شده راه گره و مانکپور گرفت و وزیرخان
نیز از جانپور برآمده بهمان راه شتافته بود و بهادر خان از حال آصفخان آگاه
شده تعاقب کرد نزدیک نظام حبار با آصفخان رسید و میان ایشان جنگ درگرفت
و آصفخان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان و برابر عماری در انداخته بر دوش
مردم بهادر خان برانگیخته شده بودند رسیده داد جلادت دادند بهادر خان
تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت کرد که آصفخان را بر فیل می آورند
از هم بگذرانند نگاهبانان بگذرانند شمشیر حواله او کردند سر انگشت و بینی او جدا شده
و سر بینی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر خان زور آورده آصفخان را

خان
خلاص کرده و بخدود کره آرام گرفته و درین هنگام کارزار بهادر خان پسر وزیر
داد مردانگی داد و باین لعبت گرامی بهمین تقریب افتخار یافت آصف خان از زمان
گذشته ندامت کشید و اینهمه حوادث و نکبات را آثار حرمان آستان معلا
دانسته باکردگی لبت غربت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد و در زمان
برادر خود را پیش مظفر خان وقتی که بموجب اشاره عالی از دار الخلافه آگره متوجه
پنجاب شد فرستاد و وزیر خان به دهلی آمده نزد مظفر خان او را بعواطف خسروانی
مستمال گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت شاهنشاهی بشغل صید افگنی متوجه
و منبسط بودند مجال عرض دریافته درخواست تقصیرات آصف خان آن حضرت ذیل
عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند
که گمراه استظهار بسته در حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در اداء دولتخواهی
ثابت قدم باشند و چون موکب اقبال مستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرمایند دولت
زمین بوس دریافته مغمور عواطف بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلا بعد از
مراسم انصرام مهم عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که
لاهور بر ساحل آن واقعست و بهابت عالی … رسید حضرت شاهنشاهی جشن
هامون گرد چون … ایشان … بدست داشته بدریا سر دادند و آن باد
پای آتش خوی چون نسیم که بر آب گذرد سبک گذشت و ملازمان موکب والا و ملازمان
رکاب مقدس که تا گریز جوانی رایات اقبال بودند اسپها سواره خود را بآب زدند
و بعمه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خواجه خان نیا و نور محمد و کبیر
محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت گرامی آیت در عرصه لاهور منصوبه
ترانه اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس با آن
مفطوریست مصروف بود و از سوانح که میرزا محمد امین دیوانه … تفصیل این اجمال

اگر اورا یکه جوانان اردوی معلا بود و بمبالغه و تهور علم امتیاز می افراخت
و بیمانه بدمستی بر داشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد و درین ایام که عرصه لاهور معسکر
اقبال شد در عالم بیخودی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار بود دگار
و تیری از کمانی بی اعتدالی بر کشیده بجانب او انداخت چون این جرات
معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان
حریم قدم قدس در موقف شفاعت آمده زبان بتضرع بر گشادند و حضرت
شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جان بخشی فرموده بکوب ادب این آن
بیخرد نمودند و او از ادبار بخت خویش براه سعادت عنان قرار نمود
نزد علیقلیخان که بفتوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آن است
که خیره گردانی که سعادت ملازمت یافته مشمول عواطف خسروانی گشتند از
هندوان که کجا گیرا و مقرر بود بتوهمی باطل فرار نموده بگجرات رفت اما چون در بهادر
بید ولت آمده اند همراه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزیده بر هم
ملکوت شده و … گاهش خود افزوده خود را آنجا بید ولتی می اندازد
درین هنگام که همت جهانگشای از تنظیم مهمات بجانب پرداخته پرتو توجه اقدس
بر مراحب مسافت عرایض دولتخواهان خصوصا عرضه داشت منعم خان خانخانان
از دار الخلافه آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست
که علیقلیخان و بهادرخان و اسکندرخان باز سر از خط بندگی پیچیده با علام اعلان
بغی و طغیان گردن بجنس افراشته اند و غبار انگیزی میرزا محمد حکیم مادهٔ ازدیاد
مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بیخردی و بید ولتی خطبه که هرگز نمی توان
بزبید بنام میرزا خوانده اند این بیخردان بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال
شاهنشاهی چشم پوشیده و برای اغراض فاسد خود میرزای ساده لوح را در گرداب

ضلالت می‌اندازند پادشاهی عطیهٔ الهی است که چندین هزار شرط گرانی در هر فردی
نباشد و فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نشود و محض نسب و جمع
شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار مشکل کفایت نکند و بر هوشمندان است
که بعضی از صفات قدسی نظیرش آن الاعطوفتی عالی و حوصلهٔ فراخ و بردباری فراوان
و دریا دلی بلند و کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدی عظیم و
عقلی تمام و فکری عمیق و تغافلی تحسین و عذر پذیری لاعیب و با این همه کمال که از
بنا راندگی در بستانی هواهای حکمت پروران بالغ نظر مسطور گوارست مادام که
موصوف این نعوت جلال ارادتش بر خواهش‌ها باینه و غضب‌هایش غالب
نباشد سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد و با رسیدن این پایهٔ بلند مادام که
بصلح کل نگراید و طوایف انام و طبقات ملل را در دو پایه نمود و بنیک نظری
تربیت و عاطفت نگاه نکند در خور این ریاست عظمی نگردد و لله الحمد که ذات
مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن مکارم قدسی است و شرح جلایل حدود
عالم را دفترها کفایت نکند ذکر تفرقی چگونه ادای آن تواند کرد هر چه داری بده
و دیده بخرد و تماشای جهان آرای پادشاه صورت و معنی ما نظاره کن تا بدانی
که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح [illegible] این گروه
بعرض اقدس رسید نیز اعتدال پذیر گران آمد میرزا میرک رضوی را که در ایام
رجوع موکب مقدس بجهت تعهد صاری جاگیرهای علیقلی و بهادر بدرگاه معلی آمده بود
تکان با صحیحان سپردند و خاطر فیض از اراده توجه به دار الخلافه نمود که سزای
ارباب بغی و عناد فرمایند بسر عساکر در نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان
اهتمام فرمودند و سرکهای آن ممالک را با تمکین شایسته بامرای عظام مثل
میر محمد خان کلان و قطب الدین و دیگر برادران و فرزندان سجاد مستند

و منتسبان آن سلسله خصوصاً کتیش و سایر سپاهیان آن جانب را تقسیم نمودند مهمات کلی و
جزوی آن سرحد برای رزین میر محمد خان مفوض داشتند و روز سه‌شنبه دهم
دور دیماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه
ارتفاع فرمود و عرصه روای دو لشکران مخیم سرادقات اقبال شد که فیل جنگی
و فیل [illegible] که فلان نامی بودند در یکدیگر و سقط شدند جمعی از ظاهر پرستان زاد ل
کریده شده آنحضرت بزبان مقدس گذرانیدند که با این سانحه فال نیک گرفتیم
که آن دو برادر بخت برگشته درین کوشش خواهند شتافت سبحان الله حوصلهٔ
و چه دریافت و چه دید نیست و چون رایات اقبال بحدود سهرند نزول اجلال
فرمود از مظفرخان بیحوصلگی و کوتهی بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت جهانیان
گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی همیشه از احوال
سپاهی و رعیتی آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان
آرای عطوفت پدری و رافت اتالیقی بظهور می‌آرند و مردم را از امور
ناشایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهان پناه کوشش منقبت‌ها بند
در اینولا بمسامع علیه رسید که مظفرخان بیباده روی قطب الدین خان نام
علاقهٔ خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت فطری
او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفرخان ازین دام
فریب در بلیهٔ عظیم افتد آن فرقهٔ خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر
پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی
که نیز ان تمیز و قدر دانی بوده‌اند قدرت کامله خود دارند این همه نادانی و بی
تمیزی او منظور نداشته متفقدان خسروانی امتیاز بخشیدند و از خدمتگاران
بتیر او فرستادند و نصایح گرامی هدایت قرین فرمودند و تمامی این راه بکار

پرداخته مسرت سرای عالمیان بودند و چون عرصه قصبه تهانیسر مخیم موکب اقبال شد
دران منزل منازعه و مجادله طایفه سناسیان بخونریزی انجامید و تفصیلش
آنکه نزدیک آن کولابیست که در باب آن توان گفت بیاتفاق انجا فضائی بود
وسیع کورکهیت نام که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم انرا بزرگ
میدانند و طوایف انطبقه از اقصای هند در اوقات معین می ایند و تصدقات
بظهور می آرند و مجمعی عظیم انتظام می یابد و درین سال پیش از ورود رایات
اقبال این جمعیت فراهم امده بود و در میان سنیاسیان دو طایفه اند که یکی را کر
نامند و دیگری را پری بر سر جای نشستن درمیان این دو طبقه گفت و گوی شده
بود و تجرد دیگر بی اکثر این فرقه بواسطه الیست که دینی از ایشان لشت داده است
ایشان از و دلسرد گشته اند و لهذا انبوهی از مهند بوده مغلوب شهوت و غضب
و مقهور حرص و قهر میکردند و باعث نزاع انکه آن طبقه پری در کنار آن کول مکان
معین داشته اند که درین مجمع نشسته دایم کدائی میکردند زایران اطراف و اکناف
ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می امدند تصدق گویان خیر میدادند
درین روز گروه کر متسلط درامده جای پریان گرفته بودند و ایشان را تاب
مقاومت کردن نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سرحلقه ایشان کیسو پری
نام در مقام انبال بپایان آستان بوس معلی آمده دادخواهی نمود که طایفه کران
متغلب امده جای ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده بمقاومت
جنگ ایشان می شویم یا چون خود را بر خاک می ریزیم یا این قطعه خاک
از ینها میگیریم و گروه دیگران بعرض اقدس رسانیدند که انجا موروثی اینهاست
هنگامی ایشان می آمدند دیگر ما می نشستیم و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین
زمین خواهد بود و چون موکب معلی بتانیسر نزول اجلال فرمود در معرکه اینها رفته

هرچند جواهر نصایح و مواعظ برین نفوس معطله افشاندند بحکم لآلی انداختن بر خاک درشت
جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غوایت و هلاک خود کوشیدند
و بشدت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال
نفس و هوا بودند و سالک براه شقاوت بودند رخصت محاربه یافتند تا باین
روش سزای اعمال نکوهیده خود دریافته شوند و اتفاقا دران روز از ان گروه
گمراه جمعی کثیر فراهم امده بودند و از جانبین صفها راست کرده اول از هر طرف
یکی دلاف زن پیش امده دوید و جنگ بشمشیر کرد و بار دیگر تیر و کمان دست برده
بر یکدیگر تیرباران کردند بعد از ان گروه پریان بر کران سنگ دوی پیش امدند
چون پریان کم بودند حضرت چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و منجیها
نوران و جرومهای هندوستان که همواره از ان طبقه چون سایر طبقات در خواهی
موکب معلی می باشند اشاره فرمودند که کومک پریان باشند در حمله پریان
بر کران موافقت نموده آنچنان زور آوردند که کران تاب مصادمه نیاوردند
روی گردان شدند و پریان از دنبال در امده جمعی کثیر از ان خاکیسریان را
بر باد عدم دادند و پیر و سرحلقه ایشان که انند نام داشت نیز در ان سوخته
را لکاک تیره یکسان ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که بکث
آمیز کارگاه تقدیرست از تفرج ان بسطی عظیم روی نمود و فردای ان روز از عرصه
تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد
انجا میرزا میرک رضوی که در لاهور او را بن باقیخان سپرده بودند و در
کمین غفلت و فرصت بیست بود از حبس فرار نمود و جان باقی از دنبال او بکام
جست و جو شتافت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلا رو سفید
نتوانست شد و حضرت شاهنشاهی بآیین مقرر بزیارت مرقد اولیای آن مقام

بشرف

نیض تمام توجه فرموده همت خواستند و افاضه حضرت نمودند و پایان حواشی آن بقاع
فرمودند و تاتارخان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس گردانید
که محمد امین دیوانه از لاهور فرار نموده بود بقصبه بهوجپور رسید و شهاب الدین
خان ترکمان جاگیردار آن قصبه حیدر و ز منزل خود پنهان کرده و چند عدد
اسپ و خرجی پیش ارباب بغی و عصیان روانه ساخته است از استماع این
خبر وحشت اثر مهرمان جلال شاهنشاهی که از نوایر سطوتش جز رافق علالت
نامند بلندی گرفت و شاه فخرالدین مشهدی باحضار آن بیدولت در بارگاه
عدالت مامور امر عالی شد روز دیگر از آنجا نهضت موکب معلا کوچ فرموده چون
عرصه پلول مخیم اجلال شد شاه فخرالدین بزمین بوس سربلندی یافته آن بیسعادت را
بموقف جلال آورد و او را بحسن خان خزانچی سپردند و در همان منزل بیاسا رسید
و چون طنطنه نوید قدوم موکب عالی در گوش منتظران دارالخلافه اکبره پیچید
شعشعه مهر رایات والا برا که و تافت حکام آنجا جمیع دولتخواهان استقبال
نموده بدولت زمین بوس سربلند شده باداء شکر و دعا اقدام نموده سوانح
و وقایع حدود و ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساختند و طومار عصیان علیقلیخان
و بهادرخان و دیگر مخالفان که تارک کی سر بر زده بودند فرو خواندند کسی که در
فطرت بد نهاد و بجوهر افتاد او را حجت و نصیحت سودمند نیاید و مدارا و موعظت را
بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش
منش علاج بدکاران بدرو بزاج حبس و ضرب جایزه دیده اند و چون این
علاج هم در آن حرامزادگان بیدولت کارگر نگشت بعد مکانه فرو نشاندن رحم بر حال خلق
بلکه مهربانی باحوال ایشان میدانند متکفلان اشتغال سلطنت و باریافتگان حریم قرب
بشر ابهمینی برسیده خدیو زمان را در مرتبه اول بکنه دانسته که چاره آن بدو

ظهور آید و باطن اقدس را بر سر مدارا آورده برداشتن پرده کار را از نقاب
توقف لذا داشتند و درین هنگام که موکب معلا باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا
نهضت والا نمود چون این خبر بعلیقلیخان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید
این بیدولتان بخیال فاسد خود چنین وقتی را فرصت انگاشته خیالات فاسد را
برانگیخته علیقلیخان از جونپور روانه قلعه و قصبه سرهرپور که آنرا اسپیجان مقرر
شده بود و اسکندرخان نیز بقصبه همراهی این یاغی طاغی از شهر اود در آمده و جمیع
فتنه سرشتان در آن قصبه فراهم آمده قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت خود از
راه کهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادرخان بکره و مکهپور
در برابر آصفخان و مجنونخان رود و اسکندرخان و ابراهیمخان سرکار اود را
واگذرد و در امتصرف کرد و بهمین قرار هر سه از هم جدا شدند علیقلیخان باعیه
شورافزایی بسرکار قنوج روان شدند چون جاگیرداران آنجا و سرداری
که باتفاق او آمده بودند مقاومت آن فتنه اکبر نتوانند کرد نبود خود را به
قنوج کشیدند و علیقلیخان گرد فتنه حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسفخان
که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگر متحصن شد و خلایق غبار آلود تفرقه گشتند
و عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال کار
خود در آمد نهضت موکب آفتاب شاهنشاهی از دارالخلافه اکبره بجونپور و قتل خان زمان
و بهادرخان در موکب چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی است حضرت
شاهنشاهی بمقتضای همت حق اساس برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته
آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند و شادمانی خوشی را در رفاهیت
خلایق میدانند آری گوهر گرانمایه خلافت از اوراق دولت هیچ تاجدار
که با وجود این عظمت داشته چو در ایازمند درگاه صمدیت دانسته در لوازم داد

و دهش نگاه بوده باید و رحمت جهانبانان را که آسایش خویش دانند و هر که از فرمان داری اینچنین
سر بر تافتی اقبال سرباز گشته آنرا بنیه در هلاک خود اهتمام نموده باشد خصوصا
کسی که پرورده نعمت این دودمان والا باشد و اسباب نیکویی و بزرگی که
بوسیله این خاندان فراهم آورده چه نامردی و نامردانگی و ناسعادتمندی باشد
گران اسباب بزرگی را در بغی و بی نعمتی خود صرف نماید هرگاه فرمان روایی روزگار
چنین و مخالفت دولت این طرز لاجرم عنایت الهی بقهاری و معاونت گشته در هر
نهضتی نصرتی کرامت میفرماید و نموداری یمینی واقعه علیقلیخان و بهادر خانست و این
این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلا کامروای اقبال از یورش
پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علی
قلی خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض اقدس پیوست یورش ممالک شرقی
و اطفای نوایر فتن وجهه همت علیت شد و منعم خان خانخانان را بدار الملک آگره
گذاشته و مقرر فرمودند و دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلا انتخاب نمودند پیشتر از آنکه
رایات مقدس نهضت فرماید قیا خان و مظفر خان مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید
محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته معاونت میرزا ابو
کر در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز سه شنبه دهم
اردی بهشت ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم شوال لوای عزیمت در رکاب دولت
آوردند و رشته اقبال اعنان نصرت گرفته سمند همت جهانگشای جولان دادند شکوه
عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت مخیم موکب نصرت شد
علیقلیخان که بر ساحل گنگ گذر قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته بنفاق و عدوان
آویخته بود با استماع صیت نهضت اقبال روی گریز نهاد و بلکه برادر او بهادر خان
در برابر آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود او در دو موکب نصرت از سکیت بگنگ

پیوست و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت معلی فرموده و
و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سردار
ساخته مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و میر عبد المطلب خان و
قیا خان و حاجی محمد شیبانی و عادلخان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر
بهادران نامور و دلاوران کارفرما همراه او کرده روز یکشنبه بیست و سوم
خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندر خان
که در اوده دست فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب
کره و مانکپور آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصف خان و
مجنون خان بعرض مقدس رسید باین مضمون که علیقلی و برادرش عزیمت جنگ و دلیری
دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای
بایلغار قرار گرفت و بیشتری از حاضران موکب معلا چه از روی نظر بر قلت
و چه از کسالت و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهه آنکه کارشناسان باتمام نرسیده
تا بار و ادوات جنگی این میعاد تا گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه
دریادل پرده از کار آگهی بر نداشته عنان توجه بدست توکل سپرده روز
بیست و ششم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبه مذکور
ایلغار فرمودند و از غرایب آنکه از راه بریلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته
راه میانه که بسبب آن راه نزدیک بود با وجود آنکه کسی آن را نمیدانستند اختیار
فرمودند و از خیم آن بتائیدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است
فراوان در راهها پیش آمد چه پیشتر از آن باران رحمت باریده کولابها بر ساخته
بود تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزول اقبال فرمودند و محمد علیقلیخان
جایگیر دار آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فرو ماندند بواسطه آنکه اول

کوچ شد و کم کسی از اهل لشکر آگاهی بود و درختها در میان آب مستغرق شده از
راه راست بکرات افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید اگرنه لطف
ایزد تعالی پایندگی بخش شده از کمی ملازم چه اندیشه دور آنهای راه نزدیکی مانکپور
آصفخان بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشت و نمازروز رخصت یافت تا بازدی
خود که در برابر خان زمان ایستاده درمانی نگذشته بود که هنوز امیوره که از
قاصدان تیزرو و میرعان عماری بود خبر آورد که علیقلی و بهادر در صدد عبور گذ
کرسکرو ر دریای گنگ را پل بسته گذشته چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت
سوار دولت شده با آنکه معدودی ملازم رسیده بودند یکه بر جنود الطاف
ایزدی بوده بیشتر متوجه شدند و راه بهکونت داس و خواجه جهان و جمعی را از
سرارودی علی که نگذاشتند که بعرصه قصبه کره برده نگاه دارند و از دهشیجان
که از مضافات مانکپور است آمده اجزاهای روز گذشته از دریای گنگ فیل سواره گذ
و چون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود در این هنگام که بندگان حضرت فیل را
آب اندازند جوش و خروش عجیب از عالمیان برخاست چه گذاره فیل … آر
از محالات و محض کرامت تماشای این بحر ذخار آن معدن ولایت را که اراداد
وبی دغدغه ارباب آن دانستند و مستبصران این معنی را از دلایل نصرت و مقدمات اقبال
دانستند در این زمان که موکب معلی از دریا عبور فرمود زیاده از بازده کس
از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس نبود میرزا کوکه سیفخان و کوکه و تیجان و
شجاعت خان عالم خواجه عبدالله در بارخان و شهبازخان سید جمال الدین عادلی
دلاورخان و چند حلقه فیل همراه رسید و درین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور نمود
قبل دریا باقدام فیلان نموده شد از فیلان نامی خدابخش و بالسندر با طوفان …
در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در دلیری و تیزدستی

و جنگ آوری و صف شکنی انگشت نمای دیده وران بودند و چون موکب معلا
از آب گذشته بحرام جواران نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی فرود آمده روی
بهشیاری نهاد فیلبانان و خودداران از این حالت ملول گشتند و حضرت شاهنشاهی
بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن فیل مست مبشر فتح و نصرت است همان ستاران
و کارآگاهان وقت و دیگر آنکه از هشیار شدن فیلها اعتماد بر فیل و مستی او نمانده و
منحصر شد توکل با برکرم الهی و هر گاه توکل بر عون و الطاف ایزدی منحصر شود کار
او بر فتح انحصار یابد و الحق از آن بلند اساس و مظهر کرامات و نکته بلند بوجود
آمد که عنوان نامه الهام تواند بود و چون شب در آمد بر کنار دریا …
آسایش گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه خیمه گسترده بودند آن حضرت
یکه بر تائید آسمانی فرموده در همانجا توقف صلاح دیدند و بعض از مخلصان …
برهین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان و جمعی برین بودند که بی توقف در همین شب
برسر آن دو بی … باید شتافت آصفخان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره
کرده اند درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز در روز هر دم لشکر … تر
کار میکنند رای اولیاء دولت قاهره بصواب … نصایح بلند فرموده آنها را
رخصت دادند و حکم شد که دریا بی دو بار حاضر ساختند و در لوازم قراولی اهتمام
نمایند که مبادا مخالفان تیره رای را خبر آید اقبال شود و از آنجا بدر روند علیقلی
و بهادر که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر
نداشتند و دانستند که موکب مقدس نزدیک رسیده بود بباده پیمایی و نشاط پرستی و
بازی لنگر سرگرم بودند و باین لفظ صریح بر زبان گشت خود فال میزدند و بعد از آنکه
در آن شب مردی نزدیک حالی بر بام … رفته فریاد برداشت که ای جمع بیخبران
واقف شوید که حضرت شاهنشاهی بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکری گرانبار…

انجام

رسیده و چون بجای رستی بظهور رسیده بود آوازهٔ رایات اقبال را از منهزمان اصفهان و
محمود خان دانسته در عزم فرود آمدند و عمانا که این خبر از مخلصان آن بوده اند
داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم لشکری بیشمار از سوار
مشخص است با این تدبیر تنگ تفرقه در ان گروه انداز د تا کار به انجام رسیده
وتمنیه است که جنود غیبی همرکاب حضرت توکلی است و با جمله صبح روز جمعه بیست و هفتم
خرداد الهی موافق دوشنبه غرهٔ ذی الحجه که در حقیقت غرهٔ نصرت پادشاهی و فتح عظیم
سپهسالاران بود آن حضرت جیب طلبیده در درع تایید غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی
بر فرق عظمت نهاده و تمامی بهادران کار طلب آماده جنگ شده بدولت قبول الوجود
اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برابر افغان محمود خان قاقشال موردست
و در جوانغار اصفهان قرار گرفت و محمد علیخان و طایفهٔ از بهادران از پیش
جان بر هراول گفته بود آن حضرت بر فیل بالندر نام سوار شده نهضت فرمودند و
میرزا کوکه را در همین محل جا داده نارگی عزت او را آسمان گذرانیدند بپایهٔ
اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسیده ظاهر شد که مخالفان تیره بخت بر
گشته کوچ کرده روان شده بر تیغ مطالع عز اصدار یافت که محمود خان خود
با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند
و این فوج با عضاد چنین قوی پشت شده طلیعه بر زد گشت و مردم عقب بعد از جنگ
شدن گرفت و بعد از زمانی اصفهان را امر حکم شد که با جمعیت خود متوجه پیش شود و
چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در ماندگی نمودند مهتر بار جهانگیر از فیل برباده
نصرت سواری فرمود و چون این بندوستان با در رسیدند که حضرت شاهنشاهی
بنفس مقدس در ان لشکر درود اقبال در رسیدند و مقدمات جنگ را بر تهور اصفهان و محمود خان
فرو دمی آوردند چون محاربه بسیار شد انبوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمد گفت

دیگر چه قدر که موکب اقبال شاهنشاهی است و خود به دولتهای ظفر در رکاب دولت آورده
علیقلیخان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده و رمیده از عصیان ایستادند و مخذولان
ابری فراز جنگ دادند و با این خیال فاسد صفها راست کرده جمعی از بیدولتان
موکه او با بر ابر هراول و اوقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر
اقبال به یانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شده بودند و با یانصد فیل بهم رسیده و
مفاصله در میان فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند بابا خان قاقشال که سردار
مردم اوقچی بود با آن جماعت پیوست و معرکهٔ تیغ و تیر گرم شد و تائید آسمانی
شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد و افواج قاهره از پی در آمده
این جمع را تا صف علیقلی رسانیدند و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سراز تن
و فیل از پس نشناختند و از سوابق اقبال که دران گریختن اسپ یکی از مجهولان
جبان بر اسپ علیقلی خورد که دستار از سر شوریده او برزمین افتاد و علیقلی جریکی
شده بهادر خان را در برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را
بشتاب بر اوقچی رسانیده سرگرم کارزار شد و در آن زمان علیقلی از بهادر خبر
گرفته تازه تیار کمک روانه میکرد و بابا خان جنگ را بر روی دیده عنان گرداند
و بهادر خان از دنبال شتافته خود را بمحمود خان رسانید و درین میان
اسپش تیره خورد و جراحت یافته بود و بهادر خان را امر زمین انداخت و دلاوران
عساکر اقبال بر سر او ریختند و بر جمل او در گرفت و از بد ذاتی و از مبتدی
ضرب گرفته رها کرد و درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان محمود خان
خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراهان بهادر خان را
در میان گرفته تیرد و رکرد و درین زمان ابتهاج که گیتی صد نوبت بخش نصرت
سوار شده سرگرم رفتن بود و مبارزان دست بگریبان رسانده قبائی

یکمرده و علیقلیخان مغرور را دبار بر جای خود ایستاده از فال بهادر می پرسید
فیل مست چترانند نام از فیلان پادشاهی بر فیل کج سنور از فیلان خاصه که آن شقی
فرود آمده بود دوید کج سنور فیل خود را در میان صفوف مخالفان شد مخالفان
فیل او دیه نام را برابر چتر دوانیدند و چترانند کج سنور را گذاشته بر او دوید
و بیک صدمه کوه شکن آن را بر خاک هلاک انداخت و شکستی عظیم بر آن مدبران
حوالی ملک روی آورد و اکثر اعیان و ارکان نمرالزبان علف شمشیر خونخوار شده بر بس
ادبار افتادند و جسد خاکشان ... آن بآتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی
سوخته خاکستر آن بباد رفت و گروهی که گریخته از آن نبردگاه اقبال بدر رفتند
در راهها بدست رعایای زبون که باتش تعدی این نمک حرامان جگر کباب
بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار بر فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و ابر
نیسان نصرت بر حدیقه دولت گوهر افشانی در آمد و عرصه ناورد از غبار فتنه ارباب
فتنه تصفیه یافت و از تتق عواطف الهی بکر فتح و نصرت بر ساحت اعلا جلوه گر گشت
و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سوار از سر گذشت علیقلی و بهادر می پرسیدند
درین هنگام نظر بهادر بهادرخان را دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته
ببساط حضور اقدس حضرت شاهنشاهی بزبان تفقد بر گشادند که بهادر لشکر خرید — در آورده
کرده بودیم که اینهمه باعث فتنه و فساد شده بود او را دستگیر ... ها گرفته
بود و سر در پیش انداخته زبان بعرض معذرت و بیان عذر خود بعد از پرسش
بسیار بر زبان ناخوش ... او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا آن سید و
را در نفس امر حقیقت ... و سر بختی خود معلوم شده بود و الا باتسی
حرف ... او گذشتی و هر که از چنین بزرگی ده هزار روی گردانده
هر آینه دین و دنیا از دست دهد و خواب ظاهر و باطن کرده حضرت شاهنشاهی

با وجود چنین فتنه و آشوب میخواستند که نقشی با دیگری ... بعد از شدت التماس
و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بعضی دیگر مامور شدند
تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال بهادران
نصرت قرین شهباز کل را که از معتبران علیقلی بود گرفته آوردند و لشکر ظفر نشان
رکاب معلا بر آن تفحص آورد نیز بجان افتاد و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علیقلی از وی
پرسیدند جمعی میگفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است و طایفه بر آن بودند که جرمش
... سوخته شده و درین اثنا بالتوفیق جدار ... را آوردند و چون کاوش
احوال او شد بزبان آمد که من او را دیدم که بر فیل بگذاران پادشاهی گشت و بنها
فیل و فیلبانان را امان کرد و موجب حکم معلی تمام فیلان فوج هراول حاضر ساختند
و آن شخص فیل نگهداران من ... نام را دیده ... این طلبیت که علیقلی آن است
آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغولی از عوام لشکران بیارد یک مهر طلا بیابد و
هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام از پی سرها میدویدند و سرها
می آوردند و زرها می گرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علیقلی
را که در پای درختی افتاده بود در جیل اسیران فیل اقبال آورد ... دانست که
بر سر آن نیزه تخت اتفاقاً آهی بر دار در دیگر نه بیش آمد و آن سر را بر گرفت
و ... بر سر خود زد و چنان بوضوح پیوست که آن مدبر بگیخته ... را تیری
از غیب رسید و میرزا ایلک قاقشال مدعی آن بود که بر تن علیقلی رسید ... العقده ادر رسیده
تیر آن مدبر کار ایشان ... در جان کندن بود که سومنات فیلبانان در فیل تن بکشد ...
آورند علیقلی فیلبانان را گفت من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت
بر که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان از حرف او را ... از خامی دانسته فیل بر وی راند
و او را در زیر دست و پای فیل بکشد و در زیر بار عصیان او و کفران نعمت پادشاهی

با وغلطی ساخته یکی از باجیان نگر فتن اشرفی سر او را جدا کرده می‌آورد و در راه
آن سر را اعلام از و گرفته خود را بنظر اقدس در آورد و انعام گرفت حضرت شاهنشاهی
بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام
و دیگر اولیا دولت را که دران مصاف مردانه از پای جانسپاری و حق گزاری کرده بودند
بار دیگر بمناصب و اعتلای مراتب سر بلند و کامیاب ساخته و سر علیقلی و بهادر را مصحوب
خواجه عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بود بجانب دارالخلافه آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتحنامه‌ها فرستادند
هم سرنامه هر زند شکر اولیای دولت قاهره شده و هم مایه عبرت و تنبیه … گشته
گمراه و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روزافزون تواند بود در قریه سکراول از
مضافات الهاباس روی داد و آن را مصر جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت
فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت ابد پیوست و از غرایب سوانح آنکه چون رایات
اقبال بدین صوب نهضت فرمود منجمان را بحکومت دارالخلافه آگره گذاشته
بازار هرزه گویان تهی مغز گرم شد و مردان معتمد از حد و گذشته بودند منجمان که
بدر وا استاد فرستاده راقم این شکرنامه ابوالفضل عقیدت داشت آمده استعداد همت نموده
آن معدن شهود منجمان ملک در نیز رکن جدید نوزمان فرموده و در باب استیصال مخالفان
این دولت اشارات بدیع فرموده و موجب … و … که از منشیان … حصین
صوفیه علیه توجه نموده شد و آنچه بود از کرد و اشاره بدان کرده آمد صبح … نبات
غریب … ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی و بهادر را از دو روی
آورند که … نموده اند منجمان از استماع این مژده دلکشا خوشوقت شده
آداب شکرگزاری آوردند و اندک فرصتی نگذشته بود که این مژده … اگر
آوردند زاری از … درگاه ایزدی و … این راه بجهت ظهور …

و چون بیامن تاییدات سماوی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است
چنین فتح دولت پیرای روی نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که با بعضی
بیدولتان در انجا … گرفته بودند نهضت والا فرمود و شام گاهان …
آن سرزمین … بود صبح دولت دریافت شد و دران عرصه دلکشا
منزل فرمودند بعضی … دان دولت که گریخته بعلیقلی پیوسته بودند مقتول و بعضی
… دستگیر شدند و در روز دیگر بعضی مهمات انجا فرود نموده بودند روز سیوم روی
توجه بجانب بنارس آوردند و انجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر بقتل رسیدند بعضی
… والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم ایشان … از عفو بخشید
و … بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه عالم خواجه
سرانجام اسیر … سعادت شده بمدارج قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس
از … در دروازه بسته بودند از سطوت غضب بحکم تاراج شده و نزول
… فرمودند و … خانان و جمعی را … چونپور فرستادند و قلیج خان
و طایفه را … پور تعیین کردند … بعضی … انجا بود و … ازان که
سه روز بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند
روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علیقلی که دران قلعه …
آمده بودند از سلامت … حوالی آن … و در ظلال اعطاف شاهنشاهی
در آمدند و سه روز جونپور محیط لمعات اقبال بود و دران … خبر رسید که قلعه کره
آشوب بود … مشمول عواطف شاهنشاهی شده سرلشکر … داشتند و از انجا
شهسوار … اقبال بطریق ایلغار … فرمودند از دو … بزرگ انجا
بوده سه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ محاذی کره رسیدند و دران
هنگام غیر از چهار پنج کس در رکاب نصرت اعتصام رسیده بودند و دولت و اقبال گیتی

عبور فرموده درون قلعه که به نزول اجلال رفعت آسمانی یافته بود نزدیک بکشور خواهد عالم
گرکیت و بار بدست افتاد و دران شهر منشور طلب معز خان خانان از پیشگاه عواطف
اصدار یافت و جاگیرداران آنجا و تحاکرهای خود رخصت یافته در عیبت مروری تصحیف
پذیرفته شدند و چندی از بهادران فرستاده شد که از آستان مقدس گریخته پیش ایشان در آن
تخو بسته رفته هموار در سورش میزدند و بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل
جان قلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیگ که یکچند در سلک نوکران خیبت [illegible] سیاپی
انتظام داشت و علمت شاه بدخشی و میر شاه بدخشی و بخشی تکخی و جلد خان گوله میرزا عسکری
همه این فتنه جویان عرصه غرصه قهر شدند بپایمال فیلان مست شدند و میرزا مرک مسند برا
که در مخصوصان علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در گره گرفتار شده
بود با مجرمان دیگر باکنده و دوشاخه در میدان معدلت آورده تمامی آن فتنه
اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند بعد از آن فیلی را با و سپردند فیل او را بخرطوم
پیچیده باکنده و دوشاخه در زیر دست و پا مالش گونه میداد و از پیش سو بآن سو
می انداخت و چون اشاره صریح بآن بیت او نرفته بود فیل با مهابت و ملاعبه میکرد و ایذا
و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب مینمودند آخر بتقریب
انتساب سیادت و شفاعت مقربان بساط عزت رقم جانبخشی بر حال او کشیدند بود در همان
ایام حصی نواحی شاه نام خواجه را که سرآمد لیتان و ستان بود و مدبر کار علیقلی آورده سیاسار
منعم خان خانان بموجب حکم اقدس از دار الخلافه آگره بمخیم اقبال که در حوالی قصبه کره
بود رسید و بزمین بوس سعادت معلی و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر
از جانپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب چوسا با او تفویض یافت و او کامیاب دولت
گشته متوجه جانپور و آنحدود شد و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم
تیر ماه الهی موافق شنبه بیست و پنجم بمستقر خلافت توجه کرد کوچ بکوچ نهضت عالی میشد و

آن حضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند و بهر شهر و ولایت
که موکب مقدس میرسید بافاضه عدل و احسان معمور و پیرو مسکنت و در قصبه کوره
که در جاگیر وزیرخان بود بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه [illegible] آن
را باین دولت کامیاب ساختند و همچنین جاگیر ارباب اخلاص باین مقصد رحمت فایز گشته
تا آنکه روز خرداد شانزدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و دو
بیمن ظلال اقبال دار الخلافه آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص
گرفت و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم معمور دانش و معدلت گشت و
احوال افواج قاهره که برای اسکندر بسر کردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود بر نهج الست که
کوچ بکوچ رفته روز اردیبهشت سیوم تیر ماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذیحجه بساحت شهر
اوده رسیدند اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه اوده متحصن شد امرا
محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند در پهلوی شهر تلی بلند که سرکی
دواری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را
بانبوهی از تند و محتاجان بران بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ پیش راه مردان
شهر بگذارند محمد قلیخان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران
را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند و بنامردی جلادت آنگ
گروه خود شرارت کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد
چنانچه احدی سر از روزن بیرون نمیتوانست آورد و دوازده کان خون گرفته سراسیمه
دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون و درون
فرو گرفت و ایمنی موجب استظهار اولیای دولت شده و کار اعدا آشفت اگرچه پیش
از آن نجده و داود هسکر فیروزی اثر رسیده نوشته رای بردکشتن مشتمل بر اخبار فتح
و فیروزی و کشته شدن علیقلی و بهادر بر راجه تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از

پس که این بیدولتان را سرحزمی بید استند این ظفر را سیاحتکی می بید استند این ظفر را
ساحتکی بید استند و چون درین خبر اشتهار یافت سکندر بیمهان مخفی داشته و
ارزاه مکرو تزویر در آمده رحمان قلی قوش بیکی را طلب کرد که بعضی سخنان
میخواهم بگویم اولیا قبول اینمعنی نکردند آخر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود
پیش او فرستادام از روی دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمن قلی همراه
حاجی اوغلان رفته قرار داد و او را خاطر نشان کرده بیاید و همان روز هر دو
باتفاق رفته باز گشته آمدند و نمودند که اسکندر از گذشته ها متنبه و متندم است
که بوسیلهٔ اولیای دولت ابد قرار سعادت آستان بوس نماید و میخواهد که او تنها
درجائی که قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشتهٔ محبت ان را بسوگند محکم کرد اند قرار یافت
که صباح روز عید قربان بنیت ایل منیت تحصیل انجامد و بالجمله اسکندر متعهد بدست
گذشته اولیای دولت ابد طراز اسپ و تحرف و صوت و شکایت باز داشته خود شبانگاه
از دروازه قلعه که بجانب دریا بود رفته کشتی چند که برای روز ادبار خود آماده
داشته از دریا عبور کرد و بیمهابا از آن گرداب خطر بیرون برد چون صبح
اولیای دولت از فرار سکندر خبردار شدند فی الفور بشهر در آمده کوس
بشارت بلند آوازه کردانیدند و چون کشتیها را اسکندر آنطرف آورده بود
بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر جا تا دو سه روز کار تعاقف در تعویق افتاد
در ینوقت اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر عهد
ایستاده ام و عبور من از آن تقریب بود که مردم بود اکنون اسیستاغالیت که محمد
قلیخان و مظفرخان در راه تو در بلخ کشتی بمیان آب آمدند و من هم باده کس
آمده در یا بیم و آنجا قرار یابد خود قشونم و خاطر خود را ساخته مطمئن روی بدرگاه
عالم پناه آورم از آن سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از آنجا اسکندرخان

با جهازی که کس از متعهد خود کشتی در آمده بصورت ملاقات را نعمتی بر آن که بی برباد
اولیای دولت سوگند ان خورده بود و انچه لوازم استمالت باشد در میان
آورده بود اما اسکندر سر قبول خود بازنیاورد و گفت درینولا چون مصدر تقصیرات
شده ام دلیری در بساط بوس درگاه معلی نمیتوانم کرد که بوسیلهٔ شفاعتی جرایم
جاگیر را بحال خود گذارند و کجه مهمی درینصوبه بامزد بیارند تا بدستور و نیکو
خدمتی خود را مستعد سعادت حضور کردانم و چون زبان او با دل موافقت نداشت
وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود تنگی زندگی براه ادبار و منزل دور
رفت و عذر طغیان آب بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرستی داد چون
اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی در و باره بازی ازین بیدولت
امری دیگر بوقوع نمی آمد از دریا عبور نمودند سر در دنبال آن منافق نهادند و
از خلاها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ لور کهور رسانیدند و انجا سلیمان قلی
نامی از اوزبکان که از علیقلی خان کریخته بیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان
انجا کدخدا شده بود سپاهیان را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعت مرحمت
گذرانیده از موج خبر اقبال آشنا نیاسی او را انجا رداد امرای عظام بسرحد و لایت
افغانان رسیده چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه معلی نشده بود از جا
بود توقف نمودند و عرضه داشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس در آمدن
بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه آگره مهبط انوار
نزول اجلال شده بود عرضه داشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال
و منشور سعادت پیرایهٔ ارتفاع یافت که چون آن تفنه ایلیف را از ممالک محروسه
برآورده اند درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام سرکار گیهان تا آن ولایت
کوشش نمایند و سرکار را اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه

سرکار

آستان بوس کرده‌اند چون مثال عالی با ولیای دولت سید محمد قلیخان را بدار امان
نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافه ادراک سعادت زمین بوس
نموده کامیاب سعادت گشتند نهضت موکب گیتی‌ستانی شاهنشاهی بفتح قلعه جیتور
سرکشان کردن قرار زر را ازبای در انداختن وحدت انتظامی را که گزیده‌ترین عبادات
پیشگاه کثرت تواند بود در رونق بخشیدن و نفود آسودگی و آسایش ارواح داد
وخیر بود نه از توفیق یعنی یافتن پایه خلافت الهی ظهور آمدن و پیرایه سعادت
طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و تمهید
خود یعنی راحت خویش را در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجه مالیخولیای سرداری
گردنکشان فاسد و ملع اهتمام روز افزون دارند و تایید الهی قرین ذات مقدس
بوده باندازه حق پرستی و حق اندیشی خویش کامیاب صوری و معنوی میگردند
درین ولا که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافته بود
عساکر اقبال از گرد راه و تردد گاه و بیگاه نیاسوده بودند که خبر طغیان
پسران محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبه مالوه بمسامع اجلال رسید
از آنجا که سر از فرمان برداری پادشاه صوری و معنوی پیچیده اوباد ملک
ادبار شده‌اند بعد از درازی سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته تاخت
رفته‌اند و او ماتم گونه اندیشه نامناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت
میکوشند خدیو زمان که دانای اسرار نهانی و معدن رأفت و مهربانی است بخاطر اقدس
گذشت که در دفع فتنه ایشان اگر بملاحظه اجلال سپاهی اغماض نظر کرده آید
خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای نایره فتنه شود و نهضت اقدس
عزیمت این شورش تعلق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید که آن طبقه را کار آن
نیست که بدفع اقبال آن حضرت بوده باید متوجه شد و در آیین سلطنت مبرهن است

که هر کاری که بسنجش ساخته شود به تیغ نباید برد و هر امری که بدلاوری و رای
او اسباط و ادانی کرده آید بشونیان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در معالجه
امور پایین دین سلطنت که عبارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال
و اگر بنابر قانون خلافت این کار ملازمان عتبه خلافت نامزد شوند سران
و سروران ملک که سعادت دو جهانی را در فرمان برداری پادشاه خود میدانند
در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت گرد آمدن زبر دست سپاهی
که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است و بر ترصورت می‌بندد دو کار اندک
بسیار میشود و آیین سلطنت تاخیر در اتمام این امور نشاید بنابر آن شاهنشاه
عالم و دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند
و توجهی در ضمن توجهی بی پروایی در پرده بی پروایی صورت داده بظاهر اغماض
نظر فرموده و بباطن همت در دفع این شورش گماشتند و در روز بهمن هم
شهر ربیع‌الاول آلهی موافق نهم شعبان و نجم صفر لشکار برکنار که آگرا و قلب
باکند و دلشکار رفته و آنجا بود و نشاط برای شکار گشتند روی توجه آوردند تا از راه
اخلاص و خدمت دوستیان بمجهت مشغولی طلب لطف خود حاضر شوند و سایر مردم
حیلا زمان اینها و چه فردم و دیگر مدانشان چون مبتنی نباشند همه اسیر پایی
جمع خواهند شد و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را گزین کرده بآیین کار رفتن
خواهند شد باین اندیشه صوابنما از مستقر خلافت برآمدند و عرصه باری را مخیم
اقبال ساخته یک هفته به هولیور و گوالیار که مالوه رویه است شکار کنان عنان
عزیمت مصروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی امید بجانب
مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اکثر دوستان مخلصان درگاه که ملازمان عرصه
شکار اند فراهم آمدند نشیمن عالی کفایت میکنند و اگر بهادران پادشاه شناس جمع

ابر گرفت
نتوانند احصای آن را که تواند کرد و هرگاه نوکر هم گرد آیند ... آنرا که تواند
چون دهولپور مخیم نصرت شد اوقات عزت شد سنگ پسر رانا اودی سنگ
در رکاب نصرت قباب ایستاده بود آن حضرت از روی انبساط و صفا از آن بیکدر
که موردان صنادید مالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند رانا حال
که اکثر زمینداران و بزرگان لشکر ما آستان بوس سرافراز شده اند آمده احراز
این دولت نموده است میخواهیم که بر سر او ایلغار فرماییم و نبیره او در رکاب او
بهم توجه خدمت خواهی کرد در زمان امتثال اشرف نمات از روی یکجهتی پسر رانا مستعد سفر شد
واد و مشافهات تعللات میشود و آخر آن کج فهم سعید ولت معامله نارسیده و
منزل راحد فهمیده فرار اختیار نمود و این بی دانشی از ابد نامی ظاهر کرد بخت و در سوای
حقیقی افتاد چه آن نادان را این تصور رسید که بندگان حضرت در برده این کار سر رای
رانا خواهند داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر آورده و بدانست
که خود صورت مطالبه نیست و این در وکمیته خدا پروردگی با نقال این بیم واران
بسعادت خود متوجه شود و در نیافت که بر تقدیر این معنی گرگ کهن از حس اقبال
خود را در حایه او بار انداختن و از بدنامی جد ذاتی خلاص یافتن است و چون
خبر گریختن آن مدبر بمسامع اقبال رسید عظمت شاهنشاهی درهم گرفت و نهرل صورت
حد گرفت و الحق نابینی که از آغاز جلوس سریر اورنگ شاهی اکثری از سرفرازان
هندوستان که کلاه نخوت سر کج نهاده و سر اطاعت فرو نیاورده بودند
زمین بوس انقیاد آورده نکرد رانا اودی سنگ که درین مجالک رای او و تیرای
خود درای ترمود و آن بشور سرشت بی اعتدال که سوزیدگی آبای او همه بدی
افروخته بود دکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمان داری
درگاه معلا تافته بزودی نگشود و تا آن وقت بسیاری راجپوتان صدای سایه اسباب

دماغ نخوت و استکبار گرم گرده راه سعادت گم کرده است همت جهانکشا بتادیب او مصمم شد
و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و بیاری
اقبال روحی توجه به تسخیر ولایت او آورده بحوالی نصرت او در آمدند
چون عرصه ظاهر قلعه سوپی سپور که صیت شهرت او در افواه السنه است مخیم اقبال
شد بظهور پیوست که قلعه چالیست و پیش از نزول اجلال کسان سپور حاکم قلعه
رهنمون شوخ شده با رعایا خود را بر کنده کشیده اند حضرت شاهنشاهی جلو قلعه را
تفال بر فتوحات عظیم گرفته دو روز در آن ساخته لنگر نزول اجلال داشتند
و از نواحی و حوالی آن قلعه سیامان فرموده نظر بهادر را که حکومت
و حراست آن تعیین فرموده بود و از آنجا نشسته منزل قصبه کوته را که از مواضع
محکم آنحدود است مخیم سرادقات فتح ساخته و حکومت آن قلعه و ولایت بمحمد
قندهاری مکرمت فرمودند او را در آن سرحد گذاشتند و از آنجا بفتح و نصرت
نهضت نموده بظاهر قلعه گاگرون نزول اجلال فرمودند از سوانح آنست که
نکته طراز حکمت آموز سخن پرداز بدایع برادر مشترک عنصری و معنوی شیخ ابوالفیض
فیضی از خلوه کده عزلت ببارگاه خدمت کیهان خدیو بلندی گرای آمد و بقبول
عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوباوه گلستان دانش پیوسته در مطالعه
قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان کثرت در وحدت بدر بزرگوار تحصیل
مراتب دانائی کردی در اندک فرصتی در دبستان جمعیت آموده و بمجمع البحرین نظر و اشراق
و مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل بپایه والای آگهی جلوه ظهور فرموده از نتایج
آن صحبت زبان گنجکاری سخن طرازان نظم پرداز گنج ... نیل یافت و همت ...
صورت چون علم معنی فرو گرفت و از آنجا که نتیجه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای
در دامن عزلت کشیده در بازار الناس همت کامشتی و بیچه بر دو هستی درین علوم

عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم نبسته داشتی میان نفس گیرای او در شهرستان
باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت و تماشای رنگینی این عالم دامان فر
آورده است و همگی اوقات گرامی مغز سرایی و دانش گزینی دارا شکوه گذرا
گذشتی و آن پیروزانی را آگه بر مکامن مقدس خدیو صورت و معنی پی برده از عقب د
گزینان اخلاص گرای بود که گوهر یکتای را در بازار بیاوردی و با این گرانبهای
آن متاع گزین و گرم بازاری این جنس فاخر و همیری مشتری بجلوگاه فروختن سازدی
و از آنجا که دیدن او دیدن کثرت آرزوی وحدت بود از کثرت وحشت گزیدی
منتسبان این یگانه پرستار ایزدی را از این جنس بسیار حقیقت راتبه رسیدی و این
رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس زاه آمد و شد ننمودی و با آنکه
بسیاری از همه تنها و لولیان آن گروه از نثر و نغمه‌دان صورت چند برده افزاها
کردی و شور نغمها اندوختی و از فنون دریافت سهرهای حقیقت پژوه درگوناگی
فرو شدی اصلا خاطر او با اختلاط تنگ ایدلشیان بارگاه تعلق نشدی و در چاره
این کار را اسباب بر نمی درپیوسته که خدیو زمان بتسخیر حسنو رغم مت راسته دگر
نور افزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید آثار عالی
با حصاران کلمه ... سرمندی شد طبقه از بد نهاد آن کوته اندیش بر حقیقت کار
آگاه می یافته این طلب عاطفت را لعنوان مطالبات عتابی وانمود و یرلیغ مطاع بحکم
دار الخلافه ارسال داشته شتافتن آن در دهم مهر ماه الهی موافق چهارشنبه نوزدهم
ربیع الاول برخی از آن بیلقی قبای پیری شده بود و آن دیده ور جانهای
نو خواستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از بزرگان آمده فرزانگاه بار ... گرد
و تماما طایفه از بند لوهراس فرومایه که لعینه دلان زمستان چیده نه ... جنابت
آن عنوانان را برابر از دانسته باشند که تیغ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت در

در فرستادن معذرت خواهد جست و همگی اندیشه فرموده کار آگه زمانی از آزار باد برسید
چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود و از دیر آمدن آن فیض
پذیرمایه فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرار افزایی شور
راستی گیرد و در وقتی از آزرمی آورد در نه آنها آن برادر گرامی رسیده دستور سخن
پذیرفت آن گروه عرق خجالت چون امواج سحاب اصد دو دمیده سرانجام
دشوار شد و بسی تلاند و اهل ارادت این دشوارتر آیان کسی دوز بهمان
دامن بست سنگ تفرقه افتاد و منسوبان این دودمان عموما و خصوصا در گرد
فرو شدند و بدلهای آن رموزدان آفرینش جاده شکیبائی دست داد و فرود
که نخستین چهره خاطر من مقتضای تربت بیخ نشان آن بدگوهر غبار آلود گشت
و گرنه حقیقت آمود سکشکی دارد و جز فرخندگی و نشاط جزی از این باب عم عما
تفرع و ثمر نخواهد شد عنقریب بلندی ابد و قفل شادمانی گشوده نخستین جرعه
دردی که بکام این نادان محفل دانش رسید این بود و لیکن پیری شدن روزی
چند مژده عزت نوازی آفاق رسید و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد این قصیده
در آن بزرگی در ستایش نعمت رسیدگی انتظام داده اند شعر سحر بود ستان
... نی رسید بهی سعادت گشاده پیشانی رخی چو خلق عزیزان بخاطر او دری
لبی چو دست کریمان گهر افشانی بسر گرفته چو همت سپیدرزی بپا گرفته چو
دولت فراخ میدانی هجوم کرده بر او شتا و یگانه چو بیرمایان توانگر بروز
معانی گرگ نخستین حالتی روی ببسته جبین که دور منطقه گرد سپهر دورانی
نموده گشته سپهر والای در ظرف کلاه قمر ز اوج عنایت اقبال خیالی فرق بسته
ز دولت بخته منشوری زهمچو عقل تبارک نموده عنوانی خطی که یافته در بارگاه
جاه و جلال ز فرمان خلافت خطاب فرمانی فسران سعادت کان که جوانی

کجا نامه چو وای حزین زندانی ؛ مرا نظاره لیش از دو بیقراری داد ؛ چه بیقراری
با صد قرار ارزانی ؛ دلم ز جنبش رنگش در اضطراب آمد ؛ چو از تحرک ناقوس روح نصرانی
بوسه گردم بایش نگار و عاقل ازین ؛ که کار کرده دشوار در قدم رانی ؛
بذوق من طلب آگهان او نمود ؛ چو بهر سالک توفیق ضرب جانی ؛ از آن زمان
چه نویسم که بود بی آرام سفینه دلم از موج خیز طوفانی ؛ حدایق سخنم را بهار افزونی
شقایق نفس نسیم را صباح المعانی ؛ گهی چو وهم سراسیمه گر کدام دلیل ؛ برم ظنون و شکوک
علوم المعانی ؛ چرا متخالف بود رسوم اسلامی ؛ چرا بود متشابه حروف فرقانی
زبان گشته به دار القضا عجیب و ریا ؛ متهو و کذب ز دعوی گران ایمانی ؛
اگر حقیقت اسلام در جهان اینست ؛ هزار خنده کفرست بر مسلمانی ؛ گهی چو عقل فرو رفته
گرم در یا عم ؛ رموز حکمت دانا دلان یونانی ؛ چه کرده است تحصیل معلم اول ؛ چه گفته است
ز معنی مترجم ثانی ؛ حکمت الهی که مرتسم سازم ؛ ز روح ملوط باطن النقوش عرفانی ؛
دلی فروغ محقق چگونه برتابد ؛ دلم که مشکوه قدس نورانی ؛ کدام ره به طبیعی
که طبع دریابد ؛ ز گرم و سرد و تر و خشک ذاتی و کانی ؛ حیات ساخته دانا
طبیب سباء ؛ مزاج جوهر اول از عود قهستانی ؛ کدام ره و ریاضی که از ریاضت
آن سوم دقیقه شناس سپهر گردانی ؛ چرا ستاره بهجم سر بسر بهرامی ؛ چرا منطق
... روان کیوانی ؛ گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم ؛ ز لفظ و معنی به کعبتین میزانی ؛ دماغ
طبع ملطف ... ؛ مذاق فهم مشرف بصحبت خاقانی ؛ گهی به مثل ... نثر
فرد ؛ متوجهان زد کلید کلیه ... ؛ گهی بفکر معما ... که فکر ؛ کند بجوهر فولاد
طبع سوهانی ؛ زبان نیز از سخن معرفت ولی کدم ؛ سرم تهی نه ز ماخولیای نهانی ؛
بود عقل چلیدم از پی طیفوری ؛ بهاده مغز مرا عشق داغ صنعانی ؛ نظر طلایه در
جناح مجنونی خرد مقدمه ساز قیاس ها بی ؛ بوارق نظر عشق در ورق سوزی ؛ نسیم

کل دانش تصفیه کردانی ؛ زجان فکنده ام گمان و صد گرفتاری ؛ ز دل جلا فهم نکته عشق و صد
پریشانی ؛ حلیفه در حکم همچو موی شیرمان ؛ که گر بر جسم جز ز لان گنده مرکانی ؛
بدرگه دبیر بابا وطن عاطفت مس ؛ بیکده ابست مرا از سر سبق خوانی ؛ دران مقام که از
اهتمام ترتیبش ؛ چو او سوم نمر از عالمان ربانی ؛ تصنیفش هر کاسی ناستانی صبح وجود
بکر لوکه حکمت جهان لعانی ؛ مکن هوای پری پیکران ... باد ؛ زبان زوی تو برود ... جناح
... ؛ چو ... از جبین متعان و مبدم گزین سیلاب ؛ بنای نبیه دانش گشته
بویرانی ؛ چه حاصلست دل از کی و عشق کجا ؛ حکمتش که نماند رشته بیدانی ؛ ز
عشق همه مراد آن دل تراجه گشاد ؛ کلید کعبه کجوی صلیب ... سانی ؛ میان عقل و جنون
نبود بسیم الفصه ؛ که بود آتش آمیخته بنا دانی ؛ ز چون غلطم آورد روبه بیداری
سماع صبت قدوم برید سلطانی ؛ چه صبح بود ندانم که از تنفس آن ؛ دلم برست ازین تیره ...
نادانی ؛ تبارک الله ازین جذبه که روح مرا ؛ ز سنگلاخ غم افکند در تن آسانی ؛ بتو حجب
انفس خار و خس هوا و هوس ؛ به تیم بار ز دل با مجاس سبحانی ؛ نشستم سوار سمند گام
توسن چالاک ؛ گه گردی از سر دانی سپهر جولانی ؛ چو نوح ... طوفان بود در ... یابی
چو خضر بود متمهار روحانی ؛ ز فرط سوی ... می شتابی ... گر مکرر ستم چو روح
مجرد ز نقل جسمانی ؛ روان جو شخص ... تا ... ره ادب ز ... ی دل کسلانی ...
کسلانی ؛ و درین که تا به صورت قرار گیرد کار ؛ به تصور و تصدیق من هیولانی ؛ ... ز دور
جامه اندیشه ام و ران ره ... ؛ فسیح مرحله ... سبحانی ؛ سواد ...
ناگهان نمود ؛ که گشت دیده من ز انوار او نورانی ؛ ضمیر ... که ...
رسید بر در دوش مرغ ... ی ؛ حفاظت که تلطف کنان رسانیدش ؛ ... جاد
زینه ظلمانی ؛ گسته و جانب دولت نام طالع من ؛ بسوی بارگه حضرت جهانبانی ؛ بحضرت
بوسه زدم خاک آستان نبی ؛ بحیه تا بر رسانیدم تسفا ... ی ؛ جبین بسجده ...
انه

رز بین بادم ٭ همین نه با وضوی تن غسل روحانی ٭ حکومم از در دولتسرای اقبالش
نموده عجب از بارگاه یزدانی ٭ نه بارگاه جهانی که تو در شهرستان متاع لطف و
عنایت بصد فراوانی ٭ مجاوران جوانبی آن رفیع مقام ٭ جاگهان همواره که دهر ببرانی
زایل از توسن ایستاده گرد کرد ٭ نشسته حضرت والاتحجب یونانی ٭ فروع عکس شبستان
بهند اکبرشاه چراغ بارگاه دولت تمرخانی ٭ تبارک الله از این ملک کز لطافت
طبع ٭ درخت خاک در و کرده عودی و بانی ٭ اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس
شکفته دل نشینی و شنوع بیانی ٭ چو بشنید او رنگ شاه ششم زبان ناطقه گشت
ارمغان خوانی ٭ فتاده گوهر نظم اخشنت بر سر تخم ٭ سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی زروی تحیر که گفت این تاج ٭ که سلکه تخشن لولوی و مرجانی ٭ یکی براه تعجب که این
شگرف گهر ٭ بدید منفذ که این سحاب نیسانی ٭ کدام مرغ نوا کرد تا ترکی برجانب
گرناره گرد صفیر هزار دستانی ٭ زبان نقش قبیلان در از شد برمن ٭ که داشت
کاخ همرم بلند بنیانی ٭ طراوت نفس از گرمی جواب رفت ٭ که بود بر لب فیضی زلال
فیضانی ٭ نگوید گوی تعقد سخنم نواخت ٭ که باید بایه فزود آدم زحیرانی
زبان بر سستی من بر گشود گای طوطی ٭ ریاض طبع ترا از که بود رضوانی ٭ سواد شهد
خیال ترا که داد صفا ٭ اساس نظم بلند ترا که شد بانی ٭ بیان ادای زمین قوس همت
گفتم ٭ که ای سپهر مطیعت امر اذعانی ٭ از آن عهد تو شتاد دهر بان منت
که لوح ابجد اداوت اوست طولانی ٭ و گر سبب طلبی او بنا د من بدرسب چه حق که
نسبت تمیز آن برزگ خاقانی ٭ زبان نه ذوق سخن نام افزایش نسبت ٭ بنعمتی زم بود
نیز دیدنانی ٭ ز مبدا مرض حیل بانقاهت طبع ٭ مدد دهای در نظم نموده درمانی
دگر بگفت کزین ناظمان معنی سنج ٭ بلیه که بنا دید جنس رحجانی ٭ کدام بی بره را
بر ده است ز نظم ٭ که نشیند و در قدمش حطوبات ی حرمانی ٭ کدام راه نورد دست ملک مغز را

که

که بینش سحر بیت سلیمانی ٭ نمودش شاه رسانیدم که ای پناه سخن ٭ حدیث طایفه سنجیدن سخن دانی
سخنوران که از این پیش سخن کرده‌اند ٭ که سر زد از لب ایشان نکته‌های المعانی ٭ همه حکیم مراتب اسرار
پاک دل بودند ٭ وجود داده طهارت ز نور عصمت بیانی ٭ کشیده نقش بر حقیقت بی پروا اندر
نموده درک دقایق به تیزاد هانی ٭ به مشهد جان حاضر و تن غایب ٭ همه ذات
خدا دانی و زهد و فانی ٭ علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس ٭ که در ریاض سخن بود بیر دهقانی
قیاس کار ز شهنامه‌اش بگیر که نیست ٭ بروزگار روی او رستم سخندانی ٭ درود خوان
نتوان یافت هیچ نقض که بود ٭ بروزگار علامان نوح سامانی ٭ اگر بدور ابوسعید شهنشاه
نکته دان بودی ٭ به تیرکی نسبتی روز او دبستانی ٭ دگر مدح گنش غزنی که میگفت جایزه را
ترانه موفقی است آن‌های او مانی ٭ میر بزم انجمن آرای گلشن معنی ٭ که در حدیقه او بعطر
کرده ریحانی ٭ حدیقه ایست ملون که گر بود امکان ٭ بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی
نزار و دلنو بدای دل تمام کردن ٭ لطیفه‌های حقایق نگار تر دانی ٭ نقاوه سخنش
الو آمین است ٭ سزد که دشت دشتش چو گل بگردانی ٭ ز سحر کاری گنجور گنجه خبر مرس
که داستان کش گنج غیب نعت دانی ٭ نظم او نرسید نظم عنبر اگر برسد ٭ محمل متنبی نقض
قرانی ٭ ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید ٭ از برق فکرت او شعله‌های نورانی ٭ ز شاهنده
گرمی معنی حکمت آمیزش ٭ فراخ مدعیان را الجوش بحرانی ٭ ظهیر چون بار تر انکه بود از و
سماط عالم معنی بتازه الوانی ٭ مگر نبود هو یدا دقیقه‌های کمال ٭ که شهره هست بجهان
ستایش نی سخن شناسیان خلاق معنیش خوانند ٭ به پیش که معنی والاش چیست لب جلعت خاقانی ٭ ز دوی
درد دل عاشقان ز عطار است ٭ گر او نسبت روح قدس با سکینه دکانی ٭ تبارک الله
ز ازان رهروان که در ملکوت ٭ تعلیم منطق طیر سلیمانی ٭ شکر فشانی سعدی بین
که شهیر روح ٭ نموده بر شکر طبع او مگس رانی ٭ نشاط خیز بود بلبلان معنی را
بوستان و گلستان او خوش الحانی ٭ ز خسرو معانی چه است وصف ٭ دهند که برار انگ

معنی بود سلطانی • سزد صاحب و صاحبقران ملک سخن • که ملک گیرش از امینت و نورانی
نکات حافظ مغز بیان چه بر گویم • لسان غیب و دانند انسی و جانی • دماغ سوخته را
روح تازه میبارد • طراوت سخن گلشن کرمانی • بر تربیت کم از انوری و
طبعی • سخن برای استکی و اومانی • غرض نثار اساطین معنی است از نه • که گذشته اند
لبی چون زیغ لبنانی • لسند طبع حریفان حرف سنج بود • که دقتی که بود در حدیث سلطانی
خوشا نوای معارف طراز عارف جام • که مجو بود که خمسش نغود اگوانی • ز لطف لطایف الفاظ
نکته آمیز نس • بود معانی صورت نگار ختنانی • بجامعیت او بعد ازین نبود کسی
ز نظم و نثر و ختم شد سخن زانی • با وصف [illegible] نعمان برابر آوردن • بود نکات
سنجیده نیروگاه و بالانی • نگار نگاران همه بر لب فنا خفتند • کشیده بر سر خود ظلمات
کمانی • و در آن همه صباح که این نکتهای تر [illegible] • چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
کنون همه از شعرا استعاره اند ولی • گزیده بر ملکی گیرد دار سکبانی • بجو کلک فرو مانده
در تنگ و حرص • نکات ریخته صد آبرو ز بی نانی • بخیم چیره [illegible] کار نقش مطرودی
نفس تیره کل اندود جاه خذلانی • بکار سوی هدایت که خاک دهر برو • اسیر
بیع و شرای متاع خزانی • که در رشته ادای زلف برون کرده • ز لفظ زر تن
معنی بوده جفت فانی • که خیال خنک کرده در عبارت گرم • جوانب [illegible] دیگر مایه [illegible]
تراش کرده خزف ریزهای خام و بر او • نهاده [illegible] ختانی • جهان
درست که مرکز بدل نشوند • صد [illegible] اگر بجایی • چو رنگ خاک [illegible]
همچنان برآمد خنک • نهفت در پا کر نظمان نخیتانی • سخن ز عبارت استاد [illegible]
صد دفتر که در شمار نیاید متاع تالانی • سواد نسخه [illegible] بخیم خیال • سیه گلیم
ستران [illegible] • نگلک آهن نی نی بکام الماس • کشیده بر ورق خطوط بطلانی
ولی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید • ز ظهر زان طلبد لالهای نعمانی • بروینشان

انگه امروز
ور بکار رسته بین کین قوم • نکات ریخته کلها ز جا کند امانی • چو کس فقانه بعالم من
که تازه کرد جهان را تبازه ایوانی • عروس تنگ معانی درین دیار منم • ز کاروان سخن
با تمام سامانی • کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن • که دل گشاییش و از من کلید جانی
نهفتان لطافت بیدای فکرت زا • معانیم بهر جوری کنند و علانی • نگاه داشته
صورت نگار لوح و قلم • زبان کلک مرا از اسیر تبانی • حدیث من شهنشاه شده
[illegible] بود • چو با صدای کلام کلیم عمرانی • بمکتب هنر و علم از قلم کش کار ورد
مسلمت ز اکسیر سخندانی • زبان نکته سنجیان که در بدایع نظم • فرزدقی متواتر [illegible]
خاقانی • چه جای دو بیت ترسیح رشته قلمت • که ز رنگ [illegible] گرد از کار نامه مانی
رسیده کم گرد ز نکته سنجی شعرا • بوصف ما بر سایان آنقدر که توانی • زبان لوزی که دگر
با تو در سنجی • سزد به تست ادب کردنش بمعانی • چگویم اگر به سر بن لباس ارانی
[illegible] • چگویم اگر جو از خاک بر کشیده مرا • سرم بلند شد از
با دهای جو کانی • چگویم اگر ز نقشهای افغانی • سپید و سرخ جاید و ختم بهیانی • چگویم
اگر ز لطفش چه طرف بستم • ز نرخ [illegible] خانیسته ترجانی • دو دولت [illegible] اقبال
[illegible] کرد • کشیده طالع [illegible] نمایانی • [illegible] عظام • که بر نهال [illegible]
میکند اعضانی • بتخت حضرت سلطان سلیم دریادل • که جلوه فردوس [illegible] عثمانی
دگر طراز [illegible] امید شاه مراد • که [illegible] ملک [illegible] ایانی • دگر جهان ادب [illegible]
گر شفقت • کوکب [illegible] فن میکند اخوانی • ولی ز روی حقیقت [illegible] دستان بود دم
چو [illegible] ادب بود [illegible] تابانی • ز بی ملک منت [illegible] کنند • در انتظام جهان
با سپهر افزانی • بیوح عقل کسی اگر چشم دل باز نت • حکایت [illegible] بسوی حروف سبحانی
و اینجای سوید اهند سواد داد • دلی که از نفحات نسیب معانی • ودم [illegible] دارد
که از میان من آن • با لحاظ کشیدم قوای حیوانی • با سمان کرم [illegible] از آن دو ترف

نوق طالع من مثنی آیت مثنانی • جان پناه تنها آفتاب قدر رهنما که جان عالی بود و عالم جانی •
سخن درست بگویم که نعت قالب را • همین نه جانی جانی و جان جانانی • نه بخت تو بنیاد شکوه
رفعت قدر را ز هرچه عقل نسخه هزار چندانی • بروز عید ظهور ولادت رسید • که نجمهای فلک
را کنند قربانی • در التفات و کرم اختیار نسبت ترا • ز آفتاب چه آید بجز درخشانی •
رها من در انگشتی که بار رحمت بست • بفرق منت باز آرد تن نیابی • گران نیایم اگر بر
مسامع اجلال • حدیث تازه کنم باد نوق ایمانی • بالخدای که در ذات شاه تعبیه کرد •
لطافت ملکی با کمال انسانی • بآسمان که ز روی اراده حرکت • حکیم تیز نظر کرد حس
بحیوانی • بارتسام کواکب که ثابت و سیاره • هم بجلک قطبهای امکانی • بانتظام عناصر
که بر صحیفه کون • همی کنند نظم وجود ارکانی • باجتماع موالید کز تعلقت حال • همی کنند بهم
امتزاج ولدانی • بهیکل تن آدم که عالمی است صغیر • کران حواس و قوا راست بلدانی •
بکرمی نفس [illegible] دقائق که نموده اند • بعهد روز ازل باد رسیت ثانی • بخاک ناصیه آرای
سجدهای نیاز • که می برند بآن خسته نان لبانی • بگرد راه سلامت و ان منزل قدس
بصدق ان سلوک طریق ایقانی • به نکته سخن توحید بور اعرابی • بجز وقتی تو نشی بحر حقانی •
که مختلف شده از برای حال و مثال • بحضرت تو که با تخت و بخت سبحانی • خدای عز و جل
[illegible] ذکر قدس و روحانی ابی آنی • عبادتت به روی تو سجده آوردنی •
که در سجود داد قبله گاه کیهانی • خدا شناس کمال تو می شناسد و بس • که قبله گاه
امید خدا شناسانی • سجود ممکنیت بر جهانیان فرضست • درین سخن نبود اختلاف
ادیانی • چرا نه قبله اقبال من شود حرمت • که روی دل بتو دادند قاضی و دانی •
بشکر نعمت تو موبموی من گویاست • خدمت کنم اما که حرف گوانی • دعای نعمت
[illegible] کی تو آن داون • بعهد خوف نباید امور وجدانی • مدور عدل تو از آثار و بود
منعی و لفظ • بدوش ماه نهادم لباس کتانی • بکعبه که من احرامم طوف آن دارم •

خاطر من حجله عروس • سخن مخدره سینه من ز جام • یکی بهشت شود در دو شعیب سلانی • بستانی •
بی خلیدن دلهای حاسدان دارد • حدنگ کلک مرا حرف تیز تکانی • صفیر قدس
بر آید ز طایران خیال • چو نکته قلم لنگفد زبانی • بجنبش قلم کلک نکتهدان برسید
لوای شاهکی و عصای چوپانی • نکته تمکین کز قلم برون ریزم • رسید دولت امر
دعوی یکدانی • بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه • ابر روح آنچه رسد از شراب ریحانی •
ز منتهای اهل صدق قدم بهم برترا • عنایت و کرمت کرکنند اعوانی • زبان خواهش
من از ادب سلی خشند • برار آرزوی که الحال که خود دانی • فیا نهایة سیولی علیک
تکلانی کی بود دم نشادانی سخن برای بکجا آورد • القصه چون کنهان خدیو را درین
بورش نیت حق اساس متبنی بر عموم عاطفت بود لیکن اهتمام تجمع لشکر ها شود امرای
که خدمت از اس المال خود عبادت میدانستند در ملازمت جمع آمدند و از دو ری
معلا از هجوم عساکر فروزمین غزالی دیگر گون گشت عبرت ذاتی مقتضی آن شد
که آن حضرت بنفس نفیس اقدس بهمت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب انبا
شوند و کروهی را امرای طرف اعتصام را روانه ممالک مالوه ساخته عرصه آنرا
از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند قرعه این خدمت
بنام شهاب الدین احمد خان افتاد شاه بداغ خان و مرادخان و حاجی محمد خان
سیستانی و امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان ایشان ازین کار
بر ذمت این سعادت اساسیان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی قلعه
کاکرون رخصت یافته از معسکر والای روی بمقصد آوردند و بحوالی آن رسیده
حوالی حصن عساکر منصور نهضت کردند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزمند
با نجا در آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفته تفصیلش آنکه در وقتی
که خبر نهضت موکب معلا باتیان رسید از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آمد

الغ بیگ میرزا که برادر مهین بود و سر کرده متخیلان بود برخاسته بر ابراهیم حسین میرزا
که در اجین بودند رفت که یکی شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند و چون این
شوریختان خبر وصول مقدس قلعه کاکرون رسید از راه سرکشی در آمده روی
بفرار آوردند و در آنجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی
کرد و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومه با عساکر منصور از پایه همت خود برتر
دیده تقدیم ادبار یکجا فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود
گجراتی بود بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات مثل چانپانیر و سورت
یافته حکومت آنجا میکرد متوسل شدند و آنجا هم سلوک بی هنجار نموده غبار انگیز
تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاک بر فرق خود ریختند چنانچه شرح
این کارنامه اقبال گزارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار
این تیره روزگاران مصفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت
طراز مشعر ادبار اهل بغی و آوارگی این طبقه از ممالک محروسه بدرگاه معلی ارسال
داشتند **محاصره نمودن خسرو شاهنشاهی قلعه چیتور را** در این ایام
که موکب مقدس انتظار سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد در آن اثنا
وزیر خان که در بهجود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی بتسخیر قلعه ماندل رفته که
از قلاع محکم رانا بود و بنتیجه اراده بلوبی سوکنلی استحکام داشت بسطوت
اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه تا آنکه
ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود بر تائید الهی در یافته بخود معنی ایلغار نموده
بتسخیر نهضت فرمودند تا شاید رانا نامی عساکر اقبال شنیده از سعادت پای بوس
آید و کار او تا بسامانی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود که از اساس
قلعه و کوه همراه موکب معلی کمتر بست بخیال آنکه بر توجه مقدس تسخیر قلاع چنانچه

نیافت برین خیال فاسد اساس نهاده قلعه چیتور را که بکمال کوه عیان گنبد اساس
کنگره رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته از آذوقه چند ساله بر تقیید داده و هشت هزار
راجپوت تیغ عسر پیشت بار از نامورانش ناموس پرست در آن قلعه گذاشت
و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود در آهنگ
کوهستان گزید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور نزول اقبال نمود جهانگیر رای
از زمین که سر بر بال آن جوی گرفته شد و کوهستان نقب درآمد صلاح دو
دیدند و بالهام اقبال تسخیر قلعه چیتور را که اساس دوستی و مدار دولت او بود حوالی
نیز نهاد همت والا ساختند و اوز دهم اباماه الهی موافق جمعه نوزدهم ربیع الآخر
نجد و قلعه رسیده نیرادقات نصرت نصب فرمودند و در هنگام وقت شدت
عواصف ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته
بود و غلو رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف
شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمودار گشت [شعر] یکی قلعه بر روی
آن کوهسار * برآورده سر تا بچرخ چهار * برو مرغ اندیشه را راه نی * کس از کار و
کردارش آگاه نی * رای گیتی آرای بر محاصره آن قلعه آسمان ارتفاع و وصول مواد
تفوق ... قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل رایت و
اقبال کوچ فرمود و در فضای دامن کوه که این قلعه والا شکوه بر قله آن اساس
یافته نزول اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده
دور کوه را بنظر اقدس که ادوار فلک را احاطه کرده نظاره گی گشته و ارباب
مساحت که همیشه در رکاب نصرت اعتصام اند ازنا ده از دو کروه نمودند
و از ما بین کوه که اندیشه خلایق میشد به پنج کروه میکشید توجه تسخیر آن گماشته
نجیبان عظام را حکم بر تقسیم مرچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت بودند

مورچلهای خود در آوردند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلها جدا می‌ساخت
و بهمین اسلوب در مدت یکماه تمامی دور قلعه را خود بتصرف فرو گرفت و در همین
هنگام برج‌ها از ابواب شهر را میور تعیین فرموده بودند و ابواب آنرا کلید
فتح یکسو دو موهود دا فرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب ادیپور و
کومیلمیر نشان تعداد حسین قلیخان را با لشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند
حسین قلیخان بشهر ادیپور که دار الایالهٔ رانا بود در رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار
گردن کشان برآورد و هر جا انبوهی از متمردان در نواحی ادیپور و کوهستان
کومیلمیر شنید بصاعقهٔ تیغ آتشبار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در
جستجوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون از آن کم گشته تا دیار نام و نشان نیافت بموجب
حکم معلا مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و در همین ولا که موکب والا محیط
قلعه باهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان وزیر امان
شکست یافته بدولتپور آمده و مقارن آنحال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای
لایق بپایهٔ سریر اعلا رسید از آنجمله فیل دریائی بود که کوتهای دراز مفرط داشت
و دو کان عجیب از دو سر میبرد حضرت شاهنشاهی آینه‌ها را انوار رحمت ملتفی فرموده حسن خان
خزانچی را با منشور استمالت همراه ایلچیان با ساخته رخصت دادند و در موافقت او را
سعادت راهبری کرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد و حسن خان در
دار الخلافه از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد چون عزیمت خسروانی
در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوران بیان نیست میسر شد
بهادران عساکر اقبال بموجب ایراد از راه بی جلوی آن قلعه تاختند و داد دلیری
و دلاوری میدادند چون خان عالم و عادلخان لکین حافظ که پیشانیان دست
تا سمانیان بمیرسیدند سوخته می‌آمد و آن حضرت بقدم عزم تمام بهادران را بر قلعه برا

منع میفرمودند که تا حصن حصین شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است که ارباب دانش
آنرا از اعتدال بر کران داشته از اطلاق مبتری‌اند لیکن این مردم مغلوب تهور بوده
کوس بر صلاح خود انزوای کرده بیوسته بر کرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان
برد دگلوله زخم برحا شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن فرود از ناموس جام
خوشگوار شهادت ناشکیبند چه تیر و تفنگی که این صفدران می‌انداختند
سطح باره و کنگره خراشیده میگذشت آنچه از آن بیکجان می‌آمد باسب و مردم
میرسید و کاری ساخته نمیشد بنابران حکم معلی بشرف نفاذ یافت که جاهای مناسب
اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار مجوف سازند و پر داروی تفنگ ساخته
آتش در زنند و برج و دیوار را برباد هوا داده مردان کار طلب در آیند
وار بهر طرف نشبات تهیه اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت
باین دو امر بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل بسیار بود چنانچه دور آنرا غازیان
عهده‌مند جدا جدا بنای برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود
اول مورچل خاصهٔ حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود و صادق خان با تمام
ابن حسن خان خزانه و رای ترداس و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و دیگر خان
بودند و نقابان خارا آهن اساس از آنطرف با روی همت نقب قوی ساختند
و مورچل دیگر با کاردانی شجاعتخان و راجه تودرمل و قاسمخان میر بحر و بر تعبیر بود
درین مورچل از تنگی تیرانداز مسافت و در عین بارندگی انکر کوه که قلعه بر فراز آن بود
اساس ساباط نهادند و مورچل سوم بعهده اهتمام خواجه عبدالمجید آصفخان بود و وزیر
خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش مقرر بود و چون در آوردن دیگهای
بزرگ از محال بود کار طول میکشید دیگی بزرگ که هم من غلوله او بود بحضور
اشرف ریختند چون اهل قلعه بر آن حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود

مطلع شدند دود حیرت در دماغ آشفته ایشان پیچید و دانستند که اساس استقلال
ایشان است که روز بروز نقصان می پذیرد ناچار دست در تحیله و تزویر زدند
و خواستند اصلاح دار و مرتبه صاحب خان را فرستاده آیین تضرع و زاری
پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان برداران درگاه معلا داشته پیشکش و باج ساله
قرار میدهیم بعضی اولیای دولت این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند و
باین قرار داد عثمان ازین شغل اقتضای صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول
این معنی ننموده خلاصی را منحصر در آمدن دانا ساخته هرچند بزرگان اردوی
معلی ازین [illegible] به تنگ آمده در برخاستن از مهلکه کوشش نمودند
فایده نمیبخشید و آن بهادران قدر دولت طرازمند الله تا تمامی ایران قلعه
بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند و بجان جانب کید بست
در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر کل کاران [illegible] دوران قبر داران
تیرباران میکردند و کارگذاران نیز از جرم خام تعبیه پناه کرده در پس حصین
ساباط بزرگ دستی و نخچه کاری مینمودند و با این همه احتیاط هر روز قریب دویست
نفر بخاک می افتادند و روز بروز ساباط پیش میبردند و نقب انجام میدادند
و علاوه فعلا این [illegible] نصرت را نفوذ دادند انعام در دامن امید ریختند و روز و شب
خاک [illegible] شده بود و از دو طرف بطوری که توپ کار نکند دیوار گلین عرض
بارچیز برآورده برای اهلاک آن افاعی ثعبان غارت سنت می کوشیدند
و از دیگر طرف نقب [illegible] جنگ کار پیش برده از دو جانب نقب را بپای
حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل با هم مجوف ساختند و در یک مجوف
صد و بیست من داروی تفنگ انداخته بودند و در مجوف دیگر هشتاد من [illegible]
نهاد نبودیست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب سلاح و [illegible]

مترصد باشتند که چون آتش در دهند دیوار از هم پاشیده بر دستی نموده قلعه را
متصرف در آرند روز اسفندارمذ پنجم دیماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم جمادی
الاخری باروتها را آتش داده آن برج را از بیخ و بنیاد کنده با تمامی ساکنان آن بیک جا
که بر سر آن برج جنگ گرم بودند بهوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و فیل مجوف
دوم آتش نگرفته بود که افواج ظفر پناه دیوار قلعه را برآمده دیدند بی تفحص و ملاحظه
از پس دود هم برو گرفته بر منفذ آن دویدند که خود در اندرون اندازند
یکبار در مجوف دوم نیز آتش درگرفت و آن فوج سعادت پیوند که روی
بدر آمدن قلعه داشتند و گروهی از مخالفان تیره رای که آماده مقابله بودند هم
یکبارگی در آن صدمات در آمدند و از تند باد حادثه تفرقه در حقیقت اجساد و ارواح
و ابدان ایشان افتاد و سررشته انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی
آورد و سنگهای سنگبار سنگها رفت و آوازش قلعه [illegible] تا یکجا گروه بسیار رسیده
موجب تلف مستمعان شد و منشا این خطا آن بود که آن فتیله این دو جای مجوف
یکی ساخته از یکی آتش دادن قرار داده بودند و همچنان کردند یکی دیرتر آتش
خورد و بهادران از دو سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و بیشتر از آن چون
حقیقت هویدا شدن نقب با ملا علیحضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس
گذشت منشا [illegible] آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود و مبادا که فتیله
یکی دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین قضیه [illegible] دور بین دیده بود
ولیکن عبرت آن نگاهداری و محل آتش دویدند لیکن در وقت کار چون نقد تر [illegible]
بودند [illegible] سود نه نماید و روی داده و قریب دویست کس از [illegible]
عروج [illegible] نمودند از آنجمله صد کس نامی بوده باشند و ازین صد کس [illegible]
[illegible] و نشاه شناس [illegible] سید جلال الدین پسر سید احمد [illegible] بود

که از منظوران نظر عاطفت آثار آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر و محمد صالح
پسر میرک خان کولابی که در عنفوان جوانی در جرات شعله آتش بود و دیگر حاجی سلطان
و شاه علی ایشک آقاسی و مردان قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و ساربیگ
برادران شیربیگ یساول باشی و میرک بهادر و جمعی قریب بچهل کس که در رهای
کوه برای خود راه تراشیده فرصت جوی بودند خاک و خشت بسیار از قلعه جدا
شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران چنین از هم
گذشتند از جانب مخالف با آتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس که ایشان
عدم برابر شدند و چون به دیگر مبارزان نبردآزمای این سانحه معلوم شد خود را
رسانیده در زد و گیر گشتند و مخالفان تیره رای از یک طرف جانب سپرده
وا را راه دیگر در برآوردن دیوار جهد بسیار نمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیوار
بهمین ارتفاع برآوردند و در همین روز در مورچل اصفهان نقب اتفاق و خشت آتش در گرفت عرفین
دار مخالفان تا ... کس بعدم فرو شدند و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبی رسید
اما کاری هم نتوانستند از پیش برد و هر چند جای آن بود که قلعه نشینان ادبار
ختم عزت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که نظاهر
زمانه شماتت کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود ایمنی را دستاویز گو
داستکبار خود ساخته و نمت جسورانی این را باعث ... توجه فرا
بیشتر توجه فرمودند اگرچه در بعض امر باطل خود فرو شدند و پیمانه هستی این گروه
پر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان و اگرچه اهل قلعه تمامتها ظهور
آوردند اما توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه بتدریج و تدبیر بود
اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان عسکر اقبال را هوایی شد که تیزدستی نموده
این امور برنتابد صبری و دیرانجامی با وجود مضبوطی آن کوه و الا تنگی قلعه

بکمین واز وقت کمبود مردان جنگی رای شاهنشاهی بنظام مهام ساباط که بهترین
روشهای قلعه گیری است قرار گرفت و تدبیر از همه بیشتر در اتمام آن کار رفت
اهتمام رفت و آنحضرت بار بار ساباط و نزدیک قلعه تشریف ساخته بندوق اندازی
فرمودی و نمایان نمایان زدی تا از آنکه روزی آن سرور عظمت پسر حصار
منکشف و چون نزد مورچل لاکوته عبور اقدس اتفاق افتاد و غازیان نصرت اعتصام
بناها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آن حضرت در پای دیواری ایستاده
از روزنهای دیوار بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبه دولت
که خدمت به شرف حضور داشتند و بدو واسطه جلالخان ایستاده بود
دست خود را بر دیوار تکیه نهاده از زیر سپر بر قدر اندازان قلعه
میکرد و قدر اندازان درگاه که در آن مورچل استقامت داشتند از قدر اندازی
و کم خطایی یکی از توپچیان قلعه که در مقابل دلیرانه سرگرم خود بود دست کوته میکرد
که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانیده است تا گاه همان بندوقچی کم
خطا سر جلالخان را پیش نظر داشته بندوق انداخت و میان گوشت او که
و چندان آسیبی نرسید بر زبان اقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلالخان آن
قدر انداز خود نظر در نمی آید اگر خود را نماید انتقام ترا از وی میکشیم و بجانب
بندوق از روزنه ظاهر بود بندوق را نیز سر راست کرده اند جست ایستاده فرمودند
که عجیل الوقت انتقام ترا از بندوق او میکشیم انداختن همان بود و از آن
روزنه گذشتن و با او رسیدن همان اگرچه در آن وقت به یقین نپیوست که آن
بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرود شدن بندوق رسیدن قضا حسب او
قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال ظهور پیوست که بندوق آن پادشاهی
کار آن مدبر را ساخته بود و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال

روز افزون اهل آن مراحل ازین کارنامه پادشاهی آسوده‌اند و همچنین همواره آنحضرت
بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بجزئن آباد و بلا کیف مشغول بوده‌اند
و روزی در مورچل جانب حیدری که کوچه‌ایست نزدیک بقلعه نفس مقدس آمده
اهتمام تمام کار داشتند و در محالی که بندوق و توپ کلان می‌آمد بی‌اندیشه
میگذشتند چون اعتماد خاطر بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار
اندیشه بخاطر اقدس راه نمی‌یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک آن حضرت افتاد
که آن توپ مست کس از مجاهدان صفوف اقبال تنها درسیدند روزی سید دهلی
نگاه عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بودند رسید و از جیبه جامه او گذشته
چون بجامه پایان رسید بعنایت الهی از طوبت عرق میر داشته و موجب تقویت
نواطن ارباب جهاد گشت و روزی چند و فی مظفرخان رسید و بخر الجانب
و درین منتقل دولت برای بسیار برا از امثال این حمایات وادار جهان بظهور
آمد که باعث بدایت ایستاده نوخان انجمن ظاهر شده و سرمایه مزید عقیدت گشت
اصحاب اخلاص چون همت عالی فتاح معاقد معقود و مصباح مکامن تقدیر
علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری استوار بندد و دیگر جنس از
اندیشه اهل روزگار بیرون باشند مما من بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی
برآید از آنجمله بمقتضای همت والای ساباطی که در حمایت نماید از لشکر کار ساباط باهتمام
راجه تودرمل و قاسم‌خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بر بالای
منازل و مواقف بلندی ساخته شدن آن حضرت بیش از اتمام آن دو ساباط
و دیگر روز در بهای جا بود به جهت عالی اهتمام میفرمودند و مجاهدان اقبالمند
دل بر قلعه گشایی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از آنجا نشسته دلیران
دلاوریها می‌نمودند و آن حضرت نفس مقدس دل در یکار بسته و او بندوق

اندازی میدادند و بنشیمن سطح ساباط جاگرفته تماشای دلیران بر دل و جسران نبرد بحر گسل
میفرمودند و درین دو شب و دیگر روز نتیجه عمده نشانه مشغول تکاپو بودند که جواب
و خونریزی موعدان نشنیدند و طاقت شکسته و آن طرفین طاق شده بود
تا آنگه سحر دوشنبه بیست و دوم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و نهم شعبان
آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحه عجب بخشش دولت افزا که از عجایب
اقبال توان بود انست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت از اطراف
و جوانب قلعه محکم هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه
افتاده و علامات شکست حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران
صف شکن از لشکر منصور دست بسته بوده بسیاری از استوار قلعه را و بران جسته
و داد جانفشانی و جانستانی دادند و لطفی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه
در شکاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا میدادند و یکطرف کرباس
و پنبه و هیزم و روغن آورده برمی‌ریختند که در حین رسیدن غازیان
تند خوی آتش داده بگذارند که کسی عبور تواند کرد و درین اثنا بنظر اقدس آمد
شخصی جبه هزار میخی در بر که علامات سرداری با وی بود در شکافهای دیوار
آمده باهتمام مینمود اما معلوم نشد که کیست در آن هنگام حضرت شاهنشاهی
بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداختند و بسبحان عجائب
و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادی و شگفتی که در حین زدن
بحجر ظهور می‌نماید در می‌یابم که غالبا بندوق من باین مرد رسیده باشد خان جهان
بعرض اشرف رسانیدند که این مرد امشب مکرر اینجا آمده اهتمام میکند اگر باره ا
ماند ظاهر نشود که از شمع گذشت ساعتی ازین واقعه گذشته بود که حصار قلعی
دیوانه خبر آورد که در آن فرجه از متحصنان کسی نمانده است و متعاران انجال

از درون قلعه چند جا آتش برخاست اما دهای پایه سریر اعلی در آن باب حسب الما
میکردند راجه بهکونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است چه رسم قبیح
در هندوستان که چون کاری چنین پیش آید حرمی از صندل و عود و غیر آن در خور
کمیت سرانجام مینمایند و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا میسازند و معتمدان
منتهی میشوند و سنگدلان دل برجا را بر غور ... میکنند از حرمهای که سنگدلی معین میشود
مردان گشته میشوند و آن سنگ جانان آن ملکانها را در آتش آب الستکده
خاکستر میسازند و الحق آن صبح که نسیم فتح و دولت وزید مشخص شد که مهندو
شاهی تحمل سردار قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود و آن آتش جوهر بود و
در خانه [...] از قوم [...] ده از خواصان رانا و در خانه [...] سردار
صاحب خانه بود و در منزل جوپاهان بسرکردگی ایسر داس جوهر عظیم شد و بتحقیق
زن در آتش دمار بسر گشتان سوخت و هر خانه [...] در [...] کنکاشها
وار گشته شدن چهل [...] از دست داده خود را بکنج او [...] بازگشتند اما بلوازم
احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان [...] از هر طرف
آماده ساخته فرموده بودند که هنگام ظهور لوازم صبح باعتضاد خود اقبال اردو
قلعه در آیند و چون صبح سعادت دمید از اطراف [...] حملهای خود خواهان
کار طلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه در آمدند و در کشتن و بستن کوشش
نمودند و راجپوتان سر رشته تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته شدند
و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل سیاباط فیلان جنگ مست از مورچال را در
آورند اول [...] بهوکر تا سر دیوار در آمده ایستاد و بعد از آن [...] دیگر
در آمده و پس از آن فیل جنگیه و [...] و کاوره در آمدند و هر کدام کارنی
چند کردند که از خیال بیرون باشد نظم دولت سر [...] افروختند

کمینگاه گرفته و صف ساختند همه آهن نهنگ فولادهای همه با مداران آهن قبای
جوانان رهروان لعل تیغ ستیز یکی جا نباید رو یکی در گریز بیاراسته طوم فیلان
به تیغ تو گفتی همی بار بارد ز میغ سپهدار بر زنده فیل دمان تنی خار آورده
بر زرد کمان به تیغ و سنانهای کینه توخت که دل دریده که سینه [...]
ز خون چون لاله گلکارنده بود ز درع یلان حلقه بارنده بود و هنگام سفیده سحری
که صبح اقبال اولیای دولت و شام اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان
شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جانفشانان
دلاور در کار عزت پیاده بودند و از غرایب آنکه پسر داس جوهان که از
دلیران قلعه بود فیل [...] را دیده پرسید که این چه نام دارد چون [...] گفتند
در ساعت مهورانه تیز دستی نموده بیکدست دندان او گرفت و بدست
دیگر خنجر زده گفت که ای [...] پیش آن قدر جهان آرای خود سجده کرد و این
جنگیا کارنامها ظهور آمد از آن [...] راجپوتی دوید بسینه [...] خرطوم انداخته گرد
داد و با وجود خرطوم بریده که زندگی دشوار است عربدهای [...] را انگیخته
در گذشت تا [...] مردانه نامی را [...] رسیده انداخته بود و نیز بر دو
کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل [...] کارهای [...] نیز [...] و مردانگیها
غریب کرد و از غرایب امور آنکه فیل [...] و چون در قلعه در آمد اضطراب نموده
از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات [...] آنکه زود بر روی جمعی که از خون [...] گرفته
که تن [...] کرده بنگاهها می آمدند و چون کوچه تنگ بود همه را از جا
تباه و پایمال کرده متفرق ساخت و بتایید غیبی چنین موهبتی عظیم روی داد و عظمت
خان که بر او سوار بود زخمی شده و بعد از چند روز از آن زخم در گذشت حضرت
میفرمودند در این هنگام بالای دیوار قلعه در آمده در کشتن و انداختن [...]

متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده شمشیر انداخت اندکی بروی رسید داو
پروا نکرده او را بخرطوم پیچیده انداخت در همین اثنا روبروی دیگر او رسید لیکن
باو روی آورده و شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری
از عقب او انداخت والی بیازوی خود رسید و الحق مبلغی نمود دید که در عین
گیر و دار یکی از بهادران که من او را نمی‌شناختم بنظر در آمد که راجپوتی از مقابله تلوار
خود دا او را بجنگ خود طلبید و او نیز کشاده پیشانی متوجه او شد یکی از
دلاوران لشکر منصور که او را نیز نمی‌شناختم بمعاونت او آمد و امداد آن بهادر
دیگر روان شد و او با اهتمام تمام منع کرده که رسم دلاوری و آیین مردمی نیست
که او مرا بکار خود مشغول شده و تو بعد که کاری من بیایی بعد اهتمام و او را امداد
باز داشت و خود کارزار نموده کار او تمام ساخت نمودند که هر چند از حضرت
بیرون نشان جستیم بدید نیامد تا آنکه از مردان غیب بود که بتائید این بزرگ صورت
و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت اوایل تا بجای فیل درون حصار
در آمده اعدا را پایمال ساخت معلوم نمودند که نزدیک بخانه گوبند شیام رسیده
بود دیدم که فیلبانی فیل سوار شخصی را پایمال فیل ساخته بود و در خرطوم پیچیده بحضور
اقدس آورد و بعرض اشرف رسانید که نام این ... اسیران این حصاری
نماید جمعی کثیر در گرد او نعمت بها کردند آخر ظاهر شد که پایمال ذلت و
بلا گشتند در بین هنگام که علامت آورده بودند رفیقی بود بعد از بانی
در کتب راجپوتان جنگجوی که در این قلعه فراهم آمده بودند قریب هشت هزار
کس بود اما از رعایا که باهم در مراسم نگهبانی و خدمت گذاری دقیقه فرو گذاشت
نمی‌کردند از چهل هزار کس زیاده بود که رایات والا بقلعه در آمد اهل قلعه بعضی
در بتکده‌ها بجمال تیز اقدام و تائید اصنام قدم فشرده منتظر جان فشانی بودند

و بعضی در مساکن و منازل خود بر سر جنگ ایستاده ترصد هلاک میبردند و جمعی شمشیرهای
برهنه علم کرده و نیزه‌های کوتاه گرفته رو بغازیان نصرت پیوند می‌آوردند و
این بهادران غزا اندیشه ناوک دلدوز و تیغ معرکه سوز و سنان صف شکاف
کار آن سیه بختان تمام میساختند و جمعی که در بتکده‌ها قدم جهل استوار داده بودند
غازیان اقبال مند را دیده بپای تهور میدویدند و بهادران بکار رسیده بقصد تاراج
شهر گذاشته چون پراکنده شدند نظم چنین بر زد بهادر جهان کس ندید تا از
که دانای گیتی شنید نگفتم از آن جنگ و آن کارزار که یک شمه نخوانم از صد هزار
وان از اول صبح تا نصف النهار و وقت زوال این مهم آخر آن بود و سلطون فرمان
کبریا ... این امر ان سوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند
و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان تسخیر سیوم محرم سنه ... و سیوم
بار که سلطان علاء الدین در سنه ... و هفت گرفته بود و چون رعایا با جنگ
تمیز داشتند از قتل امن مانده بودند و در این نوبت نهایت ستیزه و پرخاش تقدیم
رسانیدند و بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فایده
نیامد و حکم قتل عام شد و جمع کثیر در بند هم افتادند و از غرابت آنکه قهرشناسان شاهی
نشد و قحبیان بعد از اندازه کم خطای را قلعه فراوان بود هر چند تفحص بسیار شد از آنها
نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران ... و تزویر از قلعه جان
بسلامت برده اند و طریق بر آمد چنان بود که چون عساکر نصرت اعتصام دست
غارت گشاده در تفتیش و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بند و قحبیان که
تا هزار کس بودند اهل و عیال خود را چون اسیران ... روان شدند
و هر جوینده کاوی از آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند که بهادرهای
عساکر اقبال بند کرده جمعی را می‌برند و در چنان هنگام چنین تیزی شایسته

کرده بجا یافتند اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه گذری نبود که از کشتها پشتهای
نداشت اما در سه جا مخالفان بیشتر کشته شدند جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا
که دران قلعه بود فرو شدند و این بدنهادان دفعه دفعه دو دو سه سه بر آمده سر پیش
جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و معتقد بزرگ ایشان
بود اجتماع نموده تن بشمشیر دادند و در دروازه رامپوره نیز گروهی انبوه شده
گرد هستی خود بر باد دادند فتح عظیم که طراز فتحهای دولت افزا بود بمدد از
تکمیل اقبال بظهور آمد و گردنکشان هندوستان را کیمیا رگی سودای نخوت از
سر بدر رفت و بروش خاص بندگی از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز
بغیر از ضرب علی توابچی هیچ کس جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجده
شکر نموده همعنان نصرت و کامکاری فتح بعد از سه روز بار دوی معلای مقدس
توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید آصفخان مرحمت فرمودند و چون
در مبادی عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه
منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمایند
زمانی که از قلعه چیتور مراجعت فرموده بر توجه آن شاهسوار دولت لیکن تقاضای
نذری که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود تافت و تا اردوی ظفر قرین
پیاده آمده و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم
شعبان کوس رحلت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی بمحمان پیاده قدم صدق
در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفتیدگی ریگستان تقدیم
شوق راه قطع مینمودند با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند
اما معتقدان بساط اخلاص از سعادت موافقت کمر بسته و چندی از خانان
و دیگر عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند چون قصبه ماندل محط خیام اقبال شد

شکوه قرار گرفت که تا اجمیر رفته بودند آمدن رایات اقبال رسانیده بودند که عزیمت آمده
و از مریدان تجرد گزین آن روضه مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه آوردند که حضرت
خواجه در خواب آمده فرموده اند که پادشاه صورت و معنی از خلق اندیشی و حسن
حسن ظن تکلیف کرده پیاده عزیمت زیارت دارد و بهر روشی که دانند آن قافله
سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند که اگر او قدر بزرگی خود دانستی
کی نظر بر من خاکنشین کوی طلب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید
آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان سبت هفتم اسفندار
مذماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر را از ورود اقدس مطلع اقبال گشت
و از یکمنزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شده بی آنکه بدولتسرای مخیم اقبال
نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضه مقدسه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم
رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حوالی مقدس را باسم انتفاق و افضال
کامیاب ساختند و تا ده روز دران خطه فیض انتما متوجه مبدا افیاض بوده با
انوار صوری و معنوی استفاده داشتند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره
چیتور روی نمود آن بود که سلیمان خان حاکم بنگاله تباریکی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی
خواند و منعمخان خانخانان ملاقات نموده کرک آشتی کرده و شرح این سرگذشت
آنست که از انزمان که مبارز خان که عدلی نام داشت در زمان سلطنت کار نمی نمود
مدعی فرمانروائی شد تاج خان کررانی با برادران گریخته به بهار آمد و دران
ایام که محمد خان حاکم بنگاله بود شورش داشت وجه بعد از او در زمان بهادر نبود
گر غیرت و نفاق ارواح بحزنها کردی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر نتوان
مدتی بهادر زیستن برگ طبیعی درگذشت برادر خورد او جلال الدین دعوی ریاست
بهار و بنگاله کرد تا تاج خان و برادر او که در تغلب دکاوه در موافقت سپرده

وطرح آشتی و آشنایی بخان زمان انداخته نفاق آرای بودند و بعد از سرکشی بسیار
جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از
اندک فرصتی که بفنون رنگ و ریو تاج خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود
درگذشت رحلت و سلیمان برادر خود او در حکومت بنگاله و بهار و الکاء و
استقلال بهم رسانید افغانان بی سر گرد او فراهم آمدند و خزینه جمع کرد و فیل فراوان
بدست آورد و چون خان زمان بکردار خود گرفتار آمده بسزا رسید
حضرت شاهنشاهی حکومت جانپور و آن نواحی بمنعم خان خانان مکرمت نموده
معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین قلم وقایع نویس نوشته زمانه که اساس نگاشته
نهاده خان زمان بود و اسد الله خان حراست آن از جانب خان زمان داشت
در ینولا که گریبان حیات او بپنجه نیستی شد اسد الله از سست رای پیش سلیمان فرستاده
حاکمی طلب داشت که زمانه را باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود و خان خانان
چون ازین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را استمالت گردانیده و چون از سعادت
ذاتی بهره داشت نصیحت پذیرفته آنجا را بقاسم موسکی گماشته خانان سپرده
و خود پیش خان خانان آمد و لشکر افغان که بکمال زمانه آمده بی بهره شکست
لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل
مطلق سلیمان در کنار آب سون بود و چون خان خانان آمده و لشکر افغان را
مرد آراسته صلاح خود در مصالحه طلب داشت طرح دوستی افکنده ملک خود را
از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی ایمن گرداند لیکن و میان او و منعم خان بتحف و هدایا
و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام گونه یافت در هنگامی که رایات جهانگشا بتسخیر
چتور نهضت فرمود سلیمان در مقام استقبال راه ارادت و ابریشم شد و چون
از منعم خان خان خانان خاطر جمع داشت چون هنگام فرصت که رایات جهانگشا

تسخیر قلعه چتور متوجه بود بوسیله لودی محرک سلسله یکجهتی شد که خاطر از وجمع سازد
طرح مصالحات انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و منافات و صایتگی بنیاد ولی قرار داد
که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس رابطه استحکام دهد و خطبه و
سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین کرده اند خان خانان را رای بر آن قرار
یافت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را انتظام بخشد هرچند خیرخواهان
دوربین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نکرده گوش ننمود نه تنصیحت گرفتند
خود و محمد علی خان و اشرف خان او زبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی خان
بیرم سلطان و لیس قاق و میر هاشم برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان این
مردم که مجموع سیصد کس باشند به تنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم و
احترام بجای آورد و بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان آمده پیشکش کرد و که از
پیشتر نامده سلیمان باستقبال آمده با احترام دریافت اول خان خانان حسن دستیه
سلیمان را بمنزل خود طلبید و محفلی آراسته ترتیب داد در روز دیگر لوازم مهمانی بجا
آورده و منبر را بنام مقدس بلند گردانیدند و نقود در انکیه او مجلس بخشیده
پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک کردند که منفعت سلیمان
کردند که رایات عالی بتسخیر چتور مشغول است و اکثر امرای بزرگ در رکاب
حضور اند خان خانان را که گرفتار است بانجام رسانیدیم تا پای تخت کسی که بدان افتد
منت لودی چون بعد ازین آگاهی یافت بخیال سود افزا در میان آورد و
گفت که با چنین مهمان که اقبال لایزال او بسال ... دولت افزای او بر عالم
می تابد در مخالفت زدن از عقل دور اندیش دور است و دیگر آنکه خان
خانان یکی از بندهای تربیت کرده او دست بزرگان تا نید ... بر دی
امور بر ... مسکین که نظر عاطفت اندازند خان خانان مشفق دار ... مردم

معدودی چه گشاید دیگر مثل ابراهیم مجالی در کمین داریم چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت
اگرچه سلیمان بدین رای تصمیم یافته بود اما بنابر افغانان که مدهوش باده جهل
بودند این سخن گوش نکرده و در رفتن میرزا دند منعمان این خبر شنیده بلطائف الحیل
از دودی چه در گذاشته تکیش لودی با معدودی چند برآمد بعد از آنکه بسیاری
از راه طی شد افغانان تیره رای اطلاع یافتند و چون کار از دست رفته
بود بغیر از اظهار ملامت کاری دیگر پیش نگرفتند بازیزید و لودی جریده پیش
خانخانان آمده آداب اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعمان از آب
گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامه بحضور رسید و موجب مزید گونه تقویت
اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در التزام خدمات
خود اشتغال نمود و ملک اودیسه که خانه حکام آنجاست بتوسط گرفت و اراده آنجا
بعهدی گشت و ابراهیم مذکور که تغلب درشت داشت و نه تحمل بنده گری کردن
بحضرت گشته براه مذکور پناه برده اندیشه سروری بخود میبرد و لعیم و تزویر
او را گنجک آورده بعد مجاهده فرستاد و منعمان بخاطر جمع با نتظام مهمات ملک
خود پرداخت آغاز دو بیست دوم از جلوس اقبال مانوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال
فروردین سیزدهم الهی نظم ای دیده گشای دور بستان ؛ سرمایه ده تهی دستان ؛ دهی
افتاده بعیش خود رای ؛ در مطلع سیل پیر و نابی ؛ بیاور یا قبال روز افزون
سخن بجای رسید ولی با دل اینک روی آورده امید که بفروغ افزائی صبح سعادت دلها را
روشنی تازه و زبان را آبروی نو دهد امید و تن بعقل بنیاد دارد و شعر آرائی
و شایستگی بپذیرد نظم مرا چون هاتف دل دید و شنیده از ؛ برآورد از رواق همت
آوازه بهار نو برار ز چشمه نوشش ؛ سخن را دهد تازه در رونق ؛ در هنگام سحر
انتقام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود

موکب نوروز سعادت افروز رسید و رای جهان آرای نیر اعظم در شرف حمل ارتفاع
گرفت و چون غنچه به تردستی بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای
روضه با اعتدال گشتند نظم بگسترده فرشی ز دیبای چین ؛ سر و سبکسیر هفت
کشور زمین ؛ دران بزمگه شادی آراستند ؛ جهان را بگوهر همی خواستند ؛
نمودند چهره فروزنده کام ؛ گرفتند یاره گرفتند جام ؛ و بعد از گذشتن سه ساعت
و نه دقیقه از شب یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و شش هلالی تحویل سعادت اکلیل
روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین از سال اول قرن از دوره
دوم شد امید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی صاحب بهار آراسته
باشد آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طواف و التزام جشن نوروزی
اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای
مراجعت از خطه اجمیر مشتور آورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات نشاط
شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان ببر نشان شیر
دادند سلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مظهر بخت بجنبش درآمد بشکار آن
توجه فرمودند چون نزدیک بیستان شدند ناگاه شیری مهیب مردافگن
مقربان بساط عزت عنان اختیار را از دست داده بکنار بیستان بر زمین
دوختند حضرت شاهنشاهی آن تردستی را نه پسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده
که از هیبت برآید بی حکم مقدس کسی گرد او نگردد حضرت درین حرف بودند شیری
بهرام صفتی تیز بخشش برآمده رو بروی حضرت آمده گشت و ملتزمان رکاب دولت
را از مشاهده این حال موی بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام
دفع او نداشت و آنحضرت سواره بنجم سگرتند تیری بر روی زدند و شیر از
فرط غرور زخمی شده همچنان بصلابت انان خرامان بر بلندی برآمد حسکش نشست

دا نحضرت خود را سپر وجود آمد ایستادند و دلاوران شیر افکن بر دور او دایره کشتند
وحضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از گوش
او بیرون رفت درین وقت شیر خشمگین شده پیش آمد آن حضرت در صدد آن
شدند که تیری حواله کنند و قاپوچی طلبیدند و بهر جانب که آن حضرت توجه میفرمود
شیر بجای نگاه میکرد و قاپوچی چنانچه باید دست نمیداد در زبان مقدس شاهنشاهی
شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان قرار
یافته که هرگاه کار شیر بر آمده اند هر کس که تقدیر برای زخم است که از دست او شکار شیر
شود بهوشه نگاه شیر جانب او میبوده میفرمودند چندین مرتبه که نفس
مقدس متوجه شکار شیر شده ایم همین مشاهده شده و تجربه نیز پیوسته القصه چون قاپو
بدست نمی افتاد به بستمیان فرمودند که بیشتر روید و تا نگاه کردن توقف نمید
اند عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاینه شده بود و دانست که تا حکم نشین
رفتن ملازمان رکاب معلا شده از عقب حضرت او هم تیر و کمان در دست
روان شده بود شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید عادل تیر در انداخت و
بمقتضای سرنوشت خطا کرد و تیر آمده دو نیمه خود بر دو انداخت آن زبردست
توانا پیر حمله کرده شیر در آویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخت
و دست دیگر بخنجر برد چون تقدیر بر امری دیگر رفته بود خنجر ببند نیام مستحکم شده تا
کشیدن نیامد شیر دست عادل فرو خایید بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر
انداخت بار دوم دست او در دهان گرفت درین اثنا دلاوران بساط حضور
از هر جانب شتافته کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم شمشیری
رسید و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در حالی که آن
بود عاقبت بهمان زخم عنیف و سرایت سمیت باعضای دیگر در دار الخلافه اگره

در گذشت و همانا این مکافات بی ادبیست که با پدر خود کرده بود و مجملی ازین
اگر آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کار داشت روزی آن بی اعتدالی از
تصفیه پدر بشورش در آمده شمشیری با و حواله کرد فی الواقع اگر در بازپرس الهی
و در انتقامگاه ایزدی عادل همین سزا از و باک آن کردار بر آید سود بر داشته
باشد الحال این جریمه عظیمه را که امثال این امور پاداش توانند شد القصه بعد از فراغ
انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده
بودند روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده
بمعسکر اقبال پیوستند و از آنجا شکار کنان روز اسفندارمذ بیستم آلهی موافق
چهارشنبه بیست و نهم شوال ظلال اجلال بر دار الخلافه اگره انداختند و جهانیان
نشاط اندوز عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده
قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال صدقات و مبرات عظیمه
مستحقان آن امکنه شریفه رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان
دل و بادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصور
بتسخیر قلعه رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور تواند شد و موجب حکم
مقدس این میانه راه عنان تاب شده و بدفع فتنه میرزایان و بولایت مالوه رفتن
و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور
بمرکز خلافت رجوع فرمود در ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهام دولت جاوید پرتو
انداخت که بعضی از امرا و سرداران را که در یورش چیتور بسعادت خدمت
دولت پذیر بوده اند یاد بر رسیده بتسخیر قلعه رنتهنبور که سر راه موکب اقبال بوده
نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صائب اشرف خان و بابا خان قاقشال و مجنون
خان و صدر خان و بهادر خان و دوست خان بهاری و دیگر امرای عظام را با لشکر

کردکی اشرف خان را بخدمت دولت ... ای رخصت فرمودند عساکر اقبال قدری
راه طی کرده بودند که خبر رسید میرعادل جهان ... فرا آورده اند که ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا و جمعی کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم آورده اند و بار دیگر
مملکت مالوه رسیده اند و حصار اجین را که معظم امصار آن ولایت است در محاصره داشته
و از بیم غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن جا دیگر برخاست و سرگذشت این ... شرارت
آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه گاگرون
شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان
بر سر میرزایان فرستادند میرزایان نهیب کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده بودند و
مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند
و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جانپانیر
و سورت و بهروچ کوس تسلط و استقلال میزد بواسطه ... پیوستند و او در الوقت
قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتماد خان ... لشکر کشید آمدن میرزایان
مغتنم داشته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرده
اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد و چون از میرزایان ... در این
بکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بروج آنان
را بجاگیرهای مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا
نیز دست تطاول دراز کردند و از خودسری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه
را بقدم بی اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع اینها لشکر گران فرستاده در مصاف
بر لشکر غلبه کردند و چون تاب مقاومت و مقابله چنگیز خان نداشتند [illegible]
بولایت خاندیس رفتند و از آنجا هم بساط امنیت در نوردیده بقصد مالوه ...
در نواحی اجین نطع فتنه گستردند مراد خان جاگیردار اجین و میرزا عزیز الله ...

در سرکار مالوه پیش از این بدو روز بر مفاسد حال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر
و تهیه سامان قلعه اجین باهتمام تمام نموده بانتظار کمک گردند چون خبر فتنه و فساد بموقف
عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال ارتکاب عظمت
اعدا را بافواج قاهره که بتسخیر قلعه رنتهنبور ... شتافته اند در دفع این قصه تعیین
داشته متوجه مالوه شدند امرا ... حکم ... شده بصوب مالوه عنان
گشتند و در عین ابتدا ... عرصه ... شدند و حضرت شاهنشاهی چندی
از امرای گرامی مثل قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشی گری جنود
اقبال اختصاص یافته بود از ... ساختن ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند
چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بوده ...
... بامرا ... و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت
ملحق شدند و میرزایان از استماع سطوت قاهره پای تمکین از دست داده و ...
از پای ... فرار نموده مراد خان و میرزا عزیز الله
دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بعاقبت مصروف داشتند میرزایان از صیت
قدوم لشکر منصور ... برآمده و سراسیمه خود را بآب نربده زدند و جمعی
کثیر از همراهان آن گروه ادبار منش رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و در آن ایام
خبر قتل چنگیز خان بغدر جهجار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده ... جبال
کرده روی ادبار بآن سمت آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده ...
رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر بود بی حکم معلی ... بر این
اقدام نموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه بجاگیرهای خود ماندند و
دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیج خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی ... نصرت
و اقبال متوجه آستانبوس معلی شده در دارالخلافه آگره بزمین بوس ... سربلندی ...

و بواسطهٔ آنکه مبالغ علیه رسانیده بود که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاهل و
تساهل نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه
اندوز خبر غیر واقع انها رسانیده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان
رانده و مانده همعنان جوقی او باش بگجرات رسیدند و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه
جانپانیر و سورت را بجنگ و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ
رسیده رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته
متحصن شد و اهل قلعه محاصره کرده تا دو سال بر در او نشستند و رستم خان همواره
از قلعه برآمده می تاخت و کارنامهای تحسین بجا می آورد چون بی بر بود و از امداد
و اعانت نا امید در صلح زده قلعه را داد و بغدر و مکر ارباب [illegible]
جانش پس از حصار بیرون برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این بیهوده درایان
درین سکرنامهٔ اقبال بجای خود در قلم توضیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از
سوانح آنست که امرای انکه خیل را از خدمت پنجاب تغییر داده دارایی آن دیار
به حسین قلیخان که از نیکو خدمتی بخطاب خانجهانی ممتاز شده بود تفویض فرمودند و بر
دیده وران دوربین مخفی نماند که حکیمان معانی پادشاهی را با باغبانی نسبت
داده اند چنانچه باغبانان آرایش باغ و پیرایش درخت و بر آوردن آن از جای
و نشاندن بجای دیگر و بالیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و گلوی
نشو و نما بمقدار صلاح و استیصال اشجار بی ثمر و قطع اغصان ناراست و تفرق و
عظمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و منع گرفتن میوه های گوناگون و گلهای گوناگون رنگ
و استقلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام
می بخشند همچنان پادشاهان دوربین داد گستر تعهد و تادیب و سیاست مراعات احوال
ملازمان فرموده چراغ حکمت می فروزند و لوای هدایت می افرازند هرگاه جمعی هم

یکدل و یکزبان بوده فراهم آمده و کثرت هجوم موفور از دحام ظاهر شود و ادا لاحقه اصلاح
احوال خودشان و تا بنیاد لجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن احتیاج العروق منشا زده و
هر چند امری ملایم از آن کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه مرباخیست حرار
آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا دهد مستی تنک شرابان چنانچه هوش با ایمنی نتوان
نشست خصوصا وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند
دقعات در نهاد تربیت مرکوز بنابرین تمهید دانش تایید رای مملکت آرای شاهنشاهی
اقتضای آن فرمود که امرای خلاصه انکه خیل که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده
انتظام بخش آنجا بوده بودند تغیر محال نموده در دولت بساط بوس سربلند ساخته هر کدام
ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق صدور این واقعه که خان کلان بکابل
رفته بود و در آن زمان که میرزا محمد حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده و تسخیر
غریب در باره این عهده تمندان مذکور ساختند و در پیشگاه خاطر مقدس که جام جهان
نمای الهی و گلوفی است همگی آن بیگانان تفروع صدق و درستی بتیده
مقتضای همایون آن که واجب دین سلطنت قرار یافت که لطف بخیابی در جا گیر دهد
آن سرکار را طلبیده دارایی آن ولایت را بعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب
تفویض فرمایند و در آن هنگام که موکب مقدس از فتح قلعه چتور مستقر اورنگ سلطنت
رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت ابدی بیان
مبارک اوست شرف یافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و شش در
دار الخلافه آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند و بعد از آن که فرصتی سرکار سنبل
بمیر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار [illegible] بقطب الدین محمد خان تکرمت شد و [illegible]
قنوج بشرف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان رفعت پیوند و منتسبان این قبیله
را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور

امرا

بود حاکم او را در تسخیر جبال خود گذاشته و آن ولایت را بحکومت حسین علی خان مقرر ساخت
از سرکار ناگور طلب فرمودند و دران هنگام که موکب جهانگشای بعزیمت فتح قلعه
رنتهنبور رایات نهضت داشت از گرد راه رسیده رکاب ظفر انتساب آستان معلا را سرمه دیده اقبال
خود ساخت و درین یورش آبروی افزای به دوام خدمت همعنان سعادت بود
و چون موکب معلی پس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت مستقر سریر خلافت ورود اجلال
فرمود او را با برادرش اسمعیل قلیخان بانتظام بخشی مهمات رخصت فرمودند و درین
سال اقبال برای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت
زمین بوس دریافت و رای جهان آرای خان اقتضا فرمود که چون مظفر خان را استقلال
جهات ملکی و مالی از اندازه افزون است و ضبط اطراف چنانچه باید نمیتواند
لا تو دولت است که یکی از کاردانان رعیت پرور دیانت شعار آن را مخصوص این
خدمت عالی گردانند که همگی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید بنابرین
اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمد خان را که از صفات مذکور بهره عظیم داشت
بمهم خالصه نامزد فرمودند و او بسعی شایسته این خدمت والا انتظام داد چون عمال خالصات
بیشتر گماشتگان بل عمال گرفتهای کم تصرف کم سود میشدند و ضبط هر ساله
را که متضمن اخراجات فراوان و تسهیل تصرفات مردم بود از طرف ساخته نسق قرار
داد و بجز وار رسید و متغلبان را از پای انداخته

نهضت موکب شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهنبور

مالش گردن کشان عصیان سرشت که کلاه گوشه استکبار کج نهاده
دماغ شوریدگی در سر داشتند چون ترتیب فرمان برداران اهل ... که سر
بار انقیاد خمیده قامت گردیم رفتار نه ... از دستور اقتدار سلاطین والا شکوه که در
انتظام عالم کمر اهتمام بسته اند گزیده ترین شعار عبادات الحقیقة والمنة که خاطر
ملک آرای ممالک کشای شاهنشاهی این آیین شده را ... تمشیت مهمات جهانگشایی

دارد چنانچه بمیامن اقبال روز افزون آن حضرت زمان عرصه دلگشای هندوستان
از خس و خاشاک معاندان تمرد منش صاف و خالی مینماید چون قلعه رفعت اساس
چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت پامال عساکر اقبال
گشتند توجه اشرف بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدیل اوست پرتو انداخت و چون بکرات
آرای نصرت اعتصام بفتح آن قلعه شده بودند و مرتبه امری که بسبب توقف این کار شده
باشد پیش آید و تماما که مسببان کارگاه تقدیر حلیه فتح آنرا بنهضت موکب مقدس
شاهنشاهی وابسته بودند لاجرم بالهام دولت بر این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت
پیوند از مطلع توجه آن حضرت سر بر زد و در روز آدینه ششم دیماه الهی موافق روز
دوشنبه رجب نهضت رایات عالی بتسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بجهت انتظام
مهمات لوازم خلوتیان حظایر قدس مرور در راه دار الملک دهلی روی نمود
و دران اماکن متبرکه استفاضه انوار فرمودند خصوصا بمرقد معطر سریر نشین سلطنت
صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن اماکن
معلا را انعامات خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را
بجلایل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان امید تهی دستان شهر را بعطایا
گرانبار ساخته شدند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقعست طرح شکار
قمرغه فرموده بصید عشرت پرداخته شدند و دران عرصه نشاط مورد انواع انبساط گشته
داد شکار صوری و معنوی دادند و از آنجا شکار کنان براه ولایت میوات نهضت
فرمودند و در شهر الور ظلال معدلت گسترده همت بنهضت خسرو جولان داده
از قضایای عبرت بخش آنکه در حدود قصبه لالسوت فیل مستی که از فیلان خاصه
خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دویده آن فیل را بدندان خود
بر داشت که موجب تعجب نظارگیان شد و اثر روز البته آن فیل را می رسید

و بعد از دو روز رخصتی بر لب ماه و فیل او تا سه روز از بن روی گرد روانه
وعلف گشت هر چند سعی بسیار شد مثل او کمتر یافته تا اگر روز سیوم از فرط اندوه
جدائی مصاحب خود جان داد و رابطه هر گاه در چنین حیوانات این تاثیر شده
در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی رشته قیاس آدم صورتان بمعنی
نگسسته که این گروه را پایه از جمادات فروتر است و با نجوار رباب معنی را
از دیدن این بیانها چراغ بهوش افروخته شده و ساده لوحان نگسستنی اخلاص را لوح
تعلیم عقیدت بدانند و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز ایران سیوم
بهمنماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت قلعه رنتهنبور و ظاهر قلعه آنرا
مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان واقع شده و بدین تقریب می‌گویند
که دیگر قلعها برهنه اند و این جوشن پوش و نام اصل این قلعه رنتهنبور است و رن نام کوهی
است بلند سرکوب آن و باین ترکیب نامزد باین شهرت گشته و این قلعه است در
غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه تسخیر از کنگره او نرسیده و منجنیق وهم بدو آوازه تصاعد
او کار دگر نگشاده نظم یکی کوه دیدند سر بر سماک ز ارژنگ دست کس او را کشاک
بر و برحصاری که از روزگار نگردد بر و مرغ فکرت گذار ز ترنا در و بام او لین
ندیده بگیتی حصاری برین و در آن ایام این قلعه بدست سلطان ... با نواع
و جوه استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و تیره رائی آماده جنگ شده
دار الحکومت خود را بران سنگ پاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز دیگر از
نزول اجلال از بیرون حکمی که مصر حضرت ایام اقبال بود بر آمده با معدودی از مقربان
بساط قدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند و بر بالای رن شتافته فراز و نشیب
قلعه را بچشم دوربین نظاره کردند و صورت فتح آنرا در آئینه خیال در آوردند
شعر چنین گفت خاقان روشن روان که ای نامور یادگار جهان موفقی

جان آفرین درآمد از من این حصن را بر زمین و موجب حکم گیتی کشای نخستین کار آنکه دوره
آن کوه را که قلعه بر فراز آن اساس یافته مورچل بمورچل بر عساکر تقسیم نمودند و دریای
لشکر محیط وار آن دوره آنرا اگر دکرد و موج خیزی و سیلاب ریزی نمودند و راه
درآمد و برآمد بر اهل قلعه بحدی بسته شد که باد در اوران تنگنا مجال گذر نبود
متحصنان سرگرم توپ اندازی شدند هنگامه آتشبازی گرمی پذیرفت
و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان به تحت اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره
آمدن مهدی قاسم خان است بدرگاه معلا از سفر حجاز که او از شورش دماغی که پیدا
کرده بود دیر حصنت غالی از ولایت گده که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار
کرده و مختصر از راه عراق قندهار آمد و از آنجا در حوالی رنتهنبور رسید و بتقبیل
بساط قدس سعادت یافت اسپان عراقی و دیگر نفایس اقمشه از نظر اقدس در آورده
از آنجا که شیمه کریمه اعلی حضرت شاهنشاهی است که در برابر گناه کاران تحسین
میان شدند آثار مروت و فتوت بظهور آمد و هر آورده تحفه آنکه هم خلعت
اعتبار بخشیدند و سرکار لکهنو و الجه او بجاگیر او مقرر ساخته با زمره امارت او
معوض داشتند آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی موسوم بسال اردی
بهشت از دور دوم در این هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصره قلعه
رنتهنبور بود و کوکبه لشکر بهار بر کلبه ... شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت و دهن غنچه
بارش دو ابر گل شعله افشان گشت نظم نوبهاری چو طبع برنایان تازه تر
از دماغ دانایان اطلس افشان ز رنگ گل حصار چمن تازه چو از شباب سرو چمن سنبل
از سر طرف ... طرب انگیز تر ز رسایلکوه لاله در دشت چون خدیب نواهد رعد
ابر چون ... اند با دلبر ز فیض صبحگهان عطر بخیده در دماغ جهان و
از میامن حضرت شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم بالا گرفت و نیر اعظم

وعطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان هفده و
هفتاد و شستم سعود سکندی نشیمن گاه انداخت و سال چهار دهم از سال از هشت
آلهی است از دور دوم بحر می و شکفتگی آغاز نهاد و نسیم بهار از شگفتن گل ابتدا کرد
کرد و نوید فتح عالمیان در داد و مرغان چمن بر غوله لسان طنطنه اقبال بر خواندند چو
بعد از تعویق و امعان نظر تعیین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت
خر موسل بساط که مرکوز خاطر نکته دان باشد امکان پذیرفت با اندیشه امکان
اقبال اساس فتح شاهان مبرور بخواست که تأسیس عمارت آن مأمور شد
و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت با او بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر محکوم
حکم معلی گشت کار داران کارگاه دولت باطنی رفیع نزدیک دروازه‌ای
بنیاد نهادند بنایان چابکدست و حجاران سخت بازو و حداد و نجاران
و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری
همت ایشان و اخلاص بسته سعادت که درین کار بایست بهشت و [illegible] در کمال خوبی
دست و گریبان شد و ضرب بنیاهای بزرگ که هر یکی را بر زمین مسطح [illegible]
کاوه هراجر تعمیل کندن مشکل بود و هر کدام سنگ سخت [illegible] و عقلوله سخت چون
سی منی معهود و در چنین کوهستان بر نشیب و فراز تا این راههای پاریج که هیچ
و تاب تغییر پذیر نبود به همت حضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنوی
کهاران آهنین بازو و حمالان سنگین دوش بر دوش بالای کوه بجز رن که مور حل-
پادشاهی است حماد ی قلعه گاه داشتند و بموجب حکم معلی آغاز انداختن
کردند و عزیمت [illegible] در انداختن نمودند و در هر انداختنی صدا در کوه پیچیده
صخره حصار گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها
بگرد [illegible] رفیق سورجن را از صورت انجال دود و حیرت از دماغ برخاست

دیگر دود از دمار او بر سر زد آبروی عز و رنگ و ر بحته شد و آتش پندار او فرو نشست
در سلخ ماه رمضان که غره فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه
امروز زمین بوس بیایند فردا از عید بیت فتوح قلعه خواهد بود و سورجن از سطوت
عظمت دل باخته داد و بتوسل شفاعت مقربان بساط قدس خسته پسران خود دوده
و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و ایشان بوساطت بعضی از اعیان بارگاه بسعادت
زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و استدعای
عفو جرایم پدر کرده التماس تجدید درگاه نمودند و از آنجا که محیط بخشش شاهنشاهی
همواره در جوش رافت گوش امید ایشان بگوهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده
کامیاب آمال و بیهوش ستافتند و از غرائب آنکه در آن روز بظهور آمد آنست که چون
پسران سورجن را بخلعت پوشیدن از پرده سرای دولتخانه بیرون آوردند یکی از
راجپوتان حون گرفته که همراه آنها بود خیال نیک صمیمه سودای او شده باید
باطل خیال دریافت که مگر پسران سورجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است از هوا
خواهی شورش در آمده در مقام کشیدن شمشیر بود بیاکه ایشان گرد آلود کرده
بهکونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر و
حواله کرد آن سره مرد از جای نرفت و بر غلظت درآمد که کار من بهیل
آشنای یکدیگر از ین شورش بگذر که غلط دانسته آن عربده کار درین
مرتبه با و منقلب شده دمی بند و لنگاه پادشاهی دوید و دیوره لشکر کاه سخاو
را شمشیر رسانید و یکه دو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین برادر [illegible] در آن
حواشی نظارگیان حال آنکس بود بزخم شمشیر دو نیم گردید و درین اثنا [illegible] از نو
مطلوفان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی را سوخ این قضیه موجب
تعجب شد پسران سورجن چون تقصیری نداشتند معاتب نشدند اما [illegible] دربار گران

مجالست مرزوق گشتند و محامد زمانی و محامد زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده
مبتهج و مسرور گشتند مرتبه یافته و بشارت اقبال گوش هوش را بشارت راه قوافل
سرور ساختند سورجن که حوصله خواهش خود فراخ دیده برای آنکه کرامت عزت
کرد و معروض داشت که یکی از خاصان بساط دستبوس سلطنت بر فرق عبودیت
من نهاده مرا به دولت شاهان بوس سربلند سازد و کلاه گوشه مرا از حضیض مذلت
باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر
عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را موقف قبول گردانیدند و حسین قلیخان را باین
خدمت مامور ساختند چون حسین قلیخان نزدیک قلعه رسید سورجن باستقبال شتافت
دریافت و باینین آداب بخانه خود برده لوازم اکرام بجا آورد و با التفات
شاهنشاهی استمالت یافت روز شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق بیست و سوم
سوم شوال از قلعه برآمده ناصیه نیاز بآستان معلی آورده و پیشکش گرانی کلیدهای
قلعه که از زر و سیم ساخته بودند نثار درگاه معلی ساخت و مشمول عواطف و جلایل
الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان درآمد و بوسیله خاصان بساط عزت
التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود را برآورد آنگاه حصار را بملازمان
درگاه سپارد بسامان و سرانجام لایق تا زک امید براه دار الخلافه گذارد و در این
مرتبه فرزندان ملازم رکاب نصرت نشستند آنحضرت بنده نوازی فرموده اراده او را
بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات دامن آرزوی او را گرانبار ساخته خان عالم
رخصت فرمودند و حکم معلی بر خاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شده سورجن لر برید
شده بقلعه درآمده تا سه روز اموال و احمال و اسباب خود را بیرون کشیده
قلعه را با نیاز ها و جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم مقدس به ترخان
که از خاصان عتبه عبودیت و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر قلعه

زنهور سهوار قلاع که فرمانروایان والا شکوه را با امتداد ایام شهور و سنین سنه
بوقوع طلال توجه بآن وادی نشده اند برده بودند و سلطان علاء الدین بکمال منقبت
عظیم تقدیم رسانیده دست تصرف بر آن قلعه یافت حضرت شاهنشاهی را تایید اقبال
در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار دولت بر آن قلعه تماشا نمود
فرموده و تکبیر اقبال سایه گستر شدند و غلغل الله اکبر در آن کوه فلک شکوه پیچیده
و نوای مبارکبادی از مقربان عالم علوی بلند شد **صرع** در هر طرف که خیم
کشایی نشان فتح **در هر طرف که گوش نهی فرد ظفر** چون به دستیاری اقبال رفاع
علم درایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه زنهور و رنتاق که داد
بر طبق مراد صورت گشت بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفرخان با اردوی
بزرگ از راه راست روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و
اقبال با خاصان رکاب قدس روی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره
فیض بخش معینیه آوردند و هر روز به نشاط شکار زیر دست نهضت میفرمودند
تا آنکه عرصه دلگشای آن شهر متبرک بمیامن نزول اجلال منور و پر نور بر برکات
شد و آن حضرت با داب اکمل زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار
فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته
که موکب معلی در آن دار البرکه بود هر روز زیارت و استمداد همت توجه مینمودند
و در دقایق و ایات غایت تعظیم و اکرام تقدیم میرسانیدند و بعد از ادای مراسم
زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافه آگره تافتند چون عرصه
قصبه امیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود
بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت و بجلایل پیشکش سربلند سعادت
گشت و موکب معلی از آن منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمودند در اثنای راه

خبر بهبود کردن دربار خان جهان که زلان را بمسامع اجلال رسید بهنگام توجه کعبو.
اجمیر از انشاد ادعیه جاری حضرت دار الخلافه آگره بود لشکر نوشته شمانی دران
مصر اقبال در کمین نشست و از آنجا که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و همت و فطرت
اشرف قدردانی مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه نهایت اندوهگین شده بر خاطر
مهر مآب گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امتثال این امور ساخته
همچنین شکیبایی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده آنگاه از چنین پادشاه نسبت مخلص
بیرا نیز این معنی که ادای جوهر عقیدت شد و آن مخلص وفاکیش بر دیگ بنای نمک
پادشاهی که بنا کنندی بر سر آن بنا یافته بود موجب و صیتش منصوب شد و
فرزندان او مشمول عواطف گشتند ایزد بیچاره این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دو
را تا قیامت و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار زلال پیرامون ضمیر مقدسه غبار
او نگذارد **شعر** خدایا تا مراد دستمان را نگین زین باد دیده خاتم جهان را فلک
چون خاتمش زیر نگین باد کلید عالمش در آستین باد و چون بعد از طی منازل و
قطع مراحل بروز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی قعده
بر دار الخلافه آگره ظلال جلال گستردند و در مرکز ارک شهر در مکانی محل که مجدد
اساسش بمعماری همت پادشاهی سر بفلک کشیده و ارکانش بمهندسی حکم معلی مرصوص البنیان
گشته بود نزول اقبال فرمودند ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان گشوده
آرای گشتند **تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره** نسایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن
گیرد گلهای بیابی مراد در بستان امید دمیدن فتح با ثمار اقبال گرانبار شد و آوان
نصرت کامیاب گردد از چهار رکن دولت شادی کنند و از جنبش اقبال نوید
رسانند و مصداق اینمعنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق بیست و نهم
صفر سعد و بهجت و مهنای اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند.

و آن قلعه ایست که بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت با پیلی حصار سپهر هم سنگ از جوهر
اجابت ازلی آن برفراز سر آن گر کنند دعا تا ببالا ز رفعتش نشنید تمام دورش
ازلی فرد او این قلعه را راجه رامچند والی ولایت بهته متصرف بود و در ایام دولت
افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان نقدی گرامند بدست آورده در تحت تملک
و تسلط خود داشت در بنولا که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعه رتنپور رخصت می‌شود
فرمان گیتی مطاع بنام مجنونخان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا که بسمت [illegible]
جاگیردار بودند رفعت نفاذ یافت که بانتظار اقبال جهانگشای شاهنشاهی همتی
عالی و خاطری حوصله تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور
مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند چنانچه
هیچ یکی از سر قلعه بیرون آمدن نتوانست گرد چون طنطنه فتح قلعه چیتور و رنتهنبور در گوش
گردن کشان آفاق پیچیده بود هرگز ادیده و در بین تنوتیای هوش قدری تمایلی
داشت بعد از ان که سر آسمان رسیدن اطلاع یافته که زمین شود راجه رامچند که پرتوی
از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس بموده مستقر خلافت شنید و امان طلبید
و قلعه را کلید مزمان عتبه اقبال سپرد و مقالید قلعه را باجلال پیشکش مصحوب وکلای معتمد
باستان معلا ارسال داشته ادای مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی از کمین غیب
روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دو راجه نیتی و بیش بهی او بموقع امتحان پیوست
و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت آن قلعه مجنونخان قاقشال مقرر
شده و بیامن اقبال شاهنشاهی چنین قلعه که عقاب اندیشه بامان روان بر کنگره
بر فراز کنگره علو او نتشسته بی محنت و نبرد بکار بسته اولیای دولت شد و از
سوانح آنکه رسول راجه کنجلی که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت [illegible] پیوسته
درگاه والا سربلند شد و انواع اخلاص مندی آنرا بموقف عرض مقدس پادشاهی

مسامند این راه بملک و مال و رهیمامین زبین داران آن ناحیت علم تفرد افراشته بود
اگرچه وقتی از تجرد نژادان عالم انفراد یکی از فرقه جوکیان سعادت یافته است در سالی
یکبار بلباس آن گروه درآمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راه در عالم امثال
شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخصوصان و
معتقدان درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامی می پرسیدی و همواره در مقام آن
بودی که نفایس لباب آن دیار جسته و خلاصه اموال خود نیز ادر درگاه معلا فرستاده
عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه مسافت و توسط جزایر و جبال و شکست دلی شدن
مدعیان و اعدا او را این منیت دست ندادی و کسی از مردم او این سفر دور اگر در میان
براه اداز رود حسب اختیار نکردی در شولا و وزیرزاده او و از درجت معنی و بی تعلقی
بهتی بوهوم خویش انجه نهمت را متکفل شد که اگرچه لباسان و سرانجام و اسباب
و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد اما مجردانه همت درین کار محکم و تکاپوی
بدرجه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم هم حق خدمت صاحب خود که از دیر شود درنج
اراده آن میکنم و هم خود را بنظر حقیقت اثر اکسیر شاهنشاهی میابد اسباب سعادت جاوید
سرانجام میدهم چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود در خصت عزیمت نمیدادند
آخر کار خواهی نخواهی آن سعادتمند نهر از کوه سعی رخصت گرفته متوجه شد راه بعضت
اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقی است بدان درگاه میرسانی لیکن ادای حق
ثنا تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه برهیچه نماید وجه
عذر داشته باشد حضوری صاحب اگه تو درین صورت تحفه نتوانی برداشت و از جهت
و اخطار طرق مخصوص محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن بهترین کار داینست جهت
حکمای پیشین این دیار که طلسمات و نیرنجات کار پردازیها کرده آن را بانجام رسانیده
اگرچه بحسب ظاهر سودی و مالیتی ندارد اما خاصیت آن است که هرگاه او را با مامی رسانیده باید

رنج شود این نادره وقت را تو می سپارم که در جوف عصا تعبیه کرده همراه می بری تا هنگامی که
کرد من آید و آن ایلچی که از آبان راه آمده و تنهایی دور بساط عزت نشین بوده راه
عرض نمی یافت تا آنکه کوسیده راه بیرون حقیقت او عرض بموقف رسید و آن مسکین بنوازش
غریب پروردار اطلب داشته کار روا ساخت و او بعد از زمین بوس عبودیت و عرض
اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس رسانید و آوازه و محفوف عاطفت گشت و بعد از آن رخصت
گرفته متوجه موطن شد و آن نگارنده در خزینه عامره موجود است و بارها از
زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند از دولت تسبیح متجاوز ند که کار آن
بدرون افتاده بود بسبب مسایل این کار صحت یافته و مبدع جهان آرا چنین قدرت
کامله خود نیز ابا زحه ظهور بخشیده کسی را گرفت و الا و همت عالی باشد ایزد جهان بخش
جهان آفرین از روی که در باطن فیض ناتر او بر سند بی منت کسی در کنار او نهند
جای دولتی که خواهان آن باشند دانا داند که چگونه آن فرد را آراسته باین بزرگی
صورت و معنی روزی کرده اند چنانچه وجود سعادت فرزند گرامیست که شهریار گیتی
آرا همواره بعجز نیازمندی از درگاه الهی دریوزه مینمود درین سال فرخنده
امنیت ظهور رسانید و خدیو جهان و جهانیان کامیاب جشن و شادکامی شد

ولادت سعادت مقرون دری جهان‌افروز برج دولت و اقبال گوهر شب چراغ عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

خدیو جهان نگارنده صورت و برازنده معنی چون
شاه ظاهر و باطن را کامروا گشت برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق از آن
گزیر نباشد جویای فردی از این نوع شد هر چند بیشتر جستجوی نمود کمتر یافت بیشتر از آن
عالم بالا و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانید
انجمن گیتی که سمرنا بقای آن خلاصه مکونات گرانسنگ دارد خود بدید باید آورد و تکاپوی
همت زاید دعا بخشی جهان آرا فرزندی التماس کرد تا هم رموز دانان بزم مقدس

شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب ای دو بر خوردار باشند و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار
ادوار بر تمامیت انتظار رفته بود آلهی آفتاب قدس شاهنشاهی رسیده است سر در
کمون نهفتند و این سلسال افضال جسیم نخستین وصد دل بجدول همواره روان باشند و طبقات
انام در خور استعداد خود از موائد فواید صوری و معنوی بهره مند گشته در عادات
و عبادات سرگرم باشند بادشاه خدا پرست که از ابتدای خرد و مسلک تمیز وجود در
مقام خواهش انعطیه و الا ستد و اداز بزرگی که تا حوصله ملک صورت و معنی کرامت
فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین یکتا بنده خود بخشیده است دانای دور بین
داند که اینچنین یگانه جهان اگر از ان همواره مهربان خود طلبد چگونه گوهر می الا
کرامت خواهد فرمود و در اندک زمانی دلایل حصول این مطلب منیف بظهور آمد
و از انجا که همه کریمه این شهنشاه حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری خزاین بی منتهای
موهبت ایزدی از درویشان بکرد گزینان و حقشناسان که دست از همه بازداشته
عمده مرضیات آلهی اند در گوهر نفس خود دانسته در باب غنایم مطالب انجام دارند
استمداد میفرمایند و لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهر نسبت گرامی بجای
آورده همواره گرد دلهای غبار آلود صحرای طلب گشته بهمکلوش افاضه استفاضه را
کرم دارند در سمولا چون انوار حد سامی و ایزدپرستی و ریاضت نفس و حقیقت ورزی
شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فرط مقدم شاهنشاهی دار الخلافه گشته مسمی بفتحپور سیکری
یافته و ابوالفتح شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت
کرامه بحضرت داشتند بمسامع اقبال رسیده بود درای جهان آرای بران قرار گرفت
که مطلع نیر اقبال را بعضی از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب جوار آن شیخ
دهند و در ان فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی یابد تا شیخ بزرگوار نیز همت
در حصول امید دولت عظمی متوجه مبدا فیاض شود و برکات قرب جوار او ظهور این مطلب

گردد چون حضرت واهب العطایا حقایق آلا و مبشر از شهریار زاد گرد را فرزندی ارجمند
عنایت کرده برای سرادقان حکمت که یکی از ان هنددانی و افزونی شوق در تحصیل
آن گوهر بی بها باشند بر گرفته بود و عدم اطر احتیاب مکان انداخته حرف سرایی و
هرزه درایی میکردند آن شیوای ملک صوری و معنوی خواست که تغیر مقام و تبدیل مکان
مهر جوسی بر آزادگان [illegible] همگنان عامه نهاده آید بنابرین بدین تدبیر نظارگی حق اساس [illegible]
بجا طراد من را یافته بود و تحقیق بر رفت و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار
بوده انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت می بردند تا آنکه در دار السلطنت
فتحپور بطالع میمون و [illegible] درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم
شهریور ماه آلهی این سال فرخنده موافق غره ماه [illegible] یکهزار و [illegible] و هشتاد در ماه
مطابق تاریخ هفدهم بهمن ماه سال [illegible] صد و سی و هشت قدیمی یزدجردی مصادف روز
بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی و موافق سال نهصد
و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غره غرای دولت و اقبال بود باغ سعادت
اندوز گوهر یکتای خلافت از نهانخانه صدف لطف بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت
از افق اقبال طلوع نمود نظم بباغ مجد و معالی گلی امید شگفت نهال دولت و
دین را بری پدید آمد مهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را
در دار الخلافه آگره بمسامع عز و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد
و نغمه انبساط در مغز زمانه پیچید نظم دوران نشاط محفل آراست ساقی بشیشه
شسته بر خاست بزمی ز بنای عمر خوشتر ساقی ز جرعه خنده گش تر
نسیمه روزگار آیین شد انجمنی بهار آیین گل سر زد و بوستان بر افروخت
شمع آمد و دودمان بر افروخت شد بخت [illegible] عشرت شیار بر جاست جهان
بخت بیدار خنده [illegible] گلفشانی بر جاسته [illegible] شاه آمد و [illegible] کام

نشست در بزم مقبل و خاتم نشست هم تاج بر آسمان می‌فکند هم ناصیه کرد بر زمین
در دادِ صلای کامرانی بر خوانِ جهانِ مهربانی ساقی سر انگبین بکشت دائم به حکمت است
از بس که قبا نه بر جهان در شد و امن و جنت آسمان نیز از جمله ما نیز سکان این نعمت آمد
میوند که در رو ز بهجت نظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که اهل
جرایم و حبس ابدی مسجون قلاع بودند مراتب اطلاق از سلاسل قیود یافته عشرت را روز
بازار دیگر پدید آمد اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ گشت
کرباً طبقات انام و طوایف عالم در حوزهٔ فهم در یافت هر کس سلوک واقع شود تا
عالم نظام گیرد و باعث که رعایت حال می‌طلبت ظهور گیرد و هر که بکستانی ناچار آگاهی
یافت میداند که شیر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمان روایان عالم
و بزرگان روزگار اندازهٔ دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل و دوربین خود
با جمهور عالم سلوک فرموده‌اند و عامه از نتایج عقل بزرگ این بزرگ منشان بهره
برداشته‌اند و الحق آن بدایع را کس کمتر در یابد و از این جهت در کال و وبال اندکر قرار
میکرد و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی محض تایید آلهی در هجوم کوته اندیشان
ظاهر پرست بوده بدرقهٔ توفیق الهی بر مقتضیات دانش خداداد خود در رفتن
با هر طایفه بر پایهٔ فرزندی در خورد دریافت او داد سخن داد و بساط می‌آرایند چنانچه
بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه میشود و چون کوته ملکی یقین آن کرده بیکرده که حضرت
جهان از خرابی این یافتی و موفقی مینت و لهذا در نیولا که ایزد متعال چنین عطیه و الا کرامت
فرمود بایستی که بشریعت بر حسب تمامتر رفته با نوار دیدار فیض بخش آن خجسته مولود
نیز برای نورانیت فطری که دولتخانه داده دست عنایت کرد امیدی لیکن چون
عموم خلایق این دیار را رسمیت قدیم که هر گاه ایزد جل شانه بعد از تمادی انتظار
چنین فرزندی سعادت پیوند گرامی عنایت فرماید او را دیر تر بنظر گرامی پدر بزرگوار می

آن حضرت اندازهٔ دریافت عامه را منظور داشته در توجه فتحپور توقف فرموده
و آن نوباوهٔ چمن اقبال را در ان مولد شریف داشته بزرگان با عقل و حوصله را
بسر برای مهمات آن عاقبت محمود که داشتند و نیابات صوری و معنوی آن والای
برج سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف
حضور اشرف یافته در رضامندی حضرت که نشان خوشنودی آلهی است کامیاب شوند
و برکات انفاس قدسی شاهنشاهی به بهرهٔ صوری و معنوی رسیده در بهارستان
دولت سرسبز و شاداب شوند و بموجب اشاره عالی اخترشناسان حکمت گزین و دانایان
صناعت تنجیم قوای آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده
زایچه طالع همایون بموقف عرض مقدس سانیدند و چون در میان منجمان یونان و
هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقعست بهره‌ور روش زایچه سعادت
امتزاج را رقم زدهٔ کلک سخن آرای میسازد و اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد
و خاطر همایان کرم شاه تعلق یابد بفرمان مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود از سر نو استخراج
زایچه مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام این دیباچه سعادت را بتفصیل
بیان مرقوم میسازد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار شود و اکنون که نوعی
وقت و واجب لطافت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانه روزی او
خود مصروف آن دارد چنانچه دل میخواهد نمیتواند پرداخت چگونه فرصت که تفاصیل
دیگر پردازد و چون زایچه که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است
اعتماد را شایسته‌تر بود او را پیشتر ایراد نمود زایچه طالع مسعود بطور اهل یونان

ز طالع مسعود در دستش

بسم الله الرحمن الرحیم

و در تهنیت این عید سعید ابیات شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانشمندان
در شهور لحه اکبر تاریخ این ولادت میمنت انتظام یافته اند و شخصی از فضلا در سنه سنائی
موافق این تاریخ بهجت بخش اندیشیده و غیرتی گوهر درج اکبر شاهی المطابق این عطیه دولت
بخش کرده اند و خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس در آورده که مصراع اول هر بیت
آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی است و مصراع دوم تاریخ ولادت این گوهر درج
سعادت و با وجود التزام چنین دو تاریخ سلک نظمش خالی از جودت معنی حسن بیت
ازان نوشته شد **نظم** لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار ٭ گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار ٭
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود ٭ کوکبی از اوج عز و جاه بار گردید ٭
گلبنی اینگونه ننمودند هرگز در چمن ٭ لاله اینگونه نشکفت از میان لاله زار ٭ شاد
دلها که باز از آسمان عدل و داد ٭ باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار ٭ زان نهال
برج قدر و جود و جاه آمد برون ٭ آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار ٭ شاه اعظم
وفا سلطان ایوان صفا ٭ شمع جمع مهدیان کام دل امیدوار ٭ عادل کامل محمد اکبر غازی
پادشاه نامدار و کامجوی کامکار ٭ کامل دانای فاضل اعدل شاهان بدهر ٭ عادل العلای

عاقل معدلت پرور کامکار ٭ سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین ٭ پادشاه دین پناه آن
عادل عالم مدار ٭ محفل و بزم اسمای چار مین دان عود سوز ٭ موکبی بر اسماک رامح
نیزه دار ٭ نیر برج وجودی گوهر دریای جود ٭ از هوای اوج دلها شاهباز زو شکار ٭
پادشاها سلک لولوی بعینه آوردم ٭ هدیه ارکان گرامی با نهوی گوش دار ٭
کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی ٭ هر که دارد گو بیا خیری که دارد گو بیار ٭ مصرع
اول روی سال جلوس پادشاه ٭ از دوم مولود نور دیده عالم برار ٭ تا بود باقی
حساب روزهای ماه و سال ٭ وان حساب از سال و ماه و روز دوران یادگار ٭ باقی شاه
باد و باقی آن شهزاده هم ٭ روزهای بی حساب و سالهای بیشمار ٭ و از سوانح بهجت افزا
توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است که چون همواره در مدارج تکلیف
و مشارب متنوع اگرچه بظاهر صورت برای خاطر اقدس خود میباشند لیکن بباطن
پرستش ایزد را اسباب انجام منظور نمایند هم عیار جوهر مردم گرفته میشود و هم
خبایای ملک منکشف میگردد و بجهت این سبب شکار را وسیله چند از شناسائی حقیقت
بعبادت حقیقی اشتغال میفرمایند از آن جمله شکار چیته که خاطر اقدس توجه دارد
و بجهت صید کردن ادوات و دوهات تربیت یافته و روش چنان بود که چون خبر آوردند
چیته در ارادی مرسید در ساعت سبک گلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل
شوق میرسیدند و تا بعین نشاط چیته را از آن مغاک بر آوردند بمهران این فن
می سپردند درینولا ببساط نشاط خبر رسانیدند که اودی که در حدود گوالیار
چیته زنده دست دران افتاده روز اورمزد غره ابان ماه الهی موافق روز
یکشنبه چهارم جمادی الاخری رسیدند و لیسوار شده تا گوالیار عنان توجه
بازکشیدند و بر سر جای اودی رفته خود بنفس نفیس آن چیته را البته بیرون آوردند
و هم درینولا خبر رسید که در حرمسرای مقدس حضرت والا گهر تحفه اخری روز اعرادیهم

آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کمون بر نهفت سرای ظهور آمد
نام آن خجسته ورود را خانم نهاده مسرتها و شادیها فرمودند امید که آثار سعادت
او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چندی
که انبساط شکار رقم عزم فرموده نشاط برای عوام و خواص شدند از اینجا معاودت
مستقر سلطنت افراختند چون موکب معلی بحوالی دار الخلافه اگره رسید بعرض اقدس
رسانیدند که ابو سلطان پسر دربار خان که چون دیو بود و در خونریزی و فتنه انگیزی
انگشت نما بود و همواره بمورد شرارت و فساد گشته و بصحبت او باش صلاح
نمیشد در حدود قبر پدر خود که عمر را بایست غالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اند
تباه و سرد ارند بموجب حکم جهانمطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بچنگال نوار (?)
سپردند و در مجلس بعید (?) ناشناخت و عالمیان از شر او نجات یافتند و ساعت
مسعود دار الخلافه اگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای جهان صورت و معنی
بداد و دهش اشتغال نمود و در لوازم جهانبانی اهتمام فرمودند

توجه موکب حضرت شهنشاهی پیاده از دار الخلافه باجمیر و کامیاب شدن بسعادت عزیمت اقبال طلب فرزندی منوط (?)

چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگانست و در ان هنگام که جویای فرزند
ارجمند بودند معاهده با ایزد خود رفته بود که چون این منیت بحصول انجامد از اگره تا
لشکر علی که نقش معنی (?) خود متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه اگره
پیاده بزیارت متبرکه خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته
لوازم طاعت ایزدی تقدیم رسانند و مقرر بود در حین که ماه عرس گرامی ایشانست
این منیت از مکامن قوت بفعل آید و چون آنچنان گوهر شب تاب درج خلافت حاصل
امید آمد ایفای نذر را از شرایط حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس انگاشته
در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافه اگره

پیاده قدم در وادی مرحله پیمائی و بیابان نوردی نهادند با وجه شوق هر روز ده
دوازده کروه کم و بیش قطع مسیر فرمودند تفصیل منازل قدسی نشانی آن شوق
بود از دار الخلافه اگره کوچ رایات اقبال شده در ساحت موضع منداکر نزول
اجلال فرمودند و از انجا بفتحپور اتفاق منزل افتاد و از انجا از چانوه (?) گذشته نزدیک
بجوه (?) مضرب خیام اقبال گشت و از انجا بمنزل توده (?) فرود آمدند و از انجا موضع کلاولی
محل از دوی معلا گشت و از انجا کهاریندی (?) اتفاق نزول افتاد و از انجا بدیسه (?) رفتند
و از انجا از بنس (?) گذشته نزدیک بهول (?) محل بسط رایات اجلال شد و از انجا
ساکانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک بیونیه (?) نزول دولت شد
و از انجا موضع جهاک نزدیک موز آباد عساکر فیروزی مآثر آسایش گزیدند و از انجا
ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا موضع کیل (?) ورود اقبال گشت
و از انجا ببقعه فلک مرتبه اجمیر خواجه که در واقعست توجه فرموده هم از گرد راه
بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی رفعت رسانیدند و استمداد
همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت التیام اوقات العباد را
و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه متفرد (?) بودند و زمرة عاکفان مرقد اطهر را
بصلات و ادرارات بهره مند ساختند و چون همواره در اوقات تقسیم
نذورات که مبلغ وافر بود و جمعی را که دعوی فرزندی خواجه بود و عهده تولیت
با ایشان مفوض در باب این طایفه تفحص چنین داشت تمام روزهای نزاع منحرف
گشته میان ایشان و مجاوران آن بقعه مقام مناقشه و نزاع بهم رسیده و منجر
شد که شیخ محمد را که متصدی تولیت روضه و اوقاف بودند در دعوی
فرزندی تکذیب کردند و گفتگو شد مدتی در میان بود و آن حضرت خاطر اشرف
را بر تحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و عدول اعیان دشت (?)

که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانید بعد از بیرون ظاهر شد که دعوی
فرزندی اصلی نداشت بنا برین تولیت آن محل اقدس شیخ محمد بخاری که از
اکابر سادات سند و بیابانست بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمود
و در تنسیق مناظم نقوه متبرکه و ترویج آثار مراعات آینده و رونده اهتمام تمام
فرموده و عمارات عالی بنا از مسجد و خانقاه در آن حوالی طرح انداخته اساس
عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از مشروعات مذکور قدم عزیمت در مسالک
مراجعت نهاده بعزم طواف مرقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه
بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان
این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز در آن خطهٔ دلگشا
بزیارت اولیا و داد و دهش اشتغال فرموده مسرت بخش خاطر خویش و بیگانه شدند

آغاز سال یازدهم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم

درین هنگام فیض التیام که موکب معلی شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوار غیبی
و استفادهٔ فیوض صمدی می‌نمودند بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر
پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید
قوت نامیه نو رسیدگان عالم نبات را ببالش در آورد باد مسیحا دم چون دم
ضمیران هدایت اثر گره گشای دلها گردید ابر بهاری چون سینهٔ دریادلان والا
گوهر ترشح فیض علوی بر ساحت جانها فرو نشاند شعر کدام گل که شگفت و چه
فرع ناله کشید ⁂ که جان بچشم دوید و نظر بگوش آمد ⁂ بیت اسیر مرغم که در نظارهٔ گل
دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد ⁂ معاشران خبری راچه جای فصاحت ⁂ که بانوا زنان
وقت در خروش آید ⁂ و با نوای سعادت بعد از انقضای دو ساعت و نه
سه دقیقه از روز سه‌شنبه سیوم شوال نهصد و هفتاد و هفتم تسلط جهان آرای

خاور طلوع تحویل برج حمل انداخت و سال یازدهم الهی از مبدأ جلوس شاهنشاهی که سال
خرداد بیست از دور دوم آغاز شد و آمد اقبال بازار و نوبازار دیگر تازگی نمود از
و درین عنفوان بهار بجهت تفقد مراسم خیرگذاری و ادای سپاس و ارتی تفرج و نظاره
منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمانروایان خیر اندیش است
توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان آن اطلال زر افشانی کردند
و از آنجا بزیارت مرقد مطهر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله‌گاه ارواح و
اشباح کاملانست عنان توجه یافته استفاضهٔ انوار ملک و ملکوت نمودند و از همان
منظر قدسی عزیمت دار الخلافه آگره نمودند از دریای جون عبور دولت موکب
و ساحت قریات و قصبات آن روی آب جولانگاه موکب علا شد و چندین مرتبه
در آن راه نشاط سیر در رهتاس شکار آهو فرمودند و هزاران شوق و انبساط
قطع منازل نمودند تا آنکه روز باد بیست و دوم اردیبهشت ماه الهی موافق روز سه‌شنبه
بیست و ششم ذی قعده دار الخلافه آگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر از ظلال
دولت بساط عشرت گسترده شدند و در تفتیح این سال فرخنده اما رنجاعخان که از اعاظم
امرا تشریف قرب اختصاص داشت و سامان دولت آمادهٔ داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی
نموده و باین طریق تکلف آمیز بزرگی شده پایهٔ اعتبار خود افزود و چون انها
بمسامع اجلال رسید از آنجا که بنده نوازی و کام بخشی سجیهٔ علیهٔ شاهنشاهیست قبول مسئول
فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال ساختند و او سجدات اخلاص
تقدیم رسانیده در انجمن آرایی بهار اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص
جشنی دلکشا ترتیب داده و آن حضرت پیشکش دیگر و زر در آن مجلس بهار آیین بعیش و
عشرت صوری و معنوی کامیاب بودند و بخشش و نوازش پرداختند ولادت
سعادت افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ سلک اقبال شاهزاده شاه مراد و از آنجا که

آبای علوی و امهات سفلی در کامروائی حضرت شاهنشاهی اند در هر بهاری گلی تازه
از چمن اقبال میشکفد و در هر دوری اختر سعادت گستر از افق خلافت طلوع میکند
چون شاهنشاه مفضل که ابواب دولت اقبال است خواهش فرزندان موفق
میفرمودند ایزد بیچون در این عطیه را گشوده رافت خاص ظهور آورد و کرفت
و تواتر و توالی این نعمت روزافزون که اعظم عطیات آسمانیست بهجت برای اقدس شده
و تازه بتازه اعتضادی قوی و استظهاری عالی که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند
بود و از منظر قدس ارتفاع فرمود و بر چهار رکن عالم و خمس حواس انتشار این معنی
یافت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک بخت بیدار را بجمیع سعادات و صنوف کمالات
و عطیات شرف اختصاص بخشیده که هیچ فردی از افراد کمل سلاطین را در خواص اطوار
و اوضاع در حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبه مشابهه و مشارکه
نیست از آن جمله درین خجسته سال بعد از گذشتن پنجاه و دو ویل از شب استقلال و نهم
خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم نهصد و هشتاد و هشت هلالی مطابق و نهم
خرداد ماه سال چهارصد و نود جلالی ملکی مصادف نهصد و نهم ایام ماه سال هفتصد و سی و
نه [illegible] یزدجردی مرابط هشتم خزیران سال یکهزار و هشتصد و نود و دو یک
رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور دانایان هند فرزندی
فرخنده اختر نیک گوهر که انوار بخت بلندی از لوحه پیشانی او هویدا بود در
اقبال ورود در جوار کرامی ولایت شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی
تازه از بهارستان خلافت و در ساعت سعادت نیز نام نامی آن شاهزاده بلند
اقبال شاه مراد بر صحیفه دولت ثبت شد و نباهت مانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای
عالی که در آینه خیال روزگار صورت نشان انطباع نیافته ترتیب یافت و نشاط عالم
صلای عام در دادند و نقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند نظم از این عشرت

که دوران از اریز شد طرب را رونق بازار دیگر شد بهار آمد بعشرتهای گوناگون
زباد مشکبار نی جای روبان بیفزود آسمان را سور بر سور جهان زد سکه نور علی
نور صبا هر مبارکباد در جاییست که از جیب یمن تمنا در خاستی بهار
نثار دامانی آبرو یافت که آب از جنیبه بسیار آرزو یافت امل از نعمت خرمی در ربا آمد
که فصل گنج گوهر بار میجوشد که عطر افشان که بهوش از دست میشد طرب منتخب عشرت و
بسیط سخن اوزنان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش
گفته مورد صلات گشتند و زایچه سعادت ارقام این اختر اقبال برسم یونانی و هندی تحریر
میکرد

زایچه طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونان

زایچه طالع بطور اهل هند

و بجهة تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه در پایه منعم خان خانان از جونپور
بطریق ایلغار دولت آستانبوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت تهنیت

شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال مآثر چون در اواخر بهار ایام که بمنشور رواح
ریاحین در گلزار جهان رو بکار رسیده بود و نسایم بساتین از دامان شهر آورده
گلبن نو از بوستان سلطنت شکفت و سروی تازه از نهالستان خلافت سر دمید
و بجهت اتمام مراسم شکرگزاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه خواجه معین الدین
قدس سره مصمم ضمیر منیر مقدس شاهنشاهی شد و در روز یازدهم مهر ماه الهی
موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت منصف این
موکب معلی رزی بود و موضع مندآکر مخیم اقبال شد و منعمخان خانخانان برای
انتظام دیار شرقی رخصت یافت و موکب معلی از آن منزل با اجمیر کامیاب شتافت
خصوصا عزیمت برای شکار بوده منزل بمنزل و وادی بوادی در مراحل بقدم شوق طی
میفرمودند چون عرصه اجمیر محل نظر اقبال شاهنشاهی بود بعد بیست روزی چند داد
زیارت تقدیم رسانیده معتکفان آن حوالی و منتسبان آن دیار بکلاه ادرار
و انعام توانگر ساختند و صلای اتصال چنان عام شد که هیچ فردی از ین بساط احسان
محروم نماند و در همین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث
حصار اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران دانشور
طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود در آوردند و در ساعت مسعود که بنای کار را شایسته
باشد آن عمارات والا را از سنگ و چوب بنیاد نهادند و تمام منازل و
مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده
مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دولتخانه چند فلک اساس
ارتفاع یافت و بفرخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارات قلعه و منازل اکابر
صورت اتمام یافت و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن
منازل رفعت پیوند بنور ورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین

بموجب حکم معلی اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام
تقدیر اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند و از میامن قدوم اشرف
در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت نمود پیدا گردید که در آیینه خیال مهندسان
جادوکار تمثال آن صورت نتوانستی بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس
این عمارات شگرف بحکمت مصلحت ملکی و نیت معدلت و دریافت حقایق احوال س
تمکاران و غمخواری مظلومان و برآوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصه عبادات
نتایج خلقت و اقبال نهضت سیر و شکار در ایره این کار ساخته روز رسم بهشت و
یکم آبان ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه
صوب ناکور گشتند و روز اردیبهشت سوم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه شانزدهم
جمادی الاخری عرصه ناکور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آنجا تقدیم
شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت
نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس شاهنشاهی بر کول ابی سربلندی دادند
و گنجینه مباهات دایمی در دامن آرزوی او نهادند و در همان روز نظر دریا بخشای
حضرت شاهنشاهی بر کول آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت استقبال برآمده بودند
در وقت ناقه موقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بسبب کولاب مذکور است
یکی کیدانی نام دارد و دیگری شمس تلاو و این گوکر تلاو مشهور است و چون از دور
اکثری خاک انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکین خود گذاشته
باطراف میروند بنابر عموم شفقت حکم مقدس بر حفر گوکر تلاو که در اصل فسحت تمام
داشت شرف نفاذ یافت نجبای سعادت اساس باتفاق کاردانان دولت خواه
مساحت آن نموده با امرا و سایر ملازمان درگاه قسمت نمودند و دانشوران
جد آورد باتمام این کار رقیبین شدند و بعد از ده روز توجه دریا مقاطر آن خیمه برآ

دریا یافته شد که از دوری عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را اشکر تلاو نام نهادند
وجه تسمیه اول آنست که گوکر بزبان هندی سنگ است و این حوض را با دست سنگ بسته‌اند
و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از سلف بجهت آن سنگ را که گوهر بیش
بود هیچ یکی از دولتمندان کم گذاشته قدم بیرون نهاد تا بجائی که همه اسباب بهمه نیازی
آماده و ابواب بروزی گشاده گردد فرصتی دراز بران گذشت روزی آن
سنگ از مردمی که داشت سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن با جوکی
تروگشته در آن سرزمین رسیده بود و آن سنگ گاهی یافته لایه کنان در قدم
صاحب خود آمد و از غایت شوق جانفشانی نمود و بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت
و آن سوداگر از حقیقت‌مندی در آن سرزمین حوضی اساس نهاد و بنام او منسوب گردید
و چون موکب معلای شاهنشاهی نظام‌بخش و معدلت‌آرای این نواحی گشت بزرگان
و زمینداران امید دولتی قوی دست یافته بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند
از آن جمله حسین بیربالدیو که از اعاظم زمینداران هندوستان است با این دو
والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود
رای سنگ نیز از سعادتمندی که داشت ادراک این عطیه کبری نمود و در ظلال عاطفت
شاهنشاهی آسوده گی بزرگی یافت و از بخت وری بوسیله باریافتهای جهان معروض
داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو آنست که صبیهٔ
برادر من کهان (?) را در سلک پرستاران عصمت سرای پادشاهی گرداند و چون سلطنت برای
انبساط خاطر و اطمینان گروهی شیوه علیه است او را بمحل قبول درآورد و آن [illegible]
عفت را با این بزرگان بسرادقات عصمت در آوردند و از سوانح مسرت‌افزا آنکه بار دیگر
تبارک اقبال شاهنشه تزئین نوعروسی تقدیم رسانید و توجهات شاهنشاهی از
گرد آلودی ادبار برآمده پرتو سعادت یافت ملکه او را اولاد تازه روئی نمود

باز کار از ناله برآمده چون روی اقبال بر تافته بود آبروی او ریخته آمد و عمری در زیر
اول سر رشته هم چیتور زمیندار کلانه رفت و از آنجا بخدمت چنگیزخان شد بعد از آن
نزد تیرخان فولادی توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از
همه جا حسرت زده سر انابه پناه برد و چون سرگردانی و جانکاهی این خارآلود
بادیه دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بر آن داشت که یکی از ملازمان عتبه حضور
را فرستاده او را طلب فرمایند بنابران حسن خان خزانچی بدین خدمت مأمور شد و نوید
عاطفت پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد و محفوف انواع مراحم
خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از باریافتهای محفل مقدس موقف عرض همایون
رسانید که راول سر رای بزرگ جیسلمیر عادیانه نطاق ارادت بر میان جان بسته
و خواهش آن دارد که دختر او که پرده نشین عفت است در سلک خدمتگزاران
مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را احراز نمود
مورد خاطر عقیدتمند او آن میخواهد که یکی از منظوران بارگاه معلی حضرت باید
تا آن دیار رسیده او را بتوجه التفات کامروای دولت گرداند و آن جلوت
گزین عفت را با این بزرگی بدولتسرای تقدیس آورد فرهنگ افزای اورنگ نشین را
از آنجا که کامروای حاجتمندان و کرم گشایی بسته کاران خوی و عادت این اعلی‌حضرت است
بدرجه قبول رسید و راجه بهگونت داس که از ثابت قدمان بزم عبودیت بمزید عاطفت
خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از پنجاب راجه این کار را
بانجام رسانیده ناصیه سای عتبه دولت گشت و آن قدسی [illegible] اختر در حرمسرای عزت
و افتخار بمسئی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای حضرت از مهمات فراغ آمد
و از فرط حق‌پرستی و صفای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضهٔ مقدس
شیخ فرید شکرگنج که در پتن پنجاب است مصمم شد صادقان و سنگ بورزین خان و جمعی

کمتر از ملازمان درگاه را رخصت بودن ایشان نموده آن بقصوب نهضت فرمودند شیخ
از غیر یا خان روزگار و از ممتاز ان شکن نفس اماره بود گویند از اولاد
فرخ شاه کابلیست که او را شاه کابل گفتندی در زمان خان بزرگ و قاآن و الا
چنگیز خان یکی از اولاد و اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمد و در قصبه
قصور اقامت کرد و سلطان یمین مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود شیخ
ملتان شتافته بعلوم متعارفه و با همه اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی
خلیفه خواجه معین الدین را که از کتابت مکتوب و از نقش نقاش روی آورده
که زیر و بینا د و نصایح ارجمند در گوش علوم رسمی بنابر نیاز معارف حقیقی
فرموده روبراه نیازمند شعله طلب افروخته و زبانه شوق افراخته گشت
دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از میامن اخلاص و دوام خدمت
مظهر لطایف کرامات و مورد خوارق عادات شد و چندی بعد از آن تقاضای نشاط
شکار در سر و باطن شوق خدا شناسی در دل متوجه مقصد شدند در اثنای راه
در حدود دنبلوه رای علاء الدین نزدیک دریای ستلج که امروز در آن سرزمین
هر بارین نامند ساخته عجز بخش روی داد و مجملی از این قصه آنست که قراولان خبر
گورخر آوردند شهریار شکار با سه چهار نفر از شکاریان خاص متوجه صید
افکنی شد چون آن صحرا نزدیک نشیب پیاده شده توجه فرمود و بی خطا در اول
بار گورخر از دو ار صد [illegible] آن گله رمیده بدور دست شتافت
آن جوان پهلوان الهی بندوقی در دست با همان سه چهار قراول در صحرای [illegible]
ریگین گرم روان شد و باقدام همت در آن [illegible] آن از دوخته ریگستان را طی فرموده
خود در اثنای آن گله رسانیدند و تفنگ را انداختند و [illegible] انداختند و در پی آن شتافتند
چنانچه سیزده گورخر را آن روز شکار فرمودند و بهر مرتبه که یکی شکار شد دیگری [illegible]

دور گشته بودند در هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد از آن پدید نبود
چون عزیمت صید افکنی داشتند نزدیکان شکار حضرت از قریب [illegible] کرده از ملاحظه
صیدگاه قدم از جا نگاه خود در میدان گشته بودند و چندی جوانان جلو ریز کرده راه
آمده بارها فتهای صحو زمین چند تکاپوی می نمودند آن دارای خاصه شناس پادشاهی
خبری یافتند و از آن نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجایی رسید که مزاج
اقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که از هر مخلصان امید رهنمایان کار
تقدیس آب دار آن خاصه را در بیابان بی سر و بن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی
بتقدیم رسید و دل مخلصان نشاط آمد و همانا که بیغام الهی بزبان حال خاطرشان چنین
آگاهی بخشید که تماشای ذات مقدس گشته تا بیابانی خویش بهتر از این نماید که آن در معرض
نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهی است نظم
نخستین فطرت انسانی شمار تو بی خویشتن را بازی مدار و از سوانح آنکه قبول جانها
جلال زمین دانه [illegible] در روی بد طینتی از هم کدر [illegible] آن جنت
را این جود ساخته بود و این زمین داران در آن حیله اندوزی که داشت جود را
دولتخواه وا نمود و آن ترک ساده لوح بی آنکه نگاهی بر رفق در معامله او نماید
دور از خطوط پیشانی او کهنه بجز جوهای زر راندند و بنگاه های استاد و از زاه رفت
و الصلاح دید آن زمین از سپاهیان او بجاهای دور شتافتند و ما دو کار حسین
کجا و دولت شهر رفت و چندی زمینداران زشت بین گفتند که همه مردم را از جود
جدا نباید کرد چون امری مقدر بود سود نداشت [illegible] از راه که بر او
تفنگهای بر دو می افغان سر بگرفته بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانیدند و کار
چنین زخمی در جان مردم ها افتاد زمین داری مهربانی کرده او را در جای خویش
پرورش داد و همان زمان که این مردم در این بلیه گرفتار شدند گور بر قبول

خان آمد و او از نیتی عجیب که داشت و تدبیری که نمود کمر عزیمت بسته منظور نظر شد
روز رام بیست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود در آمد و در نزد
فرود شد و چون ایمنی موقف عرض مقدس رسید نگاهبان جهان منشور والا غرض صادر شد
که همت در استیصال آن بد نهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان نزد او
تعیین نماید بموجب حکم معلی بکار گزینان جا که شتابان بآن ناحیه شتافته در خرابی آن تیره
بهادران بنحو لمتد کوشش نمودند و آن کل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند

آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

درین هنگام وقت اقبال برای موکب بهار در رسید و نوید نشاط داد و
در داد فیوض علوی بارواح و اشباح تازه تازه روی آورد مزاج زمانه تمکین
گرفت طبیعت روزگار را باعتدال گرایید سحاب افضال چون دید مشتاقان بباریدن
در آمد ینابیع احسان چون دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط عنبرآگین گسترد چمن را
طیلسان ریحانی جلوه نمود غنچه های فروردین بنگار رنگ گلهای لبینه بن عام بروز داد

شعر
ابر با برق جهانتاب رسید سبزه را تا بکمر آب رسید سرو با رایت کاووس
نمود لاله با افسر داراب رسید گل باغ آتش گورد و هرب آب لغزنده چو سیماب
رسید

و بعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم
شوال سعد و نصف و هشتم عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتو
محاذات برج حمل انداخته جهان را چون باطن عزت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید
و جو فلک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی
از جلوس ابد پیوند یعنی سال تیر از دور دوم شد و در اوایل این سال بتهجت افزا ظاهر
بتن مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خدا پرست با این بزرگان بر و صد قد
شیخ فرید گورود سعادت فرمود استمداد همت نمودند و بنواب آن مبارز نفس

اماره و ساکنان آن حوالی فنون افضال و احسان پیش آمد و چندروز برای افادات
صوری و معنوی و استفاضه ظاهری و باطنی در ساحت المقدسه فیض بخش مبدء
آرای بودند و از اموری که در بینولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن بنگاه های
کمانگیران الحمد و از بردستی ها تب فرو شدندی و بهین گرفتندی و از آهنین
منجها ترتیب داده بودند که از آن بی خطا بجای دی و روز و از آن آمدی و از
سوانح رخصت گرفتن محمد علیخان میر خلیفه ... است ماهیه بیگم و شرح
این بر سبیل اختصار آنست که پیشتر ازین عقد قلماب ماهیه بیگم که در حباله عقد محمد علیخان
بود رخصت گرفته بمدینة الله خود حاجی بیگم شتافت پیشتر از وصول او میرزا
رخت هستی بر بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از غفلت ...ی
که قدرشناسی ازین بالحال وقت ... بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوکی را
نا ملایم کرد بیگم آزرده شد و بدگوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا و سکین
ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند و ازین معنی آگاهی یافته
در استیصال آن طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدستان آمدند جان بابا را گو
هستی بر باد دادند و حاجی بیگم محبوس شد تا درگذشت و ماهیه بیگم محبوس شد تا
درگذشت و ماهیه بیگم بدلاوری و تدبیری از انجا بر آمده بکابل شتافت و سلطان
محمود دیگری سخنان ... درمیان آورد و گفت اگر محمد علیخان و مجاهد خان را او
باندک کسی بانجد و دانند من همراه میشوم و ... اولیای دولت بیگم بسخنان
مدارای دفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمد و التماس رخصت
این نامبرده نمود چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه شدند ماهیه بیگم دختر قاسم
کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شده تا آنکه
در محاربه عبدالله خان که در زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود بطارزی برای

امری بزرگ آمده زمان بمساعدت نمود حضرت فردوس مکانی بدست عنبر تسلیم
می‌فرمایند این مرد حقیقت منش پیش آمده میگوید که پادشاه منم این نوکر مرا که تربیت
کرده‌اند این نیرنگ و فسانه پادشاه را ازین خطرگاه جان خلاص ساز و چون سلطانان
او را از هم گذرانیدند آن حضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم
که دختر مقیم میرزا بیگ و المولت بمیرزا حسن پیوست و بعد ازان بمیرزا عیسی
و دختر او را بعواطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علیخان از خلیفة الخلفا
آداب خدمت بجای آوردی و عقد نکاحی بست القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان
محمود پیغام فرستادند که حرفی بر زبان رفته بود درین کار همراهی مینوانم کرد معاودت
نمایند و اگر بجد که بته روند از راه جیلمیر متوجه شوند محب علیخان را حال دیگرگون
نه روی برگشتن بود و نه رای نشستن چون سعادت در نهادشان بود و عضد چنین
بزرگ تسلی بخش همت دلیر کرد و دل در محاربه سلطان محمود بستند و در حدود قلعه ماتیله
هر دو لشکر بهم پیوستند که لشکر دولت محب علیخان و مجاهد خان زیاده از دویست کس
نداشتند و سلطان محمود تا دو هزار کس سرانجام نموده فرستاده بود تا مدتی بزدی
که کارفرمان جهان سلوبان این دو تن مدیت این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه
بکارزار در رفتند و آن شکست رسیده رفته بقلعه مذکور متحصن شدند و این فیروزمندان محاصره
پرداختند و درو بنیان از ستون عظمت این دودمان والا امان گرفته بر آمدند
و چون این قلعه به نیروی شجاعت بهادران اخلاصمند بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت
کمر همت به تسخیر بکر بستند اقبال تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از آنجمله
مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان
را آمده دید و باعث صوری آن بود که بدنژادان آن دیار نسبت او بعملی گیر او را
یکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند و آن ساده لوح بی تشخیص معامله

در مقام استیصال خاندان او شد او را اخلاص درست بود از غرض و ناموس اندیشه
مفارقت جست و محب علیخان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید و مردم او را که بیک
یکبان آلایش بودند تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت و بمحض دولت روزافزون
آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در جای خود محلی نگاشته شد و چون مدتی مزاج شاهزاده
مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چندروزی دران شهر فیض اساس توقف فرمودند
و چون بیامن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت ماه
الهی موافق دوشنبه بیستم ذیقعده کوچ بطلب خجسته آوازه گردیدند بهر روز بطرزی
خاص شکار میفرمودند و بترویض مخصوص در نغمات شرایط عبادت بجای می آوردند روزی
در اثنای راه همراهان خرچیه چند آوردند خاطر عنبرین تراوی شاهنشاهی متوجه
شکار آنها شد و هر کس هیچ را از روز بطریق شکار رهیده در دام قید در
آوردند از ان جمله دلکی که بود از سر آمد چیتهای شاهنشاهی گشت و چون رایات
اقبال بحدود دیالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال
جاگیر او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان آرا التماس آن نهال پرورده
جویبار عقیدت را بموقف قبول مقرون داشته منزل او را مورد نور و مهبط سرور
گردانیدند و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود
و از آنجا که درستی نیت طراز عقیدت او بود میدانست که ضیافتهای معظم
دانی عبارت از آنست که اندکی از داده او را بیش آورند این بزم عشرت دلها را عظیم
بهجت و نشاط حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصراع تاریخ این هنگامه شادی
افزا یافت مصرع میهمان عزیز بدنشه و شهزاده شه و از انجا متوجه شکار شدند و
شکارکنان و صید افگنان روز خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه دوم ذیحجه ظاهر
دارالسلطنه لاهور مستقر لوای اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم خدمت

داخلاص تقدیم رسانید و موجب التماس آنحضرت بمنزل او که تبارزکی ساخته بود قدم کرمی
ارزانی داشتند و سرمایهٔ افتخار جاودانی او مهیا شد و چون مهمات این ملک دلگیر
سیر و شکار بآیین شایسته سرانجام یافت خاطر اشرف بانتزه شاهنشاهی خواست
که از حصار عزیمت فرمایند تا مدت نه روز دعاگو اقبال و حضور خدیو معدلت آن دیار مورد
الطاف شود و هم درین نهضت حقیقت مناط طواف روضهٔ معینیه تقدیم رسد بنا برین داعیه
حق اساس اواخر خرداد ماه الهی موافق اوایل محرم سال نهصد و هشتاد و نه هلالی متوجه
آنصوب شد روز دوازدهم تیرماه الهی بمکینه عزه صوب حصار فیروزه مضرب خیام
مقدس گشت و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی نیابت لشکرخان فرمود و با وجود
منصب میر بخشی و میر عرضی و دیگر مناصب بعدالت تیزرو در امحص حقانیت از آن باز
نداشت و مهمی ازین سانحه انجمن آنکه لشکرخان راستی و نیاز از منهج اعتدال بیرون
برده مصدر اعمال ناخوش گشت و از بیخودی در روز روشن در بارگاه عالی که ملاذ
هوشیاران ممقت العقیمت اند عربده بالی الظهور آورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسی
خاقان عدالت پرور رسید برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدم اسب بسته گرد اردو گردانیدند
و بحبس بکوتوال در زندان فرستادند و بر نتهابا زخان نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را
باو مکرمت فرمودند و از آنجا که مدارج تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن
مسجون اعمال خویش در دار الخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت
و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم بادیه پیمایانه کوچ میفرمودند
و شکارکنان نصرت احمیر بشتافته روز هور ناز دهم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه
غره ربیع الاول بآن خطه دلگشای نزول اجلال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و
حق اندیشی بطواف روضه معینیه توجه فرمودند استمداد همت معنوی نمودند و از دخول سرا پرده
خاص کرده نیازمند را با سربلندی مقرون گردانیدند بعد از آن قضا و قدر چون

سلک اخترها و اسهم که دولت صوری و معنوی او را روز افزون گردانند نظر دوربین
او را از مراتب بزرگی باز دارند و بشکی رضامندی الهی افزون نماید و از فراخی
حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سیراب و آسوده جویای سرچشمه مقصود
سازند و باین طرز حق لسیه از فیض بی منتهای مبدا فیاض هر زمان او را آب
تازه رسد چنانچه ازین حالت والا اطوار حال خدیو زمان هست و بعد از تقدیم مراسم
داد و دهش و کامروایی منتظران این روضه روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند
و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال روز آسمان هست و هفتم امرداد ماه الهی
موافق پنجشنبه بعد هم ربیع الآخر فتحپور مهبط انوار ظل اللهی گشت و آن حضرت و منازل
پیشین خجسته نزول برکات فرمودند و طبقات انام که هم رسیده انتظار دریافت
آستان بوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست که شکر را
که از مضافات ساینه بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنیست
چنانچه بموی ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام میبخشند و شهیدان
زمان را کامیاب دولت میگردانند همچنان در افزونی و رونق زمین کوشش میفرمایند هر جا
باندازه حال آن ترتیب فرموده زمین و زمان را افزایش میفرمایند از آن باز که فرمان
رفعت توامند درسکهری سعادت تولا دریافته و نفس عارف زبانی بنحو تسلیم گرایند خاطر
اقدس منجو اینست که این زمین داران را که همت معنوی دارد و غرض صوری بخشند
درینولا گروهات جهانگشایی درین مقام گرامی رسید و عماگاه عزیمت سایق مشت منازل
همت والا انشد و حکم مقدس نفاد یافت که کاربردازان سلطنت عمارات عالی و منازل
دلکش برای حضرت شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام برای خود
نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی بارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک
در اندک فرصتی شهری بزرگ و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت

و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث یافت
و باغهای نظرفریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سواد اعظم در آمد
که رشک معموره عالم گشت آنحضرت نام آن شهر را فتح آباد خیال فرموده بودند که بر
زبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و تصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح
آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر افتاده که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در
نزدیکی اتمام یافته چراغ افزای محفل لیندان گشته ورود دولت فرموده میمنت
بخشند و او را بعاطفت والا مباهات فرموده کرامت فرمایند چون این داعیه دولت
افزا بموقف عرض مقدس رسانید از آنجا که کام بخشی و بنده نوازی سرشت کریمه
شاهنشاهی است ملتمس او بدرجه قبول گرفت و روز دوشنبه سیوم
دی ماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافه اکبرآباد شده بمنازل او بیمن قدوم میمنت سای
نورافزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد و افزایش انبساط شد
و نشاط دو بالش آمد و از آنجا معاودت فرموده بفتحپور مع دولت روای شد و ستودن
هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صورت و معنی گشتن گرفتند
لله الحمد که دوربینی و ژرف نگاهی و اکمال آگاهی خدیو معلی بارز اربد گوهران طمع افروز را
در کساد دارد و هم این گروه بد نهاد بکوی بی اعتباری فرو نشسته اند و هم طایفه که بچرب
زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت بسخن اینها نمیرسد و نکته سنجی دانان سجاده نشین را
که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند و ظ توجه شاهنشاهی بر
بی کار دارد و از فروغ نور خاطر مقدس کمتر کسی هست که زیان و بازار خریدار
کساد باقیست چرا گویم که آن گروه نخستین مشغول بدایت بحقیقه بدکرداری خود آگاهی یافته
در سلک سعادتمندان درآمده اند و طبقات عالم از وضیع و شریف بعنایت حالت خویش
رسیده و بدعای دوام دولت روزافزون قیام دارند و شهریار را رضوی زده

نواحی حوصله و دستگاه دانش خود در هر مرتبه باندازه هر کس سلوک فرموده بسلطنت صوری را
با ولایت معنوی بهم راز ساخته اند **شعر** همچو روان ناگزیر همچو خرد کام بخش
همچو قضا کامران همچو قدر کامکار **آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی**
سال امرداد از دور دوم در موقف سعادت پرتو که زمان افزایش معنی داشت
بالش صورت نیز روی نموده گوی که بهار رنگ گردانی آئینه زمین و زمان شد
و نوروز جهان افروز اعتدال الربیع بهشت در رو گشت فیض ربیع در رگ و ریشه حیات
سرایت کرد نسیم صبح با ارواح نباتی هم آغوشی نمود سایبان ابر مدرار لطافت و سبکبای
از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از کمر در راه رسیده جویبار از فضال آبرو یافت
هوای گلستان کیفیت باده طبایع انگیخت زمزمه مرغان چمن سامعه را از زخمه ابریشم
زبان آرا دیباجه **سرغنه** باد بهجت زمین گرفت غنچه لب صبح بگریه گرفت
دایره صبوحی کشان بنفشه جمعیت بتنگ آمد شگفتن گل فتنه گلزار گشت
بلبل این رایحه پیدا ساخت سنبل شکن اندر شکن جلوه نسرین چمن اندر چمن
بوی گلی صد چمن انگیخته میکده در کام قدح ریخته میکده در میکده بستان عشق دایره
در دایره دستان عشق رنگ گردانی تماشای زمین و روشنی افزای نشاط و فراز بعد از
انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال هزار و پنجاه و دوم
طل نور برج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی
سال امرداد از دور دوم شده امید که ایام عمر و دولت شاهنشاهی این دور دوران
و دهور پیوند دار سوانحی که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن قمری خاقانی
سکندرخان را بدرگاه والا بموجب التماس او تقصیرات او را انجنون کرفت و در دعا
پیش کرد از نامه که اسکندرخان اوزبک از سعادت ذاتی که طالع وارگو
خوشند از هند دولت خدادادروی کرد آمده و با علیقلیخان بد نهاد بهمه اسنان شده

سر شورش بر داشت چون علیقلی را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش فرو نشست
اسکندر خان از تیره رایی و بد سرشتی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه در آنجا بود
بسر میبرد افغانان کوته حوصله بودن او را در میان خویش مناسب ندانسته در کمین
بودند او ازین اندیشه آگاهی یافته بمنعم خان خانان التجا آورد که از
من بد اندیشی شد آنچه شد از آنچه گذشته ام افغانان نادرست پیمان سلیمان
اوزبک را از هم گذرانیدند اکنون در خیال منند اگر شفاعت این عاصی بسجده را
بدرگاه والا عرض نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی باقی بدست می آید
منعم خان نوشته او را با عرضداشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته التماس نمود
خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانیدند
خان خانان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین امید عالی بخود دیگر
ظهور آورد و اسکندر خان را بتیمن طلب داشته سکندر خان ازین نوید سعادت
یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بالغار پیش ایشان آمد
خان خانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این پناه یافتها
را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدس نمود در اوایل تیرماه الهی بسجده عبودیت نور افزای
ناصیه سعادت گشتند و بدریوزه شفاعت او جرایم ارباب بندگی بخشیده آمد و بنوازش
شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خان خانان را بنقود عواطف محفوف
ساخته ممالک شرقیه را ارزانی داشتند و سکندر خان را سرکار لکهنو بجاگیر مرحمت
فرموده همراه او کردند و از سوانح این ایام که بهار اقبال دولت گل فرمان
روای توران عبدالله خان اوزبک از صیت سطوت و شکوه این سلطنت عظمی حاجی التمش
را برسالت بدرگاه والا فرستاده و با نامه ضراعت و محبت و تنسوقات آن دیار بسعادت
بار یافت و بگی مضمون آن مفاوضه آنکه رابطه خویشی باستانی را بیاد داده دوستی

جدید پیرایه آن کرده اند تا بعد از استظهار چنین قرابت دیرینه با سلاطین توران چهره دوستی
روی دهد و تا بنیاد از صدمات افواج گیتی گشا بر بام عافیت خواب گوارا توانند کرد
و برای مزید احتیاط و استحکام بجهت منعم خان خانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا
نیز ارسال داشته بود تا این منظوران درگاه خسروانی در تمهید مبانی مودت و صدق
آن توجه گمارند شهریار بختیار احترام درین فرستاده را بنوازش نمود و کامروا
رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان برسم ارمغانی همراه کرده اند و از
سوانح از نظر افتادن مظفرخانست در سر زمانی با وجود طلوع هدایت شاهنشاهی
نقشهای تمام کرده بر پرده نگارگی بر جهان آرای خویش فرو می هلد درین ایام نشاط
چوپربازی را لباس معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته و آیینهای خاص
درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه
اقبال را که پیوسته برای این کار حاضر میبایستند و تختهای عالی و مهرهای دلکش ترتیب
می یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد و خرد نو
دانش در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگشتند
روزی مظفرخان از بدمستی دنیا و تنگ حوصلگی درین معرکه بازی که معیار حوصلها بود
از بی یاری پای دادن و در دوام حضور مقدس حرکات ناشایسته شد آنحضرت
او را از پایه اعتبار انداخته حکم رفتن حجاز فرمودند تا در خاری بی اعتباری و
غربت حال فساد نافته او باصلاح انجامد نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهی
بتسخیر دیار گجرات گیتی خدیو خدا پرست پیوسته نظام نشأ ظاهر را پیرایه ملک معنوی داشته
و بی غبار اغراض بشری آسایش خود در آسودگی جهانیان میدانند و همواره اهتمام را
از همت ساخته در فراهم آوردن پراگنده کیهان روزگار توجه والا مبذول فرموده و در تسخیر
بلدان و تفتیح ممالک اندیشه تحسین ظهور رسیدی و غمخوارگی ستم رسیده های روزگار میفرمایند

ولهذا در حینی که فرمان روایان آگه‌دل و هشیار دلی رعیت پروری همت گماشته اند با وجود
حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی‌بندد و هرچند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه‌گاه
حقیقت معنویست که هر مقدار وسعت در ملک افزاید بر آینه کبرا جهان روی در
وحدت فرمان یکی از زوال الاثر آوان وذکر در آرد و عبادت کبری این نشأه منبعثه اعلان
شناید لیکن وجهه همت حقیقت اساس چون تمار دل عموم عالم برایا و شمول خصوص
خلایق که ودایع بدایع ایزدی اند باین عبادت توجه نمی‌فرمایند اما چون ایزد
بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت این مرتبه مرتبه ولایات را از فرمان
روایان عدالت دوست خالی میگرداند تا شهریار حقیقت پژوه با تصور توجه پادشاهانه
کار دو اگهی و در الفروغ معدلت خویش و دستی بخشند تا هم تفقد کاران بادیه حوادث
در ظلال عاطفت در آیند و هم وحدت فتری که توام وحدت آرای ایست وظهور صورت بندد
و هم در ظاهر بینان که عالم از آن بی پابند مشعله اخلاص افروخته گردد و هم در استعداد
طبقه انام تفاوت عظیم دست داده قدرت ایزد لیست جل جلاله طایفه از دیدن فروغ
خردمندی و طرز نشیب و خاستن بخشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم و
آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان برده او را یگانه درگاه ایزدی میشمارند و حدت
او را عبادت الهی برده در عقیدت و اخلاص می‌افزایند و گروهی که نظر بر کردارها
نمی‌افتد از فزونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری بر بزرگی معنوی او گرویده
کمر ارادت در گرد و جان انداخته خود را از زمره مخلصان جان‌نثار میگردانند
ولهذا درین هنگام که ملک وسیع از غبار تلبیس طبعیان شورانگیز تاریک گشته بود و
دلها از فتنه اندوزی در گوشه یی فتنه و ناکامی فرو شده بودند همت جهانگشای در تسخیر ملک
گجرات و اصلاح قدرت آگهی و همت شد بدانکه گرد عموم رعایای آن دیار بنگال
رسیده بود از آنجا که سلطان محمود از بی پروایی دشمنان حرب زبان هنگامه آرای

بدوستی برگرفت و از بد درونی ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان صاحب
و منعم میدانستند رخت هستی بر بست چنانچه مجملی از ان در حال صوبه مالوه و گجرات
نگاشته قلم تحقیق شده امرای آن دیار خصوصا سید مبارک و اعتماد خان
و عماد الملک بر خود کامی شدند و برای آنکه معنی حکومت آن باشند یکی از فرزندان
سلطان احمد پیدا کرده باسم سری بر و اطلاق کردند و چون او تمیز رشد رسید
از هم گذرانیدند و نتو نام پسرکی هیچ‌کاره را که از اراذل زاده‌های آن دیار بود در دل آ
فرزندی سلطان محمود شهرت دادند و خطاب مظفرشاهی بنام او بسته در لوازم خویش
طلبیده اهتمام نمودند احمدآباد که دار الملک گجراتست و کنبایت و بسیاری از ولایات
متصرف اعتماد خان در آمد و سرکار پتن بموسی خان و شیرخان فولادی قرار گرفت
و سورت و بهروچ و بروده و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد و دندوقه
و دلقه و غیر آن بسید حامد نبیره سید مبارک رسید و جونه گره و ولایت سورته بامین خان غوری
معین گشت و اعتماد خان بکمر نزرت آن مغلا چون دو سال ابایش خود دستوری
میگذرانیدند و آن ملک از استیلای متغلبان مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر این گروه
بی سر منازعت کردند در منوال که چنگیز خان در گذشت با غوای شیرخان فولادی
با جمعی از اوباش گرفتن احمدآباد لشکر کشید و اعتماد خان در احمدآباد متحصن شده
میرزایان را التجا آورد هنگامه شورش گرم شد و باز از فتنه و فساد رواج گرفت
خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش
توجه عالی گماشت میرزا بوسعیان و فتوح و راه بیرو جمعی کثیر را به بخارا فرستادند که گنگ
حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا با غوای گوزران تنها
موکب مقدس را دور دانسته از اندیشه شورش هر دماغ خود را فاسد کرده اند
در فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که بکمک کوت را مخلص ساخته براه بر

برجوانغار که راجه بهمبید زمین دار آنجا از بدخدمتی و بدنفسی متعهد است و اگر مردم او
متانت قلعه و استحکام جا را سرمایه مغروری خود گردانند با اکثر عساکر اقبال که در آن
ناحیت تعیین اند محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم بهمت بلند
اخلاص گزین صدآور تعیین فرموده روز بهرام بیستم تیرماه الهی موافق ... صفر
از دارالخلافه بجهت تسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند حوالی دایره مخیم مراد ... نصرت
گشت و از سعد لیلها که درین روز بظهور آمد تعیین فرمودن بابا خان قاقشال است
و دیگر این بعد آنکه درین روز شهباز خان که امیر توزک بود در ترتیب ... الهام
میکرد آن ترک معامله دان نکوهیده باد در افتاده بدزبانی پیش آمد چون سامع
آن کلمات بگلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر بیراهه روان ...
عظیم فرموده بند و بیک نموده شاهنشاهی لشکر بزرگ که ... اهتمام کارگذار
برد و بتوزک ... بدشواری ... تحقق گرفت و از سوانح عشرت
افزای عزالنجش آنکه درین هنگام که قصبه ... لوای ظفر قرین شد ... شور
... انبساط شکار توجه فرمودند و دران ایام چون شکار چیته عشرت افزای بود ...
هر گروهی را چیتها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان بساط قرب ...
شکار روان شدند اتفاقاً در شکارگاه خبر گجی نام چیته خاصه را با آهو سر دادند
ناگهانی در پیش ... که بهنای آن ... بیست و پنج گز بود آهو ...
بیم نیزه بر هوا شد خود را از آن جر بهناور گذرانید چیته نیز از روی غیرت ...
و تیزه ... از آن خندق که گذشته آهو را در ربود از نظاره این حالت ...
غریو از ناظران بارگاه حضور برآمد و باعث عشرت و انبساط بلیغ گشت و چنانچه
عزت دوستی آن چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد
که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز

کوس چهارم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول آیین مقرر از یک منزلی
اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه مقدسه شدند در اثنای راه قراولان عرضه نگار حضور
آوردند که درین نزدیکی شیر بیست قوی هیکل که همواره در کمین مترددان این راه بوده
قصد ... می‌نماید از آنجا که استیصال آزار رسانان از لوازم آیین سلطنت است شهریار شیر
شکار متوجه دفع آن شدند و بدرستی دل گزین آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده
متوجه آن خطه دلکشا شدند و از برکات قدوم شاهنشاهی تازه رونقی یافت
آداب نیازمندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد و طبقات
مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند و روز دیگر تماشای قلعه اجمیر که
بر قله کوهی واقعست متوجه شدند و دران عالی مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که در
زبان عوام از اولاد امام زین العابدین علیه السلام است پرداخته برکت جستند و تحقیق الیقین
رسید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامی که فتح هندوستان کرده ... خدمت
نموده او را شقدار اجمیر گذاشت و آوازه نقد حیات سپرده در اواخر ایام و
هجوم عوام بولایت مشهور گشت و مزار مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که
همواره در طلب ... خاطر مقدس ... کرده ... ظاهر انداخته استمداد همت
فرمودند و روز امرداد ماه الهی موافق سه شنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را
با بسیاری از امرا چون اشرف خان و شاه قلی خان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان
و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخرالدین و حیدر محمد خان آخته بیگی و سید احمد خان و قتلق
قدم خان و محمد قلی خان توقبای و خرم خان و بیگ نورین خان و محمد قلیخان ولد
خان کلان و مهر علیخان سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان
برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم شهریور ماه
الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود ... بدولت و اقبال از خطه فیض اساس

اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار تقدیم رسد و هم ادای نذر درگاه طلبی چون خبر نیز
شهر ظاهر کنند و هم ثواب برزوترین اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید
بهترین وجهی مدارک احوال هم رسیدهای آن دیار صورت بندد موکب نصرت لوا در
دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرخنده دانیال رسید و نوید فتح و فیروزی
رسانید **ولادت سعادت افزای گلدستهٔ بهارستان اقبال شاهزاده دانیال** در چهار دقیقه
شجان ضوابط عناصر و اجرام و بارنگیان روابط اتصالات و ارکان جهان محیط که ناظمان
سلسلهٔ علوی و سفلی چون گیتی خدیوی را با اقبال روزافزون و دولت ابد پیوند به خصائص
بخشند کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند
هر صبح تازه گلی همه تیمار از حدایق امید او شکفانند و هر شام حجته اختر عالم افروز
از مشارق آرزوی او طالع سازند از آنجا که تایید یزدانی در بارهٔ این شاهنشاه عالم
افزون از اندازه دریافت لیسر گشت چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در
مکامن و مشتبک از لیست اعجز آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است
ناخواسته چندین عطیات لسبری مخصوص ذات مقدس او ساخته خواستها را که بحسب خاص
اگر پرده تتبع جلبات توقف کرد و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان ارجمند
تو جوی حضرت ساس بود ایزد توانا این نعمت بی اتراغ و دولت بی انقطاع را که
ایجاد مثل عبارت از آنست موجب دلخواه مکرمت فرموده و در مرتبه گوهری لی
بهار از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند در این هنگام که گرد موکب معلا از
اجمیر نهضت نموده یکی از برگزیدگان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت وقت انبساط
صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت از آنجا عفت مرتبت مرتبه نافذ بتعین
و سر حجسته خانه اشرف منتسبان روضه میمنه معتکفان بقعه قدسیه دانیال [illegible]
که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال او می تافت خالی ساخته در آنجا گذاشته بودند موکب

که بهترین نمایان شد چند تواتق قدری راه رفته در کنار آب میسر ری نظام فوج
پرداخت و شروع در جهته فرمود و در آن هنگام آن سرزمین آباد به کار رسید
و زیاده از چهل کس با در رسیده بود خبر رسیدن مخلصان صید کنش آمدن آن
جهان پهلوان نیز دوی بواسطه دیر رسیدن این خدمت گذار تحقیق شد چندی از امرا
راه فرمود و [illegible] که در این [illegible] حکم بابا مبارک جوید و چون [illegible] نوبت
که باعث دیر رسیدن این گروه شده بود آن بود که تعقیب راه مطلب شتابزده بودند
و شهباز خان که بطلب ایشان رفته بود دیر رسیده بیت سوره حضرت پادشاهی در بیت
و چندی از بیش روان عرصه جلادت که رسیده بودند سعادت بار یافته خان عالم و سعید
محمود بارهه و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و کنور مانسنگه و باباخان قاقشال
و بهتر سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی توشقان و برخی دیگر از امرا و بکه جوانان
مرحله [illegible] افکنده همراه موکب معلی شده بودند چنانچه سپاهی لشکر منصور بیست کس
نشد و در وقت عبور رایات جهانگشا از آن لشکر التماس [illegible] نموده آنحضرت
فرمودند که کدام لشکرست که تقسیم افواج باید کرد امروز همه یکی بوده دل بر
راه نهید او موقوف داشت که قدمی چند پیشتر رفته جان نثاری و جانسپاری
کردن فرض شده عقیدت بست شهریار داد گر او را کامروای آرزو گردانیده چندی
از بهادران آزموده کار حضرت پیش فرمودند و خود نیز عنان تابنده ایزدی گلگون
جهان نورد را بدریای ترف زدند و میمنت و گرامی ذات قدسی نهاد دریا پایاب
گشت و جمیع مخلصان سعادت اندوز عافیت عبره کردند ابراهیم حسین میرزا مغروران
نزهای که در قصبه سرنال فرود آمده بود چون گرد جنود اقبال دید و گذشتن سپاه ازین
پایاب مشاهده کرد [illegible] ایزدی در یافت با غرور نادانی خود گفت جهانا پادشاه
که این گرمی و شکوه می آید و از غیرت گستاخی و کوته بینی در ساعت آمادگی پیکار را [illegible]

کنار
برآمده بر بلندی ایستاد و چون جهانگیر جهان را از راهنمونی اقبال آن آب عبور فرمود
دریا سنگ‌لاخهای عجیب داشت مبارزخان خان نثار از فلکگاری که داشتند
قزاک تیر را از دست داده هر کدام برای [illegible] شدند و طایفه از نهاد در آن [illegible]
گزین سنگ‌لاخها درآمده جویای فیروزمندی گشتند بوجهان با معدودی
از خواص باطرف نزدیک دروازه مرنال که جانب دریا بود رسیده آمده چندی
از تیره بختان در مقام مدافعه شدند مقبلان علام قلماق تا نها با بعضی از آنها
در بستافته آن خاک تیره کور باطن را از خاک خون یکسان کرده و چون در
شهر درآمدند کوچه‌های شهر بیراز زیر تال بود معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر
مخالفان تیره بخت از راه دیگر برآمده بهنگامه‌آرای نبرد دست [illegible] شده بود با طایفه
از گمرهان بسی فراوان از تنگناهای شهر بیراز دحام بیرون آمده و در دلبری
دوستان و دلستانی دشمنان همت والا گماشتند با خانخانان قتال و طبقه از دلیر
را که او درخور بودند مخالفان زور آورده برداشتند و دیگرها دران جانب بگو بنام موس
دهای ثبات افشرده داد دلاوری و مردانگی دادند و بسیاری از ایشان حالت نیکو
اخلاص گزین که در تنگناها متفرق شده بودند از هر طرف تعمیم رسیده در بر
کارنامها بظهور آوردند از آنجمله بهوپت برادر راجه بهگونت داس با بسیاری از
غنیم روبرو شده بفنون مردانگی جان نثار گردیدند [illegible] هر گوشه آویزشی
پنجه آفند سر و کار با کردکس نجنگ شد جو لشکر بود اندک و بار نجنگ به از
یکران لشکر کار ریخت که در جنگ پیروزی از آن حضرت نه از کنج و بسیاری
لشکر بست و چون زمینها تنگ بود و خارها بسیار قوم داشتند و سوار پهلوی هم
عبور نتوانستندی کرد آن سر دلاوری تماشای فنون قدرت الهی نموده در آن تنگنا
آهسته آهسته میرفت راجه بهگونت میعاد قرب داشت و در توقف که بر طرف

جام معلی گشت و از سوانحی که درین هنگام بظهور آمد آن بود که سلیمان کررانی که
در اودیسه و بنگاله و بهار دم استقلال میزد رخت هستی بربست اصفیای دولت
تجرد و اولیای تعلق که نظر را آشنایش جهانبانان که و البته ملک حکمی و ملک حاکمی
ملک رای و یکجهتی و یک الهی است اندوخته ظهور این معنی را از دیرین وقت از
پایندان اقبال دانسته و معامله با فهمان که بهجوم افغانان تیره بخت حکام شرقی را
دستاویز خود ساخته از نور تجلیات آمدی از سوانح این سانحه در گوناگونی
فرو شده طبقه که رفتن گجرات و تسخیر آن ملک در تنگناهای حوصله انها نمی گنجید
و با فسون و افسانه خود شد آنکه تا این سانحه را وسیله از خالی خود ساخته ترغیب
نهضت دیار شرق معروض داشتند چه نیو چوار برست را چون نظر بر آن افتاده بود که
ستم رسیده‌های گجرات در عهد عافیت در آرند گوش بر ترهات مردم نمی انداختند
و بزبان اقدس گذشت که خوش شد که خبر در گذشت سلیمان در راه گجرات رسید اگر در
دارالخلافه رسیدی هر آینه مراعات احوال مشتری از ملازمان درگاه فرموده یورش
شرقیه پیش نهاد همت والا مصلحتی وقت لایق بود که توجه جهانگشای با هتمام آن صوب بعد از
گذشتن او صورت بستی اکنون که فتح آن نواحی تدبیر دستی عقل اولیای دولت روی خواهد
داد و منشور والا بمنعم خان خانان [illegible] بهار و بنگاله و اودیسه و از اقطاع گرفت
امرای آن صوب بمیمنت نظم رسانید و از سوانح آن که سلطان کلان تسخیر این سانحه اکنون
خان کلان و دیگر امرای عظام که برسم منقلای تعیین شده بودند در قصبه بهار و چین
که نزدیک سرحد است رسیده روزگار میگذرانیدند رای مالنگ دیوبره که کلانتر
سروهی بود در مقام گریز درآمد چندی از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده مردم
رند چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگام وداع خان برسم هند قرابت کسی را
طلب داشته بان میداد و رخصت کرد یکی از آن مهتران هر برابر این ترقه خان کلان

خان حیدر را که مقدار انگشت از زیر شانه بیرون کرد بهادر خان برین از نوکران
او دویده آن راجپوت را بزمین زد و صادق خان و محمد قلیخان نیز دستی بوده او را
از هم گذرانیدند و دیگران نیز بشومی آن بی اعتدالی بخاک و خون برابر شدند
چون حقیقت حال بمسامع اقبال رسید برخلاف فهمهای ناقص زمانیان و تنگنای
حوصله‌های روزگار بتسخیر گجرات گرم‌تر گشتند و روز سه‌شنبه دهم آبان ماه الهی در جایی که
امرا نیز بوده‌اند نزول رایات اقبال شد و امیران بزرگ و سایر ملازمان عتبه
دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجده درگاه روشن پیشانی شدند و چون
از مردم سروهی چنین عذری بظهور آمده بود حکم معلا از کمین سیاست و معدلت صادر
گشت که افواج گیتی‌گشای بسروهی رفته سرکشان آن ناحیت را بجای کیفر بلا گرفتار اندازند و خود نیز
بتایید اقبال اغریت التفصیل فرمودند و روز سه‌شنبه هشتم آبان ماه الهی حدود سروهی
مخیم رایات فیروزمند گشت متمندان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند
و بمقتضای بیمی که در مهتوران راجپوت معمول است که جمعی در گرد منازل اصحاب
خویش و طایفه در حوالی بتخانهای جرات نشسته ده جان نثاری میکنند گروهی در نزدیک
معبد بهادیو که یک گروهی سروهی بود جمع آمده بودند جدای عالم بهادران
تیزدست را از جنگ این ایاقل باز داشته بشمشیر بازان و تیراندازان پیاده رو
اشارت عالی شد که کار این دلیران خون گرفته بانجام رسانند و از ملازمان عتبه اقبال
دو سه محمد بیسی تاتار خان درین روز غافل از کمر در راه رسید شربت واپسین کشیدند
و از سوانح آنکه یار علی بیک ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدابنده
پسر بزرگ فرمانروای ایران شاه طهماسب که از جانب پدر بالیانت پناه خراسان بود
با نفایس امتعه آن دیار برسم رسالت آمد و محفوف عواطف ظل اللهی گشت و درین منزل
رای لنکت و جمعی کثیر از نوکران عتبه اقبال الحکم معلا گشتند که در حدود جودهپور رو

سروهی بوده و بهای احوال باشند که اگر گروهی از باغیان بدنهاد و تبیه مظنونه تباهی را
شنیده خواهند که از گجرات آمده بممالک محروسه تفرقه اندازند نتوانند و چون
خاطر مقدس شاهنشاهی از مهمات تهیه فراغت یافت نیز بنهضت عزیمت فرمودند و از حدود دیتی
از راه خیراندیشی شاه فخرالدین را با ماسیر عظمت نشین اعتماد خان که بجهت عرضه داشت
فرستادی و استدعای موکب معلا نموده بود رخصت فرمودند که مصابیح هوش افزا
مساکن سعادت شود و چون در حوالی قصبه دیهه نزول اجلال اتفاق افتاد خبر گرد ران
بعرض مقدس رسانیدند که از صیت توجه افواج جهانگشا شیرخان فولادی که احمد آباد را درا
در قبل داشت فرار گزیده بولایت سورته و حدود جونه گره شتافت و محمد خان
و بدر خان پسران خود را پیش فرستاده که اهل و عیال و اسباب او را از آنجا برآورده
بکنهبایت رسانند و الی الیران او شه و بار را برآورده بجانب ایدر میروند و ابراهیم
حسین میرزا که بکمک اعتماد خان آمده بود برگشته بجلو در رفته است و اعتماد خان
عزیمت ملازمت دارد و حضرت شاهنشاهی راجه مان سنگ و جمعی را فرستادند که فرزندان
شیرخان را بدست آورده آن جماعت گریخته جو دراه تعاقب کنند و فرستادها
باسباب و اتباع ایشان رسیده دستبردی نمودند و روز پنجشنبه هشتم آبان ماه
الهی موافق سلخ غره رجب عرصه دلگشای شهرپتن که در سابق نهرواله شهرت داشت
مخیم سرادقات اقبال گشت و طبقات انام از اشراف تا محترفه حقوق حق اعتماد
بر معدلت و رای شاهنشاهی بوده بدولت زمین بوس سعادت برگشتند و میرزا
توجه عالی فرموده از تنهای امیرخان برسیدند و از روی عاطفت بزبان مقدس
گذشت که پتن را با ورحمت فرموده‌ایم و بالفعل چون او سامان نگاه نتوانست داشت سید
احمد خان بحراست انجا مقرر باشند و ازین مقام و کلت حکیم عین الملک را نیز تعیین
فرمودند که اعتماد خان را و میرزا ابوتراب را بدرگاه والا آورد و میرزا مقیم که

بمیرزا شرف الدین حسین خویشی داشت از پیش قدمان بادیه سعادت گشته شرف آستان
بوس دریافت وهم در آنجا بادنگو حبشی مطلوخان فرمودند چون میران قدردانی
بهر رعیت او و چیره دستی نمود منشور معدلت شرف صدور یافت که عزیمت سفر حجاز
را برطرف کرده رو بقبله درگاه آورد و در روز ازدهم شهر سوم از ماه الهی مقیم
رجب بصوب احمد آباد نهضت اعلا فرمودند و چون موضع جوتانه مورد اعلام ظفر قرین شد
تحقیق پیوست که مظفر گجراتی که دست آویز تسلط گجراتیان بود از شیرخان فولادی جدا
شده درین نواحی سراسیمه میگردد میرخان یساول و فرید قراول را فرستادند
و از عقب اینها ابوالقاسم تمکین و کرم علی را رخصت فرمودند که تفحص نموده آن سر
گردان بادیه حیرانی را بدرگاه والا آورند میرخان چون قدری راه آمد خبر وی یافت
او بدست افتاد و میر ابوالقاسم و کرم علی که از عقب رسیده بودند گرفته پیشتر روان
شدند آخر میرخان او را که در غله زاری پنهان شده بود بدست آورده بحضور اقدس
آورد آنحضرت ترحم فرموده او را بکرم علی سپردند و در همین روز سید حامد
بخاری و الغ خان حبشی با لشکر خود آمده بسجده عبودیت عتبه علیه رسانیدند و بمخصوص
عنایات خسروانی شدند و زمانی پیشتر ازین نگاشته بود که شاه فخر الدین و حکیم عین الملک
و ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه ساخته بود که تازگی خاطر تعلق
ساخته معاودت نمایند چون شاه فخر الدین تا پیش آمد بار رسید تسلی ایشان نموده
پیش اعتماد خان رفت و حکیم عین الملک رسیده میر ابوتراب را گرد آورده با احمد آباد در
ذ بعد از درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعاظم آن ممالک را دل بر دولتخواهی بسته
وجوه دراهم و دو منش سرانجام نامی شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجه
درگاه معلی شدند از قصبه کری اعتماد خان فرستاد تا پیشوایی نماید اما میر ابوتراب
پیشتر رخصت داد چون این خبر موقف عرض عالی رسید خواجه جهان و خان عالم

و صادق خان را باستقبال فرستاده میر ابوتراب را بعزت و احترام آوردند و روز دیگر
که از جوتانه رایات جهانگشا پیشتر نهضت فرموده اعتماد خان را آورده بسجده
عبودیت ناصیه بخت او را روشنی بخشیدند بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق
و جهار خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسعادت بساط بوس فایز گشتند
هر کدام در خور حالت خود بنوازشی یافت و اعتماد خان و چندی از اعیان گجرات را
حکم مقدس شد که سوار شده نزدیک نگهدارند و آنحضرت تمام راه سخن کرده همعنانی
خود دلنشین شد این طبقه قوی ساخته در قصبه کری نزول دولت فرمودند و سیف الملک
حبشی و چندی دیگر در محمود آباد بودند صادق خان و برخی از ملازمان رکاب نصرت اعتصام
را فرستادند تا آن دیر کنندگان او را بسعادت ناصیه سای را بسجده درگاه آوردند
و درین منزل از روی حزم و احتیاط که سررشته سلطنت بان بسته است امرای گجرات
را طلب نموده فرمودند که این ملک را با اعتماد خان مرحمت فرمودیم و او ازین امرا هر کرا
خواهد خواهیم که اسنا لایق دولت است که هر کدام ضامن بوده باشند تا در
مراسم حزم و دوراندیشی فتوری نرفته باشد و لوازم فتوت بجای آید ضمانت
اعتماد خان میر ابوتراب تعهد نمود و اعتماد خان غیر از طبقه حبشیان همه افغان
گفت حضرت فرمودند که حبشیان همان‌اند که غلام سلطان محمود بوده‌اند داخل
بندگان پادشاهی خواهند بود و ملاحظ بعضی از امور که پاس سلطنت مقتضی آن بود اظهار را
با مرای عظام سپردند روز دیگر رایات اقبال در موضع ساتینه نزول سعادت
فرمودند و از سوانح عبرت بخش آنکه جوقی از زنبدان و اوباشان آن ملک که برادران
ازان طایفه بی اعتدال باشند او را داده اند حسبنه که حکم معلی نفاذ یافت که خلایق
انبوه لشکر اقبال از اردوی معلی گجراتیان را غارت نمایند و او با شخص بسعت تعدی دراز
کرده آغاز تاراج نمودند و فتنه عظیم قایم شد چون بمسامع قدسی معدلت رسید امرای

کبار را طلب نموده یقین فرمودند که این تاراج کنندها را سیاست نمایند و اموال تاراج یافته
را گرد کنند و خود بدولت بار عام داده فیلان مست سیاست کنند و اموال بصاحبان رسانیدند
در اندک فرصتی فتنه و آشوب فرو نشست و نوای امن و امان برخاست و از فروغ
این معدلت ولایت نو بدست درآمده مورد آرامش و آسایش گشت و روز آبان دهم آذرماه
الهی چهارم رجب ظاهر احمدآباد مستقر رایات اقبال شد و بمحض توجه شاهنشاهی چنین
کاری که جمهور انام دشوار میشمردند بآسانی برآمد و طوایف انام از وضیع و شریف و نوبتی
بندگی عتبه خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند و هر کدام در خور خویش شکرانه
نجات از شداید روزگار بجای آورده منظور والا شدند و احمدآباد که مصر جامع
نشانه ایست با تصیید و نهصد و بوره که محلات آن شهر بزرگ است و هر بوره بمثابه شهر بزرگ
از فروغ مقدم شاهنشاهی و مآثر عدالت و جلالت ظل اللهی مهبط فیوض آسمانی جهانیان شد
و آن حضرت مکرر از قتل و ورود بدان بلده گرامی اندر [?] نشستند و از روزهای چند برین آیین
برآمد مظلومان نوازش یافتند و ظالمان در کوکه [?] شدند و شدند صاحبان استعداد
از هر کنگره فتوت بجلای حقوق امیدمند و درین روز بهجت افزا جشن وزن شاهنشاهی شد
در شادمانی و خرمی در خرمی روی نمود و آرزومندان را کام برآمد و نیازمندان را دعا
مستجاب گشت و درین ایام که احمدآباد محفوف مرادات اقبال بود ایلچیان ابن خان
غوری با تحفه‌های لایق بدرگاه معلی شتافته بدولت زمین بوس شدند و ابراهیم
حسین میرزا از راه تزویر عرضه داشتی با پیشکش فرستاده چون از صدق و صفا عاری بود
بموقف قبول نرسید توجه موکب مقدس از احمدآباد به بندر کنبایت تماشای
دریای شور چون بمیامن قدوم شاهنشاهی عرصه دلگشای گجرات مورد امن و امان
گشت حکومت و ایالت احمدآباد و این طرف مهندری بخان اعظم میرزا کوکه مکرمت
فرمودند و طرف دیگر از بروده و چانپانیر و سورت آن حوالی بخوانی که میرزایان

برآن مسلط و متصرف بودند با امرای گجرات که غبار کین [?] نطاق عبودیت بسته بودند هوس
اطاعت بر بلندی یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند عنایت گردید و اعتماد خان
گجراتی را سر گروه آن گروه شناسند و این امرای قدیم و جدید تعهد انتظام مهمات
این مملکت و کفایت نمودند و استیصال میرزایان را بر ذمت همت خود گرفتند آنگاه
رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده کوس مراجعت
بدار الخلافه بلندآوازه گردانند بنابرین اندیشه دریاکناری روز آسمان [?] و هفتم
آذرماه الهی موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت که سی کروهی احمدآباد است
موکب مقدس شاهنشاهی نهضت فرمود و امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت
حیدر [?] گرفته در شهر توقف نمودند و بجهت ائتلاف و استیناس وحشیان بیابان
خودرای حکیم عین الملک را که رابطه با نهاد داشت کدخدا ساختند در اثنای راه بمسامع
اقبال رسید که اختیار الملک از بدنهادی خویش بگجه [?] و اعتماد خان و دیگر امرای
گجرات نیز در مقام بی راهه رفتن اند لاجرم از لشکرگاه اقبال شهباز خان مأمور
عالی شد که به تعاقب روانه گردد و گشته خود را آباء [?] بن طایفه خاین خانه برانداز [?]
بر تباه نیابان ادبار نکرد و دوغره دیماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال
و آن عرصه دلپذیر مجمع بحرین صوری و معنوی شد و تجار روم و شام و ایران و توران
مقدم شاهنشاهی را موهبت کبری ایزدی دانسته آداب استقبال بجای آوردند
و آن حضرت با خاصان بساط قدس بجهاز سوار شده سیر دریا فرمودند و خواطر
ارباب اخلاص را عز و ترقی تازه بخشیدند و شهریور چهارم دیماه الهی شهباز خان و عماد [?]
خان و بعضی دیگر از امرای گجرات آمده بدرگاه والا آوردند چون این بد رایان گجرات
انتساب بحال منقطی گشتند حضرت شاهنشاهی بار دیگر در انتظام این ملک توجه فرمود
هر کدام از جماعت را بهر یکی از مخلصان خدمت گزار سپردند و مجملی از حال این

گروه ادبار سرشت آنست که بر اساس فریب و نادرستی و دوری از راستی و سدادگی
و فروتنی معجون ساخته گجراتی نام کرده اند و از میان اعتماد خان را بر آمدن
گروه گردانیده چون صیت اقبال بموکب معلای شاهنشاهی در دیار گجرات ارتفاع
یافت امرای این دیار رشته تدبیر از دست رفته آخر الامر حیله اندوزانه سعادت
زمین بوس دریافته و بکلی اندیشه ناهنجار این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور
سابق بر همین فریب بنیاد ان قرار یابد و حضرت شاهنشاهی از آنجا که دریای مردمی اند از
ظلمت آباد درون این گروه اغماض فرموده بمقتضای حرف سرای اخلاص و عقیده
محفوف فنون عواطف گردانیدند و هر چند در میان بزم اقبال بر زبان
این گروه بد درون قدری بی پرده در گرفتن این طایفه باشاره و تصریح در آن
وقت موقوف عرض مقدس رسانیدند بموقع قبول نرسیده بلکه بر خلاف آن پایه
اعتبار ایشان را افزودند و در سوولا که رایات جلال شاهنشاهی دریا توجه فرمود
از رخصت گرفته ماندن این گروه جرات طغیان ظاهر بود که خیال ابتنا در سر
هر کدام الهام گشته بودند که در هنگام البته با بیستی مرخص شوند لیکن گیتی خدیو
از فرط آزرم و مروت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند و
این مراحل شکوه عدالت و فر اقبال روز افزون پادشاهی دریافته دانسته
اکنون این عرصه وسیع فروغ چنین معدلت و تمکین دارد محلیست که بدستور سابق
ما را درین دیار گذارند همان بهتر که خود را بر کناره کشیده بر دستور سر دارانیم
سنت روز دیگر از نهضت عالی اختیار الملک فرصت یافته راه گریز پیش گرفت و اعتماد
خان و جمعی که با او همان یکجهتی داشتند در مقام رفتن بودند که میرزا ابو تراب و حکیم
عین الملک خود در ارسانیدند و بحرف و حکایت گرفته در گذرانیدن روزگار شغل
و نزدیک رسیده بود که اینها را نیز مطیع ساخته همراه بردند و کار این دو کس

را بانجام رسانیده مسلک ادبار گرفته اند درین اثنا شهباز خان رسید و اندیشه
تباه آنها را از قوت بفعل نیامد شهباز خان بخود اندیشید که اگر کمر من اختیار الملک
منتسام این گروه از دست نمیروند مرده آرزوی کار این بی آزرمان هرگز رشته
متوجه عتبه اقبال شد و چون ذات اقدس شاهنشاهی عیار جمیع طوایف بمقتضای
بینت والا جوهر ناسرگی این مردم بزودی از باطن بظاهر آمد و بیادراه خود
رسیده بد سرشت اندیشی و بزرگ منشی گیتی خدیو بر عالمیان ظهور کرد و هم رو
جهانداری انتظام یافت و هم در میان تازه اقبال خوشوقت شدند و هم
عموم خلایق را در گرفتاری این گروه حجت صحیح بدست افتاد و شاهنشاه زمان فهم
یکتا می خود در مصالح ظاهر خواص و عوام میکاشت اگر افسرآرای اقبال بمقتضای
دریافت معنوی خویش را موجب التماس بالغ نظران عتبه دولت این بدگوهران را
بیشتر ازین در بند کی حقیقت حال بر عامه خلایق که فرمان روایان بیشتر با این طایفه
کوردل کار سیت چگونه ظهور کردی و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهم نادر ستان
دور روی داید داخت استیصال میرزایان فتنه جوی [illegible] و تمت والا
چه از آن باز که این گروه حق ناشناس از مالوه بناکامی باین دیار آمدند برود
و الخد و دید سنت تغلب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود و سورت آن نواحی را
محمد حسین میرزا متصرف گشته و جاها نیز با مضافات شاه میرزا تعلق داشت شهریار
جهان آرا حکومت و انتظام بندر کنبایت را بحسن خان خزانچی تفویض فرمود
روز امرداد هفتم دیماه الهی عنان جهانگشای بصوب بروده انعطاف فرمودند از بروده
بروده شهباز خان و قلیچ خان و بارزها در طایفه از چیره دستان عرصه جلادت
را بصوب جانپانیر فرستادند که آن قلعه را از اهل خلاف متخلص گردانند و خان اعظم
میرزا کوکه را بایالت احمد آباد و حراست کشت و د رخصت فرمودند و بسیار از اعیان نعمت

رعیت پروری از مزاج حوصله و سپهداری معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب تملقات
مردم و صیانت عرض و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و صلح کل خاطرنشین
آن سعادت پذیر ساخته فرمودند که چون کاردانی خود را که مظنون خاطر دوربین
ماست بپایه تحقیق رسانید و شاه فخرالدین خان و دستمخان و معصوم خان و حاجی [illegible]
بخاری و جمعی کثیر از بهادران اخلاص مند بکومک خان مذکور نامزد شدند و هر
یکی را ازین دولتمندان زیاده از حالت و رتبه موقوف نوازش گردانیده رخصت
ارزانی داشتند و همگی نیت والا در فرستادن این گروه حقیقت گزین آن بود که اگر
میرزایان باز جرئت و دستور افزائی کردند بسزای شایسته در کنار این آشوب گران
نهاده آید روز آدینه نهم ماه مذکور عرصه قصبه برودهٔ مخیم سرادقات اقبال شد و
روز دیگر موقف عرض مقدس رسید که میرزایان وارون بخت قلعه سورت را استحکام داده
در حدود جانپانیر فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم
و راجه بهگونت داس و مانسنگ و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و گروهی دیگر از
مخلصان کارطلب را بعواطف خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه ساختن آن
غنوده بختان بیخبر روانه ساختند و پیش ازین گذشته بود که یکی از مخلصان حقیقت
گذار بمسامع اقبال رسانیدند که چون آوازهٔ موکب شاهنشاهی با براهیم حسین میرزا
در قلعه بروج رسید رستمخان رومی را که عمدهٔ دولتخواهی بیمه کرده [illegible] همچو دلبسته بودی
خواست که با تمام نیروی استعداد [illegible] گذرانیدند اگرچه از شکوه رایات
جهانگشا در آن قلعه بودن نخود نتوانست قرار داد اما از بادهٔ سپهداری که در سر
نمیخواد از اندیشه کج معنی سکر اقبال میکند که با جمعی رفته سر شورش برآرد
چون اکثری از ملازمان اخلاص مند را بیشتر ازین بر سر این گمراهان تعیین فرموده
بودند مهر بارگیی را که همواره از فزونی شجاعت میخواهد که در معارک بردلان

نفس مقدس خود شمشیر زده خود سوقت شده قرار دادند که خود بذات اقدس العالی
فرموده آن بدنهاد را تادیب فرمایند **عزیمت فرمودن حضرت شاهنشاهی بتعاقب ابراهیم حسین**
میرزا و معرکه نبرد آراستن و شکست یافتن غنیم چون سر برآرای اقبال تادیب مخذولان
سرکش را سر آمد امور سلطنت و عنوان منشور دولت و خلافت میدانند شهباز خان
میربخشی را بسرعت روانه ساخت که امرای اخلاص اندیش را که بیشتر بدفع میرزایان
شتافته بودند برگردانیده بموکب مقدس شاهنشاهی ملحق گردانند و میرمحمد خان
خان کلان و خواجه جهان و شجاعتخان و صادقخان بخدمت شاهزاده های اقبالمند در
اردوی معلی که آشترهای عزیمت در رکاب نصرت بها دیدند و خواجه عبدالله و جلالی ان
توزجی و [illegible] بهادری و اصفخان و [illegible] و بهادرخان قوردار و مقبلخان و [illegible]
و شیخ محمد حسین و مهتر [illegible] آدم [illegible] را نام برده همراه گرفتند و دلاور خان
را حکم شد که در حدود [illegible] نگذارد که کسی دیگر از عقب شتابد و از مردم
این همراه گرفته زیاده از دویست کس [illegible] برآمدن [illegible] بعضی مند
ابراهیم حسین میرزا از میان [illegible] مخلصان حقیقت که بار [illegible]
وزارت بودند [illegible] فرمودند که وثوق بعنایت الهی چنانست که دفع
این مدبر تیره بخت را احتیاج به بسیاری لشکر نباشد و از دوراندیشی که اساس
ملک گیری و جهانبانیست حکم مقدس نفاذ یافت که لشکر [illegible] ملحق گردد در
همانشب که فرمان شورانگیز بعرض مقدس رسید قریب دو ساعت از شب مانده بر بادپای
جهان نورد سوار شدند و جولان اجلال فرمودند و ملک [illegible] را
گذاران سرزمین آگاهی داشت همره [illegible] اقبال ساخته و در آن تیز رفتاری
مقتضای حکمت الهی راهبر ایشان غلط افتاد آخر بر [illegible] شمع اقبال [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] که سرمایهٔ ابتهاج همراهان رکاب نصرت شده ان

شنبه

بارگاه چون صبح دمید و نور جهان افروز نیر اعظم زمین و زمان را فرا گرفت آهوی بود در دار
در خاطر مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم ثمرات نیت فتح و فیروزی
منزلست و بابن نیت قلاده چیته را سر دادند سر دادن همان بود و رسیدن
همان و چون حقیقت [illegible] تن بار گاه حضور ... رسیدند دل ... از دل
گشته سخن در راه گفتند هر چند راه رفته میشد گردی از غنیم پدید نمی آمد تمامی از فوج
نصرت قرین پادشاهی آگاهی یافته تیز تر آمده بود و راه گم کردن مجاهدان اقبال
بر اسباب ... رسیدن شد و چون از روز دو ساعت مانده بود بر همنی از ... دو جانب
شد حقیقت غنیم از او پرسیدند گفت از دریای ... که گذشته در قصبه ... نال
با جمعیت فراوان فرود آمده است و مسافت تا آنجا چهار کروه خواهد بود خدیو آگاهی
با تنی چند از رکاب نصرت اعتصام در مقام ... شدند جلالی بتوقف عرض نمایند
که لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیم را جمعیت ... میدهند با این جمعی معدود که در رکاب
سعادت رسیده اند در رزو ... جنگ ساختن صرفه ندارد و مناسب دولت ... میباید
کلی توقف فرموده ... آورده ... معدن راستی ... و دلاوری ... که صورت
تزویر و تلبیس است نشنیدند و برای ... همراهان و گرمی ... فرمودند
گفت که همت ما کریست و نباید ... ز ... روی کار دلیران نامور میکنند
بهتر که ... روز را ... ساخته ... حقی ... که میرویم در رزم ... نمودیم و در
دلدهی ... همت ... مذکور میساختند که ... دل قوی داشته هر یک از ما
یکی از ... را گرفته در هم آورد خواجه عبد الله بعرض اشرف رسانید که خاطر مقدس
باشد که بارها بر زبان مقدس ... گذشت که من خوب الست ... گرده در
بر انداختن و مالش دادن بسیاری همت گماشته حضرت ... فرمودند که
... آوردی [illegible] جنگ ... قرار داده تیز تر روانه شدند تا آنکه قصبه ... نال

اقبال شوند در حوالی بهلود از مضافات ... از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده
بود که قاصدان خجسته مقام از اجمیر رسیدند و نوید ولادت فرخنده ... آوردند
که بعد از گذشتن چهل و یک پل از آنجا ... هفتم شهر ... ماه الهی موافق
چهارشنبه دوم جمادی الاولی ... و ساعت ... اوسط ... طالع حمل
... حکمای یونان و طالع ... حکمای دانای هند و ... در خط ...
انتهای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش ... درجه است
داور جهان آفرین جهان آرای حضرت شاهنشاهی فرزندی بلند اختر کرامت فرموده
و بطلوع این کوکب نورانی منت بر آفاق و انفس نهاد گیهان خدیو از استماع این
نوید سرور ... صبح پرتو از زمین جای سجده شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی
کامیاب و ... شدند و ظهور این امر را ... فتوحات بی اندازه دانسته و جشنهای
عالی ترتیب داده انجمن برای ... خلایق ... عام ... تازه از سر گرفتند
... آبروی دولت را ... عالی ... آمد شعر ... سر ... باغ
که ... از ... برخاست ... مبارک
برخاست خدیو از سر طرب ... صلای ... در ...
... تمنا ... بنوا ... ما به کرم ... ارحمی
... مولد گرامی را ... دانیال بود منظور داشته ... او نامید
از حضرت دانیال اگر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نهال گلشن اقبال سلطان
دانیال ... دولت ... شدند ... تهنیت ... سر ... در ...
کنند ... بر زبان ... گذشت که ... کامیاب ... کنند و
... یافت که چون آن کوکب ... شود ... دولت ...
اخیر ... سعادت ... رسیدن ... امید که این سرو بن خلافت

هنگام جانفشانی و جانستانی گرم بود سه دلیر آن از رزم آزکرده مخالف مصوب شهر بار نبرد دل
تاخته یکی از ان بدنهاد ان بیش دستی نموده متوجه راه بهکوت داس شده نیزه
با وحواله کرد راجه تیر از ان باد رکاب محکم کرده ایستاده دید که نیزه خود را
باو رسانید نیزه خالی افتاد و راجه برخود را آنچنان تیر ان مد بر زد که حال دیگر
گون گشت و برفت و مقارن اینحال آن دو بد اختر دیگر در برابر آنحضرت حمله آور
شدند بد کار لسپ رقوم درمیانه حایل بود خان عالم و شاه قلیخان محرم و چند دی
دیگر که در ان نزدیکی بودند از کمال توفیق تاختن یافتند آن نبرد سکار جهان پهلوان
چون دیگران دو بدگوهر نزدیک رسیده می آیند کلکون ها و شیر را تیز ساخته تیرو
بروی آن دو بد کیش از ان رقوم را رهانیدند از شکوه فرایزدی آن دو متهور دل
از دست داده رو بگریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا که در ان عرصه ادبار دست و پا
میزد مقهور اقبال پادشاهی گشت **رزم** اندانی که چون او شود در رزم کوش زمانه
بزنهار گیرد خروش کدامین دلاور کر و کینه خواه به نیسانش گر دیار نگاه
چنان خواست رزمی که بالا و پس فتاده دلان همه از پا دمیست بهر حمله
سی کام جنگی رفانی بهر زخم چیلی فکندی زپای گر بزان نیاهی گروه ناکرده نهاد
هر سوی دریا و کوه و یکبارگی با نیزه از ان سراسیمگی دست از پا نشاخته فرار نمود
و مبارزان جنود اقبال تعاقب نموده بسیاری از ایشم گذرانیدند و بمیامن ذات
مقدس شاهنشاهی چنین فتحی بزرگ با اندک کسی روی داد **سخن** چنین رزمها
در جهان کس ندید نه از کار دانان کسی شنید شرح این کارنامه و آثار کالبد
گفت بیرون نیست و مثل این سانحه عبرت در وقایع باستانی کمتر نشان میدهد که چنین
پادشاهی بزرگ که در وقت هزاران لشکر گرد آورد و فراهم آید و از بلندی فطرت
و علو همت توقف ننموده با معدودی چند در این چنین معرکه دلیران چنین مساعدت
تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شادات و تر ابدی نموده باشند
اکنون که توفیق ازلی رهبر قدر راه من انجمن شده در شرح احوال بدایت ایام حضرت
شاهنشاهی مرا از قلم مقرر میدارد و صورت زایچه سعادت ارقام این مولود مسعود را
بحساب یونانی و هندی در دیباچه اقبال نگاشته خانه تحقیق کرده استخراج احکام آنرا
بر دیده و در ان دقایق امر شناس میگذارد زایچه طالع اقبال قائم بطرز حکمای یونان و فارس

زایچه طالع سعادت افزا بحساب دقیقه رسان هندوان

و با تجدید از فراغ از مراسم اخلاص و سپاس گذاری این عطیه کبری روز اسفندارمذ خجسته ماه
الهی موافق چهارشنبه نهم جمیدی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد و قصبه ناگور مطرب

دور و دراز نور دیده بسر شده و بتائید ایزدی لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن
مغروران مقهور را ضعیف از پیش بردارد هر آینه قوت بشری متکفل این کار شگرف
کی تواند شد که انشای این معامله نیست همانا که عنایت خاص ایزدی کارنامه
این کار نامه اقبال است و خاطر جهانگشای جهانبان میخواهست که او را دستگیر کنند
از تعاقب دست باز بدارند لیکن چون بتمامه مستی ابراهیم حسین میرزا از سر شده
بود ظلمت شب پرده دار او شد لاجرم شاهنشاه دوربین معاودت نموده
تعجیل سه نال نزول اجلال فرمودند و مراسم سپاس داری فرو داخته در لوازم
خدمتگزاران همه والا کاسته شد و فتحنامه که مضمون متضمن تائیدات غیبی بود.
مصحوب شیخ بدخشی باردوی معلی روانه ساخته و صباح آن بفرحی و فیروزی
بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند و شب دوازدهم دیماه الهی موافق
شب چهارشنبه بیستم شعبان باردوی معلی ظل ورود گستردند و الوات نادلی
و بیاس کداری بارگی مفتوح گشت و از سوانح که درینولا بظهور آمد آنست که
شاه قلیخان محرم و صادق خان و برخی از بهادران خدمتگزین را تعیین فرمودند
که رفته در حدود سورت باشند تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد چون خبر آمدن
فوج بادشاهی بمحصوران قلعه رسید گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران که حرم ابراهیم حسین
میرزا است مظفر حسین میرزا پسر خود را با چندی از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن
روانه شدند و امرا هر چند از پی ایشان رفتند سودمند نیامد و آن زن دهشت
سرشت از دوراندیش آگاهی مردانه از پیش اینها در رفت و از سوانح هدایت نمودن
شهباز خان نخبی بکی است و هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت و قواعد مرزبانی
هدایت آنکه محمود بیگ سکندر افغان را با وی برده بودند و او را از مشاهده کتابها آن
فرار نموده بجانب دکن بستافت آنحضرت او را ادب بلیغ فرمودند و الحق لطفی بود.

بصورت قهرها ملازمان عتبه خلافت در مهمات سلطنت که در معنی عبادات الهیست تهاون
و تساهل نمایند و شرایط حزم و احتیاط را از دست میدهند عزیمت نمودن شهریار جهانگیر
بقلعه سورت چون بتحقیق پیوست که این خیره سران قلعه سورت
را که در اقصای ولایت گجرات بر ساحل بحر قریب دریای سورت ساخته خود اندیشیده
در استحکام آن کوشیده اند آنرا اسم زبان نام کرده در سلک جوهر جان انتظام داده
و از سبکی خویش داخل باغیان است پرده همت والای اورنگ نشین اقبال و کرم
تسخیر آن توجه فرموده و راجه تودرمل را که بدوربینی و آگاهی و دل اعتبار افراشت
بر تو اشارت عالی یافت تا رفته مخارج و مداخل آن حصن حصین را نیک ملاحظه کرده
بموقف عرض مقدس رسانید که تسخیر آن بآسانترین وجوه صورت بست فرار گرفت
این عقیدت مقدس نشود در آنچه نظر بر شکوه اقبال سر سخت همتائی انداخته این کار
دشوار را آسان نمود اگر چه راجه زمانه بملاحظه کرده هر آینه در عرض مطلب چنین
جرات نمودی چه در موقت که چنین ملکی وسیع بدست افتاده و جهانداران
از دار الملک دور آمده و چند ماهه راه بسپر عساکر اقبال شده و شور افزای
واقعه طلب بجای کوته سر بر داشته اند چه فتنه انگیزان این دیار و چه بدگوهران
شرق چه لایق که چنین جند بزرگ در تسخیر قلعه خود معطل نشیند توقف فرماید کسی
که بوا از دوربینی ملاحظه فرموده که هر چند معامله چنین است اما اگر انصرام این مهم
با مرا تفویض یابد مبادا کار بطول انجامد و اگر توجه بتسخیر آن مصروف نگردد هیچ این
معاندان که سرمایه فساد بند در زمین فتنه کار اجدادهای افسرده باشند بنابر این عزیمت
ملک کسرای جهان آرای بران قرار گرفت که بتائید آفتاب بنفس مقدس همت گماشته
این کار دشوار را آسان گردانند و یرلیغ مطاع نافذ شد که شاهم خان جلایر و فوجی
از بهادران اخلاص گزین روانه قلعه جانپانیر شود و قاسمخان میر بحر که در آنجا

متوجه درگاه معلی کرد که در ساختن بساط و نقیب زدن شتافته گردد که بایقبال باشند و منشور
مقدس باسم خان اعظم شرف نفاذ یافت که تسخیر سورت و حصه همت والا نهاده بسعی هر
عقوبت این کار با نجام خواهد رسید باید که آن اعتضاد دولت قاهره با جمیع امراء که
در کمک او گذاشته ایم آگاه باشند که اگر میرزایان ادبار مند با کجا در آیند
با عضد دولت اند قرین شاهنشاهی ادبی لایق در کنار نشان نهند و از احکام که از
احتیاط اساس ملک و حافظ اراست تیز تر تک نواحی را بافرمان مطاع بصوب آلوه فرستیم
که قطب الدین محمد خان و امرای مالوه را که بکمک معلی متوجه گردانیده اند تا باین حدود در
تا اگر احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده آن عرصه را از خس و خاشاک
ارباب فتنه و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی بر تمهید احمد آباد
و این حسب ارادة خاطر روز بهرام سیم دیماه الهی موافق چهارشنبه بیست و پنجم شعبان
از ظاهر قصبه نریه ده بصوب سرور سورت نهضت روی نمود صید کنان و داد
دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند تا آنکه بدولت و اقبال روز
ارد بهشت سیوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم رمضان حوالی آن قلعه که بین
مغرب خیام گردون منزلت گشت چند بار بزرگ تر نهار و تو بها حوالی محل مقدس اقدس وارد
حمایت ایزدی آسیبی نرسید و چون منزل با قلعه بسیار نزدیک بود موجب التماس
اولیای دولت مخیم سرادقات عزت در نواحی گوپی تلاو بستند اگرچه این مکان نیز
بقلعه نزدیک است لیکن بواسطه تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز فی الجمله حایلی
دارد در زمین سرزمین نیز ضربهای توپ که درین منازل متعدد بسر رسید و صیانت غیبی
کار خود میکرد کشتی هنوز جهان گشای آن قلعه را بخود نصرت پیرو گرفت و هر جایی را
بمخلصان آزموده کار روضه منت که ایشان کار طلب بسیار دو متحصنان قلعه از شدت در دلی
و تحت تنگی خود از نیر اقبال و تا فته نوسیله مستحکمی جای فرار و اتی از وقوع فروتنی تو

و اسباب آن و شور افزایی میرزایان تیره بخت تیره رای در کوی غفلت فرو رفته بود در توشه
بعضی از بد اختران مقهور از قلعه بر آمده در مرحلها شورش نموده بودند و بهادران جان
فشا مومیش ده در سرای آن بد نهادان اهتمام کرده بودند از الجمله روزی که از بالا
بار ریخته شده و قت بود و توپ و از بالای آن چندی از قلعه اندو ز آن دو دیده توپ
و هر یعنی از آن مرحلها دست بکار رسانیده شیخان کوکه تا خستی نمایان هر دو کار نامه مراد
دستیاب ظهور آورد و در اثنای گذشتن شد و قتی بار رسید اگرچه تا گاه صاحب فراش
بود اما عاقبت بخیر انجامید یکی از خدمتگار اله رسیده باشد میفرمایند که برای چه خود را
دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته بود دید آن عبارت از اخلاص گزین در جواب گفت
در جنگ شیر نال راه بخلط کرده خود را در ان هنگام که در ارنا بی نتوانستیم از سند
از شرمندگی و تجلیه دلی آن روز زندگی بر من گران است میخواستم یکبار گردنم و از
سوانح که در ایام محاصره بظهور آمده بعث آنکه آن حیدر بخیر فیل و اسباب میرزایان است
و مجملی از قصه آنست که این کوردلان مبعاد بعضی از فیلان و اموال خود را
نزد را نا رام دیو زمین دار الکه دو سپرده بودند در هنگامیکه موکب معلی در نواحی
نزول اجلال فرمود عوام اردوی بزرگ تا خت باطراف رفته بودند آن فیلان
با اسباب همه بدست در آمدند و آنرا غارت کنندگان نقال دانسته نظر اقدس در آورده
مشمول عواطف خسروانی گشتند و از سوانح که درین ولا بر تو ظهور داد تعیین کردن بعضی
امراست بصوب دار الملک دهلی و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود
پتن در کمین بوده هنگام شورش مطلبیدند ابراهیم حسین میرزا که از جنگ سرنال
خاک مذلت بر سر و تیر کی ادبار در دل سرگردان و حیران آمده خود را باین دو بد
دیگر در حدود آنجا رسانیده و فاحشه این دو لرد دست به که در اعلای اعلام نصرت
اعدای نگونسار جانان کوشش نماید که آن کار را ز مرده تنهای ظهور نماید و از کهتر

شود و از زبان خود می اندیشید چنانچه این اقبالنامه شرح آن برسم اجمال مشهد ثبت
وآنچه مجدداً در عالم ظهور آمد آنست که این دو برادران معاودت از بنگاله کرده ابراهیم حسین
میرزا در آن ناحیه روی داد گفت و گوی شد و از کمه گیری در رسید و از درستی
بر تخت انجامید ابراهیم حسین میرزا که در رشته علم بود و در تیغ عمل ممتاز از برادران
رنجیده جدا شد و با مذلت تمام درست عازم دار الخلافه گشت و آن برادران مسعود در
دوری چنین برادر بیرا از محبت یگانگی بخونکرده در دولت بیبای او نکوشیدند چون اینمعنی
بمسامع اقبال رسید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس را از
دار الخلافه تعیین فرمودند که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند و فرمان مطاع باسم
نیز شرف نفاذ یافت که از محاصره جانپانیر برخاسته بکابلی که در جانگیر او [illegible]
که زبان زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کابلی شتافته است امرای کبار چون
بنصرت ایزدی بدار الخلافه رسیدند خبر آن زمان که ابراهیم حسین لنگین ناقه بسوز [illegible]
افغانان سرقه بسر برآورده و منعم خان خانخانان کمک خواست راجه بارمل که منتظم
مهمات دار الخلافه بود این لشکر نصرت قرین بخصوص شرق روانه ساخت و تا آنها و
این فوج ظفر قرین رسیده بود که لودی از او برگشت و سنگ تفرقه در جمعیت ایشان کرده
افغانان لاجرم معاودت نموده بدار الخلافه شتافتند و چون سخن باینجا کشید تا که بر منصب
سخن سرای آنست که مجملی از احوال ممالک شرقیه که از پیش باید و شرح این داستان بسم
اجمال آنکه سلیمان کررانی که از امرای سلیم خان بود و چون بر اودیسه و بنگاله و بهار
استیلا یافت از آنجا که اعمال منافقانه داشت سررشته بندگی ظاهر را [illegible] گسیخت و همواره
با ارسال عرایض و پیشکش خود را از نیکو محفل مقدس کردانیدی بواسطه این حیات [illegible]
نفاق او در پرده نگشت درین هنگام که پیمانه هستی او پر شد مکافات مکنون خاطر
نفاق آلود در فرزندان او آمد هر که خود را اندر فتراک دولت چنین صاحب اقبال

نیاز دیهر آمیز زمانه خاک مذلت بر فرق او و منسوبان او افتاد خصوصاً تیره رایی
که دم مخالفت با بزرگ کرده خدا از پلا جرم در اندک فرصتی درین دیر مکافات
بجزای اعمال رسیده اثری از دولت او نماند و تبار کی مصداق این کلمه الحق بازاری
سلیمانست چون او درگذشت افغانان بایزید پسر کلان او بجای او بر داشتند
زیاده سری ضمیمه بیخردی او گشت باتفاق اوباش آن دیار خطبه بنام خود خواند
دار غرور که در سر داشت هوای مدبر که سرکشان بخونهمه را رام خود ساخته بود از
دست داده بخود رایی در مقام تنگ کبری و کینه کشی شد و بر اندرا خذین اعیان
مدرخویش بر اسبه خود ساخت هانسو پسر عماد عم زاده او که نسبت دامادی با او داشت
و کنجهی دوستی ضمیمه او بود از این سلوکی او رنجید و فتنه جویان اتحاد با او راجام
طمع ملک گردانیده بران داشتند که او را از هم گذرانند و آن شقاوت مند چند
فنون نسبت برابر طاق نسیان نهاده مرتکب این عمل شد و کاری که اولیای دولت
بهزاران تکاپو نتوانستند کرد از آن مدبر که مخالف بظهور آمد لودی که رتق و فتق
ناطقه آن ملک بود باتفاق اعیان آن دیار پسر خرد سلیمان داود نام را بجای
بسری بر داشتند و هانسوی مذکور را ابتدا کرده بقتل رسانیدند گوجر کررانی که عمر
آن ملک بود در صوبه بهار پسر بایزید را بجلالی بر داشته خلاف آرای گشت لودی
بالشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد و از بی توجهی منعم خان خانخانان و فسون
و فسانه لودی گوجر با او خود ساخت و تفصیل این اجمال آنست که چون خبر در
گذشتن شهر گرفت منعم خان خانخانان از قلعه چناده متوجه صوبه بهار شد
و در همین ایام سکندر اوزبک نیز در گذشت او و دیگر امرا به او فقا داخل
خانان شکر فتح و فرح بر علیق و یابنده محمد سکس جمعی را با سرجمعی حاجی پور فرستاد
و طالبی میرزا علی و ندیم بیگ جمعی را با سربسته روان ساخت گوجر آیا ب[illegible]

آن گروه شود تحفه و هدایا فرستاده دم یکجهتی و قرار داد که من داخل ملازمان عتبه اقبال
میشوم و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد ملتمس من آنست که برادر و زر در
سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی درآورده کوکبور را برای اهل و عیال من مدد معاش و صوبه
بهار را با امرای پادشاهی جاگیر کنند تا اگر سرکار رهتاس و بهار را امسال من که از
کرجا حاصل آید القصه سرکار را علی حده جواب گویم و سال دیگر جا بگیرم و در آنجا که معین نمایند
ملتمس او را قبول نموده در مقام آن شد که کوکبور را با وعده دهد در این اثنا لودی که در
آن بلاد وجه اندوز آن دیار بود از حقیقت کار آگاهی یافته باتفاق هاشم خان که
از بیخودی دو رنگی داشتی این مهم را برهم زد کوچ چون از خان خانان ناامید شد
ناگزیر لودی در ساخت منعم خان بیکیس از لودی گرفته معاودت نمود در این هنگام
خبر رسید که یوسف محمد کوکبور را گرفته در مقام شورانگیزی است شرح این سرگذشت
آنست که یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بود و لی او را
بسمع اقدس رسانیده بود و حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه بضعف پیری و اصلاح جهتی
او مقید فرموده بودند در هنگامی که رایات جهانگشای بصوب کابل نهضت فرموده
بود آن بیسعادت از بندخانه دار الخلافه گریخت و با جیدو لی رفته کوکبور را
از فرمان پاینده محمد سکنش گرفت چون خان خانان بر حقیقت کار آگاهی یافت
جان محمد بهسودی و پاینده محمد سکنش و تکرقلی را برای دفع او فرستاد و خود نیز
از عقب محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای دیگر روانه شد در
راه مجنون خان با سایر قاقشالان که در یورت گهرات در کار معاونت شاهنشاهی بودند
سهیار خان را که همراه کشته اند و فرمان کیتی مطاع آمده که مجنون خان را
بگیرند خان خانان میرزاده و محمد خان ادرنک و ابوسعید را فرستاد که مجنون خان
را تسلی داده بیارند این فرستادها هر چند در ابقای آن قوم ... آن سخن جرخ مزد

شود مندنی آمد در این اثنا نوشتهای با وجابر مشتمل بر عنایات شاهنشاهی بکوچ مستعدی
خود از گهوات آمد مجنون خان از کار خود محظوظ متوجه لشکر خان خانان شد فتح کو
کبور کرده معاودت نموده بود که مجنون خان رسید و انواع مدارا و دلجوی
در میان آمد درین هنگام داود را روزا دبار پیش آمد و از باد غرور که در سر
داشت متوجه جانپور شد و بیشتر از خود لودی را با خلاصه لشکر و گزیده فیلان روان
ساخت او با استعداد فراوان آمده زمانیه را گرفت و محمد قاسم ... از آنجا
بامان برآمد خان خانان نیز بهادران فرستاده لودی را جمع ساخت و محمد قلی خان
برلاس و مجنون خان قیا خان و راجه گجپتی و جمعی کثیر را فرستاد و خود نیز برآمده
ابراهیم میرفت و در این هنگام بدیوان لسان الغیب تفأل جست این بیت برآمد
شعر ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی دل بی تو بجان آمد وقتست که باز آیی
خان خانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاد و استمداد
از باطن اقدس شاهنشاهی نموده متوجه اطفای این نایره شد لودی بعد از گرفتن
زمانیه سودای نخوت افزود پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمد که کوکبور که از
کوکبور فرار نموده باغیان ملحق شده بود از آب گنگ گذرانید میرزا حسن خان
و راجه گجپتی و نظر بهادر و طالبی و سنکری و جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعظم دولت
ابد پیوند شاهنشاهی نموده جنگ سالیه کردند مخالفان را شکست داده جمعی کثیر
علف تیغ بیان شدند و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند و متعاقب این فتح محمد قلی خان
برلاس و دیگر امرا نیز رسیدند لشکری آراسته و رعایت سور انتظام یافت و خان خانان
نیز با جمعیت لایق آمده با امرا ملحق شد و لودی میان سیاه آب و گنگ قلعه ساخته
با لشکری گران نشست و هر روز میان بهادران طرفین جنگهای نمایان
شدی اگرچه امرای دولت شاهنشاهی دلنهاد جنگ بودند اما غنیم از روی لشکر و فیل

انداخت
و توپخانه بسیار بود چون رایات اقبال بمحاصره صورت استقلال داشت منعم خان طرح صلحی می
لودی از نخوتی که داشت قبول نمیکرد او را از غرایب حالتی دست داده بود نه
رای جنگ کردن و نه روی برگشتن که ناگاه تباشیر صبح اقبال از دستهای لمعهٔ ظهور
داد و لودی با هزار آرزو و مبدی صلح کرده برگشت و شرح این سانحهٔ غریب آنکه
که چون داود از بنگاله بمنگیر رسید در آنجا یوسف محمد خان عمزادهٔ خود را با دینه
آنکه لودی او را خواهد برداشت از بیم کد زایید اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال
شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمعی از فتنه‌انگیزان افغان نیز سخنها ساختند و
چون لودی از قدیم نوکر تاج بوده بود دختر خود را نیز بآن پسر نامزد کرده بود هر چه
بد اندیشان در حق او گفتند داود آنرا از راستی پنداشت چون این خبر بلودی رسید
از داود برگشت و بمنعم خان خانان با هزار نیاز مبدی اساس مصالحه را استحکام داد
و پیشکشهای لایق درگاه والا فرستاد و چون برگشتن لودی و آمدن او را
شنیده با هزاران ترس کلی برگشته گدهی را مضبوط ساخت و خزانه پدر را با تاجی
گرفت جلال الدین سور و کالا پهار که راجو نام او بود از لودی برگشتند و
تفرقه در جمعیت او افتاد ناگزیر لودی که بعقیدهٔ داود برگشته بقلعهٔ رهتاس
متحصن شد و از منعم خان استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده‌ام
درین روز شمار اخواسم دید و امید که بوسیلهٔ شما آستانبوس مقدس سربلند گردم
منعم خان لشکر فرستاده سر کمک آمدن رایات اقبال شنید سخن کی بود و برای تحصیل
و تشاور الی آن بکجا کنید و از سوانح دیگر که در محاصرهٔ پتنه بظهور آمده شکست
یافتن محمد حسین میرزا و دیگر میرزایان بر دست بزرگ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
با محمد حسین میرزا و اولاد ایشان و انهزام ایشان [illegible] خبر ورود ... کاه
حدیث نو جا هزار اندیشه درست کرد و اندیشهٔ او بر عالمیان معروف شد ملازمان

عتبهٔ اقبال بهمعنی سعادت اخلاص گزین گردیدند و از یکدلی و یکجهتی کار پادشاه
در پیش برد و منعم خود را فرمودهٔ الهی دانسته دلها در خدمت بستند و آینهٔ کار جهان
بر زیب و زینت اگر آید و شرایف امور ضیای ظهور گیرد هم شهریار عالم کامیاب
صورت و معنی گردد و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه
سلطنت را از همین عبادات الهی دانند و مصدر خدماتی شوند که از سلاطین
پیشین گذشته بظهور آمده باشد چنانچه مصداق این معنی این داستان فتح نزر کتب و محمد
از پیش تایید ایزدی آنکه چون از میامن اقبال شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از
گجرات آمده بصوب دار الخلافه آگره روان شد محمد حسین میرزا و شاه میرزا و دیوان
که در آن کوهستان سرگشتهٔ ادبار بودند همان بیکجهتی بسته بر سر پتن آمدند سید احمد خان
بارهه در حوالی قلعه کمر همت بست چون خبر فراهم آمدن ارباب بغی بخان اعظم رسید
در مقام جمعیت شد و از اتفاقات حسنه آنکه نیز نیک اتفاقی که با بدن و آوردن امرا
مالوه از درگاه معلی رخصت یافته بود و قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان
و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که در دولقه
بود و سامان رفتن ولایت سورت موجب حکم معلی میکرد خان اعظم کسان خود فرستاده
او را نیز بر گرد فرستند و بر گرداندند و چون لشکرها مجتمع شدند خان اعظم با تیغ آراسته
در انتظام افواج همت بست قول بثبات پای آن دانای اخلاص گزین زینت گرفت
و شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و مقصود خان پسر شیر و مطلب خان و جمعی کثیر
درین جای قرار یافتند و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین انجو بسانی برانغار را
استحکام دادند و در تولقمهٔ برانغار مردم او مقرر شدند و شیخ محمد بخاری و محمد مراد
و حاجی خان افغان و پسر خواجه خان بفوج جوانغار را زینت بخشیدند و شاه فخر الدین مشهدی
مغول و پاینده ارلات در تولقمهٔ جوانغار نامزد گشتند و رستم خان و نور محمد خان

و محمد علی توقبائی و مهر علی سلدوز در قریب همان هراول جای گرفتند و باز بهادر و جسیمی
دیگر در التمش ایستاده بودند و خان اعظم بعد از ترتیب و تسویهٔ افواج نصرت ائتلاف متوجه
[illegible] که به تیغ [illegible] داده و روز یکشنبه چهارم شهر شعبان الی موافق جمعه [illegible]
حدود دیپن پور در لشکر منصور گشت مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر
لشکر منصور در آمدند شیرخان فولادی و جنید کررانی قول بستند و محمد حسین میرزا و
شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دست راست ایستادند محمد خان پسر شیرخان و بهادر خان
دست چپ مقرر گشتند بدرخان پسر جوزدی شیرخان فولادی هراول شد ارباب خلاف را
رای بود که امروز جنگ نشود چه شیر جهار خان و بعضی از متمردان ادبار نهاد ابن
هر که همراه [illegible] نوشته بودند شیرخان فولادی از راه مکر و تزویر و
حیله سازی کسان نزد شیخ محمد بخاری فرستاده حرف مصالحه در میان آورد که مرزاکان
که سلامت جوی وادی راحت نمی شوند مقصود این گروه آنکه نهاد وقت گذرانیدن است
خان اعظم جواب داد که رای من همین است که بجا طرفتمار رسیده است چون مراد دل
بر صلح بود مساعی نمی نمودند وکلای شیرخان نیمجان عام فریب صلح را در میان انداختند
خان اعظم گفت اگر فی الواقع در حرف صلح راستید از جای خود عقب تر روید
آیند تا ما بجای شما آمده فرود آییم که بر گشتن در آمدن تا شاید [illegible]
گروه حیله اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند اولیای دولت ابد
حق اساس متوجه عرصهٔ نبرد شدند و چون زبان زد عام بود که میرزایان از عقب
لشکر منصور خواهند آمد میرزا مقیم و ترکش خان و طایفه از دلاوران نامور را عقب
قول داشته کار طلب شدند و چون فوجهای هر دو طرف نزدیک رسید اول
خان غنیم پیش دستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم قطب الدین خان
را بر داشته نزد خان با معدودی پای ثبات افشرده داد مردانگی دادند و شیرتر

میان دو دندان فیل غنیم رسانیده هزیمت افزای شد و هراول آن بخت برگشتگی را بر هراول
لشکر نصرت قرین تاخت فیل نورنگ خان که در عنفوان مستی بود در عین شورش و غوغا
متوجه یکی از سواران فوج خود او را در هم مالید و متعارفین [illegible] دلاوران لشکر فیروزمند
را بر داشته به التمش نیز تاخت آوردند ولی همتی نمودند و این قرار نمودند بعضی دست
راست و لختی دست چپ عنان تمالک از دست دادند افغانان به پشتی [illegible]
که چها شتافته قریب پنجاه سوار روی بروی خان اعظم آمدند و در اندک فرصتی در هم
نوردیده گشتند و آن طایفه دیگر که هراول و التمش را بر داشته بودند خود را بجمعیت لشکر
منصور رسانیدند بیشتری از مردم خنجار را [illegible] روی بگرد مراد خان خود [illegible]
تماشائی گشت و شاه محمد خان از نوکران او زخمی بر داشته با حمد آباد در رفتند
شیخ محمد بخاری با بعضی از خویشان چون پسر سید بهاء الدین و پسر سید جعفر برادر شیخ و دیگر
و جمعی دیگر داد مردانگی داده جان نثار گشت و این گروه مخالف فتح اندیشیده
بتاراج مشغول گشتند میرزایان خود بمیر فخر الدین و اکثر غنیمت رسیدند و میر [illegible]
موده پای ثبات نتوانست افشرد قطب الدین محمد خان با معدودی پای ثبات افشرده روی
بغنیم آورده و در بن کرآن گروه فوج قطب الدین محمد خان را بر داشته خود را به تاراج
رسانیده مشغول تاراج بودند قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شدند
و تائید الهی بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان
اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان تیره رای را از هم گذرانیده بقول ایشان
که متوکل قطب الدین محمد خان بر دردی آورده چون اکثر مردم غنیم بتاراج رفته
بودند بر بین این فوج دلهای داده برگشتند و متفق اعانت [illegible]
فتح [illegible] روی [illegible] خان با جمعی بر سر [illegible] ایستاده از [illegible] و مبارکباد
شاه [illegible] بود و در بن [illegible] شورش میرزایان [illegible] آیند و ایشان از توکل

خنجار از العیدار حمک بسیار بر داشته رانده تا دو کروه رفته بودند و این موجب نامبستی
بود دیگری اگر متوجه قول مغفور میشدند کار دشوار بود و چون مسافتی طی کرده بودند
مردم ایشان بتاراج اثقال ایشان جدا شدند خبر شکست شیر خان شنیدند باقبال روز افزون
شاهنشاهی مراجعت نمودند و متوجه عرصه نبرد شدند فی الواقع همین که رانده باحمد آباد
میرفتند کار آن مدبران صورت یکتایی می یافت لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدان
وغا شدند خان اعظم با اکثری از مبارزان عقیدتمند فوجی آراسته آماده پیکار بود دیگر
فوج میرزایان نزدیک رسید شاه بداغ خان گفت که وقت تماشاست تا خان اعظم
آن بود که بار محمد جلو خان را گرفته که چندین امرا ایستاده اند چه جای تماشاست میرزایست
میرزایان نزدیک رسیدند حقیقت انبوهی فوج بادشاهی که از لشکر فلک عنان آراسته بود دیده
مصلحت دیگر گفته برگشتند از آنجا که بخت برگشتگی سر نوشت ایشان بود جلو گردانیده
راه ادبار پیش گرفتند و بیامن امدادات غیبی چنین مشکلی آسان گشت اگر بهادران
یکتا دل عاقبت اندیش احتیاط کرده تحمل میکردند مشکل که کسی جان بدر میبرد و همانا که امثال
پیشهای تجربه کار مصلحت وقت بدیدند یا واقعه طلبان بداندیش آن سخن قبول افتاد
و بالجمله بیشتری امرا از سنوح این لطیفه غیبی دامی چند از اخلاص در گردن دل عقیدتمند
خود کشیده در یکجهتی افزودند و از غرایب اموری که در آن روز اقبال بظهور پیوست
آنست که چون بسیاری از فوج غنیم فیل بانش برد و زنند و راه عدم پیش گرفته بودند و خود
بر گشته هر جا که آواز نقاره میشنود خود را بانجا رسانیده آن فوج را برهم زد
نقاره شادی که در هر فوج می نواختند علی التوقف دانستند شور شوق او افزونتر گشت
و بدبختان شاه بداغ خان گرفتار آمد و ضمیمه شکستن او شدند و چون شکست خوردند
هر یکی بجانبی افتاده بود تیر خان فولادی بصوب کوه شتافت و قومی از آن
راه دکن پیش گرفتند خان اعظم با امرا تعاقب این گروه روان شد و چون فرده این

عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از ادای سپاس ایزدی و مراسم انبساط صوری
و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه
بداغ خان و مراد خان و میر علی سلدوز و طایفه دیگر از ملازمان نخبه اقبال را بمتابعت
آن گروه بد سرانجام تعیین کنند و خود بقدم سرعت شرف ملازمت دریابند و مبانی
اخلاص خود را بسجده حضور نورانی سازند و رستم خان و نورنگ خان و مطلب خان
و معصوم خان را همراه آورد و خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که صبوحی
خان فرمان مقدس آورد و او امتثال منشور پادشاهی را سرنوشت سعادت دانسته بمبارک
اوقات شتافته و در روز دیپهر پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه سیم شوال
بدولت آستانبوس معزز شده و مخصوص فنون عواطف شاهنشاهی گشت و از سوانح ایام
محاصره صورت آمدن مظفر خانست که بعتبه اقبال پیش از رسیدن که عاطفت شاهنشاهی
ناهمواریهای اورا بخشیده طلب فرمود و چون باحمدآباد خان اعظم متوجه دفع میرزایان
شده بود هر چند کسیه فرستاده که افزونتر درین خدمت یکجهتی کردن لایق مینماید
اورا توفیق بر اقدام این کار نشده و چنین تکاپوی خدمت را از دست داده بیشتر
روان شد مرده رسیده بود که فرمان قضا امثال رسید خلاصه مضمون آنکه از هر جا
که رسیده باشد بر گشته کومک خان اعظم شتابد و سعادت را برای دولت حضور را ترجیح
توقف ننماید تا اگر بر امتثال فرمان مقدس نموده معاودت گزید و چون باحمدآباد
آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت نصرت یافته اند و خان
اعظم بحکم مقدس عازم آستانبوس است مظفر خان بسرعت روانه درگاه معلی شده بیشتر
از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش آسمانی رایافت و مشمول عاطفت خسروانی گشت
و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر از نصاری از بندر گوده در آن هنگامه
بپایه سریر اعلی رسیده بسعادت دولت ملازمت کامیاب گشته همانا که آمدن این گروه

باستند عالی متحصنان تیره رایی بود ما قلعه را با بهانا میرده خود را بر ساحل سلامت کشیدند چون
سکوه سطوت سلطنت نظر آن کرده درآمد وفزونی لشکر و فراوانی استعداد قلعه گیری
معلوم شد خود را ایلچی والموده بپایه کاه حضور آمده سعادت کورنش دریافتند و اقسام
نفایس و یارخود را نظر معلی در آورده وحدیو قدردان هر کدام را بنوازش
خاص مخصوص ساخته از عجایب و غرایب بنگال و اوضاع فرنگ را استکشاف فرمودند
تمام کارفهم استعلام علوست چه دل اقدس گیتی خدیو مورد فنون دانای صوری
و معنویست لیکن خاطر عبرت پذیرای می خواهند آن که استبصار را سرمایه استیناس این گروه
وحشی گردانند فتح قلعه سورت بنام نامی شاهزاده عالم آگاه دلان دیده وری دوربینان
ژرف نگاه را بر ابراج اگویم ظاهر بر بستان معامله فهم مکشوف نشد که هر گاه شبستان این
دولت ابد قرین محض انتساب چه کشایشها که گشاییده مشکلات در پیش ملکها از
پی آرد خصوصا با آن ارتباط عقیده مندی بپیرایه سعادت اقبال بشود خاصه آن
گروه خجسته که مراتب اخلاص این خدیو آفاق سر بلند باشند چگونه در مطالب والا و
مقاصد بزرگ که کامروا میکرد اندیش و بهر کاری که این بزرگ ساخته الهی
نفس بعد همت بند دهر آیینه حصول آن مقصد بی نقاب جلوه ظهور دیده ور دوزی
چند که صورت تاخیر و تعویق راه می یابد همانا حکمت بالغه ایزدی چنان اقتضا میکند
که کنایه مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتگذاری هر کدام بر مطابق عیان نگارش یابد
و رنگ زدای جوهر استعداد شده سبب تربیت خدیو جهان گردد بر عالمیان هویدا
و مسهای زر اندود در بوته گدازش درآید نقد سلطنت خالص گردد و عیار آن
افزون قدر شود و بالجمله تسخیر این حصن حصین که سالها در تعرض اندیشه بالغ نظران در تعویق
نقاب [illegible] و توجه حضرت شاهنشاهی در درگاه و مقدر و زبردست [illegible] صورت
بست هم نقد کشان تاریخ از راه دور جستن فرار گرفته خود را بد [illegible] قلعه رسانیدند

ودر کار قتال آن آغاز کردند و هم بر شبستان خدمت کمربند در حوالی و اطراف آن ملجا
ساخته که مترصد شده باشند پاسبانان آن قلعه را بر دور کنند و هم بکت اندازان کار
بر دارنهای نمایان بظهور آورده چون قلعه نشینان بخوبی متمرد جبلت کار آگاهی یافتند
وار خواب گران بیخبری بیدار شدند در تضرع و زاری زدند همراه ملا نظام الدین
لاری که در زرلتش بود بدرگاه معلی فرستاده و اوارطرز دانی و آگاه دلی
بوسیله بارپایهای بساط قدس خون بریکی متحصنانرا موقف عرض مقدس ساختند
والحاح و تضرع این گروه تیره کار را بطوری که موثر افتد آن زبان دان کار دان
در پیش آن مرزبانان عجز دوست عاجز پرور معروض داشت خدیو آفاق را
دل بر وه بخشود و دریای بیکران عاطفت بجوش آمد با آنکه این زاری از راه اضطرار
بود و لیکن شاهنشاه بزرگ که راه بخشش و ستند بر چند دور عدم ظهور این عاطفت
مقدمات پرداخته بسمع اصغا رسید بلکه هجوم عامه در کینه کشی و سرکشی آن جهان
بخشش را عاطفت افزود هر یکی از مقربان بساط عزت را از زبان خاص تسلی بخشیدند
آنکه افلاکی بود بفقه عنایات الهی سرخوش گردانیدند و گروه خاکی را در انقلابات
کونی با برام جای بر دیدند و بمقتضای همت او قاسم علیخان و دولت کلان را که از
مقربان بزم و رزم بوده اند فرستادند که همراه [illegible] و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده
بسجده گاه آورند روز رستخیز شان [illegible] اعتذار مدناه الهی موافق تخمینه بیست و سوم
شوال [illegible] قلعه [illegible] عاطفت
حضرت شاهنشاهی جمیع تیرمساران بدکردار را از مال و جان و ناموس خود رهاد
خویش گرفت و هم با بر آنکه پیوسته بیدر با بی را از تخاییدی زبان بر بیده و بجنده ی
دیگر را که مصلحت بینی مقتضای آن بود که چند گاه در بند خانه باشند بزندان
فرستادند و روز دیگر خدیو مقدس لشکر آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند

وحید دیگر نیز کرک را که سلیمانی گفتندی از انجا بدار الملک احمدآباد منتقل فرمودند همانا که
این دیگها از سلطان سلیمان فرمان روای روم بوده است او در زمان حکومت خود بجهت
که بنادر فرنگ را که در حدود ممالک هندوستانست بتصرف در آورده و دیگهای بزرگ
با لشکر فراوان فرستاده و از بندر دیو که حکام گجرات لشکر روم از عزیمت معاونت
انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپهای بزرگ را نتوانستند همراه برد و از سوانح
که بعد از فتح صورت روی داد آمدن بهرجیو است حاکم ولایت بکلانه که از زمین
داران معتبر آنحدود است بدرگاه والا و آوردن شرف الدین حسین میرزاست
زنجیر در گردن بعتبه مقدس دادار داد گر که از عنفوان دولت روز افزون در
مبدای سر آرای سلطنت نشست تا منتهای سعادتمندی شناسائی و فرمان برداری
او معارج حقیقی توانند بر آمد و سعادتمندان اخلاص گزین را سرمایه عقیدت گزینی
بدست رفته و از منتهای والا که این عقیده بود سپاس عطا فرموده اند که هر که از
اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سر باز کشید او را آواره دشت ادبار ساخته
محتاج این عتبه آسمان پایه گردانیدند یا در بیابان گرداب طلب فرو برده تیره رایی و
بدکرداری او را نیستی می آرند چنانکه بتازگی حال این خواجه زاده مراد مقصود
گردیده و شرح این بطرز اختصار آنست که این [illegible] از رمیدن [illegible] ازان هنگام که
قدر تربیت شاهنشاهی [illegible] نیابت صواب [illegible] دوری راه تحقیقی پیش گرفت آواره
ادبار و در بدر هر کس [illegible] آبروی خویش بجای مذلت [illegible] کردی
خود را ظاهر کردانید اول جا لور را که سبب گرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی
گرفته بود دنبولا دیان داده خود را بان فرمانروایان دولت نظر آشنا گردانید
و چند گاه در پیش او بسر برد و از انجا بجنگر خان التجا آورد و چون همایون بسی
شد و بمیرزا ایاز بیوست و دران وقت که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمده و کاری

ساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود همراهی او کردند و از انجا بی اتابه برگشته محمد حسین میرزا
همراه شد و درین هنگام که رایات جهانگشا متوجه گجرات نهضت نمود و سنگ تفرقه در
هنگامه متمردان این ناحیت افتاد و بالتمام این خواجه زاده نیز درین درگاه بجای آورد
و مدارک تقصیرات خود نمودی لیکن چون بد نهاد و بدگوهر بود بتصور دیگر شتافت و او را
در حدود ولایت زمینداران گور عبور افتاد و او چه بواسطه عزیمت دوری و نتیجه آبی وجه
فواید خویشتن میرزا امید بیتاخت و همگی اسباب او بغارت رفت و در هیولا که زان و
زاد ابراهیم حسین میرزا با گجرات رفت در گرفتاری نهایت همت بست لیکن دست او نرسید
اما و فرزند و سپاه ابراهیم حسین میرزا بدست او در آمد چون آنحضرتی بسامع علیه رسید میرخان
یساول را فرستادند که گرفته زمینداران گور را با آن گرفتاران روانه درگاه سازد
و چون معلوم شده بود که حاکم خاندیس برادر خود را از علیخان بدرگاه والا فرستاده
و او در حدود [illegible] بر آمده بمقتضای کوتاه اندیشیهای زمینداران توقف دارد
میرخان مذکور حکم شد که او را از استمالت ساخته همراه آورد و بعد ازان چون بگراه و چنی
نواحی [illegible] فرستادند که زمینداران گور را ار خارکستان [illegible]
و توقف بر آورده [illegible] شایان خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند و این
فرستادها کار بند حکم عالی شده او را با ایران بدرگاه والا آوردند آن مقصود
را در طلب عاطفت خود گرفته به آن همراهی [illegible] سپردند و خواجه زاده را
بفیلی که آدمی کش بود [illegible] رسانیدند و از آنجا که شهریار معدلت پرور از فرط
رافت فراوانی عاطفت بقتل مجرمان نمی پردازند او را به بندخانه سپردند که در
انهدام بنای ایزدی سبحان نظر [illegible] عوض عظیم [illegible] نمانده
که بکلانه ولایتیست طول آن صد کروه و عرض آن [illegible] کروه [illegible] دو هزار
سوار و ده هزار پیاده در وی بسته جمع آن [illegible] گرد در [illegible]

بهرکه حاکم ایشان بهرجی نامند سالیر و مولیر دو قلعه سنگین بر قله کوه واقعند و دو شهر
عظیم دارد و آن تاپور و خنابور میان ملک گجرات و دکن واقعست و ازین طرف که برود
نربدا است اطاعت گویی میکند درین هنگام چون گجرات متصرف اولیای دولت در آمد
و از سطوت شکوه شاهنشاهی خدمتی شایسته تقدیم رسانید و سجده درگاه مقدس
روسفید جهان شد و از سوانح آنست که ایلچی بهرجی سر ارای [illegible] رسید
و لعابت گذشت و مجلی ازین سانحه عبرت بخش آنکه [illegible] نشین خلافت در
پرده خاص در آمده نقاب آرای مشغولی نامید و کارفرمایان قضا و قدر آن پرده
را برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده الهی انداز [illegible]
تماشا خاص داشتند و مردانگیهای شجاعان هندوستان مذکور مجلس مقدس شد که بیش
ازین گروه جان قدری ندارد چنانکه بعضی راجپوتان بر چه که دو سنان دارد
می ایستند و دو مردانه که همسر یکدیگر اند از دو محاذی آن دو سنان میدوند
چنانکه سنانها از پشت بیرون گذاره میکنند آن جهان پهلوان الهی بجهت بردباری
خویشتن یا عیار گرفتن یا ملولی از کامیابی تماشا ظاهر شمشیر خاصه را دسته
بدیواری سر کردند و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر
راجپوتان دران طور شجاعت خود را مینموده اند ما بهمین شمشیر حواله بکنیم غریب حالتی
بر ایستادگان بزم مقدس رفت نه کسی را قدرت حرف زدن و نه جسارت دم زدن
درین هنگام مانسنگ بپای اخلاص دویده دستبردی نمود و چنان دستبرد که آن
شمشیر جدا شده افتاده اند کی میان انگشت نر و سبابه کشود [illegible] بریده
حاضران بارگاه مقدس شمشیر را دور بردند و آنحضرت خشمگین شده مانسنگ را به زمین
زده بالش میدادند سید مظفر از پنجه وی خواست که او را از پنجه شیر الهی اخلاص کرده اند
از آن بنه رای انگشت بریده آنحضرت را تاب داده او را اخلاص کرده اند و آن زخم

خیلی افزوده و صبابت سحابی که همیشه کامیابی فی آن مقاصد ایست دراید گوی صبحی تصحیح کرده
و چون خاطر انتظام بخش عالمیان از مهمات [illegible] و فراغ یافت حراست و حکومت آن ملک
عالی اساس بقلیچ خان تفویض فرموده گوش هوش او را بنصایح فرهنگ افزا گرانبار
کرده ایده در روز [illegible] اسفندارمذ ماه الهی موافق [illegible] چهارم
ذیقعده بصوب احمد آباد توجه فرمودند و هم درینولا راجه علیخان [illegible] عزت یافت
خاتمه المنة لله که مفتتم از ده هشت سال چهل و یکم الهی مطابق [illegible]
شعبان هزار و چهار سنگرف کاری قرنی از دولت ابدی اعتصام و برجی [illegible]
سازی اقبال بی بالا کشور خدای نظم شهنشه طاق و ماه ده خرگاه پادشاه
زمانه آکبر شاه که زخش در نجب روشن باد وز بهار [illegible] گلشن باد
نیروی اندیشه سخن سنج و تکاپوی خامه آسمانی خرام [illegible] انجام پذیرفت سپاس فرمان
روایان والاشکوه بطفیل آن تکاپای آفرینش یاد آورده لیاقتکه داستان
سرایی را [illegible] شود کان شاد خواب هستی را زندگانی جاوید
نشاط افروخت شعر [illegible] کار خانه [illegible] رجا و دانه [illegible]
[illegible] داند که چه ریز مغاک [illegible] اگر [illegible]
افتادی چون در انشایان این کار [illegible] وگفتار [illegible] برفته از سر انجام
شگرف برگرفتی نظم چو طبع بدرازی [illegible] خسروان
دهان گر نباید ز خوردن تهی ازان به که با شاز خوانی بهی لیکن فرمایش [illegible]
و دبیر یکی و الایی اخلاص نظر فطرت [illegible] اقبال گشودند و یکره دستی [illegible] از من
بر گرفتند آغاز آگهی تبازی زبان خوی گرفت زبان پارسی که [illegible] گلگشت
بهار معنوی و تماشای [illegible] حکمت نظری و عملی از همه [illegible] کرده
خاصه از شنودن دلوا فسانهای کهن [illegible] جان [illegible] فرسوده داشتن

زبان سترگ اندیشی دران فروغ ستان‌های کاخستان نقل فرات در نظر آمد و فرات این تاریخ
سزاوار جولانگاه فارسیان حقیقت که تماشاینه نگار سعادت گزینان عالم صورت
نمی‌بود تا گزیر مردم زاند آنست که جواهر گرانمایهٔ انفاس رایگان از دست شد
و سخن برای زندگانی بعز مانند پذیری جداگان خود آباد دارد نه آنکه روزگار
بدمستی گذارد و بی‌بها گوهر زندگانی بخزف ریزه‌های نا سزا فروشند از مند
تباه منزلت و بهره لایان منور بده سرکار هر و ای خود نادرست گفتارها در
آورده‌اند و نترم از رنگستان ابداع برگرفته به انسگی حق را با قلم ابر گرد آمیدند
و زنگیان تا ارزو نمودن و چاره گزینان بی سرانجام در زبرای نیکویی و پرهیز از
تباه کاری در افسانه‌های بیم و امید برساخته تلخ داروی نا راستی و دانی نفس
نوقلمون و مالیخولیای اختیجی نگاشته در فراخنای عمر در آمدند و باکیف گرفتاران خیال
پست اندیشه‌های تباه و اردات افسانی بند آمیخته بافه در ای اند و از تاریخ
آگهی و سودمند بهره از نفسی تخیلات بارزم گفتار دلاویز حقیقت آمیخته و فراوان
راستی نگان سعادت اندوده ساده لوحان خیراندیش سخن سرا انفس از اندازه گذاشته
از کوتاه بینی و نا شناسایی باده بی‌پروائی بنوده و نگارنوی سلیم دلان شناس نگارشهای
ترفند در میان آرند و از سیری شدن دوره‌ها و کهن گشتن نامها و منزلگری
خود و نکارگرایی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست و سیلابهای آشوب برجوشید گروه‌ها
گروه مردم ولوها گون آدمی از برخواندن فرسوده کتابهای باطل آمیز نگارهای
سترگ اندوخته و در زبان زدگی جاوید افتادند و از غنودگی کجرو خواهیدگی
خود بجای گوهر کیمیای شناسایی که شور نگاه صورت و معنی از آرام برده و گنجهای
ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد آمیزه تباه برگزیدند تحصیل توپتی و آگهی
افسانی آن بزنور افروز را غبار آلود و ساخته مصر سعادت خراب گردانیدند و شگفته

دران تقلید ده منت بی‌تمیزی بیاده از آسایش دو مرتب گوا تمیی سخت سموم جان فرسایی
اوراس مایه تباه داد حجاب میبارند و در ظلمتگاه غفلت فرو شده بنیاد شادی غم بر
خواهشهای پریشان می‌نهند *** وبیهات چگونه سرکنده کیش را در دم تیغ زبانی
آتش بهم بسته رنش وهم کف آتش چون پای بهم پیوند این الماس درین برگی دل
دکانش خاطر آگویت حقیقت برخیند و بنیاد وری فطرت گوش بهوش گشوده آمد طرز
آسمانی نظم بعرض نگرای رد و ترزبانان بی زمانی اندرزسرائی فراهم شد و دور
مبارک که در اندرستان نیک اندیشی کرین منزلی داده اند در سر صفا افتاد و چشم
آنهوهمین چو ارزنده تا چند خورده گیری و نا سزا گویی و گوهر نیکویی خاکتوش سیابانی
گرد از نیکو در نعقکری دستی نیست عامه وار به هرچه نداند نکمین توزی برخیزند
وزبان ودل نیکوسرشتی پرالاینده و بی دانشی می‌پذیری و ژرف نگهی کار فرود
اگر فروغ نگاهیست دیر تو نقل بود چیدن چراغ دانش کی افروختی و مدتشان
عقلی خود دیر رو مان نشانی بجای رسیدی سخن از نفسی آنست سهو او با دست کرده
کوتاه عمری نبود و اگر فیض سابق بلاحق بیوند مافتی کار تماشایان دوربین از منقطه
نیازش این فزا ارکنش ترابی غبونگی نمی‌تقلید تا گسترسته تنم حد رسید کامل
صدق و محبت بینه نقش کناره که هرکه بی‌هنر افتد نظر بعیب گیرند و خوار نگاه
که چشمه سار فیض ایزد در دست استمکلی معقول و منقول پوشیده ماند و دستوار دل افتاد
برگرفته بنجاره برکت داگاه نه که همت بستند و فطرت عالی بی پوشیده گم یابی
حکم نایاب دارد اگر دراساطیر شنیان نمکی در دست حقانیت نگاشته آمدی میان
روان دشت ریاضت و دانش نگاه ناب دیده جویایی که جهان هستی را الامال این گروه
جانشینی لذت برگرفتی و بستانی بوستانها در نهانخانه چون فرسوده بسستی
عمامانا ماده پرداران انگار حسن آمیزشی بر روی کار آورده و تمیز سر آفرینش

برنخته ابداع جهان نیرنگ دلفریب نقش بست تا هم حال بین اکمال جور انزاد وان معنوی
باشند و هم راه طراوت روایل برد گلبان غیبی تواند شد [illegible] م و رزم و مراسم جشن و جدل
و اقسام لطف و قهر و انواع بی روبهها در نسخت آدمی و طرق معموری ملک [illegible]
بنیانهای ایشان و اعلو طبعهای دانشوران و نبشت فرزانگونا گون علم و تسلیم دلهای
بزرگان و حلقه اقبال ملکی خپانیدن و پیچ و خم رسیده بودن لیاری از دو دمان عقل
و شهادت و سایر طرفگیهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون نگذارنی روح افزا
در روشنی دولت نشین نار نگهانا زگوید اگر دیده وری نگار رود و نگاهی نشر اگرده اند
عمر دوم که دانش پژوهان کرد دارد و دست دراز آرزوی آن هر و شده اند هفت
اوفتد و سرمایه جاوید رند کافی فراهم آید و نیز تا به عرفان اکرم بی فرد [illegible]
بیدائی نشیند و بردگی شتابان معنی بی پرتو آن گوهر شتاب [illegible] برنگشاید لیکن
آن کاربرد از حقیقت مایه روشنی ارزانده خواص برگیرد خاصه از در لجه حکم و در وزنه
کوش پذیرائی فراوان نور گرد دارد دیده دیدو [illegible] پیشان از در فزونی [illegible]
حس روز افزون اندوزند و نیز در عطار جانه روایت گوناگون در زمان [illegible]
و دارد و [illegible] و چنین معجون دلکشا نگر نیز تا تعلق همانا سرتاپای همت
ازان بود که بوالعجب خاطر سور ره جوش و ارتسکی و ورزیده دست [illegible] دل حالی [illegible]
نماید و بدین هنگامه داستان طرازی که بهمین دست آویز تعلقات کی فرد داند و
حکمونه حسن مطلق او رمطایبه علایق نظارگی شود امروز که از آوازه [illegible] روپی بازدانسته
برنگاه [illegible] تاریخ [illegible] رفرازگاه اطلاق نتواند شد اگر نوید [illegible] سالی
گوش [illegible] دور آید چه دور باشد و دل از آن رسیدگی باز [illegible] تحقیق کار انست چه
چه دل بزبان که آزرد و خامه نگارنده همه زادگان الوالابابی عقلند و بزرگی این
برنگ [illegible] نگار رنگین آن گوهر نورانی تکوین را نسبت [illegible] از هشت جنت هم دارد

آغوش عفت که فرزند رسته این دو عقول را ایجاد است رنگهای ابدی منشور نور تو
نجست و می نویسد و از بس نکو دیده [illegible] گوناگون نا دیها برآورده حرمت
آمای آسوده دلها گشت و میکرد و از آن ترکی کار دیده حق باز داد دو گاه
نیز درایت را بپرده بانف نتوانند شد لیکن کار دیگران کردار را ازنا افکنده الحق زاده
عقل زاده زینت و ترکی در آن باب که پرده بیان نشتبان تقدس دریا بدو از
صفای گوهر و فروغ دیدگان دل جهانی برابر آید آن نتایج عقل المکنوف [illegible] و اگر
رنگهای آن بیتابه که بزرگی ابای علوی و امهات سفلی نعمت و کوئی دلبند [illegible]
مجلس برخواند و چون و چرا در اوراکان آن تنا بیکی برگرداند و بزبان زدگان را از معقول
نامند و مراتب نکتی خود را منقول نام نهاده از [illegible] اعتبار بیرون افگنده [illegible]
خاک دز ده امکان را که دام [illegible] که دست تصرف بر گشاید و عقل [illegible]
کی باید که از خلوتسرای سلطانی باز گوید شگرف کاری [illegible] جمال و رنگ آمیزی چهره
گشای تقدیر [illegible] که [illegible] و جز برابر و عالم [illegible] لسان [illegible]
در خلوتکده مجال نا شنید [illegible] محض و نور گشت [illegible] غالب [illegible] خاطر سوالی
[illegible] از اندیشه بر آمده [illegible] شگرف نمای [illegible] باز [illegible]
و در درازی داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون [illegible] ی آرمیده تنگی چو صلا
جار مکرر آمد و از آن نوبت برگمار شده و به [illegible] مردم رودی آور [illegible] صورت
معنیهای همه الفته و در ستر دو نقش بامزه اگر [illegible] غرض جهان بود که در این
دانش آموزی [illegible] آید تا شناسائی فرزندان [illegible] آگهی طلبان هنگامه کشف و
شنود را [illegible] ابواب
آهنگری سرانجام [illegible] بسی آن سلسله جنبانه [illegible] تواند شد فراهم آید
[illegible] مجال [illegible] روزافزون [illegible]

برنگبار دست دهد و جدا ابابانِ بهیچ جور رسد از اندیشه نارد و باز آمده بنیاد رسایی گرامید
و نشان ما کردند که آستانه کبریای ایزدی بالاتر از آنست که طایران بلند پرواز از
اوج امکان با آهنگ آن بال گشایند و معمار اندوز آن چهارسوی دنیا شوند و نیز
داوران آسایش نهاده از سر آسیمگی بی‌سروپن برآیند و بار کلیم و چوپان روی نهاده
بهرزه کار و بافه درانشوند لیکن از هشیار خرامیم و رندانه سازی که ناگزیر سعادت
نیرومان بیدار گشت تا خود می‌ستایند بعنت بر از خیال بهری شد که شور نیش تابی گری
ملغد گر الست و شوب ستایشهایی که همه را اسیر کرد آن دارد امروز که سرآغاز دوره
دیگر بست بزم آرای ابداع برسم تبش نقاب تابی کرد و ما کرد و همچنید پایه برده و برای کرد آهنگ
رهنمای فرهنگ حقیقت سنگر و داز عراج آسمان و زمین استشمام خوانش مینمود از
کنار و درگاه نقش آگهی بیعت تا که خط نومیدی از نامچه زمانه برخواند و دو روزگاه
منش چنان بود که سهر تعبیه را دوری جهد دیگر و در کار رستوار نج گرایی را ال در گزین
آن وقت نشست تا که به سعادت بر تواز اخت و خاطر از هرزه دیکالی باز آمد روشن
شد که عموم حق پرستی خامه نگار تعذیر گشته و مرا از تنگ چوف کرد انند و اند کیهان طلب
کفت نیچو چونشی ستی میان و هشیاری چون آنها حلقه حلقه‌های در است همه گوش که کلید کارانی
حطاب او بست قفل و لتحانه حق پرستی و سعادت بر گردد و در گرو اندیشه در مسبت
و جست زینگالی خاطر از این بیج بر گرفته در خیال آن شد که اگر تمیزداوری نماید فرز
فرصت دهد بر فراز زمانیان نامه برطرازد و رموز حقیقت بزبان گو نگو بر گدازد
نو آورده گوش صاحبدلی کرد د و تو تماشای جشنی سرانجام یابد **نظم** بود در اندیشه
من دیرباز که دل دانند و اندیشه ساز تکلف نوشته بطرح نظم کرانمایه شود
دهم نخران را دهم آگاهی تا زه کنم نثر دلکو خوانی در این هنگام فرمان روای عظم
شاهنشاه عالم نگارش احوال دولت جاوید طراز اشاره فرمود دل را بال دو زبان را

برزوه پیدا آمده و نظر زده لعوا که مکنون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افتاد و فرمان
پذیری بجای آمد ولی سپاس نعمت رسیده که گذارش یافت **نظم** گرچه هیچ خواستم سخن
کام خویش لیک کرد بود هنگام خوش نهی که رسید آن نفس جانگداز که مان
نفس از جان شود دم جلوه پیاز شیرین حرف که از آن باستانی و لیبا ریع طرب سیان خامه
پرداز زبان یکتایی دارند و سخن پیرایی سنگ آیین نهاده و طرز دقیقه سوده
روزگار روانه بلند تکی بیچ بر از اتیش الفاظ تا بتند و معنی را پیرو لفظ و آسته
نوار و ان روی نگار بوده و بیچ گوی و فاصله آرای سرمایه فصاحت اندوخته و همان
نوا را سرمایه برشمارند و در تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روش
تجنیس پیدار نشند و با اختیار اقتباس و برنگاشت هلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه
و تکرار سالطع اکرامی لعاس یکدر د و محسنات بدایع را دستمایه بلند پایگی سخن انگارند و
بغرای بلاغت و حلایل معانی نظر نفکند برخی قدم فراتر کا نهاده در جولانگاه معنی
جالسامند و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی نخران عرضه پیدارند و خیر عبارت و دوری
استعارت که نشان نکوهیدگی ستاید کار هوز اندیشه باجود دارد و پیرایه کلام انگارند
و دشوار فهمی تازه طرح که اکثر دانایی از آن برمیایند از تحسین مشکل شناسی باز زنند
گروها گروه عامه عمر از تحسین آن دست زده زود فهم منو شند و بر هر دو طرز دم
آشنا زبان بجاره گشاید عزیمت نخست و نومیدی آل پایه سخن سرایی آگاه خ دیگر ز
افراخت و گداز سینه ابراخ امش تازه بر گرفت و با موزگاری خرد و رهنمونی دانش
ابداع گزین روشی دست یافت فطرت آنکه گوهر خود را بصیرفان دیده وری سپرد
و نقبنده دلان با دیده جویای را قطره آبی تر او تش نمود **نظم** طلسم خونی بشتر آن در هم
شکستم بهر جوی طلسمی نارسیدم بدان تا هر که دارد دیده‌ام دوست بعینه تو خاتم
را درین گوبیت اگر من جان بجوم تن امنیت دگر نوشتهٔ تنم مرا این اینست

ستایش گوهر سخن را انجمنها آراسته شد و آفرین دلفریبش را روز بازار دیگر بر آمد اما گر
زنهار ده بیداد و غارت گرده تقلید ننموده و چشم بینا گشوده در جستجوی سخن دلپذیر
خاک بیزی ننمودی و از گشتن رود روزگار و دوران زمانه در نگاه نوی افسردگی زاد
نزادی دست مزد خود گرفته هنگامه شادی برافروختند و افزونیها نموده غرور خودی
درماندگی و شرمندگی گردانیده و درماندگان خارزار طبیعت را از نارسایی فطرت و تهی دستی
گروهی که نقد خویش بکرو کانی دکانچه ها الوف داده اند سر نشو رستنی سرو دیده و کالا
شستان ناتوان بین سکته چند در جایگاه و دل گرانی نشسته و زبان ظفر گشوده
غبار آماسی باده دلها گشتند نغمه منم خاک ره گهر شناسان کامروز بزعم همایان
این گنج گهر جو برکان دهند انصاف که زین نظر کشا دهند و پیدم دوری را با من چرا دلی
بود و گنجینه و دستی گریبانی با فرزانگی در آمد و از روی مهربانی بر گنج چند خدمت
جوهری سخن به نکوئی چراغی کاری از هزاران یکی به پیدا آید که این سنگریزها درست
برخواند و به بزرگی تازه نمط آگهی پذیرد تا مرد حقیقت شناسی آز که امید دانسته آید
و کی دانای بلند پایگی پرده از روی بردارد و همان بهتر که این نوآیین نشاط پرورده
بزبان روزگار سپارند و مایه افضال برای عموم مردم سرانجام دهد از این کار شکار
نفسی بر آسوده و از آن بهتر گزین جوش نشاط برزده و فرخی ذات او مرا با سنج آورده
درج حقیقت نگار دم را به خواران عوام را روزی فراوانست قدسی نزل برای نگار
وقت آماده میگردد مرا هنگام چرکار کالای آسمانی ارمغانی یکتای ملک آگهی از اینست
باکرو ما گروه عامه چو موبد نظم علیوار را با گوهر چه کار زجار بملک و خرد اینست
نگار نشر گذار اده گلکنجه وهان دیده و زیر باور می افتد و غرمت از ترک تنومندی می
نخست مردم را دار خیار گونه نکنند بخت آن نهاد گزین ظلمت آسوده که او گویه را
آمیخته منتوای بگرداند و از دریچه گوش نصفو بکند و دل بزد و اگر راه پاید بدیران آن نگردد

داگر بپذیرد کار گرد بیامیزد دوم آن تیز دست بدگوهر که بی دانشی خود را دانایی
انگارد و درد بکوری دشوار دوای غیرت نداشتی باید سوم آن روشن چهری
سعادت نهش که از دیو چند ناتوان بینی و سیه چالی نادانی و از رسم عهود و جوهای
تنومندی دارد و لیکن از نوار و بی بخت وصل کاری اضراد ادراک معانی بلند نتواند
بزرگیهای دبستان خرد ساختن و کمتر باید چهارم آن فروهیده خردمند فرخنده طالع که بار هم
نستایایی فطرت بالا دست و همت معانی دارد و نیز رفای در قبت جاپیش پرورد
دانایی روزگار با این همه کس خرحمونی گزیند و دریچ گویایی خبر بدین جوهر حقیقت
بر توه نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگان را در پایه نور خود
جز راز همتایی و بهره چرامی چرا ... این که سخن را دست پایی تازه در آورد و نه
بر عیار زمانیان بسراید نی این همه زبان درستی صنعت همکار برافراشتن خیره
هر چند براستی کم ارزش میباید و بسیج خودستایی همان بهتر که بیکر غرور آمیار زصفحه هستی
ستوده آید و باطل همانی این نامه را گفت امی آلوده نگردد شعر شیوه عرفان و هنری
خویش نمود داور بر جایگاه پای خویش در این ورطه کشتی فرو شد نماز باید یکی تحفه گنبار
حقیقت را با آن گوهر سنج در نسبت عباری سخن و والا رتبگی او در آن دانند که درین بارگاه
سنگرف هیچ خبر گران از فراهم آید تحفه و رنگ معانی از آسمان نقد تبیین دل
صافی به توانند احد نزول سعودی و مانده دوم گزیده بیوند آیتی تیز دلیان صفو تری
صیرزا نبه بربیان حروف در آورد و آن روحانی نژادان را با این عنصری یکی طرزی
برامیزد تا جان و تن تو عجب معجزی آغشته کرده سیوم تازه و بعلی دلپذیر غرد اگوش
برافروزد و جان را بیالاید چهارم گلبندی و مرتبه آرائی معنی اگر پرده جابجا زدارد
و لفظ پهلوی جویا فزود که از وضو و دستان دا بیا نکتا و آورد و بار اصل صورت و معنی
تا پهن سخن را برابه ... بند د پنجم لفظ برای عبارت را از دیر فهم و نکو هیده تکرار دور دارد

دهنگ رو و بیگران دران انجمن راه نیافته همچنانکه دست قدرت سود روزگار زمانه نیز بگمرم چونی
دستان ساز روی گلگونه آراید و این هنگامه بکوی زمانی انتظام گیرد و سخن از وفی والای یکی
دست ورید که عزم درست و یکتایی اندیشه و جستجوی همت و یاوری خوشمندان خود
یکی فراهم آید و بیاز مندی بر دوام و عنایت داوری بی همال دو بنا دو بیش بسته
و هرکدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی ترین سرمایه
و گذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد لیکن و بیاز دستان گذاران وقت از فروغ
آگهی نظر دهمتی بر و عیبش نماید و از راه درستی بچاره بکالای همت کار دهد تا سخن
فرو هیده مرد آگیر دانایی و کیمیا سازان سنش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل
پراگنده و خاطر گرد فیز از جا گذارید و بطرز فارسی کم آشنا و رهنمای جمعیت نایاب چگونه
آرزوی دل انجام رسید ولی امید تا تنگی دانسته آید خاصه درین هنگام معانی آوین
سخن طراز میزان دانش فقط حقایق بهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی که پایه بری دانست
ازین سنونگاه عنصری بارانگاه قدسی جالش فرموده و ما طور آن سخنوری لسونگواری نسبت
مراحال برسیده تر شد و دل سلسلهٔ هوشمندی گسیخت از انجام ایزدی جداری بود و در تماشایی اندیشه
دراز افتاد شعر وای برین دانش اندیشه بیج سینه پر از علم و بر نغلوم هیچ بهیچ و
من بهیچ بیست من گرچه بیحس بهیچ شعر دیده آهو شناس بنت الله و برکیست کمنی فرد برج و
در سرآغاز جریدهٔ اقبال شیخ خاطر آن بود چون در دستان نگاشته آید بر آستان سپاوی
سخن سرا این غازه حسن انجام برگیرد ناگاه مصیبت جانگزا روی آورد و فرازان هستم
گرکس را روزی بشواد چنانکه از پای یکی و کم حوصلگی صبوری بهنیا زد و هر نگارش خود
آگهی داد نظم سخن بیا بمائد خامی سخن مهین سنگ که سوخته دلم ز مرا قدهٔ آگهان سنگ دلم
دران ساغر بلور نیم که در میانه خار آگهی زد و در رهایی تا سال دهم بر کاست شیخ انجمن
دانای نگاهی فرموده بودند لیکن چنانکه دل آسمانی پیوند ایشان گسستگی دانست و این انجمن

دستان هوشمندی جوز سندی که زمانه چنین بزرگی بود و در ورجا نگاهی نماند فراز زندگانی
دشوار و دل از یکنی اسباب افسرده بگشت افسون مهربانی خدا آگهی علم دانایی
قافله سالار صورت و معنی ازان رمید کی باز گرفته از سرمایه هند تعلق گرد هسته و با
شور رحمت شده و بر عزدگی باطن نگاشتن کوبیرش نامه بهفت همت گاشت لیکن
ارزو شوار کاری و هنگامی زمان زمان تازه پریشانی دل شوریده را پراگنده تر
ساختی و نو لوبیر همگی سهرستان اندیشه نورانی آوردی چراگرد تفرقه بر
نگیرد و عزیمت را پای نلغزد تا گوناگون شگفتگی و اختلاف عزایم و الا دانشی که از بهم
روحیه بجستی نماید بدید و همزبانی که در راه آگهی سنبه دهی د از نثر لغات
گزین کاسکی دنقط سیال خردمی دیباری بودی که زبان افسردگی خاطر و ستوالیدگی
ضمیر توانست نگاشت که آلوده به بیم ارستین نباشد و اگر این نامه دستنی بود ستایش
هکبر بزرگ در نسوتهای دل پراگنده تا خنی بند کنند بر بر زدن نقشی و آوردن لفظی و پیدا
ساختن معنی توانا باشد و اگر زمانه با این هم نرمی که چنین کس کمتر ازان که از فروغ
آگهی و بیروی دلیری آهو شناس گردانند هرکه در هنگام من شتیز آهنگ و ارجمندی و افزون
و گوناگون مشاغل با هم آمیخته هنگامه آرای صورت و بسیار چهره شود و پرده نشین انجمن دل
بدست بیاردد واو تعلم باز نولسیده مایه ارج دانسته باشد از انکه اندیشه صافی
بود و سپاس ایزدی دراز افزایش و ارادات در جنبت تا ستایشهای دیگر دران
پیکر کی کشاکش نیز اقبال بر تواند افتاد و بروی گرم روی که گرامی فرشته بود نظم
این بدم امید خاطر درون نقد معانی زنهانخانه درون آیین خوذ این ملک آبادیم
گر نظر منعم حو دیا ضم عزه آذر ماه سال چهلم الهی که در نکده خوش تر از افراز کرده بر فیل
پر تو در نگاشتن گرامی نامه از خیر و ایزد خسته بوده و در ولسو نعیلش داد از بیمال
دل ظلمت آلود را چراغی در نور داده میکرد تا از کنیایان بر عتبه کبریایی الهی نهاده توفیق

سرانجام خواهش مطلبید تا که صبح دولت چهره افروخت و لمعه نور در آن کاخ پرورش

روشنی افزود چون اهل کار رفت و خبر رحمت بر بست نکات قلم مشرق ضیا

مطلع نور یافت نشاطی در گرفت و بهشتی شکرف روی آورد که همه کس را ترتیب گرفت

ز مهرگان سوختیهای بهار در پوشیدند و قلاوز مقصود دیدار آمد دل را آهنگ

کار افزایی بر خاست و خامه بدست و باز نکته برگی زد و دستور سرای جابر را

کار بردار از عزت تمنا بفشانی سماع بر انگیخته در گزارش حضور گنجینه سخن سرایی گردید

منشور بلند نامی گرامی فرمودند و خطاب بدیع الکلامی بمشتاق گوهر آیین گنت لطف عنایت

دلاویز آگهی بدین نبشتن روشنی کار بخشند و شکر نعمت نشد که براه حیرت بر فراز معانی

سخن شناسان حق بزرگ گوهر این دفتر انتظام بدبرفت و دولتی سرگرم چهره افروزد

سعادت آمد [illegible] تحفه دو بهره درد ولت [illegible] بسزا خواهش سخن پدید آید

بلبل نظر از گل ظهور بر بید بر دعای این سرکلکم در بند موج نغمه هم از معانی حسن خوانده

ناخوانده در آمد دو دیدند نشان ضمیر خامه در درون خواندند بلکه حیرت جای

آشفت بترانه نشاط برباز دوش شادمانی در گرد لیکن از آنجا که همت در نگارش

فراوان قرون آویخته باشند نگاشتن حال کمی چگونه نا رسیدگی تواند کرد و همه کوام

دستمایه دل گو سعدی نهاده طرازی کرد خاصه امروز ز بس نوشت الهی تازه

شوربی در افتاده و خاطر پریشیده سنج دیگر پدید آید تن بدلی و جان بیجائی اندیشه سخن

والیس علاقه کس نارسایی پیراوران روز [illegible] در زبان بندی و دل اخو دوستی و شیفتگی

باطن در گذارش اقبال آئینه روز افزون [illegible] درد آگه غم کوه بجا افتادست

مشوق دل سوره ماه افتادست این واقعه طرفه براه افتادست دارش [illegible]

بادشاه افتادست همگی نگاه بود آینه گشت که چون بزرگی قربی جد نگار قسم تواریخ

نگار آید و حق گذاری تا بین خواهش سرور جاوید بخشید بدستیاری کردار سعادت

بیا از حق مال

[illegible] مبارک باد

پس خطا مارا

[illegible] دوخ نخ

لنلا

کتاب از حق مال

مبارک باد

خطا مارا [illegible] کنند

دوخ کباب کنند

بیا از حق مال

[illegible] کار کرد

[illegible] ما با اینها

[illegible] تسم اینکو رسا دو

چنانکه از نیستان دینی فرا گرفت بنا دو در پرستش ایزدی گزم روی دارد

گزیده اضافات و نسب بیرون شد و جابجای و الای الهی از آتش گزیده دارد گزینش

این دیو لاخ جاکمرا بر آمده بخلوتگاه نقش جاو دانی عشرت اندوزد

[illegible] رخت بردار از این سرای که بهشت بام سوراخ و ابر طوفان بار گلبن کاهد و نگوهی

باید تا سال عمر صد و چه صد چه هزار بر ده بر دار تا فرود آرند همه کبر تا بعض

باز لیکن در معانی این بلند آشیان تیز پرواز آن عرصه ستایی را با اهل خرد باید تا

بهوش گریبان خویشتن دوست چه رسد از خارستان زاد خطر با گوید یا از

رهروان بادیه بر آشوب اند و نایافت نماید که آن مراحل مراد نگارد و باد و رد

تر بی بهره مان خود بیش در نگارین سرای اسباب خبر دگنج خمول و طبیعت برافراز نگاه

طهور رنگ آمیزی جهان صورت نگر و الفتش بر رنگ بر ده گزین و جانگزای

بد گوهران فرو مایه الحق بحرب تابی و برحق نگاهی نکوهیده که راه نکوکاری فرو هشته

در لباس رهنمونی رهبری کنند و بیشتر از فریب درنگی که اندوزی کار رکید بر بند و

آرزو دن آن میان تا به کجا نور آن چه رسد سرمایه افتی روانند دلداده های عشوه

این جاه طرف دانای از پای نقش بال راکی نظاره شعبده تا کی و فیوض نیاز ی

گار رستان زبان اند و زکه اندازه تواند برگرفت همین اینان تنها در قطع نیست

که کبر و کاهی مهر این دوستی دشمن نواز پای بند است در اقبال این موهبت عالی

سرای کار دای حور سندی و غفلت اندو دشادمانیست در داد بار این کینه های

جو ورزش پامال اند هو دست فرسود غم نباشند از جهل آوردید که آن فر

افروزند در رهنمونستان نشان بنابی هر ان لعبت باز رود روال خوانند دوم آن

بمانند انتی که نشد آمد آن فر تو گشته زشته تمیز و انصاف حیرت زده شادمانی اند و

نه از بسیاری لذات این موداری بود حوصله نشاط او سر و نقش آرزوی او درین

آرام بوده از یکی این نوشت‌های معدوم باشم او بیرون بیای خواهم لکن این راه در مجازی حقیقت
میسری آن بوقلمون مرید که از بیش دهند سوم آن کم بین فرومایه که با بزرگی‌های نشین
در گرد آوری خواسته‌های این جهانی که در رهگذر تند باد افتاده از شاهراه راستی
برکنار می‌شود و در چاره سگالی نا ملایم روزگار تیز فرو آمده دست بدامان مکر و حیله زده
و به دستان سرای خود را بر ساحل رستگاری می‌رساند او را از بزرگان در انتشار خرمن
بنده آیین برکنار رهوار رفته گویند چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم
آوردن کامها و سپردن دوری حوادث ستاده گزین جگر است بزفان چون پیران
لقمه گوار و کمینه این عربده آرای بی‌وفا ایمان و در صدد ستنیان محفل انصاف مند است
که حال چون‌های آرمیدگی در ستور نگاهی که خوی گزیده‌های او چنین بود چگونه باشد
اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروه تا گروه باستانی و گوناگون زمانیان نویسند
کار بآن رخنه فراهم آمده و قلم رهگرای راه درازی این منزل‌های کالبود سوده گردد اکنون
از داستان من آگهی برگیرد و چاره گزینی خود بیای همت عنان گیر شده خدیو خویش
اگر گویم آغاز روم چندان که توان آمدن باز پدر بزرگوار که گوشه از احوال وی
دانست و از آن شوکت دنیا برکناره می‌زیست و با من نظر عاطفت فرو می‌داشت در آن
کردی و بیرون دانش و کردار از سر آغاز نشو و نما گنج گرانبار دامن آلوده
مرادی و هموار رعنای باطنی و لطافت ظاهر در زبان فصیح و بیان دلکش با نذر زری
حقیقت تلاق داری بود سر شته اسرار ملک و ملکوت نثار زندم چو طفل را که
هم با ملک ارتقا پذیر بود و هم با ملک در جهانی که علوم همت سخن جمال معنوی انست از مهر
گزینی ستوده رای بر آن لمحه خواست و مرا از نغمه سالکی روی در چرخ بود و چندان
گفت و شنود و هیچگونه خاطر و بنیاد بهانه که رهبری آن رهبر منزل الطلبان کامل
شستمه منتظم تعلق حضرت بوده باشند و خطرهای سرک بادیه سپر در کم که مرد دگر ترا

دل سنگار روپیته و دلیل بسپرد لیاو و چگونگی که هر یک از آنها آسمانی بود در عالم خود از
خمار تم سپکش ساخته ندامت کشیده و خجلت زده خاک آستانه اقبال را توتیای دیده سعادت
خود ساختند و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس اعمال گذشته او را
نا کرده انگاشته بعنایت خاص تدارک فرمودند و زبان حقایق ترجمان گذشت که شجره نشه
انسانی نهال برومند ایزد ولیت برانداختن از خمی چه ثمره خواهد داد و همان فراغت و حمایت
تعداد او را شفیع اعمال او دانسته عنان بخشش بکوش آوردند و هم درین ولا عبدالمجید آصفخان را با
بسیاری از مبارزان نصوب پنه بر سر راجه دامخند فرستادند که اگر سعادت یاوری
نماید و غازیان شور و جمعی از اد بار یافتها را که با آن خود در قبلة گرفته بدرگاه والا فرستند
و خود نطاق اطاعت و نیکو بندگی بندد و او را استمال ساخته معاودت نمایند چون رایات
در میان آمد راجه در مقام نخوت ایستاد و مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند و بعد از
آنکه هیبت روز در گره معدلت آرائی بودند خاطر نشاط بخش از مهمات الکه وجمع شده ضابطه
رجوع بسریر گاه خلافت بلند گردانیدند و این مرد و برادر تا سه منزل در رکاب معلی
سعادت افزای خود بوده مشغول مراحم بی اندازه مرخص شدند حضرت شاهنشاهی دولت
و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شنبه دوازدهم سهر نور
ماه الهی موافق جمعه سلخ ذی الحجه نهصد و هشت قمری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند
و در یکماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چارده روز و بود دلان
هشت روز و آمدن ده روز و چون سایه چتر والای شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافه مبسوط
گشت عالی همتان عنان طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضه انوار بتقدیم رسانیدند
و هر کدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد
جهان را بهاری تازه روی داد و نوازشهای شاهنشاهی خاص در سرافراز اولیای دولت را
در اکناف و اقطار مملکت سرخدمت گزاری بدید آمد از هر طرف احرام حرم عزت بسته

متوجه استلام آستانه اقبال شدند و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول
سال نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص
یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانیده و عبادات قضا شده را در ضمن
ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و تشریف پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانیده و بجلایل
تفقدات شاهی بغت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیتی
برای رزین خود گرفته محافل آرای عتبه اقبال شده ماهم انکه که بجنس خدمات و فرزندی خود و فرط
عقیدت خود را وکیل السلطنه باستقلال می پنداشت ازین معنی آزرده خاطر گشت و در معنی آن
خان خانی که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت می نمود نیز رنجیدگی باطن بهم یافت آن
انصاف و فارغی خاطر و جسمانی مشاغل و سوی کجاست که وجود همچنین شخصی که بار عمل
کسی را برداشته بر سر خود نهد و متکفل اشغال مهمات گردد از اعظم عطیات دانسته
شکرگزاری آرد تا درین هنگام که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی را
پیش گرفت منعمی ان ماهم انکه این را از آمد و عیب دانسته از صمیم دل آداب شکر
بجا می آوردند نه چنین انکار در دو آزرده دل گشته چه در پیشگاه انصاف حقیقت
کار آنست که خود را متعهد کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده خود گزیده و دشوار ان
حق پرورست که دیگری ناظم این کار تواند شد بظهور رسانیده باشد و رضای ولی نعمت
در سرای مهمات بزبان حال نه بزبان قال او مفوض باشد و خدمت گزاری باو مفوض
باشد چون بلسان معنوی دریابد که این خدمت بدیگری مفوض شده و خدمت گزاری
سرگرم کارها بهم رسیده و دیگر آزرده بودن سراسیمه رفتن و خود را بخلوت خواهش داشتن است
بلکه خویش را از پای انداختن و از سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال
سرمه در چشم ساده لوحان متعهد سعادت کشیده آنست که خانواده که حصن حصین سیرت
اولیای دولت در آمده و لحق فرمانروایان گیتی آرای را بزور شکر و فزونی عسکر مسخر

روزها بار رسند از ناشناسایی هر حکمت و تهی دستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را
که تیز دوی ترسنگی و حیرت زدگی در بادیه بلند آگهی جای درنشسته کار دشوار گشت گاه موسیقی
زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می انداختند و گاه بعیب گوئی و بیهوده درایی با خ
هیچ می آراستند و از بیهودگی تا بیداد تمامی جهان کار بند شدی گران علم
به گوهری در هم شکستی تا گریز دست از آن باز داشته ساده گزاری پیش آمدند
معقولات را مخالف دین شمرده برخی ساده لوحان برگشته نژاد را راه زدند و
از ناباوری آن ناشناسایان چه خود چهره دستی سر برآوردند به بسیاری روش ستاره کی
گشاده پیشانی از آن بادیه بلند والا فرود رسیده در سرای منقول و فقه بیع و تمغه سرای
آمده و میان آن گروه در قرارداد های پریشان دانند و فقهای نامور را سخن زدن
گرفت گفتگوی مذهب و ملت دراز شد باز پرستیانان را مین معتقدات
کمین تورزی نشسته چندین برین ملتبس غیرت مرتفعی میکردند که از آشنایان و بیگانگان
دوستان دامن اختلاط در چیدند و در بیرستان خود کرده او دعوی
گاه ازین خلوت در گذشت نشاط برگزیدی و منصب پیچی دانسته در دیانتش
افزودی و گاه از کوتاهی امکان و تنگی حوصله با خود نا امیدی که این چه توقفی است
با جهانیان نشاط ... و چه تکالیف گسترده دارد و با خود چه
می انداز و عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند از تا بید یکجانی و درویشی سکرفی
روزگار روانه هوایی سر رشتها آشنا و بیگانه و با دیرابی دو
و افزایش گوهران کوتاه بین توقف در جمعیت را دهم نشینده احتی از
حقیقت تازه شادی چهره نشاط افزودی شعر بعد قیام
تا رخان بود از فتح و ظفر خندیدن چون سپهر گردان خیدی برین
ها ی دولت گشودند و چهره اعتبار را افروختنی دیگر پدید آید رزبندگان

وبنی سبزه چند را بغص دینی درخته باندیشه فرو رفتند و از ننگ خستی جنون وامانی
بینی نیکوکار را ایزد توانا مرحاسته خسروان جاوید اند وحفتند این دوسه نام کن
بعهد خویش می شکنند هم چون عهد خویش من لصفت چون نه گردد شوم
نشکنم بر شکنم افزون شوم از انکه عزیمت درست بود و عقیدت باید در سلیه
اندوزان با فرجام زمانه زده چهار صورت و معنی شستند در حقیقت حال کائنی برفته
در حوزی هنرمندی فرو رفتند از روز که تماشای ننشیب و فراز عالم صحبت
این طایفه میسر است راه نوبت می سپردند اکنون آن گروه غنوده حرز دید علوی
چراغ آرمیده از روی خدمت در سپردادند و در باب استکشاف درین ترکی
وحشت بر سعادت خشنید و از دم گیرانی کیهان خدیو بر هنگاه صبح کل در آمد
نفس شوریده در صحبت جای از آتش نشیمن ساخت و بدین تر از حقیقت دامن
نشاط بر گرفت اگر جهانیان ترا نکوهیده چون دشمنی میکنند باندازه داستی
را عبادت می سپرند تو چرا نهیده منحرف نیستی و اگر نیک دانسته آن هنجار پرستش
میکنند همانا بیمار چند از نیکوکار تندرست چه میجویی از نقصان مستری و
کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمه خواستن آمده و خواستن این از وزنه سپرد
زدی چه بودی که دشمن نار بیا در یافتی که چه مایه آسوده ام و دل از بار اندوه
چگونه و ازو خرسند تا تن چاپلوس و زبان لاکردگی خواهی تو شادی و برون نیرنگ
درون ساخته از کاستی گش دوری بی باز زینتی کاش غیر اندیشی که در حق بدخواه دارم
مانده پرستی مرا مدانستند و دوست طفل فسر حقیقت مدان من برابر بی نقد
از دوستی رنج بردی عشق اتش بد و دست خویش بود در خرمن خویش
من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش کس دشمن من نیست منم دشمن خویشتن
ای وای من و دست من و دامن خویش در حال تمامتر لند کانی وبدنو مان جون

اند چه برو نیاز آز از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد و در رو نیاز آز از بسیاری آب تاگل
و نشان رب احتیاج به بیرون نشود و مجملی ازین سانحه دولت افزا آفت چون بر عمدی آورد
باد پدار و بار شد قلعه خانه که مسکن و مأوای او بود بدست فوجی از خاصه خیلان او درآمد
و او آن حصار منیع را مأمن خود دانسته در استحکام آن کوشید در خلال که رایات اقبال
از قندهار مراجعت فرموده بدار الخلافه اکره نزول جلال نمودند خواجه عبد المجید اصفهان مستحران
نامزد شد فوجی از سعادت بهره داشت و قدری بجناب عالم رسید و اینست که
اوبار افغان رسیده است تا گریز جمعی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از روی فراغت
و اقبال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد و سید اکرمه نرین کوش سبقت
اقبال زمانه مرانه جل المجمعی قلعه را با اولیای دولت سپرده خود را بسند و اگر فته می اعتصام دولت
شاهنشاهی می شکرد امر ملتمس او موقوف قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفاو را
مراحم فراوانی بملازمت آورده و چشم امید سعادت و راستیهه درگاه گیتی پناه روشنایی بخشید
آنحضرت پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرحمتها رعایت فرمودند و بجرات آن قلعه
حسن بیگ خان ترکمان سرفراز شد و از سوانح که درین ولا بظهور آمده سواد رحمت حضرت شاهنشاهی است
بر حمل های و حکمت آمد قدس او و اول ارتضای بخشش جهان آرا روز بروز روشنی نو و طرز تازه
ارتفاع مدارج علیای این دولت ابدقرین میفزاید و مراتب کمال صوری و معنوی
این یگانه درگاه احدیت را خاطرشان ظاهربینان کوتاه نظر میسازد و خدیو نامور
بشکرانه معنوی کشف فرموده پرده آرائی صوری بکار میبرد چون مشیت ایزدی پرده از
جمال جهان آرائی بر داشته میشود بر دو را اندیشه خود پرداده چند لطیفه و نقص بدیعت
دید بد تماشای فنون انتقادیه ایزدی میفزاید و هم انتظام جهان بهتر آمیخته باطن غبار
اخلاص فراهم وصول در معامله دانی جهانیان میگیرد و در ظاهر نگار و حکمت علم گذاردان اورا
فهم بی توجهی با مور سلطنت انکار رود و دانا آن را زبده حکمت عملی شناسد متوجه میباشند در بیمان

نشان غلط انداز ظاهر بینان مصدر امری چند میشود که عادتیان صورت پرست را فی الجمله
شاهراه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقایق معنوی میگرداند از آنجمله قصه بدیع نگار
و شرح این واقعه عبرت بخش گوش هوش کشا آنست که مولای امام قلی والا شکوه که در فیلان
خاصه انتظام داشت و در نبرد گردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی بروزگار همتای نبود فیلبانان
زبردست تجربه کار که در سواری این فیلان عمر در او کرده اند بدشواری سوار شدن
تا جنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصه دلبری و شیر شکار بیشه دلاوری در میدان
که بیرون قلعه دار الخلافه اکبرآباد است و برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بدان فیل مهیب
نگر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب بیجا با جزوی قدرت معنوی سوار شده کار بروز
نهانی حیرت بخش نظرها آوردند و بعد از آن فیل زنان که آن هم در صفات نزدیک بآن
فیل بود جنگ انداختند بر مخلصان معامله دانان حالتی گذشت که بهیچکس نگذرد و
چون ناظران بارگاه ظهور از امتداد انجالت جایگاه مضطرب شده مجال عرض نماندند
نیابانه از روی حیرت زدگی خاطر چاره این کار در آن دانستند که آنگه [illegible] که
صدرنشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس و استدعای والاحضرت را از پشت فیل مبارک
که از قصور آن زهره شیردلان آب میشد بگذرانند آنگه خان سراسیمه رسیده بدین صورت
حال را مشاهده کرده سررشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون از خوانان
ستم رسیده زاری و الحاح بیکران خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست عاجز برداشته
سلامتی ذات مقدس آنکه سراپا امن و امان عالمیانست از جهان آفرین میخواستند و چون نظر
اندیش شاهنشاهی بر اضطراب آنکه خان افتاد فرمودند که این همه تنگدلی نباید کرد اگر ازین
طرز بازیهای خود را از بالای فیل می اندازم آنگه خان بکمال توجه شاهنشاهی دین پرورید
در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی ملاحظه باطن شورش زده را انبساط آرمیده فراهم
آورده و شاهنشاه شیردل تمکین دولت با آن کار عبرت افزا اشتغال داشتند با آنکه

ی در از دست صفو که باطن جا گیر چون نهال می افزود و دستوری می البدیع فرصت
دلکشا افزایش می یافت و در آن زمان آوازه نسیم پایی کرم میشد و از همه [illegible]
بدمسازی چون راه نشاط می برد و بخیال فرو رفت آن دم آسایش برگرفت
گشتن و [illegible] فاطر سال از حقیقت آشفته بی سر و دل آبای بند دانشگاه نسبی
کرده اند و در پانزده سالگی که تمنا نزا گران خواب غفلت دار در عرصه پهنای حکمت
درافزای قرار داد چندین گروه بیهوده آمده و ارج نشستای رعونت افزوده دوستی
آگهی سرافراز گشت با چنین ریختهای تنومندی و دیر پایی بر دوام [illegible] نفس
سرکشی [illegible] گرفت بطرزهای گوناگون چهره آرای هنگامه خود نمی بشد [illegible]
بر [illegible] فرو تا که لباسهای سیر از ابتر اقبال و نوادر خطهای صوفیه و بدایع [illegible]
منابع اندوخت هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نکهت افزای آن
نیرنگ لباسی بوقلمون رومی در یکی بهند برهمان آیین خودنمائی و جو دبرستی
افزودن با جانیان بیهوده آمیزش گسیخته و دشمنی و از نارواییهای [illegible] دنیا [illegible]
پیچ [illegible] جان دل گرمی و اندیشه عزت گرای [illegible] همچون کشتی [illegible] سراسیمگی
جنون بود که از زمان خرد سر تابنده براه [illegible]
آزار دادن با مجازی مرد در شیب [illegible] اندوه و شادی دل [illegible] فاطر
[illegible] رسید و تخیل آزادی [illegible] بیابانش می آورد و از [illegible] که در من بود دم
[illegible] کده نهاد خود دادستم [illegible] از مدینه [illegible] بیابان دوستی
[illegible] خانه [illegible] آشوب [illegible] افتادی
نارضامندی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بختی نیز که با دوست در آمیزم من صبری نه که از عشق بپرهیزم من دلکشا
پای نگرین میانه نگر بزم من تا اگر آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا
خواند و نتواند نگه بیداری از افق اقبال سر بر زند جاودانی دولت
هم رسیده و فرمان طلب شکوه سطوت آید اختر ار بر کلی نفس الوالد ابو الحسن غیاری
بر بری از سیطان صبر نستر ده تند ولیج تجرد صبر دستی بود و رزد نیک سرو پا
بر پیمود دشت دیوانگی در نورد و دیوار بند آنش در هم شکسته آزادی
گسترده آن روحانی طبیعت چون پادشاه روزگار قافله سالار پیروان
مبدا الست و از سر نوشت نوشته ... به تقدیر برتری آگهی داشت کاری
روی آورد و در آموزی تعلق درج گهر بر گشود سخن طرازی و جادو نفسی
بستیاری دولت شتافت و نسخه داستان او در نگ نشستن فرهنگ آرای
نختمندی جلا افزود بی آنکه داد حرص اندوزی دامن آلای همت شود و در راه
قدم جستجوی فرسایند و بستر از آنکه نتر سیار انتظار آید و ابرو با بر در ها نگرد
بی میانجی سفارش ... این دو مست بیزی فلان و بهانه الطاف بهاسی را
فرو گرفت و از نیت کاملم نامی بر فراز بلند پاکی بر آورد و کیمیا نظر جادو
صورت و معنی همت را افزون نه دیگر بخشید و دل را فروغ تازه پدید آورد و از یاری
دشوار که دو اید بر با آن بزرگی بزرگ چاره نتوانست کرد و لختی رها نشت
از نیروی آگهی با عالمیان نظم گیتی و یکسان نکو هی گسترده در کنج خویش بنا فقه نشست
لباس عیب علی چهره او دخت و توانایی بیزدن برخی بدست فتاد و اور دیگر
دشمنی به دوست داری بر خاست و اختلاف کرد و ها کرده هر دم دل از بخل
سنگرف نا بر تولیت داشت و در نهانگاه باطن گرد هموی خارستان آنکه چندی
در جهان نختی که او کنون رضا ... داد ... بر ترقی و منقطع حق صدر نخیس الطایل

اوردند...

روز بازار رشد از نا شناسای مراتب حکمت دانش و بینش علوم حقیقی سخن سرایان روزگار
که هنر و برومندی و چرب زبانی در پایه بلند آگاهی جای داشتند که دشوار گشت گاه
بنا موشی زبان و جنبش ابرو گردش چشم جلوه می‌نمود شد و گاه تیغه کوی و هرزه
درآی پاسخ گو معمار استند و از نیروی نابیدات آسمانی چنان کار بند شدی که
آن طلسم بدگوهری در هم شکستی نا گزیر دست از آن باز داشته چاره گذری پیش
آمد ند معقولات را محو لف دین شمرده برخی ساده لوحان ترک شادرا راه زدند
و از یادری آن نا شناسان بچیره دستی سر برآورده بستیاری روش سنا و
کیش ده پیشانی از آن پایه والا فرود شده و در سرا ز منقول و فقه سخن باز پرس شتاب
و از انعکاس معتقدات پنداشته کمین توزی نشستند و چندی بدین تپش عشرت
بد نفسی میکردند که همین آشنایان دیرین دوستان دامن اختلاط برچیدند و در پژوهش
خودکرد آمود عزت گشت گاه از بن عزت در کثرت ترانه نشاط بر کندی و همه
هر رسمی دانسته در نمایش ایزدی افزودی و گاه از کوته اسکان دانشی حوصله بخود
سرا شدی که این چه برالعجب با چه باش نا ملایکت اندیشی دخیر سکالی گشت زده
داده و با خود حریفان نقش ششدر می انداختند عالیان در کمین دشمنی جزر انشسته اند
از نا شدات آسمانی و روش ستارگی با شگرف روزگار رو نا روا این حق شروی
سر آشناهای آشنا و بیگانه و یافته سرای دو رو نزدیک و آنچه بر نیش بدگوهران کوتاه
بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر بنده ختی از ناسازگاری حقیقت نا زه شد و چهره
نشاط افروختی بیت نه بصدف نا ند خندم چه مرا در شکند گل از خندان برد
از فتح و ظفر خندیدن چون سپهر گردان چندی برین بگذشت در آی دولت

گشودند و اعجاب را افروختگی که پدید آید از لیدکان دینی سینه و حسد را به
بعضی و بنی فروخته باندوخته این دوسه بدنام کن جهد خویش بشکندم
هر چون جهد خویش پس بصفت چون سه گردون ثرم نشکنم از الکنم افروزم
سوانح بکار بدایع طراز داده از حسن طالع این کوکب افق مغارق اختر آسمانی معانی
آنچه بزبان قلم می آید و بر صفحه شاهی قسم میپذیرد و روز بروز بسمع همایون
میرسد و دستاویز آفرین روز افزون و نوازش گوناگون میگردد حسب استدعا بنده
که خدمت اوپسندش هشت افتد و نشان قبول از درگاه یابد بحمد الله این
داستان نخست بطرز فرخنده کردم درین دم که و زان سخن خواهد بود سخن
از سخن و نهمت ارزشده بود کرم هست امیدواری دهد فلک فرصت سخن بارها
دهد باین غبغبش کلک گردون خرام بپایان برم این گرامی کلام تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب الحمد لله حق حمده والسلام علی من اتبع الهدی بید الفقیر الحقیر المذنب
غفر الله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بحرمة النبی والولی قد تم کتابی
بعون الوهاب امید که باشد همگی صدق و صواب گر سهو و خطای شده ببخش
ربّ اغفر لی انت الوهاب ⁂ یا علی حب تو زاد ره مائیم ⁂ رهبری غیر تو نمیدانم